

داستان سیاوش

از شاهنامه فردوسی



تحقیق و تصحیح : ادیب برومند

قیمت ۱۵۰۰ تومان

دانش

شابك ۶-۱۵-۶۳۰-۹۶۴

داستان سیاوش

تحقیق و تصحیح : ادیب برومند

دانش

۲	۸۱۰
۴	۲۱

داستان سیاوش



از شاهنامه فردوسی

تحقیق و تصحیح: ادیب برومند

باهمکاری: پروین بخردی

دانش

دانش

داستان سیاوش از شاهنامه فردوسی

به تصحیح عبدعلی ادیب برومند

با همکاری پروین بخردی

چاپ اول، ۱۳۷۸

۲۰۰۰ نسخه

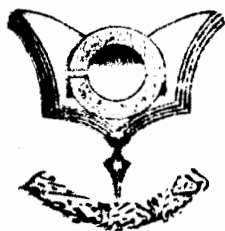
لیتوگرافی میثاق

چاپ و صحافی زحل

کتابخانه دانش: تهران، خیابان آزادی، خیابان رستم، شماره ۲۱، تلفن: ۹۲۶۳۵۴

شابک: ۹۶۴-۶۳۰۵-۱۵-۶ ISBN: 964-6305-15-6

همه حقوق محفوظ است



فهرست مطالب

پیشگفتار.....	بج
داستان سیاووش.....	۱
آغاز داستان.....	۲
زادن سیاووش از مادر.....	۴
عشق آوردن سودابه بر سیاووش.....	۷
گذشتن سیاووش بر آتش.....	۲۴
آگاهی یافتن کیکاووس از آمدن افراسیاب به ایران.....	۲۸
نامه ی سیاووش به کیکاووس.....	۳۳
خواب دیدن افراسیاب و ترسیدن او.....	۳۵
نامه نوشتن سیاووش به کیکاووس.....	۴۵
پاسخ نامه ی سیاووش از کیکاووس.....	۴۹
فرستادن سیاووش زنگه ی شاوران را به نزدیک افراسیاب.....	۵۴
پاسخ نامه ی افراسیاب به سیاووش.....	۵۷
رفتن سیاووش از ایران زمین به ترکستان.....	۶۰
گوری زدن سیاووش پیش افراسیاب.....	۶۵
پیوندکردن سیاووش با افراسیاب.....	۷۶
نامه ی افراسیاب به سیاووش.....	۸۵
رسیدن گرسیوز به نزدیک سیاووش.....	۸۹
هنر نمودن سیاووش پیش گرسیوز.....	۹۱
آمدن گرسیوز از پیش افراسیاب به نزدیک سیاووش.....	۹۸
نامه نوشتن سیاووش به نزدیک افراسیاب.....	۱۰۳

۱۰۶ خواب دیدن سیاووش
۱۰۹ رسیدن افراسیاب به سیاووش گرد
۱۱۴ کشته شدن سیاووش
۱۱۹ زادن کیخسرو از مادر
۱۲۵ بردن پیران کیخسرو را به نزدیک افراسیاب
۱۲۹ داستان کین سیاووش
۱۳۰ آغاز داستان
۱۴۴ پادشاهی رستم به توران زمین
۱۵۰ خواب دیدن گودرز سروش را
۱۵۳ داستان رفتن گیو به ترکستان
۱۵۴ آغاز داستان
۱۵۵ باز یافتن گیو گودرز کیخسرو را
۱۶۱ آگاهی یافتن پیران ویسه از گریختن کیخسرو
۱۶۴ رفتن پیران ویسه از پس گیو و کیخسرو و فرنگیس
۱۶۹ آگاه شدن افراسیاب از گریختن کیخسرو و فرنگیس
۱۷۱ رسیدن کیخسرو و مادرش و گیو به کنار جیحون
۱۷۴ رسیدن گیو و کیخسرو به ایران زمین
۱۷۶ رسیدن کیخسرو به نزدیک تخت کاووس
۱۸۲ رفتن کیخسرو به دژ بهمن
۱۸۹ توضیحات داستان سیاووش
۲۸۵ توضیحات داستان کین سیاووش
۲۹۹ توضیحات داستان رفتن گیو به ترکستان
۳۲۱ واژه نامه

بنام خداوند جان و خرد پیشگفتار

در بهار سال ۱۳۷۵ هنگامی که برای مدت یک ماه از تهران به اصفهان رفته بودم، یکی از خویشاوندان من بنام "پروین بخردی" که دختری تحصیل کرده، فرهیخته و ایراندوست است و به هنر و ادب دلبستگی دارد، از من خواست که چند جلسه نزد شاهنامه بخواند و به فارسی دانی خود نیرو ببخشد.

این درخواست را پذیرفتم و او در روز مقرر دو شاهنامه همراه آورد، یکی چاپ "ژول مل" و دیگری چاپ "مسکو" و خواندن داستان سیاوش را که یکی از مهمترین قسمتهای شاهنامه است آغاز کرد. در طی خواندن آن به ایباتی برخورد کردم که در چاپ مسکو نبود و بیت هایی درین دو چاپ با هم همسانی نداشت، در متن ژول مل هم بیت های الحاقی و سست و نامربوط فراوان بود، بیک سخن در هر دو چاپ اشکالات بسیار از جهت صحت و اصالت شعر فردوسی بنظر می رسید که در چاپ "مسکو" کمتر و در "ژول مل" بیشتر بود.

چون پیش از آن، تعریف هایی از چاپ مسکو شنیده بودم، در مواردی که به ناهمواری هائی درین چاپ بر می خوردم شگفت زده می شدم، آن گاه پس از دوسه جلسه، برای آگاه شدن از چگونگی ضبط های دیگر به برخی از چاپ های ایران که یکی از آنها اساس کار را بر نسخه "لندن" مورخ ۶۷۵ هـ - ق گذاشته بود، مراجعه کردم و افزون بر آن چاپ داستان سیاوش را که به تصحیح زنده یاد "استاد مجتبی مینوی" بر اساس چاپ مسکو رسیده بود ملاحظه نمودم ولی هیچیک را خالی از کاستی های گوناگون و بی نظمی ها ندیدم. خاصه تصحیح مرحوم استاد مینوی را که مایه امید می پنداشتم، بی اشکال نیافتم.

این مطلب مرا که از زمان کودکی به اقتضای رواج شاهنامه خواندن در خانواده

بشاهکار جاویدان حکیم ابوالقاسم فردوسی دل باخته بودم افسرده ساخت ویران شدم تا به آخرین تصحیح جامع شاهنامه که باکوشش مردانه و همت بلند دانشمند گرامی "آقای جلال خالقی مطلق" بچاپ رسیده است دست یابم. این موضوع را باخانم بخردی درمیان گذاشتم و او پس از جست و جویک عکس نوشت (فتوکپی) از طبع داستان سیاوش تهیه کرد و من سرگرم مطالعه ی این متن شدم.

پس از مقابله ی این چاپ با چاپهای مسکو و زول مل و دیگر چاپهای موجود دریافتم که تصحیح آقای خالقی مطلق که براساس نسخه "فلورانس" مورخ (۶۱۴ هـ - ق) و بامقابله پانزده نسخه معتبر دیگر انجام گرفته، همانگونه که انتظار می رفت بطور کلی بر ضبطهای دیگر برتری دارد و ازعیبهای مشهود در شاهنامه های دیگر از قبیل غلطهای کتابتی و قافیه یی و الحاقات و تغییر و تبدیل های بی ربط برکنارست ولی خالی از نقیصه هایی نیست، چنانکه خود ایشان درمقدمه متن تصحیح شده، آن را پذیرفته و زحمات پر ارج خویش را درین کار میرا از اشکالاتی ندانسته اند.

درین جا مطلبی که باید گفته شود این است که غایت مطلوب در کار تصحیح آثار یک شاعر آن هم شاعری مانند فردوسی که شاهنامه اش مهمترین سند ملیت و هویت و تمامیت کشور ماست باید این باشد که فصیح ترین و صحیح ترین ضبط شعر او درمقابله چندین نسخه برگزیده شود و در متن قرارگیرد و اشعار بگونه صحیح بدست خوانندگانی که در سطوح مختلف هستند داده شود، در غیر این صورت چنانچه بطور معمول، پاره ای از گزیده هائی که صحیح تر بنظر می رسد در زیر صفحه جای داده شود زحمات مصحح نتیجه ی مطلوب را بیار نخواهد آورد.

دستنویس های اساس تصحیح شاهنامه توسط آقای خالقی مطلق عبارت بوده است

از:

الف: دستنویس های اصلی شامل:

۱- ف دستنویس کتابخانه ملی فلورانس مورخ: ۶۱۴ هـ ق / ۱۲۱۷ م

- ۲- ل دستنویس کتابخانه بریتانیا در لندن مورخ: ۶۷۵ هـ ق / ۱۲۷۶ م
- ۳- س دستنویس کتابخانه طویقاسرای استانبول مورخ: ۷۳۱ هـ ق / ۱۳۳۰ م
- ۴- لن دستنویس کتابخانه عمومی دولتی لنین گراد مورخ: ۷۳۳ هـ ق / ۱۳۳۳ م
- ۵- ق دستنویس دارالکتب قاهره مورخ: ۷۴۱ هـ ق / ۱۳۴۱ م
- ۶- ق^۲ دستنویس دارالکتب قاهره مورخ: ۷۹۶ هـ ق / ۱۳۹۴ م
- ۷- لی دستنویس کتابخانه دانشگاه لیدن مورخ: ۸۴۰ هـ ق / ۱۴۳۷ م
- ۸- پ دستنویس کتابخانه ملی پاریس مورخ: ۸۴۴ هـ ق / ۱۴۴۱ م
- ۹- و دستنویس کتابخانه پاپ در واتیکان مورخ: ۸۴۸ هـ ق / ۱۴۴۴ م
- ۱۰- آ دستنویس کتابخانه دانشگاه آکسفورد مورخ: ۸۵۲ هـ ق / ۱۴۴۸ م
- ۱۱- ل^۲ دستنویس کتابخانه بریتانیا در لندن مورخ: ۸۹۱ هـ ق / ۱۴۸۶ م
- ۱۲- ب دستنویس کتابخانه دولتی برلین مورخ: ۸۹۴ هـ ق / ۱۴۸۹ م

ب: دستنویس‌های غیر اصلی شامل:

- ۱- ل^۳ دستنویس کتابخانه بریتانیا در لندن مورخ: ۸۴۱ هـ ق / ۱۴۳۸ م
- ۲- لن^۲ دستنویس انتستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی در لنینگراد مورخ: ۸۴۹ هـ ق / ۱۴۴۵ م
- ۳- س^۳ دستنویس کتابخانه طویقاسرای دراستانبول مورخ: ۹۰۳ هـ ق / ۱۴۹۸ م

واژ دیگر منابع مورد استفاده ایشان ترجمه بنداری است:

بنداری ترجمه شاهنامه به عربی از فتح بن علی بنداری مورخ: ۶۲۱-۶۲۰ هـ ق
اصفهانی به کوشش عبدالوهاب عزام،
چاپ دوم - تهران ۱۹۷۰

(این ترجمه بوسیله "قوام الدین فتح بن علی بن محمد بنداری اصفهانی" از روی دستنویسی مورخ ۳۸۴ هجری قمری (در سال ۶۲۱-۶۲۰) انجام پذیرفته و کهن‌ترین دستنویس ترجمه بنداری مورخ ۶۷۵ بخط یوسف بن سعید هرویست و این دستنویس رونوشتی ست از نسخه‌ئی که بخط مترجم، کتابت شده است)

هریک از این دستنویس‌ها از جهت قدمت و اصالت و اژه‌ها و بیت‌ها و روایات، امتیازات و کاستی‌هایی دارد، ولی بقول آقای خالقی "بهیچ روی چنین نیست که دستنویسی بدلیل قدمت و یا به دلیل اعتبار خود در یکی از موارد بالا از هر جهت از دستنویس‌های دیگر معتبرتر باشد"، بنابراین هرچند یک دستنویس بمناسبت کهن‌تر بودن، اساس قرار گرفته باشد، این دلیل صحیح‌تر بودن آن نیست چنانکه بارها دیده شده است و از این رو برای تصحیح شاهنامه به هر یک از نسخه‌های دیگر نیز باید مراجعه کرد و بامداد ذوق سلیم و نظر صائب، صحیح را از سقیم باز شناخت و آنگاه گزینش برتر را در متن قرارداد.

در مورد این داستان که در معرض مطالعه‌ی این جانب قرار گرفت دیده شد که برخی از گزینش‌ها را که آقای خالقی در پاورقی قرار داده‌اند، از جهتی بر متن برتری دارد و نیز در مواردی بیت یا ابیاتی را که از متن مورد نظر ایشان ساقط بوده بعنوان "افزوده‌اند" در پاورقی آورده‌اند که در اثر آن سیاق سخن و پیوستگی مطلب گسستگی یافته و ابتر مانده است.

به هر حال، هرگاه در نسخه‌ی پایه کار که بعقیده مصحح معتبرتر و کهن‌تر شناخته شده است، اشکالاتی از این گونه وجود داشته باشد، باید در نسخه‌های معتبر دیگر بکاوش پرداخت و در مواردی که مرجح است از آن دستنویس‌ها بهره‌گیری کرد.

این گونه ناهمواری‌های مشهود در چاپ آقای خالقی مرا بر آن داشت تا متن ایشان را اساس کار قرار دهم و با مراجعه به پاورقی‌ها و نیز چاپ "ژول مل" و "مسکو" آنچه را مناسبتر و صحیح‌تر می‌نماید در متنی که مورد تصحیح انتقادی این جانب قرار گرفته با توضیح و توجیه جای دهم و یک چاپ شسته رفته‌تری را از گفتار استاد بزرگ طوس در

دسترس خوانندگان و شیفتگان شاهنامه بگذارم که نه تنها اهل تحقیق بلکه عموم خوانندگان شاهنامه بدون برخورد با ناهمواری‌های کلامی از آن برخوردار شوند.

درین کار، آنچه مورد توجه اصلی است، چاپ "خالقی" می‌باشد، ولی هرچاکه بحکم تشخیص ذوق و در دست داشتن ضوابط شعری و سبک سخنسرایی فردوسی وموازن شیوائی و رسائی درگفتار او که دارای ضابطه‌های مشخص است به ناهمواریها ونااستواریهایی برخورده‌ام که با طرز سخن و شیوه‌ی خاص آن استاد بزرگ هم آهنگی و تناسب نداشته از پاورقی‌ها وچاپ "ژول مل" (ازجمله شاهنامه‌های متداول ودر دسترس عموم) و "مسکو" (ازجمله چاپ‌های تحقیقی) استفاده کرده‌ام و صحیح‌ترین ومناسب‌ترین را برای متن خود برگزیده‌ام. درمورد استثنایی نیز که از منابع مذکور ضبط صحیح بدست نیامد از چاپ استاد مینوی بهره یافته‌ام زیرا در هرچاپ اگر چه دارای اشکالاتی باشد موارد صحیح نیز که گاهی می‌تواند مورد استفاده قرارگیرد فراوانست.

این نکته را نیز یادآور می‌شوم که چون این بنده سالهاست در قلمرو شعر وادب بعنوان سالکی جوینده مقصود در مسیر درک رموز فصاحت و بلاغت و بکاربردن آنها در سرودن شعر راه پیمای بوده‌ام بی‌خبر از راه و رسم منزلها نیستم و اقرار می‌کنم که برای شاعر هیچ چیز گذشته‌تر از آن نیست که کسی شعر او را غلط و ناجور بنویسد و ضبط صحیح‌تر و بهتر را که گاهی بدست خود شاعر تغییر یافته از متن خارج نماید و آنگاه این گزینش را بعنوان پیروی از اقدم نسخ و اساس تصحیح بدست خوانندگان دهد.

این موضوع را هم باید در نظر داشت که فردوسی در فاصله تحریرهای شاهنامه از سال ۳۸۴ تا ۴۰۰ هـ ق و بعد از آن تغییراتی در سروده‌های خود داده و تصرفاتی در آنها کرده است که بهیچ روی نباید آنها را نادیده انگاشت و چه بسا پاره‌ای از «افزوده‌ها» کار خود شاعر باشد بشرط آن که با اهلیت در ذوق و آگاهی سبک شناسانه بتوان این موضوع را تصدیق کرد.

باری غرض این جانب از تصحیح انتقادی متن خالقی از "داستان سیاوش" این بوده

است که شعر فردوسی هرچه شیواتر و درست‌تر با املاء و تلفظ امروز زبان فارسی در دسترس دلدادگان شاهنامه قرارگیرد و از غلط‌های کتابتی و اشکالات ناشی از عدم فصاحت و الحاقات و تلفظ مهجور تا حد امکان برکنار باشد. به این منظور درین تصحیح نکات زیر رعایت شده است :

- ۱- در قرائت بیت‌ها، هر جا معنای درستی از شعر درک نشده صورت صحیح آن با مراجعه به پاورقی‌ها و چاپ "ژول مل" و "مسکو" در متن قرار داده شده است.
- ۲- هر جا معنای بیت درست ولی گزینش واژه‌ها از نظر بالابردن سطح سخن و مراعات بیشتر از جهت شیوایی و رسایی در پاورقی‌ها و چاپ‌های یاد شده برتر بنظر می‌رسیده، این گزینش بجای ضبط متن خالقی اختیار گردیده است.
- ۳- نحوه ی تلفظ و کاربرد واژه‌ها بزبان متداول امروز برگردانده شده است مانند "زبان" بجای "زفان"، "جو" بجای "چُن"، "وام" بجای "فام" و امثال اینها زیرا مردم این زمان می‌خواهند شاهنامه را به لهجه و تلفظ امروز بخوانند و بنویسند و شایسته نیست که تلفظ‌های مهجور و نامأنوس کهن بدست خوانندگانی داده شود که قصد تحقیق ندارند، خاصه این که در قدیم‌ترین نسخه‌ها از جمله دست نویس فلورانس هم گاهی همان واژه‌ها بشکل متداول امروز ضبط گردیده و همه جا یکسان نمی‌باشد. برای ما هم مسلم نیست که فردوسی کدام یک را بکار برده است ؛ بی گمان شاهنامه در اطراف قلمرو زبان فارسی پراکنده بوده و بانندک تفاوتی با تلفظ‌ها و لهجه‌های گوناگون نوشته و خوانده می‌شده است.
- ۴- نام کسان و جای‌ها به نحو معمول در تلفظ و کتابت امروز آورده شده است مانند "سیاوش، سیاوش، سیاوخش"، "زابلستان" بجای "زاولستان"، "سودابه" بجای "سوداوه"، "فرنگیس" بجای "فریگیس"، "بلوچ" بجای "بلوج"، "گرسبوز" بجای "کرسبوز" و غیره .
- ۵- در اعراب گذاری از متن خالقی پیروی نشده است. مثل واژه "سَخُن"، "کَهَن"،

"وگر"، "سوار" و.... زیرا این گونه تلفظ‌ها نامأنوس است.

۶- اکثریت هایی که در پاورقیهای متن خالقی در پاره‌ای از داستانها بعنوان "افزوده‌اند" آمده به دو جهت در متن ما وارد نیست یکی این که تحقیق در اصالت و یا عدم اصالت آنها نیاز به کار جداگانه دارد و دیگر اینکه بعنوان تلخیص داستان برای خوانندگان مطلوب‌تر است و به تمامیت آن هم خللی وارد نمیکند. با وجود این برخی از ابیاتی که با حذف آنها پیوستگی کلام بهم میخورد در متن ما وارد شده است و افزون بر این دو قسمت از پاورقی‌ها را که عنوان داستان مستقل داشت یکی "زناشویی سیاوش با جریره" و دیگر داستان "بناکردن گنگ دژ بوسیله سیاوش" در پاورقی متن خود آورده‌ایم.

۷- چون در زبان فارسی برای آسانی تلفظ و رعایت فصاحت در نوشته‌ها و گفته‌ها بموجب تبدیل حروف بهم برخی از حرفها در واژه تغییر می‌کرده و جابجا می‌شده است، مثل "کاجکی = کاشکی"، "سفارش = سپارش"، "بسیج - بسیج"، "بدرام = پدرام" "پراکنده = پراکنده" و ازین قبیل، به این لحاظ درین متن بجای "پدرود"، "بدرود"، بجای "پیگار"، "پیکار"، بجای "نابسود"، "نابسود"، "اسب" گاهی بجای "اسپ"، "کاشکی" بجای "کاجکی"، "لازورد" بجای "لاجورد"، "دژ" بجای "دز" آورده شده است. ناگفته نماند که واژه "نابسود" در اصل بمعنای سوراخ نشده و نسفته است، ولی در تبدیل "ب" به "پ" این واژه بمعنای دست نخورده و لمس نشده و نسائیده نیز در متون ادبی و فرهنگ‌ها از جمله "فرهنگ معین" آمده است.

۸- از نشانه‌های موجود در متن "خ" آنچه مورد استفاده ما قرار گرفته علامت [] است که به توضیح آقای خالقی "در متن هریتی که به گمان مصحح بر آن ظن الحاقی بودن می‌رود و یا در جای خود نیست در چنگک دو گوشه نشانده شده است".

۹- فرهنگی به اختصار از واژه هایی که احتمالاً ممکن است معنی آنها برای بعضی از خوانندگان روشن نباشد، در پایان این مجموعه آورده شده است.

باتقدیر وگرامیداشت از خدمات گران مقدار فاضل ارجمند آقای "جلال خالقی مطلق" که بمنظور آماده کردن یک متن تحقیقی خوب در کار تصحیح شاهنامه سالیان دراز رنج بیکران برده‌اند، از خوانندگان گرامی درخواست دارم که چنانچه موردی رادرخور یادآوری می‌دانند به آگاهی حقیر برسانند و هرگونه نقد وداوری را به نگارش درآورند که هیچکس از خطا کردن مصون نیست.

درضمن از دوست بزرگوار و دانشمند فردوسی شناس جناب آقای دکتر "محمد امین ریاحی" نیز که متن تصحیحی ما را یک بار بدقت خوانده و به چند نکته ی درخور یادآوری اشاره فرموده‌اند، سپاسگزاری می‌کنم.

دیگر چیزی که بر من فرض است سپاسگزاری از خانم پروین بخردی ست که باکمال علاقه و پشتکار در همکاری و دستیاری اینجانب سنگ تمام گذاشت و از روز نخست سلسله جناب و یادآور تصحیح این داستان گردید و درین کار اگر خدمتی بشعر و ادب فارسی شده باشد سهم ایشان در خور بسی قدرشناسی است.

در پایان خدا راسپاس می‌گویم که مرابه چنین کاری دقیق و دشوار توفیق داد.

کسی شود بی فیض حق کاری درست کس ره توفیق بسی لطفش نجست

تهران، بهار ۱۳۷۷، ع. ادیب برومند

لطفاً قبل از مطالعه به نکات زیر توجه فرمائید:

الف) ابیاتی که مقابل آنها در متن علامت * گذاشته شده است، ابیاتی است که بایستی در مورد آنها به مطالب نوشته شده در بخش توضیحات مراجعه شود.

ب) نشانه‌های اختصاری نسخه‌ها که در پاورقی و بخش توضیحات از آنها استفاده شده است بدین قرارند:

۱- خ شاهنامه به کوشش "جلال خالقی مطلق" انتشارات روزبهان

تهران، ۱۳۷۰

۲- م شاهنامه بر اساس چاپ مسکو نشر قطره

تهران ۱۳۷۳ به کوشش "دکتر سعید حمیدیان"

۳- ژ شاهنامه تصحیح زول مل انتشارات سخن

تهران، پائیز ۱۳۶۹ بامقدمه دکتر محمدامین ریاحی

۴- در متن خ اختلاف نسخه‌های مورد استفاده در پاورقی مربوط به هر بیت ذکر شده است و ما در متن هر کجا از ضبط این نسخه‌ها استفاده نموده‌ایم، از آنها جداگانه نام نبرده و تنها به ذکر نام "پاورقی" یا "پاورقیهای خ" اکتفا نموده‌ایم.

فهرست کلی نسخه‌های مورد استفاده خ در مقدمه آمده است.

داستان سیاوش

- کنون ای سخن گوی بیدار مغز
سخن چون برابر شود با خرد
کسی را که اندیشه ناخوش بود
همی خویشان را چلیپا کند
۵ ولیکن نبیند کس آهوی خویش
اگر داد باید که آید بجای
چودانا پسندد، پسندیده گشت
به گفتار دهقان کنون باز گرد
کهن گشته این داستانها، زمن
اگر زندگانی بود دیرباز ۱۰
یکی میوه‌داری بماند ز من
از آن پس که پیمود پنجاه و هشت
همی آز کمتر نگردهد به سال
چه گفت اندرین موبد پیشرو
۱۵ تو چندانکه مانی سخن گوی باش
چو رفتی سروکار با ایزد دست
نگر تا چه کاری، همان بدروی
درشتی زکس نشنود نرم گوی
- یکی داستانی بیارای نغز
روان سـراینده رامش برد
بدان ناخوشی رای او گش بود
به پیش خردمند رسوا کند
ترا روشن آید همی خوی خویش
بیارای و زان پس به دانا نمای
* به جوی تو در، آب گردیده گشت
* نگر تا چه گوید سراینده مرد
* همی نو شود بر سر انجمن
* برین دیر خرم بمانم دراز
که بارد همی بار او بر چمن
به سربر فراوان شگفتی گذشت
همی روز جوید ز تقویم و فال
که هرگز نگردهد کهن گشته نو
خردمند باش و نکو خوی باش
* اگر نیک با شدت کار ار بدست
سخن هر چه گویی، همان بشنوی
* سخن تا توانی به آزرم گوی

آغاز داستان

- چنین گفت موبد که یک روز طوس
 ۲۰ خود و گیوگودرز و چندی سوار
 به نخچیر گوران به دشت دغوی
 فراوان گرفتند و انداختند
 بدانجایگه ترک نزدیک بود
 یکی بیشه پیش اندرآمد زدور
 ۲۵ همی راند در پیش با طوس گیو
 به بیشه یکی خوبرخ یافتند
 به دیدار او در زمانه نبود
 بدو گفت طوس: ای فریبده ماه
 چنین داد پاسخ که ما را پدر
 ۳۰ شب دیر مست آمد از بزم سور
 یکی خنجر آبگون برکشید
 بسپرسید زو پهلوان از نژاد
 بدو گفت: من خویش گرسیوزم
 پیاده، بدو گفت چون آمدی؟
 ۳۵ چنین داد پاسخ که اسبم بماند
 بی اندازه زر و گهر داشتم
 زمن روزبانان همه بستند
 چو هشیار گردد پدر بی گمان
- بدانگه که خیزد خروش خروس
 * برفتند شاد از در شهریار
 همان باز و یوزان نخچیرجوی
 علفها چهلروزه برساختند
 زمینش زخرگاه تاریک بود
 بنزدیک مرز سواران تور
 پس اندر پرستنده‌یی چند نیو
 پرازخنده لب هر دو بشتافتند
 ز خوبی بروبر بهانه نبود
 ترا سوی این بیشه که نمود راه؟
 بزد دوش و بگذاشتم بوم و بر
 * همان چون مرا دید، جوشان زدور
 همی خواست از تن سرم را برید
 * بر و سربر سرورین کرد یاد
 به شاه آفریدون کشد پروزم
 که بی باره و رهنمون آمدی
 زسستی مرا بر زمین برنشاند
 به سربر یکی تاج زر داشتم
 * نیام یکی تیغ بر من زدند
 سواران فرستد پس من دمان

- بیاید همان تازنان مادرم
- ۴۰ دل پهلو انان بدونرم گشت
چنین گفت کین ترک من یافتم
بدو گفت گیو: ای سپهدار شاه
[همان طوس نوذر بدان بستهد
[بدو گیو گفت: این سخن خودمگوی
ز بهر پرستنده بی گرمگوی
- ۴۵ سخن شان زتندی به جایی رسید
میانشان چو آن داوری شد دراز
که این را بر شاه ایران برید
نگشتند هر دو زگفتار اوی
چو کاووس روی کنیزک بدید
- ۵۰ به هر دو سپهدار چنین گفت شاه
برین داستان بگذرانیم روز
گوزن است اگر آهوی دلبرست
بدو گفت خسرو: نژاد تو چیست؟
بگفتا که از مام خاتونیم
- ۵۵ نیایم سپهدار گرسیوزست
بدو گفت کین روی و موی و نژاد
به مشکوی زرین من بایدت
نخواهد کزین بوم و بر بگذرم *
- * سرطوس نوذر بی آرم گشت
ز پیش سپه تیز بشتافتم
نه با من برابر بُدی بی سپاه
کجا پیش اسب من آنجا رسید
که من تاختم پیش، نخچیرجوی
نگردد جوانمرد پرخاشجوی
که این ماه را سرباید برید
میانجی بیامد یکی سرفراز
بر آن کو نهد هر دو فرمان برید
بر شاه ایران نهادند روی
بخندید و لب را به دندان گزید
که کوتاه شد بر شما رنج راه
که خورشید گیرند گردان به یوز
شکاری چنین از در مهترست
که چهرت همانند چهر پرست
ز سوی پدر آفریدونیم
بدان مرز خرگاه او مرکزست
همی خواستی داد هر سه به باد
سر ماه رویان کنم شایدت

چنین داد پاسخ که دیدم ترا زگردنکشان برگزیدم ترا

۶۰ بت اندر شبستان فرستاد شاه
بفرمود تا برنشیند به گاه
بسیاراستندش به دیبای زرد
به یاقوت و پیروزه و لاژورد
دگر ایزدی هر چه بایست، بود
یکی سرخ یاقوت بُد نابسود

زادن سیاوش از مادر

بسی برنیامد برین روزگار
که رنگ اندرآمد به خرّم بهار
بگفتند با شاه کاووس کی
که بر خوردی از ماه فرخنده پی
۶۵ یکی کودکی فرّخ آمد پدید
کنون تخت بر ابر باید کشید
جدا گشت ازو کودکی چون پری
به چهره بسان بت آزی (۱)
جهان گشت از آن خُرد پرگفت وگویی
کز آن گونه نشنید کس روی و موی
جهاندار نامش سیاوخش کرد
برو چرخ گردنده را بخش کرد

۱ - پس از این بیت در پاورقی خ دو بیت به نقل از نسخه فلورانس آمده و اشاره شده است که در هیچیک از دستنویس‌های دیگر و نیز در ترجمه بنداری نیست. چون وجود این ابیات برای حفظ روند داستان لازم به نظر می‌رسد و با توجه به اینکه راجع به مرگ مادر سیاوش ذکری در هیچ قسمت متن خ نشده است، این ابیات را در اینجا درج می‌کنیم.

(البته در ژ پیش از شروع «داستان عشق آوردن سودابه بر سیاوش» ۱۴ بیت درباره درگذشت مادر سیاوش آمده که درخ و م وجود ندارد.)

یکی ماه دیدار فرّخ پسر
که بر مادر آورد گیتی بسر
چو آن شاه‌زاده ز مادر بزاد
هم اندر زمان مادرش جان بداد

- ۷۰ از آن کو شمار سپهر بلند،
ستاره بر آن کودک آشفته دید
بدید از بد و نیک، آزار اوی
چنین تا برآمد برین روزگار
بدو گفت کین کودک شیرفش
چو دارندگان ترا مایه نیست
- ۷۵ بسی مهتر اندیشه کرد اندر آن
به رستم سپردش دل و دیده را
تهمت ببردش به زابلستان
سواری و تیر و کمان و کمند،
نشستنگه باده و منیگسار،
ز داد و ز بیداد و تخت و کلاه،
- ۸۰ هنرها بیاموختش سربر
سیاوش چنان شد که اندر جهان
چو یکچند بگذشت و گشت او بلند
چنین گفت با رستم سرفراز،
بسی رنج بردی و دل سوختی
۸۵ پدر باید اکنون که بیند ز من
گو شیردل کار او را بساخت
از اسب و پرستنده و سیم و زر
ز پوشیدنی، هم زگسترده
ازین هر چه در گنج رستم نبود
۹۰ گپسی کرد از آن گونه او را به راه
- بدانست و نیک و بد و چون و چند،
غمی گشت چون بخت او خفته دید
به یزدان پناهید در کار اوی
تهمت بیامد بر شهریار
مرا پرورانید باید به کش
مرو را به گیتی چو من دایه نیست
نیامد همی بر دلش برگران
* جهانجوی پور پسندیده را
نشستن گهش ساخت در گلستان
عنان و رکیب و چه و چون و چند،
* همان باز و شاهین و یوز شکار،
سخن گفتن و رزم و راندن سپاه،
بسی رنج برداشت و آمد به بر
همانند او کس نبود از مهان
سوی گردن شیر شد با کمند
که آمد به دیندار شاهم نیاز
* هنرهای شاهانم آموختی
هنرها از آموزش پیلتن
فرستادگان را ز هر سو بتاخت
* زمهر و ز تیغ و کلاه و کمر
ز هر سو بیاورد آوردنی
ز گیتی فرستاد و آورد زود
که شد بر سیاوش نظاره سپاه

- تَهْمَن هَمی رَفْت بَا او بَهْم
 جَهَانی بَه آیین بیاراستند
 هَمی زَر و عَنبر برآمیختند
 ۹۵ جَهان گشت پَر شادی و خواسته
 بَه زیر پی تازی اسپان درم
 هَمه یال اسب از کران تا کران
 چو آمد بَه کاووس شاه آگهی
 بفرمود تا با سپه گیو و طوس
 ۱۰۰ هَمه نامداران شدند انجمن
 خرامان بر شهریار آمدند
 چو آمد بر کاخ کاووس شاه
 پَرستار با مجمر و بوی خَوش
 بَه هر کَنج در، سیصد استاده بود
 ۱۰۵ بسی زَر و گوهر برافشانند
 چو کاووس را دید بر تخت عاج،
 نخست آفرین کرد و بردش نماز
 و زان پس بیامد بر شهریار
 ز رستم بپرسید و بنواختش
 ۱۱۰ چنان از شگفتی بدو در بماند
 بر آن برزویالا و آن فرّاوی
 بدان اندکی سال و چندان خرد
 بسی آفرین بر جهان آفرین
 هَمی گفت کای کردگار سپهر
- بدان تا سپهبد نباشد دژم
 چو خشنودی نامور خواستند
 زگنبد بَه سر بر هَمی ریختند
 در و بان و هر برزن آراسته
 بَه یاران ندیدند یک تن دژم
 براندرده مشک و می و زعفران
 که آمد سیاوخش با فرّهی
 برفتند با شادی و پیل و کوس
 بَه یک دست طوس و دگر پیلتن
 * که با نو درختی ببار آمدند
 خروش آمد و برگشادند راه
 نظاره برو، دست کرده بَه کَش
 * میان در، سیاوش آزاده بود
 سراسر برو آفرین خواندند
 ز یاقوت رخشنده بر سرش تاج،
 زمانی هَمی گفت با خاک راز
 سپهبد گرفتش سراندر کنار
 بر آن تخت پیروزه بنشاختش
 * بسی آفرینها بر او برخواند
 * بسی بودنی دید در پرّ اوی
 که گفتی روانش خرد پرورد
 بخواند و بمالید رخ بر زمین
 * خداوند هوش و خداوند مهر:

- ۱۱۵ همه نیکویی‌ها به گیتی زتست
بزرگان ایران همه با نثار
ز فرّ سیاوش فروماندند
بفرمود تا پیش ایرانیان
به باغ و به کاخ و به میدان اوی
۱۲۰ به هر جای جشنی بیاراستند
یکی سور فرمود کاندر جهان
به یک هفته زین گونه بودند شاد
ز هر چیز گنجی بفرمود شاه
از اسبان تازی به زین پلنگ
۱۲۵ ز دینار و از بدره‌های درم
جز افسر که هنگام افسر نبود
سیاوش را داد و کردش امید
چنین هفت سالش همی آزمود
به هشتم بفرمود تا تاج زر
۱۳۰ نبشتند منشور بر پرنیان
زمین "گورستان" و راداد شاه
زمین "گورستان" بُد از پیشتر
- * نیایش زفرزند گیرم نخست
برفتند شادان بر شهریار
به دادار بر آفرین خواندند
ببستند گردان لشکر میان
جهانی به شادی نهادند روی
می و رود و رامشگران خواستند
کسی پیش ازو آن نکرد از مهان
به هشتم در گنج‌ها برگشاد
ز مهر و ز تیغ و ز تخت و کلاه
ز برگستوان و ز خفتان جنگ
ز دیبای و از گوهر و بیش و کم
بدان کودکی تاج در خور نبود
ز خوبی بدادش فراوان نوید
به هر کار جز پاک زاده نبود
زمین "گورستان" و زرین کمر
به رسم بزرگان و فرّ کیان
* که بود او سزای بزرگی و گاه
که خوانی همی ماورالنهر در

عشق آوردن سودابه بر سیاوش

- * برآمد برین نیز یک روزگار
ز ناگاه روی سیاوش بدید
- * چنان بُد که سودابه پرنگار
* پراندیشه گشت و دلش بردمید

- ۱۳۵ چنان شد که گفتی طراز نخ است
کسی را فرستاد نزدیک اوی
که اندر شبستان شاه جهان
فرستاده رفت و بدادش پیام
بدو گفت: مرد شبستان نیم
۱۴۰ دگر روز شبگیر سودابه رفت
بدو گفت کای شهریار سپاه
نه اندر زمین کس چو فرزند تو
فرستش به سوی شبستان خویش
همه روی پوشیدگان را ز مهر
۱۴۵ نمازش بسریم و نثار آوریم
بدو گفت شاه: این سخن درخورست
سپهد سیاوش را خواند و گفت
پس پرده‌ی من ترا خواهرست
ترا پاک یزدان چنان آفرید
۱۵۰ بویژه که پیوسته‌ی خون بود
پس پرده پوشیدگان را بسین
سیاوش چو بشنید گفتار شاه
زمانی همی با دل اندیشه کرد
گمانی چنان برد کور را پدر
۱۵۵ که بسیار دانست و چیره زبان
اگر من شوم در شبستان اوی
سیاوش چنین داد پاسخ که شاه
وگر پیش آتش نهاده یخ است
که پنهان سیاوخش رد را بگوی
نباشد شگفت ارشوی ناگهان
* برآشفقت زان کار او نیکنام
مجویم، که با بند و دستان نیم
بسر شاه ایران خرامید تفت
که چون تو ندیده‌ست خورشید و ماه
جهان شاد بادا به پیوند تو
بر خواهران و فغانستان خویش
پراز خون دلست و پراز آب چهر
درخت پرستش به بار آوریم
برو بر ترا مهر صد مادرست
که خون و پی و مهر نتوان نهفت
که سودابه چون مهربان مادرست
که مهر آورد بر تو هر کت بدید
چو از دور بیند ترا، چون بود؟
زمانی بمان تا کنند آفرین
همی کرد خیره بدودر نگاه
بکوشید تا دل بشوید ز گرد
پژوهد همی تا چه دارد به سر
هشیوار و بینادل و بدگمان
ز سودابه یابم بسی گفت و گوی
مرا داد فرمان و تخت و کلاه

- از آن جایگه، کافتاب بلند
 چو تو شاه نهاد بر سر کلاه
 ۱۶۰ مرا موبدان ساز با بخردان
 دگر نیزه و گرز و تیر و کمان
 دگر تخت شاهان و آیین بار
 چه آموزم اندر شبستان شاه؟
 گر ایدونکه فرمان شاه این بود
 ۱۶۵ بدو گفت شاه: ای پسر شاد باش
 سخن کم شنیدم بدین نیکوی
 مدار ایچ اندیشه‌ی بد به دل
 سیاوش چنین گفت کز بامداد
- برآید، کند خاک را ارجمند
 به خوی و به دانش، به آیین و راه
 بزرگان و کار آزموده ردان
 * که چون پیچم اندر صف بدگمان
 * دگر بزم و رود و می و میگسار
 به دانش زنان کی نمایند راه؟
 بر آیین او رفتن آیین بود
 همیشه خرد را تو بنیاد باش
 فزاید همی مغز، کین بشنوی
 همه شادی آرای و از غم گیل
 بیایم کنم هر چه او کرد یاد
- یکی مرد بُد نام او هیرید
 ۱۷۰ که بتخانه را هیچ نگذاشتی
 سپهدار ایران به فرزانه گفت
 به پیش سیاوش همی رو بهوش
 به سودابه فرمای تا پیش اوی
 پرستندگان نیز با خواهران
- ز دوده دل و دورگشته ز بد
 کلید در پرده او داشتی
 که چون برکشد هور تیغ از نهفت
 * نگر تا چه فرماید آنرا بکوش
 نثار آورد گوهر و مشک و بوی
 زبرجد فشانند با زعفران
- سیاوش بیامد بر شهریار
 سخن گفت با او سپهد به راز
 سخن‌های بایسته چندی براند
- ۱۷۵ چو خورشید سر برزد از کوهسار
 برو آفرین کرد و بردش نماز
 چو پردخته شد، هیرید را بخواند

- سیاوخش راگفت: با او برو
برفتند هر دو بیکجا بهم
۱۸۰ چو برداشت پرده زدر هیرید
شبستان همه پیشباز آمدند
همه جام بود از کران تا کران
درم زیر پایش همی ریختند
زمین بود در زیر دیبای چین
۱۸۵ می و رود و آواز رامشگران
شبستان بهشتی بُد آراسته
سیاوش چو نزدیک ایوان رسید
بروبر ز پیروزه کرده نگار
بر آن تخت سودابه‌ی ماه روی
نشسته چو تابان شُهِیل یمن
۱۹۰ یکی تاج بر سر نهاده بلند
پرستار نعلین زرین به دست
سیاوش چو از پیش پرده برفت
بیامد خرامان و بردش نماز
۱۹۵ همی چشم و رویش ببوسید دیر
همی گفت: صد ره ز یزدان سپاس
- بیارای دل‌ها به دیدار نو^(۱)
روان شادمان و تهی دل زغم
* سیاوش همی بود ترسان زید
پُر از شادی و بزمساز آمدند
پُر از مُشک و دینار و پُر زعفران
عقیق و زبرجد بر آمیختند
پُر از دَرّ خوشاب روی زمین
همه بر سران افسرانِ گران
پُر از خوب رویان و پُر خواسته
* یکی تخت زرین رخشنده دید
به دیبای بسیار آراسته شاهوار
بسان بهشتی پُر از رنگ و بوی
سر زلف جعدش سراسر شکن
فروهشته تا پائی مشکین کمند
به پای ایستاده، سرافکننده پست
فرود آمد از تخت سودابه تفت
به بر درگرفتش زمانی دراز
نیامد ز دیدار آن شاه سیر
نیایش کنم روز و هر شب سه پاس

۱ - مصرع دوم را با توجه به پاورقیهای خ، م (بیت ۱۳۴) و ژ (بیت ۲۰۹) می‌توان بدین گونه نیز نوشت: «بیارای دل را به دیدار نو»

همان شاه را نیز پیوند نیست
چنان دوستی نَز ره ایزدیست
که آن جایگه کار ناساز بود
به کرسی زَرینش بنشانند
خرامان بیامد سوی تخت باز
که اینت سر و تاج فرهنگ جوی
روانش خرد برفشاندهمی

که دیدم به پرده سرای نهفت
ز یزدان بهانه نبایدت جست
فزونی به گنج و به شمشیر و گاه
بیاراست ایوان چو خرّم بهار
دل از بودنی‌ها بپرداختند
شد اندر شبستان شه نامدار *
که این رازت از من نباید نهفت
ز دیدار و گفتار و بالای اوی
از آوازه دور، دیدن بهست *
ندیده‌ست برگاه، خورشید و ماه
چرا گفت باید سخن در نهان؟
نباید که بیند ورا چشم بد
پذیری و رایت شود جفت من، *
نه از نامداران برزن دهی *
بدیدار او در میان مهان

که کس را بسان تو فرزند نیست
سیاوش بدانست کان مهر چیست
بنزدیک خواهر خرامید زود
۲۰۰ برو خواهران آفرین خواندند
چو با خواهران بد زمانی دراز
شبستان همه شد پُر از گفت و گوی
تو گویی به مردم نماند همی

سیاوش به پیش پدر شد بگفت
۲۰۵ همه نیکویی در جهان بهر تست
ز جمّ و فریدون و هوشنگ شاه
ز گفتار او شاد شد شهریار
می و بربط و نای برساختند
چو شب گشت پیدا و شد روز تار
۲۱۰ پژوید و سودابه را شاه گفت
ز فرهنگ و رای سیاوش بگوی
پسند تو آمد، خردمند هست؟
بدو گفت سودابه: همتای شاه
چو فرزند تو کیست اندر جهان؟
۲۱۵ بدو گفت شاه: او به مردی رسد
بدو گفت سودابه: گر گفت من،
که از تخم خویشش یکی زن دهی
که فرزند باشد ورا در جهان؟

- مرا دخترانند مانند تو
 ۲۲۰ گراز تخم کی آرش و کی پشین
 بدو گفت کین خود به کام منست
 بزخم تو و پاک پیوند تو
 بخواهد، زشادی کنند آفرین
 * بزرگی به فرجام، نام منست *
- سیاوش به شبگیر شد نزد شاه
 پدر با پسر رازگفتن گرفت
 همی گفت: کز کردگار جهان
 ۲۲۵ که ماند ز تو نام تو یادگار
 چنان کز تو من گشته‌ام تازه‌روی
 چنین آمد از دانش بخردان
 که از پشت تو شهریاری بود
 کنون زین بزرگان یکی برگزین
 ۲۳۰ به خان کی آرش همان نیز هست
 بدو گفت: من شاه را بنده‌ام
 هر آنکس که او برگزیند رواست
 نباید که سودابه این بشنود
 به سودابه زین گونه گفتار نیست
 ۲۳۵ ز گفت سیاوش بخندید شاه
 «گزین تو باید» بدو گفت: «زن،
 که گفتار او مهربانی بود
 سیاوش زگفتار او شاد شد
 به شاه جهان بر ستایش گرفت
 ۲۴۰ نهانی ز سودابه‌ی چاره‌گر
 همی آفرین خواند بر تاج و گاه
 ز بیگانه مردم نهفتن گرفت
 * یکی آرزو دارم اندر نهان *
 ز پشت تو آید یکی شهریار
 تو دل برگشایی به دیدار اوی
 * زگفت ستاره شمر موبدان *
 که اندر جهان یادگاری بود
 نگه کن پس پرده‌ی کی پشین
 ز هر سو بیاری و بپس او دست
 به فرمان و رایش سر افکنده‌ام
 جهاندار بر بندگان پادشاست
 دگرگونه گوید، بدین نگرود
 مرا در شبستان تو کار نیست
 نه آگاه بد ز آب در زیر کاه
 ازو هیچ مندیش و از انجمن
 به جان تو بر، پاسبانی بود»
 نهانش از اندیشه آزاد شد
 نوان پیش تختش نیایش گرفت
 همی بود پیچان و خسته‌جگر

- بدانست کان نیز گفتار اوست
همی زو بدرید برتنش پوست
- برین داستان نیز شب برگذشت
نشست از بر تخت سودابه شاد
همه دختران را بر خویش خواند
۲۴۵ چنین گفت با هیربد ماهروی
که باید که رنجه کنی پای خویش
خرامان بیامد سیاوش برش
به پیشش بتان نوآیین به پای
فرود آمد از تخت و شد پیش اوی
۲۵۰ سیاوخش بر تخت زرین نشست
بتان را به شاه نوآیین نمود
بدو گفت: بنگر بر این تختگاه
همه نارسیده بتان طراز
کسی کت خوش آید ازیشان بگوی
۲۵۵ سیاوش چو چشم اندکی برگماشت
همی آن بدین، این بدان گفت: ماه
برفتند هر یک سوی تخت خویش
چو ایشان برفتند سودابه گفت
نگویی مرا تا نژاد تو چیست؟
۲۶۰ هر آنکس که از دور بیند ترا
ازین خوب رویان به چشم خرد
سیاوش فروماند و پاسخ نداد
- سیهر از برگوی تیره بگشت
زیاقوت و زر افسری بر نهاد
بیاراست و بر تخت زرین نشاند
کزایدربرو با سیاوش بگوی
نمایی مرا سروبالای خویش
بدید آن نشست و سر و افسرش
توگفتی بهشتست گاه و سرای
به گوهر بیاراسته روی و موی
به پیشش به کش کرده سودابه دست
که بودند چون گوهر نابود
* پرستنده چندین به زرین کلاه
که بسرشتشان ایزد از شرم و ناز
نگه کن به بالا و دیدار اوی
* از ایشان یکی چشم از او برداشت
نیارد بدین شاه کردن نگاه
ژکان و شمارنده بر بخت خویش
که چندین چه داری سخن در نهفت
که بر چهر تو فرّ چهر پرست
شود بی هُش و بسرگزیند ترا
نگه کن که با تو که اندر خورد
چنین آمدش بر دل پاک یاد

- که گر بر دل پاک شیون کنم
 شنیدستم از نامور مهتران
 ۲۶۵ که از پیش با شاه ایران چه کرد
 پرازبند سودابه گر دخت اوست
 سیاوش به پاسخ چو نگشاد لب
 بدو گفت: خورشید با ماه نو،
 نباشد شگفت ار شود ماه خوار،
 ۲۷۰ کسی کو چو من دید بر تخت عاج
 نباشد شگفت ار به مه ننگرد
 اگر با من اکنون تو پیمان کنی
 یکی دختری نارسیده به جای
 به سوگند پیمان کن اکنون یکی
 ۲۷۵ چو بیرون شود زین جهان شهریار
 نمائی که آید به من برگزند
 من اینک به پیش تو استاده‌ام
 ز من هر چه خواهی، همه کام تو
 سرش تنگ بگرفت و یک بوس جاک
 ۲۸۰ رخان سیاوش چو گل شد ز شرم
 چنین گفت با دل که از راه دیو
 نه من با پدر بی وفایی کنم
 وگر سرد گویم بدین شوخ چشم
 یکی جادویی سازد اندر نهان
 ۲۸۵ همان به که با او به آوای نرم
 سخن گویم و دارمش چرب و گرم
- به آید که از دشمنان زن کنم
 همه داستان‌های هاماوران
 ز گردان ایران برآورد گرد
 نخواهد هم این دوده را مغز و پوست
 پری چهره برداشت از رخ قصب
 گر ایدونک بینند برگاه نو،
 تو خورشید داری خود اندر کنار
 ز یاقوت و پیروزه بر سرش تاج
 کسی را به خوبی به کس نشمرد
 نیچی و اندیشه آسان کنی
 کنم چون پرستار پیشت به پای
 زگفتار من سر میبچ اندکی
 تو خواهی بُدن زو مرا یادگار
 بداری مرا هم چنو ارجمند
 تن و جان روشن ترا داده‌ام
 برآرم، نیبچم سر از دام تو *
 بداد و نبود آگه از شرم و باک *
 بیاراست مژگان به خوناب گرم
 مرا دور دارد کیهان خدیو
 نه با اهرمن آشنایی کنم
 بجوشد دلش، گرم گردد زخشم
 بدو بگرود شهریار جهان
 سخن گویم و دارمش چرب و گرم

- سیاوخش از آن پس به سودابه گفت
 نمائی مگر نیمه‌ی ماه را
 کنون دخترت بس که باشد مرا
 برین باش و با شاه ایران بگوی
 ۲۹۰ بخوادم من او را و پیمان کنم
 که تا او نگردد به بالای من
 و دیگر که پرسیدی از چهر من
 مرا آفریننده از فرّ خویش
 تو این راز مگشای و با کس مگوی
 ۲۹۵ سر بانوانی و هم مهتری
 بگفت این و غمگین برون شد بدر
- که اندر جهان خود ترا نیست جفت
 * نشایی به گیتی بجز شاه را
 نباید جزو کس که باشد مرا
 نگه کن که پاسخ چه یابی از وی
 * زیان را به نزدت گروگان کنم
 نیاید به دیگر کسی رای من
 بیامیخت جان تو با مهر من
 بپرورد و بنشانند در پرّ خویش
 مرا جز نهفتن سخن، نیست روی
 من ایدون گمانم که تو مادری
 * زگفتار او بود آسیمه سر
- چو کاووس کی در شبستان رسید
 بر شاه شد زان سخن مژده داد
 که آمد نگه کرد ایوان همه
 ۳۰۰ چنان بود ایوان زبس خوب چهر
 جز از دختر من پسندش نبود
 چنان شاد شد زان سخن شهریار
 در گنج بگشاد و چندی گوهر
 همان یاره و تاج و انگشتری
 ۳۰۵ زهر چیز گنجی بُد آراسته
 نگه کرد سودابه خیره بماند
 که گر او نیاید به فرمان من
- نگه کرد سودابه او را بدید
 ز کار سیاوش بسی کرد یاد
 بتان سیه چشم کردم رمه
 که گفתי همی بارد از ماه مهر
 ز خوبان کسی ارجمندش نبود
 که ماه آمدش گفתי اندر کنار
 * زدیبای زربفت و زرین کمر
 همان تخت و هم طوق گنداوری
 جهانی سراسر پُر از خواسته
 * به اندیشه افسون فراوان براند
 روا دارم ار بگسلد جان من

بد و نیک هر چاره کاند در جهان،
بسازم، گر او سرببیچد زمن

کنند آشکارا و اندر نهان،
کنم زو فغان بر سر انجمن

- ۳۱۰ نشست از بر تخت با گوشوار
سیاوخش را در بر خویش خواند
بدو گفت: گنجی بیاراست شاه
زهر چیز چندان کش اندازه نیست
به تو داد خواهد همی دخترم
- ۳۱۵ بهانه چه داری که از مهر من
که من تا ترا دیده‌ام، برده‌ام
همی روز روشن نینیم ز درد
کنون هفت سالست تا مهر من
یکی شاد کن در نهانی مرا
- ۳۲۰ فزون زان که دادت جهاندار شاه
اگر سر بییچی ز فرمان من
کنم بر تو این پادشاهی تباه
سیاوش بدو گفت: هرگز مباد
چنین با پدر بی وفایی کنم
- ۳۲۵ تو بانوی شاهمی و خورشید گاه
از آن تخت برخاست پر خشم و جنگ
بدو گفت: من راز دل پیش تو
مرا خیره خواهی که رسوا کنی
بزد دست و جامه بدرید پاک
- به سر بر نهاد افسر پُرنگار
ز هر گونه با او سخن‌ها براند
کز آنسان ندیده‌ست کس تاج و گاه
اگر بر نهی، پیل باید دوست
نگه کن به روی و سر و افسرم
بسیچی زبالای و از چهر من
خروشان و جوشان و آزرده‌ام
بر آنم که خورشید شد لاژورد
همی خون چکاند برین چهر من
ببخشای روز جوانی مرا
بیارایمت یاره و تاج و گاه
نیاید دلت سوی پیمان من
شود تیره روی تو بر چشم شاه
که از بهر دل من دهم دین به باد *
- زمردی و دانش جدایی کنم
سزد کز تو ناید بدینسان گناه
بدوی اندر آویخت سودابه جنگ
بگفتم نهان از بداندیش تو *
- به پیش خردمند رعنا کنی
به ناخن دو رخ را همی کرد چاک

- ۳۳۰ برآمد خروش از شبستان اوی
یکی غُلغل از کاخ و ایوان بخاست
به گوش سپهد رسید آگهی
پراندیشه از تخت زرین برفت
بیامد، چو سودابه را دید روی
۳۳۵ ز هر کس بپرسید و شد تنگ دل
خروشید سودابه در پیش اوی
چنین گفت کامد سیاوش به تخت
که از تُست جان و دلم پیر ز مهر
که جز تو نخواهم کسی را ز بُن
۳۴۰ بینداخت افسر زمشکین سرم
پراندیشه شد زان سخن شهریار
به دل گفت: ار این راست گوید همی،
سیاوخش را سر بساید برید،
خردمند مردم چه گوید کنون؟
- ۳۴۵ کسی را که اندر شبستان بدند
گُسی کرد و برگاه تنها بماند
به هوش و خرد با سیاوش بگفت
- فغانش از ایوان برآمد به کوی
که گفتی شب رستخیزست راست
فرود آمد از تخت شاهنشهی
به سوی شبستان خرامید تفت
خراشیده و کاخ پرگفت و گوی
ندانست کردار آن سنگ دل
همی ریخت آب و همی کند موی
برآراست چنگ و برآویخت سخت *
چه پرهیزی از من تو ای خوب چهر؟
چنینت همی رانید باید سخن
چنین چاک زد جامه اندر برم
سخن کرد هرگونه‌یی خواستار
ازین روی زشتی نجوید همی،
بدین سان بود بندد را کلید
خوی شرم ازین داستان گشت خون
- هشیوار و مهتر پرستان بدند^(۱)
سیاوش و سودابه را پیش خواند
که این راز بر من نشاید نهفت

۱ - «کسی» در اینجا بجای «هرکسی» آمده و مفهوم مصرع اول چنین است: «کسان را که اندر

- نکردی تو این بد، که من کرده‌ام
چرا خواندم اندر شبستان ترا
۳۵۰ همه راستی جوی و با من بگوی
سیاوش بگفت آن کجا رفته بود
چنین گفت سودابه کین نیست راست
بگفتم: همه هر چه شاه جهان
زفرزند و از تاج و از خواسته
۳۵۵ بگفتم که چندین برین سرنهم
مرا گفت با خواسته کار نیست
ترا بایدم زین میان، گفت و بس
مرا خواست کارد به کاری به چنگ
نکردمش فرمان، همه موی من
۳۶۰ یکی کسودکی دارم اندر نهان
زبس رنج، کشتنش نزدیک بود
- زگفتار بسیهوده آزرده‌ام
کنون غم مرا، بند و دستان ترا
سخن بر چه سان رفت؟ بنمای روی
وزان در که سودابه آشفته بود
که او از بتان جز تن من نخواست
بدو خواست داد آشکار و نهان *
ز دینار و از گنج آراسته
همه نیکویی‌ها به دختر دهم
به دختر مرا راه دیدار نیست
نه گنجم به کارست بی تو، نه کس
دو دست اندر آورد چون سنگ تنگ
بکنند و خراشیده شد روی من
ز پشت تو ای شهریار جهان
جهان پیش من تنگ و تاریک بود
- چنین گفت با خویشان شهریار
برین کار بر نیست جای شتاب
نگه کرد باید بدین در نخست
۳۶۵ بینم کزین دو گنه کار کیست
بدان باز جستن همی چاره جست
بر و بازوی و سرو بالای اوی
ز سودابه بوی می و مشک ناب
نبود از سیاوش بر آن گونه بوی
- که گفتار هر دو نیاید به کار
که تنگی دل آرد خرد را به خواب
گوایی دهد دل چو گردد درست
به پادافره بد سزاوار کیست
بسببید دست سیاوش نخست
سراسر بسببید هر جای اوی
همی یافت کاووس و بوی گلاب
نشان پسودن نبود اندروی

- ۳۷۰ غمی گشت و سودابه را خوار کرد
به دل گفت کین را به شمشیر تیز
ز هاماوران زان پس اندیشه کرد
و دیگر بدان گه که در بند بود،
پرستار، سودابه بد روز و شب
۳۷۵ سدیگر که یک دل پر از مهر داشت
چهارم کز و کودکان داشت خُرد
سیاوش از آن کار بُد بی‌گناه
بدو گفت: ازین خود میندیش هیچ
مکن یاد از این نیز و با کس مگوی
- ۳۸۰ چو دانست سودابه کو گشت خوار
یکی چاره جست اندر آن کار، زشت
زنی بود با او سپرده درون
گران بود و اندر شکم بچه داشت
بدو راز بگشاد و زو چاره جست
۳۸۵ چو پیمان ستد، زَر بسیار داد
یکی دارویی ساز کین بفکنی
مگر کین چنین بند و چندین دروغ
به کاووس گویم که این از من است
مگر کین شود بر سیاوش درست
۳۹۰ گر این نشنوی، آب من نزد شاه
- دل خویش را زو پرآزار کرد
بباید کنون کردنش ریزریز
که آشوب خیزد از آزار و درد
بر او نه خویش و نه پیوند بود،
بپیچید از آن رنج و نگشاد لب
ببایست ازو هر بد اندر گذاشت
* غم خُرد را خُرد نتوان شمرد
خردمندی او بدانست شاه
هُشیواری و رای و دانش بسیج
نباید که گیرد سخن رنگ و بوی
- نیاویخت اندر دل شهریار،
زکینه درختی به نوئی بکشت:
* پراز چاره و رنگ و بند و فسون
همی از گرانی به سختی گذاشت
کز آغاز پیمانت خواهم نخست
سخن، گفت ازین در مکن هیچ یاد
تهی مانی و راز من نشکنی
بدین بچگان تو گیرد فروغ
چنین کشته‌ی ریمن آهرمن است
کنون چاره‌ی این ببایدت جست
* شود تیره و دور مانم زگاه

- بدو گفت زن: من ترا بنده‌ام
- ۳۹۵ نهاد اندرو بچه‌ی اهرمن
 نهان کرد زن را و او خود بخفت
 به ایوان پرستار چندانکه بود
 دو کودک بدیدند مرده به تشت
 چو بشنید کاووس از ایوان خروش
 ۴۰۰ بپرسید و گفتند با شهریار
 غمی گشت و آن شب نزد هیچ دم
 بر آن گونه سودابه را خفته دید
 دو کودک بر آن گونه با تشت زر
 ببارید سودابه از دیده آب
 ۴۰۵ همی گفتمت کو چه کرد از بدی
 دل شاه کاووس شد بدگمان
 همی گفت کین را چه درمان کنم؟
 از آن پس نگه کرد کاووس شاه
 بجست و زهرسو بر خویش خواند
 ۴۱۰ ز سودابه و رزم هاماوران
 بدان تا شوند آگه از کار اوی
- به فرمان و رایت سر افکنده‌ام
- بیفتاد ازو بچه‌ی اهرمن
 چه باشد چو دارد ز جادو نژاد؟
 بگفت آن سخن با پرستار خویش
 * خروشید و بفکند جامه زتن
 فغانش برآمد به کاخ از نهفت
 بتزدیک سودابه رفتند زود
 از ایوان به کیوان فغان برگذشت
 * بلرزید در خواب و بگشاد گوش
 که چون گشت بر خوبرخ روزگار
 به شبگیر برخاست و آمد دژم
 شبستان سراسر برآشفته دید
 فکنده به خواری و خسته جگر
 بدو گفت: روشن بین آفتاب
 به گفتار او خیره ایمن شدی
 برفت و پراندیشه شد یک زمان
 نشاید که این بر دل آسان کنم
 کسی را که کردی به اختر نگاه
 بپرسید و بر تخت زرین نشاند
 * سخن گفت هرگونه با مهتران
 به دانش برانند پرگار اوی

نهفته برون آورید از نهفت

بر آن کار یک هفته بگذاشتند

که جایی که زهر آگنی می بود؟

* نه از پشت شاه و نه زین مادرند

ازین زیج ها جستن آسان بدی

* نه اندر زمین، این شگفتی بدان!

بگفتند با شاه، بی انجمن

همی داشت پوشیده اندر نهفت

ز جادو جهان را پُرآمد قفیز

ز شاه جهاندار فریاد خواست

به زخم و به افکندن از تخت و گاه

زمان تا زمان سر زتن بگسلم

* همه منگر امروزه، فرجام گیر

بفرمود تا برگرفتند راه

زن بدکنش را به جای آورند

جهان دیدگان تیز بشتافتند

به خواری ببردند نزدیک شاه

بسی روز را نیز دادش نوید

بپردخت ازو شهریار بلند

نسب شاه پرمایه همداستان

بسی چاره جوید و افسون برید

وزان کـودکان نیز بسیارگفت

همه زیج و ضلّاب برداشتند

سرانجام گفتند کین کی بود

۴۱۵ دو کودک ز پشت یکی دیگرند

گر از گوهر شهریاران بدی

نه پیداست رازش در این آسمان

نشان بداندیش ناپاک زن

نهان داشت کاووس و باکس نگفت

۴۲۰ برین کار بگذشت یک هفته نیز

بنالید سودابه و داد خواست

همی گفت: همداستانم زشاه

ز فرزند کشتن بیچند دلم

بدوگفت شاه: ای زن آرام گیر

۴۲۵ همه روزبانان درگاه، شاه

همه شهر و برزن به پای آورند

به نزدیکی اندر نشان یافتند

کشیدند بدبخت زن را به راه

به خوشی بپرسید و کردش امید

۴۳۰ و زانپس به خواری و زخم و به بند

نشد هیچ خستو بدان داستان

بفرمود کز پیش بیرون برید

- چو خستو نیاید میانش به ار
ببرند زن را ز درگاه شاه
۴۳۵ چنین گفت جادو که من بی‌گناه
بگفتند با شاه کین زن چه گفت
به سودابه فرمود تا رفت پیش
که این هر دو کودک ز جادوزن‌اند
چنین پاسخ آورد سودابه باز
۴۴۰ فزونست زایشان سخن در نهفت
زیسیم سپهبد گو پیلتن
کجا زور دارد به هشتاد پیل
همان لشکر نامور صد هزار
مرا نیز پایاب او چون بود
۴۴۵ جز آن کو بفرماید، اخترشناس
ترا گر غم خرد فرزند نیست
سخن گر گرتی چنین سرسری
زدیده فزون زان ببارید آب
سپهبد زگفتار او شد دژم
۴۵۰ گسی کرد سودابه را خسته دل
چنین گفت کاندر نهان این سخن
- بسبرید و این دانم آیین و فر
زشمشیر گفتند و از دار و چاه
چه گویم بدین نامور پیشگاه
جهان آفرین داند اندر نهفت
ستاره شمر خواند گفتار خویش
به دیدار و از پشت آهرمن‌اند^(۱)
که نزدیک ایشان جز اینست راز
* ز بهر سیاوش نیارند گفت
* بلرزد همی شیر در انجمن
ببندد چو خواهد ره آب نیل
گریزند ازو در صف کارزار
مگر دیده همواره پُرخون بود
چه گوید سخن، وز که جوید سپاس؟
مرا هم فزون از تو پیوند نیست
بدان گیتی افکندم این داوری
که بردارد از رود نیل آفتاب
همی زار بگریست با او بهم
بر آن درد بنهاد پیوسته دل
پژوهیم تا بر چه آید به بن

۱ - با توجه به پاورقیهای خ مصرع دوم را بدین گونه نیز می‌توان نوشت: «پدیدست کز پشت

- ز سودابه چندی سخن‌ها براند
 که درد سپید نماند نهان
 بسباید زدن سنگ را بر سبوی
 دل شاه از اندیشه یابد گزند
 پراندیشه گشتی به دیگر کران
 بر آتش یکی را بسباید گذشت
 که بر بی‌گناهان نیارد گزند
- زید با سیاوش، به گفتن نشانده
 نگردد دل من، نه روشن روان
 گنه کرده را زود رسوا کند
 که من راست گویم به گفتار خویش
 ازین بیشتر کس نبیند گناه
- * که این بد بکرد و تباهی بجست
 که رایت چه باشد کنون اندرین؟
 که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار
 * ازین ننگ خوارست اگر بگذرم
 * زفرزند و سودابه‌ی شوم پی
 از آن پس که خواند مرا شهریار؟
 که را بیش بیرون شود کار نغز؟
 بشویم، کنم چاره‌ی دلگیل
 که با بددلی شهریاری مکن
- زیهلؤ همه موبدان را بخواند
 چنین گفت موبد به شاه جهان
 چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی
 ۴۵۵ که هر چند فرزند هست ارجمند
 وزین دختر شاه هاماوران
 زهر دو سخن چون برین گونه گشت
 چنین است سوگند چرخ بلند
- جهاندار سودابه را پیش خواند
 ۴۶۰ سرانجام گفت: ایمن از هر دوان
 مگر کاتش تیز پیدا کند
 چنین پاسخ آورد سودابه پیش
 فکنده نمودم دو کودک به شاه
 سیاوخش را کرد باید درست
 ۴۶۵ سیاوخش را گفت شاه زمین
 سیاوش چنین گفت با شهریار
 اگر کوه آتش بود بسپر
 پراندیشه شد جان کاووس کی
 کزین دو یکی گر شود نابکار
 ۴۷۰ چو فرزند و زن باشد و جوش مغز
 همان به کزین زشت گفتار، دل
 چه گفت آن سپهدار نیکو سخن

گذشتن سیاوش بر آتش

به دستور فرمود تا ساروان
 هیونان به هیزم کشیدن شدند
 ۴۷۵ به صد کاروان اشتر سرخ موی
 نهادند هیزم دو کوه بلند
 ز دور از دو فرسنگ هرکش بدید
 همی خواست دیدن در راستی
 چو این داستان سر بسر بشنوی
 ۴۸۰ نهادند بر دشت هیزم دو کوه
 گذر بود چندانکه جنگی سوار
 بدانگاه سوگند پرمایه شاه
 وزان پس به موبد بفرمود شاه
 بیامد دو صد مرد آتش فروز
 ۴۸۵ نخستین دمیدن سیه شد ز دود
 زمین گشت روشن تر از آسمان
 سیاوش بیامد به پیش پدر
 هیون آرد از دشت صد کاروان
 همه شهر ایران به دیدن شدند
 همی هیزم آورد پرخاشجوی
 شمارش گذر کرد بر چون و چند
 همی گفت کاین است بدراکلید *
 ز کار زن آید همه کاستی
 به آید تراگر به زن نگروی^(۱)
 جهانی نظاره شده همگروه
 میانش به تنگی بکردی گذار *
 چنین بود و این بود آیین و راه *
 که بر چوب ریزند نفت سیاه
 دمیدند، گفتی شب آمد به روز
 زبانه برآمد پس از دود زود
 جهانی خسروشان و آتش دمان
 یکی خود زرین نهاده به سر

۱ - برطبق م (بیت ۴۸۴) و برخی نسخه‌های ذکر شده در پاورقی خ بیت را میتوان چنین نوشت :

چو این داستان سر بسر بشنوی
 به آید تراگر بدین بگروی
 اگر مقصود پیروی از دین باشد این گزینش نیز مناسب است ولی با توجه به بیت ماقبل گزینش
 متن برتر است.

- سراسر همه دشت بریان شدند
 هشیوار با جامه های سپید
 ۴۹۰ یکی باره ای برنشسته سیاه
 پراکنده کافور بر خویشان
 بدانگه که شد پیش کاووس باز
 رخ شاه کاووس پرشرم دید
 سیاوش بدو گفت: انده مدار
 ۴۹۵ سری پرزشرم و بهائی مراسم
 ور ایدونکه زین کار هستم گناه
 به نیروی یزدان نیکی دهش
 خروشی برآمد زدشت و زشهر
 چو از دشت سودابه آوا شنید
 ۵۰۰ همی خواست کو را بدآید بروی
 جهانی نهاده به کاووس چشم
 سیاوش برآن کوه آتش بتاخت
 ز هر سو زیانه همی برکشید
 یکی دشت با دیدگان پر زخون
 ۵۰۵ چو او را بدیدند برخاست غو
 اگر آب بودی مگر تر شدی
 چنان آمد اسب و قبای سوار
 چو بخشایش پاک یزدان بود
 چو از کوه آتش به هامون گذشت
 ۵۱۰ سواران لشکر برانگیختند
 بدان چهر خندانش گریان شدند
 لبی پرزخنده، دلی پر امید
 * همی گرد نعلش برآمد به ماه
 چنان چون بود رسم و ساز کفن
 فرود آمد از اسب و بردش نماز
 سخن گفتنش با پسر نرم دید
 کزینسان بود گردش روزگار
 اگر بی گناهم، رهایی مراسم
 جهان آفرینم ندارد نگاه
 ازین کوه آتش نیابم تبش
 غم آمد جهان را از آن کار بهر
 برآمد به ایوان و آتش بدید
 همی گشت جوشان پراز گفت و گوی
 زبان پر زدشنام و دل پرزخشم
 نشد تنگ دل، جنگ آتش بساخت
 کسی خود و اسب سیاوش ندید
 که تا او ز آتش کی آید برون
 * که آمد ز آتش برون شاه نو
 ز تری همه جامه بی بر شدی
 که گفتی سمن داشت اندر کنار
 دم آتش و آب یکسان بود
 خروشیدن آمد زشهر و زدشت
 * همه دشت پیشش درم ریختند

یکی شادمانی بُد اندر جهان
همی داد مژده یکی را دگر
همی کند سودابه از خشم موی
چو پیش پدر شد سیاوش پاک
۵۱۵ فرود آمد از اسپ کاووس شاه
سیاوش را تنگ در بر گرفت
سیاوش به پیش جهاندار پاک
که از تَف آن کوه آتش برست
بدو گفت شاه: ای دلیر و جوان
۵۲۰ خنک آنکه از مادر پارسا
به ایوان خرامید و بنشست شاد
می آورد و رامشگران را بخواند
سه روز اندر آن سور می درکشید
چهارم به تخت مهی برنشست
۵۲۵ برآشت و سودابه را پیش خواند
که بی شرمی و بدتنی کرده‌یی
چه بازی نمودی به فرجام کار
بخوردی و در آتش انداختی
نیاید ترا پوزش اکنون بکار
۵۳۰ نشاید که باشی تو اندر زمین
بدو گفت: اگر سر ببايد برید،
بفرمای و، من دل نهادم برین
سیاوش سخن راست گوید همی

میان کهان و میان مهان
که بخشود بر بی‌گنه دادگر
همی ریخت آب و همی خست روی
نه دود و نه آتش، نه گرد و نه خاک،
پیاده سپهد، پیاده سپاه
ز کردار بد پوزش اندر گرفت
بیامد، بمالید رخ را به خاک
همه کامه‌ی دشمنان گشت پست
که پاکیزه تخمی و روشن روان
بزاید، شود بر جهان پادشا
کلاه کیانی به سر بر نهاد
همه کام‌ها با سیاوش براند
* نَبُد بر در گنج بند و کلید
یکی گرزهی گاو پیکر به دست
گذشته سخن‌ها فراوان براند
فراوان دل من بیازرده‌یی
که با جان فرزند من زینهار،
برین گونه بر جادویی ساختی
بسپرداز جای و برآرای دار
جز آویختن نیست پاداش این
مکافات این بد که بر من رسید،
نخواهم که باشی دل از من به کین
دل شاه از آتش بشوید همی

- همه جادویی زال کرد اندرین
 ۵۳۵ بدوگفت: نیرنگ داری هنوز
 به ایرانیان گفت شاه جهان
 چه سازم که باشد مکافات این؟
 که پاداش این آنکه بی جان شود،
 به دژخیم فرمود کین را به کوی
 ۵۴۰ چو سودابه را روی برگاشتند
 دل شاه کاووس پر درد شد
 سیاوش چنین گفت با شهریار
 به من بخش سودابه را زین گناه
 همی گفت با دل که بر دست شاه
 ۵۴۵ به فرجام کار او پشیمان شود
 بهانه همی جست از آن کار شاه
 سیاوش را گفت: بخشیدمش
 سیاوش ببوسید تخت پدر
 شبستان همه پیش سودابه باز
- نمود آتش تیز با من به کین
 نگردد همی پشت شوخیت کوز
 * کزین بد که این ساخت اندر نهان،
 همه شاه را خواندند آفرین
 ز بد کردن خویش پیچان شود
 ز دار اندر آویز و برتاب روی
 شبستان همه بانگ برداشتند
 نهان داشت، رنگ رخس زرد شد
 که دل را بدین کار غمگین مدار
 پذیرد مگر پند و آیین و راه
 گر ایدونکه سودابه گردد تباه
 ز من بیند آن غم چو پیچان شود
 بدان تا ببخشد گذشته گناه
 از آن پس که خون ریختن دیدمش
 وزان تخت برخاست و آمد بدر
 * دویدند و بردند او را نماز
- بروگرم تر شد دل شهریار
 که دیده نبرداشت از چهاروی
 همی جادویی ساخت اندر نهان
 * بدان سان که از گوهر بد سزد
- ۵۵۰ برین نیز بگذشت یک روزگار
 چنان شد دلش باز پر مهر اوی
 دگر باره با شهریار جهان
 بدان تا شود با سیاوش بد

- به گفتار او شاه شد بدگمان
 نکرد ایچ برکس پدید آن زمان *
- ۵۵۵ [به جایی که کاری چنین افتاد
 چنان چون بود مردم ترسگار
 به جامی که زهر آگند روزگار
 تو با آفرینش بسنده نهیی
 چنین است کردار گردان سپهر
 ۵۶۰ برین داستان زد یکی، رهنمون
 چو فرزند شایسته آمد پدید
 خرد باید و دانش و دین و داد]
 برآید به کام دل مرد کار]
 ازو نوش خیره مکن خواستار *
- مشو تیز اگر پرورنده نهیی
 نخواهد گشادن همی با تو چهر
 که مهری فزون نیست از مهر خون
 ز مهر زنان دل بسباید برید

آگاهی یافتن کیکاووس از آمدن افراسیاب به ایران

- به مهر اندرون بود شاه جهان
 که افراسیاب آمد و صدهزار
 دل شاه کاووس از آن تنگ شد
 یکی انجمن کرد از ایرانیان
 ۵۶۵ بدیشان چنین گفت کافراسیاب
 همانا که یزدان نکردش سرشت
 که چندین به سوگند پیمان کند
 چو گرد آورد مردم جنگ جوی
 جز از من نشاید ورا کینه خواه
 ۵۷۰
- که بشنید گفتار کار آگهان
 گزیده ز ترکان نبرده سوار *
- که از بزم رایش سوی جنگ شد
 ز هرکس که بد نیک خواه کیان
 ز باد و ز آتش، ز خاک و ز آب،
 مگر خود سپهرش دگرگونه کشت
 به خوبی زیان را گروگان کند
 بتابد ز پیمان و سوگند روی
 کنم روز روشن بروبر سیاه *

- مگر کم کنم نام او در جهان،
سپه سازد و ساز ایران کند،
بدو گفت موبد چه باید سپاه
چرا خواسته داد باید به باد؟
۵۷۵ دو بار این سرنامورگاه خویش
از این پهلوانان یکی برگزین
چنین داد پاسخ بدیشان که من
که دارد پی و تاب افراسیاب
شما بازگردید تا من کنون
سیاوش از آن دل پراندیشه کرد
۵۸۰ به دل گفت: من سازم این رزمگاه
مگر کم رهایی دهد دادگر
و دیگر کزین کار نام آورم
بشد با کمر پیش کاووس شاه
۵۸۵ که با شاه توران بجویم نبرد
- وگر نه چو تیر از کمان ناگهان،
بسی زین برویوم ویران کند
* چو خود رفت باید بدآوردگاه (۲)
در گنج چندین چه باید گشاد؟
سپردی زتیزی به بدخواه خویش
سزاوار جنگ و سزاوار کین
* نینم کسی را بدین انجمن
* مرا رفت باید چو کشتی برآب
* بدین کار دل را کنم رهنمون
روان را از اندیشه چون بیشه کرد
به چربی بگویم بخوام ز شاه
ز سودابه و گفت و گوی پدر
چنین لشکری را به دام آورم
بدو گفت: من دارم این پایگاه،
* سر سرکشان اندر آرم به گرد

۱ - «کم کنم» و «گم کنم» در قرائت این بیت هر دو درست است.

۲ - «بدآوردگاه» همان «به آوردگاه» است که در اتصال حرف صامت «ب» با حروف مصوت «آ» و «و» و «ی» برای فصاحت بیشتر حرف «د» بعنوان وقایع (سپرد) در میان دو حرف صامت و مصوت قرار می‌گیرد مانند: «بدین»، «بدو»، «بدان» و....

چنین بود رای جهان آفرین
 به رای و به اندیشه‌ی نابکار
 که او جان سپارد به توران زمین
 کجا بازگردد بد روزگار

بدان کار همداستان شد پدر
 ازو شادمان گشت و بنواختش
 ۵۹۰ بدو گفت: گنج گهر پیش تست
 زگفتار و کردار و از آفرین
 که بندد سیاوش برآن کین کمر
 به نوّی یکی پایگه ساختش
 تو گویی سپه سربسر خویش تست
 که خوانند بر تو از ایران زمین

گو پیلتن را بر خویش خواند
 بدو گفت: هم زور تو پیل نیست
 به گیتی خردمند و خامش تویی
 ۵۹۵ چو آهن بندد به کان در گهر
 سیاوش بیامد کمر بر میان
 بخواهد همی جنگ افراسیاب
 چو بیدار باشی تو خواب آیدم
 جهان ایمن از تیز شمشیر تست
 ۶۰۰ تهمتن بدو گفت: من بنده‌ام
 سیاوش پناه و روان منست
 چو بشنید ازو، آفرین کرد و گفت
 بسی داستان‌های نیکو براند
 همانده‌ی دست تو نیل نیست *
 که پروردگار سیاوش تویی
 گشاده شود، چون تو بستی کمر
 سخن گفت با من چو شیر ژبان
 تو با او برو، روی ازو برمتاب!
 چو ارمیده باشی شتاب آیدم
 سر ماه بر چرخ در زیر تست
 سخن هر چه گویی، نیوشنده‌ام *
 سر تاج او آسمان منست
 که با جان پاکت خرد باد جفت

برآمد خروشیدن نای و کوس
 به درگاه بر انجمن شد سپاه
 ۶۰۵ زشمشیر و گرز و کلاه و کمر
 بیامد سپهد سرافراز طوس
 در گنج دینار بگشاد شاه *
 هم از خود و درع و سنان و سپر

- به گنجی که بُد جامه‌ی نابرید
 که بر خان و برخواسته کدخدای
 گزین کرد از آن نامداران سوار
 هم از پهلوی پارس، کوچ و بلوچ
 ۶۱۰ سپرور پیاده ده و دوهزار
 از ایران هر آنکس که گوزاده بود
 به بالا و سال سیاوش بدند
 ز گردان جنگی و ناماوران
 همان پنج موبد از ایرانیان
 ۶۱۵ بفرمود تا جمله بیرون شدند
 توگفتی که اندر زمین جای نیست
 سراندر سپهر اختر کاویان
 ز پهلوی برون رفت کاووس شاه
 یکی آفرین کرد پرمایه کی
 ۶۲۰ مبادا جز از بخت همراهران
 به نیک اختر و تندرستی شدن
 و زانجایگه کوس بر پیل بست
 دو دیده پر از آب کاووس شاه
 سرانجام مر یکدگر را کنار
 ۶۲۵ ز دیده همی خون فروریختند
 گواهی همی داد دل بر شدن
 چنین است کردار گردنده دهر
 سوی گاه بنهاد کاووس روی
- فرستاد نزد سیاوش کلید
 تویی، ساز کن تا چه آیدت رای
 دلیران جنگی ده و دوهزار
 زگیلان جنگی و دشت سروچ *
 گزین کرد شاه از در کارزار
 دلیر و خردمند و آزاده بود
 خردمند و بیدار و خامش بدند
 چو بهرام و چون زنگه‌ی شاوران
 برافراختند اختر کاویان
 ز پهلوی سوی دشت و هامون شدند
 که بر خاک او نعل را پای نیست
 چو ماه درخشنده اندر میان
 یکی تیز برگشت گرد سپاه
 که ای نامداران فرخنده پی
 شده تیره دیدار بدخواهتان
 به پیروزی و شاد باز آمدن
 به گردان بفرمود و خود برنشست
 همی بود یک روز با او به راه
 گرفتند هر دو چو ابر بهار
 به زاری خروشی برانگیختند
 که دیدار از آن پس نخواهد بدن
 گهی نوش یابی ازو، گاه زهر
 سیاوش با لشکر جنگ جوی *

- ابا پیلتن سوی داستان کشید
 بنزدیک داستان فرخنده‌پی
 گهی با زواره گزیدی نشست
 گهی در شکار نیستان بدی
 گو پیلتن رفت و داستان بماند
 سپاهی برفتند با پهلوان
 بخواند و بیامد به شهر هری
 به ره زنگه‌ی شاوران را سپرد
 سپهرش همی داد گفتمی درود
 نیاززد کس را به گفتار تلخ
 کشیدند لشکر چو باد دمان
 خبر شد بدیشان ز سالار نو
 * از ایران، ابا پیلتن پهلوان
 برافکنند برسان کشتی برآب
 سپهد سیاووش و با او سران
 به یک دست خنجر، به دیگر کفن
 که از باد کشتی بجنبد زجای
 کزین سان سخن داشت از رهنمون
 سوی بلخ چون باد لشکر براند
 نشایست کردن به پاسخ نگاه
 جز از جنگ جستن ندید ایچ روی
 به دروازه‌ی بلخ بر ساخت جنگ
 * چهارم سیاووش گیتی فروز
- سپه را سوی زابلستان کشید
 ۶۳۰ همی بود یک ماه با رود و می
 گهی با تهمتن بدی می به دست
 گهی شاد بر تخت داستان بدی
 چو یک ماه بگذشت لشکر براند
 ز زابل هم از کابل و هندوان
 ۶۳۵ زهر سو که بُد نامور لشکری
 و زیشان فراوان پیاده ببرد
 سوی طالقان آمد و مرورود
 وزان پس بیامد بنزدیک بلخ
 و زان سوی گرسیوز و بارمان
 ۶۴۰ سپهرم بد و بارمان پیشرو
 که آمد سپاهی و شاهی جوان
 هیونی بنزدیک افراسیاب
 که آمد از ایران سپاهی گران
 سپه‌کش چو رستم، گو پیلتن
 ۶۴۵ تو لشکر بیارای و چندان می‌ای
 برانگیخت برسان آتش هیون
 سیاوش ازین سو به پاسخ نماند
 چو تنگ اندر آمد از ایران سپاه
 نگه کرد گرسیوز جنگ جوی
 ۶۵۰ چو ایران سپاه اندر آمد بتنگ
 سه جنگ گران کرده شد در سه روز

پیاده فرستاد بر هر دری به بلخ اندر آمد گران لشکری
گریزان سپهرم بدان روی آب بشد با سپه نزد افراسیاب

نامه‌ی سیاوش به کیکاووس

- سیاوش چو در بلخ شد با سپاه
۶۵۵ نبشتن به مشک و گلاب و عبیر
نخست آفرین کرد بر کردگار
خداوند خورشید و گردنده ماه
کسی را که خواهد بر آرد بلند
«چرا» نه به فرمانش اندر، نه «چون»
۶۶۰ از آن دادگر کو جهان آفرید
همی آفرین باد بر شهریار
به بلخ آمدم شاد و پیروز بخت
سه روز اندرین کار شد روزگار
سپهرم به ترمذ شد و، بارمان
۶۶۵ کنون تا به جیحون سپاه منست
به سفدست با لشکر افراسیاب
گر ایدونکه فرمان دهد شهریار
- * یکی نامه فرمود نزدیک شاه
چنان چون سزاوار بُد بر حریر
کز و گشت پیروز و به روزگار
فرازنده‌ی تاج و تخت و کلاه
کسی را کند سوگوار و نژند
خرد کرد باید بدین رهنمون
ابا آشکارا، نهان آفرید
- * همه نیکویی باد فرجام کار
به فرّ جهاندار با تاج و تخت
چهارم ببخشود پروردگار
بکردار ناوک بجست از کمان
جهان زیر فرّ کلاه منست
سپاه و سپهد بدان روی آب
سپه بگذرانم، کنم کارزار
- چو نامه بر شاه ایران رسید
به یزدان پناهِید و زو جست بخت
۶۷۰ به شادی یکی نامه پاسخ نبشت
چو خرم بهار و چو روشن بهشت

- که از آفریننده‌ی هور و ماه
ترا جاودان شادمان باد دل
همیشه به پیروزی و فره‌ی
سپه بردی و جنگ آراستی
۶۷۵ همی از لب شیر بوید هنوز
همیشه هنرمند بادا تنت
از آن پس که پیروز گشتی به جنگ
نباید پراکنده کردن سپاه
که آن ترک بدیشه و ریمن است
۶۸۰ همان باکلا هست و با دستگاه
مکن هیچ بر جنگ جستن شتاب
گر ایدونکه زین روی جیحون کشد
- جهاندار و بخشنده‌ی تاج و گاه
ز درد و بلا گشته آزاد دل
کلاه بزرگی و تاج مه‌ی
* که بخت و هنر بودت و راستی
* که زد بر کمان تو از جنگ توز؟
رسیده به کامه دل روشنت
به کار اندرون کرد باید درنگ
* بی‌پیمای راه و بی‌ارای گاه
که هم با نژادست و هم با تن است^(۱)
همی سر برآرد ز تابنده‌ماه
به جنگ تو آید خود افراسیاب
همی دامن خویش در خون کشد
- نهاد از بر نامه‌بر مهر خویش
بدو داد و فرمود تا گشت باز
۶۸۵ فرستاده نزد سیاوش رسید
زمین را ببوسید و دل شاد کرد
از آن نامه‌ی شاه چون گشت شاد
- همانگه فرستاده را خواند پیش
همی تاخت اندر نشیب و فراز
چو آن نامه‌ی شاه ایران بدید،
ز هر غم دل پاک آزاد کرد
بخندید و نامه به سر بر نهاد

۱ - هر چند بظاهر مفهوم مصرع دوم منافعی با مفهوم مصرع اول است اما با توجه به اینکه مقصود از «که» در مصرع دوم، حالیت و بیان موقعیت می‌باشد (یعنی «در صورتیکه» - و حال آنکه) این اشکال رفع می‌شود.

نیسپید دل را ز پیمان اوی

بیامد بر شاه توران چو گرد

که آمد سپهد سیاوش به بلخ

* بسی نامداران و جنگاوران

سرافراز با گرزهی گاومیش

سپردار با تیر و ترکش بدند

* یکی را سراندر نیاید به خواب

غمی شد سر و اسب گردنکشان

ز جنگ دلیران شتاب آمدی،

* به نوی یکی رزم آراستی

که چندین چه گوی ز آرام و خواب

که گفتمی میانش بخواهد برید

کجا خواست راندن برو خشم خویش

بخوانید و ز بزم سازید کار

* به سفد اندر آرایش چین نهید

نگه داشت بیدار فرمان اوی

و زان سو چو گرسیوز شیرمرد

۶۹۰ بگفت آن سخنهای ناباک و تلخ

سپه کش چو رستم، سپه بی کران

به هر یک ز ما، بود پنجاه بیش

پیاده بکردار آتش بدند

نبرد بکردار ایشان عقاب

۶۹۵ سه روز و سه شب بود هم زین نشان

ازیشان کسی را که خواب آمدی

بخفتی و آسوده برخاستی

برافروخت چون آتش افراسیاب

به گرسیوز اندر چنان بنگرید

۷۰۰ یکی بانگ برزد، براندش ز پیش

بفرمود کز نامداران هزار

سراسر همه دشت، آذین نهید

خواب دیدن افراسیاب و ترسیدن او

چو از چشم شد هورگیتی فروز

بفگتید بر جامه افراسیاب

* چنان چون کسی بر خروشد ز تب

بلرزید بر جای آرام و خواب

بریشان به شادی گذر کرد روز

به خواب و به آرامش آمد شتاب

۷۰۵ چو یک پاس بگذشت از آن تیره شب

خروشی برآمد ز افراسیاب

- پرستندگان تیز برخاستند
 چو آمد به گرسیوز آن آگهی
 به تیزی بیامد بنزدیک شاه
 به بر درگرفتش بپرسید ازوی
 ۷۱۰ چنین داد پاسخ که پرسش مکن
 بمان تا خرد بازایام یکی
 زمانی برآمد، چو آمد به هوش
 نهادند شمع و برآمد به تخت
 ۷۱۵ بپرسید گرسیوز از نامجوی
 چنین گفت پرمایه افراسیاب
 چنان چون شب تیره من دیده‌ام
 بیابان پر از مار دیدم به خواب
 زمین خشک شخی که گفתי سپهر
 ۷۲۰ سراپرده‌ی من زده بر کران
 یکی باد برخاستی پر زگرد
 برفتی زهر سو یکی جوی خون
 وزین لشکر من فزون از شمار
 سپاهی از ایران چو باد دمان
 ۷۲۵ همه نیزه‌هاشان سرآورده بار
 بر تخت من تاختندی سوار
 برانگیختندی ز جای نشست
 نگه کردمی نیک هر سو بسی
 مرا پیش کاووس بردی دوان
 خروشیدن و غُلُقل آراستند
 * که شد تیره دیهیم شاهنشهی
 ورا دید بر خاک خفته به راه
 که این داستان با برادر بگوی
 مگوی این زمان هیچ با من سخن
 * به برگیر و سختم بدار اندکی
 جهان دید با ناله و با خروش
 * همی بود لرزان بسان درخت
 که بگشای لب، وین شگفتی بگوی
 که هرگز کسی این نبیند به خواب
 ز پیر و جوان نیز نشنیده‌ام
 * زمین پرزگردد، آسمان پر عقاب
 بدو تا جهان بود، نمود چهر
 به گردش سپاهی ز گنداوران
 * درفش مرا سر نگونسار کرد
 سراپرده و خیمه گشتی نگون
 * بریده سران و تن افکنده خوار
 چه نیزه به دست و چه تیر و کمان
 * وزان هر سواری سری در کنار
 سیه پوش و نیزه‌وران صد هزار
 مرا تاختندی همی بسته دست
 ز پیوسته پیشم نبود کسی
 یکی بادسر نامور پهلوان

- ۷۳۰ یکی تخت بودی چو تابنده ماه
 دو هفته نبودی ورا سال بیش
 دمیدی بکردار غرنده میغ
 خروشیدمی من فراوان ز درد
- نشسته برو پور کاووس شاه *
 چو دیدی مرا بسته در پیش خویش،
 میانم به دو نیم کردی به تیغ
 مرا ناله و درد بیدار کرد
- بدو گفت گرسیوز: این خواب شاه
 همه کام دل باشد وتاج و تخت
 گزارنده‌ی خواب باید کسی
 بخوانیم بیدار دل موبدان
 هر آنکس کزین دانش آگاه بود
 شدند انجمن بر در شهریار
- ۷۳۵
 ۷۴۰ بخواند و سزاوار بنشانند پیش
 چنین گفت بانامور موبدان
 گرین خواب و گفتار، من در جهان
 یکی را نمانم سر و تن بهم
 ببخشیدشان بی‌کران زرّ و سیم
- ۷۴۵ وزان پس بگفت آنچه در خواب دید
 بترسیدواز شاه‌زنهارخواست
 مگر شاه با بنده پیمان کند
 کزین در سخن هرچه داریم یاد
 به زنهاردادن زیان داد شاه
- ۷۵۰ زیان آوری بود بسیار مغز
 چنین گفت کز خواب شاه جهان
- کزین دانش اندازه دارد بسی *
 از اخترشناسان و از بخردان
 پراکنده گر بر در شاه بود
 بدان تا چرا کردشان خواستار
 سخن راند با هر یک از کمّ و بیش
 که ای پاک دل نیک پی بخردان
 زکس بشنوم آشکار و نهان
- * اگر زین سخن بر لب آرید دم
 بدان تا نباشد کسی زو به بیم
 چو موبد زشاه آن سخن‌ها شنید
 که این خواب راکی توان گفت راست؟
 زیان را به پاسخ گروگان کند
 گشاییم باشاه و یاییم داد
 کزان بد ازیشان نیند گناه
 کجا برگشادی سخن‌های نغز
 کنم آشکارا بروربر نهان

- از ایسران بیاید دلورسران
جهاندریده با او بسی رهنمون
که این بوم گردد به ما بر تباه
۷۵۵ اگر با سیاوش کند شاه جنگ
زترکان نماند کسی پارسا
و گر او شود کشته بر دست شاه
سراسر پر آشوب گردد زمین
بدان گاه یاد آیدت راستی
۷۶۰ جهاندار اگر مرغ گردد بهر
از ینسان گذر کرد خواهد سپهر
غمی شد چو بشنید افراسیاب
به گرسیوز آن رازها برگشاد
که گر من به جنگ سیاوش سپاه
۷۶۵ نه او کشته آید به جنگ و نه من
نه کاووس خواهد ز من نیز کین
بجای جهان جستن و کارزار
فرستم بنزدیک او سیم و زر
منوچهر گیتی ببخشید راست
۷۷۰ از آن نیز کوتاه کنم دست خویش
مگر کین بلاها ز من بگذرد
چو چشم بهانه بدوزم به گنج
- * چو دوده شود روی گیتی به رنگ
غمی گردد از جنگ او پادشا
* به توران نماند سر و تاج و گاه
زیهر سیاوش به جنگ و به کین
که ویران شود کشور از کاستی
برین جرخ گردان نیابد گذر
گهی پرزخشم و گهی پرزمهر
نکرد ایچ بر جنگ جستن شتاب
نهفته سخنها بسی کرد یاد
نرانم، نیاید کسی کینه خواه
بر آساید از گفت و گوی انجمن
نه آشوب گیرد سراسر زمین
* مبادم بجز آشتی هیچ کار
همان تاج و تخت و فراوان گهر
هم او بهره‌ی خویشان کم نخواست
زمینی که بخشیده بودند پیش
از آب این دو آتش فروپژمرد
* سزد گر سپهرم نخواهد به رنج

چنان رُست شاید که گردون بکشت

درخشنده خورشید بنمود چهر
پرستنده و با کلاه آمدند

هشیوار و کارآزموده ردان

* نینم همی جز بد از کارزار

تبه شد به جنگ اندر آن انجمن

بسی گلستان نیز شد خارستان

به هر سو نشان سپاه منست

همه نیکویی‌ها شود در نهان

* شود بچَهِ باز را چشم کور

شود آب در چشمه‌ی خویش قیر

* نماند به نافه درون بوی مشک

پدید آید از هر سویی کاستی

همی جست خواهم ره ایزدی

بجای غم و رنج، ناز آوریم

نباید که مرگ آید از ناگهان

* هم ایران و توران سرای منست

بیارند هر سال باژ گران

فرستم به رستم یکی داستان

بجویم، فرستم بی اندازه چیز

همه خوبی و آشتی خواستند

نخواهم زمانه جز آن کو نبشت

چو بگذشت نیمی زگردان سپهر

۷۷۵ بزرگان به درگاه شاه آمدند

یکی انجمن ساخت با بخردان

بدیشان چنین گفت کز روزگار

بسا نامداران که بر دست من

بسی شارستان گشت بیمارستان

۷۸۰ بسا باغ کان رزمگاه منست

ز بیدادی شهریار جهان

نزاید بهنگام در دشت گور

ببَرَد زپستان نخجیر شیر

شود در جهان چشمه‌ی آب خشک

۷۸۵ ز کزّی گریزان شود راستی

مرا سیر شد دل زجنگ و بدی

کنون دانش و داد باز آوریم

برآساید از ما زمانی جهان

دو بهر از جهان زیر پای منست

۷۹۰ نگه کن که چندین زگنداوران

گر ایدونکه باشید همداستان

در آشتی با سیاوخش نیز

سران یک بیک پاسخ آراستند

که تو شهریاری و ما چون رهی
 ۷۹۵ همه بازگشتند سر پرز داد
 به گرسیوز آنگه چنین گفت شاه
 بزودی بساز و سخن را مه ایست
 بنزد سیاوخش بر خواسته
 از اسبان تازی به زرین ستام
 ۸۰۰ یکی تاج پر گوهر شاهوار
 غلام و کنیزک ببر هم دوست
 بسپرسش فراوان و با او بگوی
 زمین تالاب رود جیحون مرست
 همانست کز تور و سلم دلیر
 ۸۰۵ از ایرج که بر بی گنه کشته شد
 ز توران به ایران جدایی نبود
 زیزدان بر آن گونه دارم امید
 بینگیخت از شهر ایران ترا
 به بخت تو آرام گیرد جهان
 ۸۱۰ چو گرسیوز آید بنزدیک تو
 چنان چون به گاه فریدون گرد،
 ببخشیم و آن رای باز آوریم،
 تو شاهی و با شاه ایران بگوی
 سخن ها همین گوی با پیلتن
 ۸۱۵ برین هم نشان نزد رستم غلام،
 بنزدیک او همچنین خواسته

بر آن دل نهاده که فرمان دهی
 نیامد کسی را غم و رنج یاد
 که ببسیج کار و بیمای راه
 ز لشکر گزین کن سواری دوست
 ز هر چیز گنجی بیاراسته
 ز شمشیر هندی به سیمین نیام
 ز گستردنی صد شتروار، بار
 بگوش که با تو مرا جنگ نیست
 که ما سوی ایران نکرديم روی
 به سفیدم و این پادشایی جداست
 زیر شد جهان، آن کجا بود زیر
 ز مغز بزرگان خرد گشته شد
 که با جنگ و کین آشنایی نبود
 * که آید درود و خرام و نوید
 که پرمهر دید از دلیران ترا
 شود جنگ و ناخوبی اندر نهان
 بیاراید آن رای باریک تو
 که گیتی به بخشش به گردان سپرد،
 ز جنگ و زکین پای باز آوریم
 مگر نرم گردد سر جنگجوی
 به چربی بسی داستان ها بزن
 پرستنده و اسب زرین لگام
 ببر، تا شود کار پیراسته

- جز از تخت زرین، که او شاه نیست
تن پهلوان از در گاه نیست
- ۸۲۰ بی‌آورد گرسیوز آن خواسته
دمان تال لب رود جیحون رسید
بدان تا رساند به شاه آگهی
که روی زمین زو شد آراسته
زگردان فرستاده‌یی برگزید
که گرسیوز آمد بدان فرهی
۸۲۵ سیاهش گوی پیلتن را بخواند
چو گرسیوز آمد به درگاه شاه
سیاوش ورا دید بر پای خاست
بیامد سوی بلخ دل پرشتاب *
بگفتش که گرسیوز آمد ز راه
وزان داستان چند گونه برآند
بفرمود تا برگشادند راه
بخندید بسیار و پوزش بخواست^(۱)
رخش پرز شرم و دلش پر ز باک
و زافراسیابش بپرسید سخت
بدید و، سر و افسر شاه نو،
چو از تو خبر یافت، اندر شتاب،
۸۳۰ یکی یادگاری بنزدیک شاه
بفرمود تا هدیه برداشتند
ز دروازه‌ی شهر تا بارگاه
به چشم سیاوخش بگذاشتند
درم بود و اسب و غلام و سپاه
زدینار و زتاج و تخت بلند
پرستنده با یاره و طوق زر
کس اندازه نشناخت آنرا که چند
غلامان همه با کلاه و کمر

- ۸۳۵ پسند آمدش سخت و بگشاد روی
 چو بگزارد گرسیوز پیش بین
 تهمتن بدو گفت: یک هفته شاد
 بدین خواهش اندیشه باید بسی
 یکی خانه او را بیاراستند
- ۸۴۰ سیاوش با رستم پیلتن
 نشستند بیدار هر دو بهم
 از آن کار شد پیلتن بدگمان
 طلایه زهرسو برون تاختند
 سیاوش زرستم بپرسید وگفت
- ۸۴۵ که این آشتی جستن از بهر چیست؟
 ز پیوسته‌ی خون بنزدیک اوی
 گروگان فرستد بنزدیک ما
 نبینی که از ما غمی شد زیم
 چو این کرده باشیم نزدیک شاه
- ۸۵۰ برد زین سخن نزد او آگهی
 چنین گفت رستم که اینست رای
 به شبگیر گرسیوز آمد به در
 بیامد به پیش سیاوش، زمین
 سیاوش بدو گفت کز کار تو
- ۸۵۵ کنون رای هر دو برآن شد درست
 تو پاسخ فرستی به افراسیاب
 کسی کو ببیند سرانجام بد
- نگه کرد و بشنید پیغام اوی
 زمین را ببوسید و کرد آفرین
 بباشیم تا پاسخ آریم یاد
 همان نیز پرسیدن از هر کسی
 به دیبا و خوالیگران خواستند
- * برفتند دور از بر انجمن
 سگالش گرفتند بر بیش و کم
 کزان گونه گرسیوز آمد دمان
 چنان چون بایست بر ساختند
 که این راز بیرون کشیم از نهفت
- نگه کن که تریاک این زهر چیست؟
 نگر تا کدامند؟ صد جنگ جوی
 کند روشن این رای تاریک ما
- * همی طبل کوبد به زیر گلیم
 فرستاد باید یکی نیک خواه
 مگر مغز گرداند از کین تهی
 جزین روی، پیمان نیاید بجای
- * چنان چون سزد با کلاه و کمر
 ببوسید و بر شاه کرد آفرین
 پراندیشه بودم ز گفتار تو
 که از کینه دل را بخواهیم شست
- * که از کین تهی کن سر، اندر شتاب
 ز کردار بد بازگشتن سزد

- دلی کز خرد گردد آراسته
 اگر زیر نوش اندرون زهر نیست،
 ۸۶۰ زگردان که رستم بداند همی،
 چو پیمان همی کرد خواهی درست
 برمن فرستی به رسم نوا
 و دیگر کز ایران زمین هر چه هست،
 بپردازی و خود به توران شوی،
 ۸۶۵ نباشد جز از راستی در میان
 فرستم یکی نامه نزدیک شاه
- یکی گنج گردد پراز خواسته
 دلت را زرنج و زیان بهر نیست،
 کجا نام ایشان بخواند همی،
 تنی صد که پیوسته‌ی خونِ تست،
 * که باشد بگفتار تو بر گوا
 که آن شهرها را تو داری به دست،
 زمانی ز جنگ و ز کین بگنوی
 به کینه نبندم کمر بر میان
 مگر باآشتی بازخواند سپاه
- برافکند گرسیوز اندر زمان
 بدو گفت: خیره منه سر به خواب
 بگوش که من تیز بشتافتم
 ۸۷۰ گروگان همی خواهد از شهریار
 فرستاده آمد بدادش پیام
 چو گفت فرستاده بشنید شاه
 بدل گفت: صد تن زخویشان من
 شکست اندر آید بدین بارگاه
 ۸۷۵ وگر گویم از من گروگان مجوی
 فرستاد باید بر او نوا
 مگر کین بلاها ز من بگذرد
 بدانسان که رستم همی نام برد
- سواری بکردار باد دمان
 برو تازنان نزد افراسیاب
 کنون هر چه جستی همه یافتم
 چو خواهی که برگردد از کارزار
 سراسر ز گرسیوز نیک نام
 فراوان بیچید و گم کرد راه
 * گرایدونکه کم گردد از انجمن
 نماند بر من کسی نیک خواه
 دروغ آیدش سر بر سر گفت و گوی
 وگرنه سخنها ندارد روا
 * خردمند باشم به از بی خرد
 ز خویشان نزدیک صد بر شمرد

- بر شاه ایران فرستادشان
 ۸۸۰ بفرمود تا کوس با کزّه‌نای
 بخارا و سُغد و سمرقند و چاج
 تهی کرد و شد با سپه سوی گنگ
 چو از رفتنش رستم آگاه شد
 بنزد سیاوش بیامد چو گرد
 ۸۸۵ بدو گفت: چون کارها گشت راست
 بفرمود تا خِلمت آراستند
 یکی اسپ تازی به زرین ستام
 چو گرسیوز آن خلعت شاه دید
 بشد با زبانی پر از آفرین
- بسی خلعت و نیکویی دادشان
 زدند و فروهشت پرده‌سرای
 * سیجاب و گلمرز با تخت و تاج
 بهانه نجست و فریب و درنگ
 روانش از اندیشه کوتاه شد
 شنیده سخن‌ها همه یاد کرد
 که گرسیوز از باز گردد رواست
 سلیح و کلاه و کمر خواستند
 یکی تیغ هندی به سیمین نیام
 توگفتی مگر بر زمین ماه دید
 * توگفتی همی درنوردد زمین
- سیاوش نشست از بر تخت عاج
 ۸۹۰ همی رای زد با یکی چرب گوی
 ز لشکر همی جست گردی سوار
 چنین گفت با او گو پیلتن
 همانست کاووس کز پیش بود
 مگر من شوم نزد شاه جهان
 ۸۹۵ بجزم زمین گر تو فرمان دهی
 سیاوش زگفتار او شاد گشت
- بسیاویخته از بر عاج تاج
 کسی کو سخن را دهد رنگ و بوی
 که با او بسازد دم شهریار
 کزین در که یارد گشادن دهن؟
 * ز تیزی نکاهد، بخواهد فزود
 کنم آشکارا بروبر نهان
 ز رفتن نیبم همی جز بهی
 حدیث فرستادگان باد گشت

نامه نوشتن سیاوش به کیکاووس

- * سخن رفت هرگونه از بیش و کم
نباشتن یکی نامه‌یی بر حریر
- * کزویست نیرو و فرّ و هنر
خرد پروراند همی با روان
کسی کو نگردد زپیمان اوی،
بدو باشد افزونی و کاستی
فرازنده‌ی تاج و تخت و کلاه
جهاندار و از نامداران گزین
ستون خرد باد بالای اوی
همه شادمان بودم از روزگار
سیه شد به جام اندرش روشن آب
جهان تیره شد، بخت او خوار گشت
بسی خوب رویان آراسته
سپارد بدو تاج و تخت مهان
بداند همه مایه و ارز خویش
بشوید دل از کینه و جنگ پاک
بدین خواهش آمدگو پیلتن
که بر مهر او، چهر او بر، گواست
چنان چون سزد با درفش و سپاه
بیامد بر شاه توران سپاه
- سپهدار بنشست و رستم بهم
بفرمود تا رفت پیشش دبیر
نخست آفرین کرد بر دادگر
خداوند هوش و زمان و توان
گذر نیست کس را ز فرمان اوی
ز گیتی نبیند جز از راستی،
همان آفریننده‌ی هور و ماه
ازو باد بر شهریار آفرین
رسیده به هر نیک و بد رای اوی
رسیدم به بلخ و به خرّم بهار
زمن چون خبر یافت افراسیاب
بدانست کان کار دشخوار گشت
بیامد برادزش با خواسته
که زنهار خواهد ز شاه جهان
بسندد کند زین جهان مرز خویش
از ایران زمین نسپرد نیز خاک
ز خویشان فرستاد صد نزد من
گر او را ببخشد، ز مهرش سزاست
تہمتن بیامد بنزدیک شاه
وزان روی گرسیوز نیک خواه

- همه داستان سیاوش بگفت
 ز خوبی دیدار و کردار اوی
 ۹۲۰ دلیر و سخن‌گوی و گرد و سوار
 بخندید و با او چنین گفت شاه
 دلم گشت از آن خواب بد با نهیب
 پر از درد گشتم سوی چاره باز
 به گنج و درم چاره آراستم
- که او را ز شاهان کسی نیست جفت
 ز هوش و دل و شرم و گفتار اوی
 تو گفתי خرد دارد اندر کنار
 که چاره به از جنگ، ای نیک‌خواه *
 ز بالا بدیدم نشان نشیب
 بدان تا نینم نشیب از فراز
 کنون شد بر آنسان که من خواستم
- وزان روی چون رستم شیرمرد
 به پیش اندر آمد، به کش کرده دست
 بپرسید و بگرفتش اندر کنار
 زگردان و از رزم و کار سپاه
 نخست از سیاوش زیان برگشاد
 ۹۲۵ چو نامه برو خواند فرخ دبیر
 به رستم چنین گفت: گیرم که اوی
 چو تو نیست اندر جهان سربسز
 ندیدی بدی‌های افراسیاب؟
 مرا رفت بایست، کردم درنگ
 ۹۳۰ نرفتم، که گفتند از ایدر مرو
 چو پادافره ایزدی خواست بود
 شما را بدان مُردری خواسته
 کجا بستد از هر کسی بی‌گناه
 به صد ترک بیچاره‌ی بدنژاد
- بیامد بر شاه ایران چو گرد
 برآمد سپهد ز جای نشست
 ز فرزند و از گردش روزگار
 وزان تا چرا بازگشت او زراه
 ستودش فراوان و نامه بداد
 رخ شهریار جهان شد چو قیر
 جوان ست و بدنارسیده به روی
 به جنگ از تو جویند شیران هنر
 که گم شد ز ما خورد و آرام و خواب
 مرا بود با او سری پر ز جنگ
 * بمان تا بسیچد سپهدار نو
 مکافات بد را بدی خواست بود
 برین گونه بر شد دل آراسته
 بدینسان بیچیدتان سر زراه
 که نام پدرشان ندارند یاد

- ۹۴۰ کنون از گروگان کی اندیشد اوی؟
شماگر خرد را نبستید کار
بنزد سیاوش فرستم کنون
بفرمایمش کاتشی کن بلند
بر آتش بنه خواسته هر چه هست
۹۴۵ پس آن بستگان را سوی من فرست
تو با لشکر خویش سر پر ز جنگ
همه دست بگشای تا یکسره
چو تو سازگیری بد آموختن
بیاید به جنگ تو افراسیاب
- ۹۵۰ تهمتن بدو گفت کای شهریار
سخن بشنو از من تو ای شه نخست
تو گفتی که بر جنگ افراسیاب
بمانید تا او بیاید به جنگ
ببودیم تا جنگ جوید درست
۹۵۵ کسی کاشتی جوید و سور و بزم
و دیگر که پیمان شکستن ز شاه
سیاوش چو پیروز بودی به جنگ
چه جستی جز از تاج و تخت و نگین
همه یافتی، جنگ خیره مجوی
۹۶۰ گر افراسیاب این سخنها که گفت
هم از جنگ جستن نکشتیم سیر
- * همان پیش چشمش، همان خاک کوی
نه من سیرم از جنگ و از کارزار
یکی مرد با دانش و پرفسون
به بند گران پای ترکان ببند
* نگر تا نیازی به یک چیز دست
که من سر بخواهم زت نشان گسست
برو تا به درگاه او بی درنگ
چو گرگ اندر آیند پیش بره
سپاهت کند غارت و سوختن
چو گردد برو ناخوش آرام و خواب
- دلت را بدین کار غمگین مدار
از آن پس جهان زیر فرمان تست
مران تیز لشکر بدان سوی آب
که او خود شتاب آورد بی درنگ
در آشتی او گشاد از نخست
نه نیکو بود پیش رفتن به رزم
* نباشد پسندیده‌ی نیک خواه
بـرفتی بسان دلاور پلنگ
تن آسانی و گنج ایران زمین؟
دل روشنت بآب تیره مشوی
* به پیمان شکستن بخواهد نهفت
به جایست شمشیر و چنگال شیر

دروغ ایچ کی درخورد با کلاه
سیاوش ز پیمان نگرده زین
برآشوبد این نامور پیشگاه

زفرزند پیمان شکستن مخواه
نهانی چرا گفت باید سخن
وزین کار اندیشه کرده ست شاه

برآشفت از آن کار و بگشاد چشم
* که ایدون نماند سخن در نهان
چنین بیخ کین از دلش کنده بی
نه افروزش تاج و تخت و نگین
ببندد برین کار، بر پیل کوس
یکی نامه بی با سخن های تلخ
* بیچد بگرده زپیمان من
خود و ویژگان بازگرده زراه
گر او را چنین داوری در سرست

۹۶۵ چو کاووس بشنید، سر پرزخشم
به رستم چنین گفت شاه جهان
که این در سر او تو افکنده بی
تن آسانی خویش جستی بدین
تو ایدر بمان تا سپهدار طوس
۹۷۰ من اکنون هیونی فرستم به بلخ
سیاوش اگر سر زفرمان من
به طوس سپهد سپارد سپاه
بیند زمن هر چه اندر خورست

که گردون سر من نیارد نهفت
چنان دان که رستم ز گیتی کمست
* پر از خشم چشم و پرآژنگ روی
بفرمود لشکر کشیدن به راه
بفرمود تا لشکر و بوق و کوس
* دل و رای از آرام کـوته کنند
بفرمود تا باد گردد به راه

غمی گشت رستم به آواز گفت
۹۷۵ اگر طوس جنگی تر از رستمست
بگفت این و بیرون شد از پیش اوی
هم اندر زمان طوس را خواند شاه
چو بیرون شد از پیش کاووس طوس
بسازند و آرایش ره کنند
۹۸۰ هیونی بیاراست کاووس شاه

پاسخ نامه‌ی سیاوش از کیکاووس

نیسنده‌ی نامه را پیش خواند
 یکی نامه فرمود پرخشم و جنگ
 نخست آفرین کرد بر کردگار
 خداوند کیوان و بهرام و ماه
 ۹۸۵ به فرمان اویست گردان سپهر
 ترا ای جوان تندرستی و بخت
 اگر بر دلت رای من تیره گشت
 شنیدی که دشمن به ایران چه کرد
 کنون خیره آزم دشمن مجوی
 ۹۹۰ منه با جوانی سراندر فریب
 گروگان که داری به درگه فرست
 ترا گر فریبد نباشد شگفت
 که من زان فربنده گفتار اوی
 نرفت ایچ با من سخن زآشتی
 ۹۹۵ تو با خوب رویان بیامیختی
 همان رستم از گنج آراسته
 وزان مُردری تاج شاهنشهی
 در بسی نیازی به شمشیر جوی
 چو طوس سپهد رسد پیش تو
 بر تخت خویشش به کرسی نشاند
 زبان تیز و رخساره چون بادرنگ
 خداوند آرامش و کارزار
 خداوند نیک و بد و فرّ و جاه
 و زو باز گسترده هر جای مهر
 همیشه بماناد با تاج و تخت
 زخواب جوانی سرت خیره گشت،
 چو پیروز شد روزگار نبرد
 برین بارگه بر مریز آب روی
 * گر از چرخ گردان نخواهی نهیب
 سپه را همه سوی خرگه فرست
 مرا از خود اندازه باید گرفت
 بسی بازگشتم زبیکار اوی
 ز فرمان من روی برگاشتی
 به شادی و، از جنگ بگریختی
 نخواهد شدن سیر و از خواسته
 ترا سر شد از جنگ جستن تهی
 به کشور بود شاه را آب روی
 بسازد چو باید کم و بیش تو

گروگان که داری به بند گران
چنانست کاید به جانست گزند
بر آشوبد این روزگار بهی
و زین در سخن‌ها مگردان دراز
ز خاک سیه رود جیحون کنی،
بیاید به جنگ تو افراسیاب
نخواهی که خواندنت پیمان شکن،
نه‌ی مرد پرخاش و جنگ و نبرد

هیون پر بر آورد و ببرید راه]
بر آن گونه ناخوب گفتار دید،
ازو کرد یکسر سخن‌ها درست
* زطوس و زکاووس کاشفته بود
ز رستم غمی گشت و از کار اوی
ز ترکان و از روزگار نبرد
ز خویشان شاهی چنین نامدار
اگرشان فرستم بنزدیک شاه
هم‌آنکه کند زنده بر دارشان
* بد آید زکار پدر بر سرم
ابر خیره با شاه توران سپاه
گشایند بر من زبان انجمن
به طوس سپهد سپارم سپاه،
چپ و راست بد بینم و پیش بد

۱۰۰۰ هم اندر زمان بارکن بر خران
ازین آشتی راز چرخ بلند
به ایران رسد زین بدی آگهی
تو شوکین و آویختن را بساز
چو تو ساز جنگ و شبیخون کنی
۱۰۰۵ سپهد سر اندر نیارد به خواب
وگر مهر داری بر آن اهرمن
سپه طوس را ده تو خود بازگرد

[نهادند بر نامه بر مهر شاه
چو نامه بنزد سیاوش رسید
۱۰۱۰ فرستاده را خواند و پرسید و جست
بگفت آنچه با پیلتن رفته بود
سیاوش چو بشنید گفتار اوی
زکار پدر دل پراندیشه کرد
همی گفت: صد مرد گرد و سوار
۱۰۱۵ همه نیک خواه و همه بی‌گناه
نه پرسد، نه اندیشد از کارشان
بنزدیک یزدان چه پوزش برم
ورایدونکه جنگ آورم بی‌گناه
جهاندار نپسندد این بد زمن
۱۰۲۰ وگر بازگردم به درگاه شاه
ازو نیز هم بر تنم بد رسد

ندانم چه خواهد رسید ایزدی
 چو بهرام و چون زنگه‌ی شاوران
 بپرداخت ایوان و بنشانند پیش
 از آن پس که رستم شد از انجمن
 فراوان همی بر تنم بد رسد
 بسان درختی پر از برگ و بار
 تو گفתי که زهر گزاینده گشت
 غمی شد دل و بخت خندان من
 که با مهر او آتش آورد بار
 مگر دور مانم ز چنگ نهنگ
 سپهبد چو گرسیوز کینه خواه
 پر از کینه با تیغ زن صد هزار
 نجستیم در جنگ ایشان زمان
 گروگان و آن هدیه‌ها ساختند
 که ما بازگردیم ازین رزمگاه
 چو گنج آمد و کشور آمد به چنگ،
 چنین دل به کین اندر آویختن
 نه از بتری باز دانند بهی
 ورا نیز هم رفته باید شمرد
 بکوشد به رنج و به آزار من
 بترسم که سوگند بگزیادم
 فراوان نکوهش نباید شنید
 بماند به کامه دل اهرمن

نیابم ز سودابه خود جز بدی
 دو تن را ز لشکر زگنداوران
 بدان رازشان خواند نزدیک خویش
 ۱۰۲۵ که رازش بهم بود با هر دو تن
 بدیشان چنین گفت کز بخت بد
 بدان مهربانی دل شهریار
 چو سودابه او را فریبده گشت
 شبستان او گشت زندان من
 ۱۰۳۰ چنین رفت بر سر مرا روزگار
 گزیدم بر آن سوز بی آب جنگ
 به بلخ اندرون بود چندان سپاه
 نشسته به سُغداندرون شهریار
 برفتم برسان باد دمان
 ۱۰۳۵ چو کشور سراسر بپرداختند
 همه مویدان آن نمودند راه
 ورا گر ز بهر فزونیت جنگ
 چه باید همی خیره خون ریختن
 سری کیش نباشد زمغز آگهی
 ۱۰۴۵ قباد آمد و رفت و گیتی سپرد
 پسندش نیاید همی کار من
 به خیره همی جنگ فرمایدم
 همی سر زیزدان نباید کشید
 دو گیتی همی برد خواهد زمن

- ۱۰۴۵ وزان پس که داند کزین کارزار
 نژادی مرا کاشکی مادرم
 که چندین بلاها ببايد کشيد
 درختيست اين برکشیده بلند
 برين گونه پيمان که من کرده‌ام
 ۱۰۵۰ اگر سر بگردانم از راستی
 پراکنده شد در جهان اين سخن
 زبان برگشايند هر کس به بد
 به کين بازگشتن، بریدن زدين
 چنين کی پسندد زمن کردگار؟
 ۱۰۵۵ شوم کشوری جويم اندر جهان
 روشن زمانه بر آن سان بود
 تو ای نامورزنگه‌ی شاوران
 برو تا به درگاه افراسياب
 گروگان و اين خواسته هر چه هست
 ۱۰۶۰ ببر آن همه باز برپيش اوی
 بفرمود بهرام گودرز را
 سپردم ترا پاک با پيل و کوس
 بدوده تو اين لشکر و خواسته
 يکايک بدو بر شمر هر چه هست
- که را برکشد گردش روزگار؟
 وگر زاد مرگ آمدی بر سرم
 زگیتی همه زهر بايد چشيد
 که بارش همه زهر و برگش گزند
 به يزدان و سوگندها خورده‌ام
 فراز آيد از هر سوی کاستی
 که با شاه توران فکندیم بن
 به هر جای بر من چنان چون سزد
 کشيدن سر از آسمان و زمين
 کجا برده‌د گردش روزگار؟
 که نامم زکاووس گردد نهان
 که فرمان دادار کيهان بود
 بيارای دل را به رنج گران
 درنگی مباش و منه سر به خواب
 زگنج و زتاج و زتخت نشست
 * بگویش که ما را چه آمد بروی
 که اين نامور لشکر و مرز را
 بمان تا ببايد سپهدار طوس
 * همه کارها يکسر آراسته
 زگنج و زتاج و زتخت نشست

- ۱۰۶۵ چو بهرام بشنيد گفتار اوی
 بباريد خون زنگه‌ی شاوران
 دلش گشت پیچان ز تيمار اوی
 بنفريد بر بوم هاماوران

- روانشان زگفتار او شد دژم
ترا بی‌پدر در جهان جای نیست
دگر بار ازو پیلتن را بخواه
سخن کوتاه‌ست از نگرده دراز
- ۱۰۷۰ اگر جنگ فرمان دهد جنگ ساز
وگر رام گردد سخن تنگ نیست
نواگر فرستی بنزدیک اوی
دلت گر چنین رنجه گشت از نوا
به نامه جز از جنگ فرمائش نیست
۱۰۷۵ به فرمان کاووس جنگ آوریم
مکن خیره اندیشه بر دل دراز
مگردان به ما بر دژم روزگار
پر از خون مکن دیده‌ی تاج و تخت
نه نیکو بود بی تو تخت و کلاه
۱۰۸۰ سر و مغز کاووس آتشکده‌ست
وگر آسمانی جزاینست راز
نپذیرفت از آن دو خردمند پند
چنین داد پاسخ که فرمان شاه
ولیکن به فرمان یزدان دلیر
۱۰۸۵ کسی کوز فرمان یزدان بتافت
همی دست یازید باید به خون
زیهر نوا هم بیازارد اوی
وگر بازگردم ازین رزمگاه
همان خشم و پیکار بار آورد
- * ترا پوزش اندر پدر ننگ نیست
بخندد دل و جان تاریک اوی
رها کن نه بر تو چکا است و گوا
نرفته‌ست کاری که درمائش نیست
جهان بر بدانیش تنگ آوریم
سر او به چربی به دام آر باز
چو آمد درخت بزرگی به بار
مخوشان زین خسروانی درخت
سپاه و در و پرده و بارگاه
همه مایه و جنگ او بیهده‌ست
- * چه باید سخن‌ها کشیدن دراز
دگرگونه بُد راز چرخ بلند
بر آنم که برتر زخورشید و ماه
نباشد که و مه، نه پیل و نه شیر
سراسیمه شد، خوشتن را نیافت
به کین دو کشور بُدن رهنمون
سخن‌های دیرینه یادآرد اوی
شوم کارنا کرده نزدیک شاه
سرشک غم اندر کنار آورد

۱۰۹۰ اگر تیره‌تان شد دل از کار من
فرستاده خود باشم و رهنمای
کسی کو نبیند همی گنج من
چرا برگمارم برو رنج من؟

سیاوش چو پاسخ چنین داد باز
ز بیم جدایش گریان شدند
۱۰۹۵ همی دید چشم و دل روزگار
نخواهد بُدن نیز دیدار اوی
چنین گفت زنگه که ما بنده‌ایم
فدای تو بادا تن و جان ما
چو پاسخ چنین یافت از نیک خواه
۱۱۰۰ که شو شاه توران سپه را بگوی
ازین آشتی جنگ بهر منست
ز پیمان تو سر نگرده تهی
جهاندار یزدان پناه منست
و دیگر کزین خیره ناکرده کار
۱۱۰۵ یکی راه بگشای تا بگذرم
یکی کشوری جویم اندر جهان
ز خوی بد او سخن نشنوم
ز پیکار او یک زمان بغنوم

فرستادن سیاوش زنگه شاوران را به نزدیک افراسیاب

بشد زنگه با نامور صد سوار
گروگان ببرد از در شهریار

- خروش آمد و دیدبانش بدید
 کجا نام او بود جنگی طُوژگ
 سپهدار برخاست از پیشگاه
 گرامی بر خویش بنشاختش
 سراسر سخن‌ها برو کرد یاد
 دلش گشت پر درد و سر پر زتاب
 ورا چون سزا بود بنشاختند
 سخن راند با نامور کدخدای
 ز خوی بد و رای پیکار اوی
 ز کار سیاوش دلش پر زغم
 همه یاد کرد از کران تا کران
 وزین راه جستن چه پیمان کنیم؟
 انوشه بدی تا بود روزگار
 به بایست‌ها بر تواناتری
 چنین آمد اندیشه‌آرای من
 توانا بود آشکار و نهان
 ز گنج و زرنج آنچه آید فراز
 کسی نیست مانند او از مهان
 به فرهنگ و رای و به شایستگی
 ز مادر چنو شاهزاده نژاد
 گرانمایه و شاهزاد و مهست *
 که زان خون صد نامور با پدر،
- چو در شهر سالار ترکان رسید
 ۱۱۱۰ پذیره شدش پهلوان بزرگ
 چو شد زنگه‌ی شاوران نزد شاه
 گرفتش به بر تنگ و بنواختش
 چو بنشست با شاه نامه بداد
 بیچید از آن نامه افراسیاب
 ۱۱۱۵ بفرمود تا جایگه ساختند
 چو پیران بیامد تهی کرد جای
 ز کاووس و از خام گفتار اوی
 همی گفت و رخساره کرده دژم
 فرستادن زنگه‌ی شاوران
 ۱۱۲۰ بپرسید کین را چه درمان کنیم؟
 بدو گفت پیران که ای شهریار
 تو از ما به هر کار داناتری
 گمان و دل و دانش و رای من
 که هر کس که بر نیکویی در جهان
 ۱۱۲۵ ازین شاهزاده نگیرند باز
 من ایدون شنیدم که اندر جهان
 به بالا و دیدار و آهستگی
 هنر با خرد نیز بیش از نژاد
 به دیدن کنون از شنیدن بهست
 ۱۱۳۰ اگر خود جز اینش نبودی هنر

برآشفت و بگذاشت تخت و کلاه
 نه نیکو نماید ز راه خرد
 و دیگر که کاووس شد پیرسر
 سیاوش جوانست و با فرهی
 ۱۱۳۵ ترا سرزنش باشد از مهتران
 اگر شاه بیند به رای بلند
 چنان چون نوازند فرزند را
 یکی جای سازد بدین کشورش
 به آیین دهد دختری را بدوی
 ۱۱۴۰ مگر کو بماند بنزدیک شاه
 و گر بازگردد سوی شهریار
 سپاسی بود نزد شاه زمین
 برآساید از کین دو کشور مگر

همی از تو جوید بدین گونه راه^(۱)
 کزین کشور آن نامور بگذرد *
 زتخت آمدش روزگار گذر
 بدو ماند آیین تخت مهی
 سر او همان گردد از تو گران
 نیسد یکی نامه‌ی پندمند
 نوازد جوان خردمند را
 بدارد سزاوار اندرخورش
 بدارش با ناز و با آب روی
 کند کشور و بومت آرامگاه
 ترا بهتری باشد از روزگار
 بزرگان گیتی کنند آفرین
 بدین آورید ایدرش دادگر

۱ - پس از این بیت در متن خ دو بیت آمده است که این ابیات جزای شرط بیت ۱۱۳۰ را از انسجام و فصاحت دور می‌کند، همچنین با ترجمه بنداری که از نسخه‌های مورد استفاده خ است مطابقت ندارد. ما این ابیات را از متن حذف کرده و در پاورقی نقل می‌کنیم.

بدان کشور اندر بود مهتری
 که باشد خریدار گنداوری
 ز بهر ترا تاج و تخت و کلاه
 به کهر سپارد خودآید به راه

(بیت‌های ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹ از متن خ)

- ز داد جهان آفرین این سزاست
- ۱۱۴۵ چو سالارگفتار پیران شنید
پس اندیشه کرد اندر آن یک زمان
چنین داد پاسخ به پیران پیر
ز کارآزموده گزیده مهان
ولیکن شنیدم یکی داستان
۱۱۵۰ که چون بچه‌ی شیر نر پروری
چو بازور و با چنگ برخیزد اوی
بدوگفت پیران که اندر خرد
کسی کز پدر کژی و خوی بد
نیینی که کاووس دیرینه گشت
۱۱۵۵ سیاوش بگیرد جهان فراخ
دو کشور ترا باشد و تاج و تخت
- * که گردد زمانه بدین‌گونه راست
- چنان هم همه بودنی‌ها بدید
همی گاشت بر نیک و بر بد گمان
- * که هست این سخن‌ها همه دلپذیر
همانند تو نیست اندر جهان
که باشد بدان رای همداستان
چو دندان کند تیز کیفر بری
به پروردگار اندر آویزد اوی
یکی شاه گنداوران بنگرد
نگیرد، ازو بدخویی کی سزد؟
چو دیرینه گشت او، ببايد گذشت
بسی گنج بی‌رنج و ایوان و کاخ
که یابد چنین خود؟ مگر نیک بخت

پاسخ نامه‌ی افراسیاب به سیاوش

- چو بشنید افراسیاب این سخن
دبیر جهان‌دیده را پیش خواند
نخستین که بر نامه بنهاد دست،
۱۱۶۰ جهان‌آفرین را ستایش گرفت
کجا برترست از مکان و زمان
خداوند جان است و آن خرد
- یکی رای با دانش افکند بن
زبان برگشاد و سخن برفشاند
به عنبر سرخامه را کرد پست،
بزرگی و دانش نمایش گرفت
بدوکی رسد بندگان را گمان
خردمند را داد او پرورد

- ازو بساد بر شاهزاده درود
 خداوند شرم و خداوند باک
 ۱۱۶۵ شنیدم پیام از کران تا کران
 غمی شد دلم زانکه شاه جهان
 ولیکن زگیتی جز از تاج و تخت
 ترا این همه ایدر آراسته‌ست
 همه شهر توران بر نددت نماز
 ۱۱۷۰ تو فرزند باشی و من چون پدر
 چنان دان که کاووس بر تو به مهر
 کجا من گشایم در گنج بست
 بدارم بت بی رنج فرزندانوار
 چو از کشورم بگذری در جهان
 ۱۱۷۵ وزین روی دشخوار یابی گذر
 برین راه پیدا نبینی زمین
 از آن کرد یزدان ترا بی نیاز
 سپاه و دژ و گنج من آن تست
 چو رای آیدت آشتی با پدر
 ۱۱۸۰ کز ایدر به ایران شوی با سپاه
 نماند ترا با پدر جنگ دیر
 گر آتش ببیند پی شست و پنج
 ترا باشد ایران و گنج و سپاه
 پذیرفتم از پاک یزدان که من
 خداوند کوپال و شمشیر و خود
 ز بیداد و کژی دل و دست پاک
 ز بیدار دل زنگه‌ی شاوران
 چنان تیز شد با تو اندر نهان
 چه جوید خردمند بیدار بخت
 اگر شهریاری و گر خواسته‌ست
 مرا خود به مهر تو باشد نیاز
 پدر پیش فرزند بسته کمر
 بر آن گونه یک روز نگشاد چهر
 * سپارم ترا تاج و گاه نشست
 به گیتی تو مانی زمن یادگار
 * نکوهش کنندم کیهان و مهان
 مگر ایزدی باشد آیین و فر
 گذر کرد باید به دریای چین
 هم ایدر بباش و به خوبی بساز
 به رفتن بهانه نبایدت جست
 سپارم ترا گنج و زرین کمر
 نیندم به دلسوزگی بر تو راه
 کهن شد، مگر گردد از جنگ سیر
 رسد آتش از باد پیری به رنج
 زکشور به کشور به شاهی کلاه
 بکوشم به خوبی به جان و به تن

- ۱۱۸۵ نفرمایم و خود نسازم گزند
 به اندیشه دل را ندارم به بند
- ۱۱۹۰ چو نامه به مهر اندر آورد شاه
 بزودی به رفتن ببندد کمر
 یکی اسب و زرین ستامی گران
 چو نزدیک تخت سیاوش رسید
 سیاوش به یگروی از آن شاد گشت
 که دشمن همی دوست بایست کرد
 یکی نامه بنیشت نزد پدر
 که من با جوانی خرد یافتم
 از آن آتش مغز شاه جهان
 شبستان او درد من شد نخست
 ۱۱۹۵ بیبایست بر کوه آتش گذشت
 وزان ننگ و خواری به جنگ آمدم
 دو کشور بدان آشتی شاد گشت
 نیامد همی هیچ کارش پسند
 ۱۲۰۰ چو چشمش ز دیدار من گشت سیر
 ز شادی مبادا دل او رها
 ندانم کزین کار، گردان سپهر
 وزان پس بفرمود بهرام را
 سپردم ترا تاج و پرده سرای
 درفش و سواران و پیلان و کوس؛
 ۱۲۰۵
- بفرمود تا زنگه‌ی نیک خواه
 بسی خلعت آراست با سیم وزر
 بیامد دمان زنگه‌ی شاوران
 بگفت آنچه پرسید و دید و شنید
 به یگروی پر درد و فریاد گشت
 از آتش کجا بردمد باد سرد؟
 همه یاد کرد اندرو در به در
 ز کردار بد روی برتافتم *
 دل من برافروخت اندر نهان
 ز خون دلم رخ بیبایست شست
 مرا زار بگریست آهو به دشت
 خرامان به چنگ نهنگ آمدم
 دل شاه چون تیغ پولاد گشت
 گشادن همان و همان بود بند
 بر سیرگشته نباشیم دیر *
 شدم من زغم در دم ازدها
 چه دارد به راز اندر از کین و مهر
 که اندر جهان تازه کن نام را
 همان گنج آگنده و تخت و جای
 چو ایدر بیاید سپهدار طوس،

چنین هم پذیرفته او را سپار
 ز لشکر گزین کرد سیصد سوار
 درم نیز چندانکه بودش بکار
 صد اسب گزیده به زرین ستام
 ۱۲۱۰ بفرمود تا پیش اوی آورند
 وزان پس گرانمایگان را بخواند
 چنین گفت کز نزد افراسیاب
 یکی رای پیغام دارد به من
 همی سازم اکنون پذیره شدن
 ۱۲۱۵ همه سوی بهرام دارید روی
 همه بوسه دادند گردان زمین
 تو بیدار دل باش و به روزگار
 همه گرد و شایسته‌ی کارزار
 ز دینار و از گوهر شاهوار
 پرستار و زرین کمر صد غلام
 سلیح و ستام و کمر بشمرند
 سخن‌های بایسته چندی براند
 گذشته‌ست پیران بدین روی آب
 * که ایمن بدویست از آن انجمن
 شما را هم ایدر ببايد بُدن
 مپیچید دل‌ها ز گفتار اوی
 به پیش سیاوخش با آفرین

رفتن سیاوش از ایران زمین به ترکستان

چو خورشید تابنده بنمود پشت،
 سیاوخش لشکر به جیحون کشید
 چو آمد به ترمذ درون، بام و کوی
 چنان بُد همه شهرها تا به چاج
 ۱۲۲۰ به هر منزلی ساخته خوردنی
 چنین تا به قجقار باشی براند
 چو آگاهی آمد پذیره شدند
 ز خویشان گزین کرد پیران هزار
 ۱۲۲۵ بیاراستش چار پیل سپید
 هوا شد سیاه و زمین شد درشت،
 از آب دو دیده رخس ناپدید
 بسان بهاران بُد از رنگ و بوی
 * توگفتی عروسی ست با طوق و تاج
 خورش‌ها و، گسترده گسترده‌ی
 فرود آمد آنجا و چندی بماند
 همه سرکشان با تیریه شدند
 * پذیره شدن را برآراست کار
 سپه را همه داد یکسر نوید

درفشان درفشى بسان درخت
 سرش ماه زرین و بومش بنفش
 به دیبا بیاراسته سربر
 به زر اندرون چند گونه گهر
 بیاراست روی زمین را به مهر
 پذیره شدن را بیاراست شاه
 خروشیدن پیل و اسبان شنید
 بپرسیدش از گردش روزگار
 چرا رنجه کردی روان را به راه
 که بیند دو چشم ترا تندرست
 همان خوب چهر دلارای او
 که ای داور آشکار و نهان
 همانا سر پیر گشتی جوان
 نیایش کنم پیش یزدان نخست
 همه بنده باشند ازین روی آب
 پرستندگانند با گوشوار
 ز بهر پرستش ببندم کمر

سخن یاد کردند بر بیش و کم
 همی خفته را سربر آمد ز خواب
 همی اسب تازی بر آورد پر *
 ببارید و زاندمش آمد به خشم
 بیاراسته تا به کابلستان

یکی بر نهاده ز پیروزه تخت
 به زر بافته پرنیان درفش
 ابا تخت زرین سه پیل دگر
 صد اسب گرانمایه با زین زر
 سپاهی بر آنسان که گفتی سپهر ۱۲۳۰
 سیاوش چو بشنید کامد سپاه
 درفش «سپهدار پیران» بدید
 بشد تیز و بگرفتش اندر کنار
 بدو گفت کای پهلوان سپاه
 همه بر دل اندیشه این بُد نخست ۱۲۳۵
 ببوسید پیران سرو پای او
 همی گفت با کردگار جهان
 مرا گر به خواب این نمودی روان
 چو دیدم ترا روشن و تندرست
 ترا چون پدر باشد افراسیاب ۱۲۴۰
 مرا نیز پیوسته بیش از هزار
 مرا گر پذیری تو با پیر سر

برفتند هر دو به شادی بهم
 همه شهر از آواز چنگ و ریاب
 همه خاک مشکین شد از مشک تر ۱۲۴۵
 سیاوش چو آن دید آب از دو چشم
 که یاد آمدش بوم زابلستان

- ۱۲۵۰ ز پیران بپوشید و پیچید روی بدانست کور چه آمد به یاد به قجقار باشی فرود آمدند نگر کرد پیران به دیدار اوی بدو در، دو چشمش همی خیره ماند
- ۱۲۵۵ چنین گفت کای نامور شهریار سه چیزست با تو که اندر جهان یکی آنکه از تخمهی کیقباد و دیگر زبانی بدین راستی سدیگر که گویی که از چهر تو چنین داد پاسخ سیاوش بدوی خنیده به گیتی به مهر و وفا گر ایدونکه با من تو پیمان کنی گر از بودن ایدر مرا نیکویست و گر نیست، فرمای تا بگذرم
- ۱۲۶۰ بدو گفت پیران که مندیش از این مگردان دل از مهر افراسیاب پراکنده نامش به گیتی بدیست خرد دارد و هوش و رای بلند مرا نیز خویشی ست با او به خون
- ۱۲۷۰ همانا برین بوم و بر صد هزار شده نامداران همه انجمن بکردار آتش رخس برفروخت * سپهد بدید آن غم و درد اوی غمی گشت و دندان به لب برنهاد نشستند و یکباره دم برزدند به سفت و بر و یال و گفتار اوی * همی هر زمان نام یزدان بخواند زشاهان گیتی تویی یادگار کسی را نباشد زتخم مهان * همی از تو گیرند گویی نژاد به گفتار نیکو بیاراستی ببارد همی بر زمین مهر تو که ای پیر پاکیزه‌ی راستگوی از آهرمنی دور و دور از جفا شناسم که پیمان من نشکنی برین کرده‌ی خود نباید گریست نمایی ره کشوری دیگرم * چو ایدر گذشتی از ایران زمین مکن هیچ‌گونه به رفتن شتاب ولیکن جزاینست مرد ایزدیست * به خیره نتابد به راه گزند همش پهلوانم، همش رهنمون به فرمان من بیش باشد سوار

- ده و دو هزار آنکه خویش منند
همم بوم و بر هست و هم گوسفند
نهفته جزین نیز هستم بسی
فدای تو بادا همه هر چه هست؛
- ۱۲۷۵ پذیرفتم از پاک یزدان ترا
نمانم که یابی زیدها گزند
مگر کز تو آشوب خیزد به شهر
سیاوش بدان گفت‌ها رام گشت
به خوردن نشستند یک با دگر
- ۱۲۸۰ برفتند با خنده و شادمان
چنین تا رسیدند بر شهر گنگ
پیاده به کوی آمد افراسیاب
سیاوش چو او را پیاده بدید
گرفتند مر یکدیگر را به بر
- ۱۲۸۵ از آن پس چنین گفت افراسیاب
ازین پس نه آشوب خیزد نه جنگ
برآشفست گیتی ز تور دلیر
دو کشور همه ساله پر شور بود
به تو رام گردد زمانه کنون
- ۱۲۹۰ کنون شهر توران ترا بنده‌اند
مرا چیز با جان همه پیش تست
همه شاددل بادی و تندرست
پدروار پیش تو مهر آورم
- چو خواهم شب و روز پیش منند
هم اسب و سلیح و کمان و کمند *
مرا بی نیازی ست از هر کسی
گر ایدر کنی تو به شادی نشست،
به رای و دل هوشمندان ترا، *
ندانند کسی راز چرخ بلند *
بیامیزی از دود تریاک و زهر
برافروخت و اندر خور جام گشت
سیاوش پسر گشت و پیران پدر
به ره بر نجستند جایی زمان
که آن بود خرم سرای درنگ *
از ایوان میان بسته و پرشتاب
فرود آمد از اسپ و پیشش دوید
همی بوسه دادند بر چشم و سر
که بد در جهان اندر آمد به خواب
به آبشخور آیند میش و پلنگ
کنون روی کشور شد از جنگ سیر
جهان را دل از آشتی کور بود
برآساید از جنگ و از جوش خون
همه دل به مهر تو آکنده‌اند
سپهد به جان و به تن خویش تست
همه گنج بی‌رنج در پیش تست
همیشه پر از خنده چهر آورم

سیاوش برو آفرین کرد سخت
 ۱۲۹۵ سپاس از خدای جهان آفرین
 سپهدار دست سیاوش به دست
 به روی سیاوش نگه کرد و گفت
 نه زین گونه مردم بود در جهان
 وزانپس به پیران چنین گفت رد
 ۱۳۰۰ که بشکبید از روی چونین پسر
 مرا دیده در خوب دیدار اوی
 که فرزند باشد کسی را چنین،

از ایوان هایش یکی برگزید
 یکی تخت زرین نهادند پیش
 ۱۳۰۵ به دیبای چینی بیاراستند
 بفرمود پس تا رود سوی کاخ
 سیاوش چو در پیش ایوان رسید
 بیامد بر آن تخت زرین نشست
 چو خوان سپهد بیاراستند
 ۱۳۱۰ زهر گونه یی رفت بر خوان سخن
 چو از خوان سالار برخاستند
 برفتند با رود و رامشگران
 بدو داد جان و دل افراسیاب
 بخوردند می تاجهان تیره شد
 ۱۳۱۵ سیاوش به ایوان خرامید شاد

همه کاخ زربفت ها گسترد
 همه پایه ها چون سر گاو میش
 فراوان پرستندگان خواستند
 بباشد به کام و نشینند فراخ
 سر طاق ایوان به کیوان رسید
 هشیوار جان اندر اندیشه بست
 کس آمد سیاوخش را خواستند
 همه شادکامی فکندند بن
 نشستنگه می بیاراستند
 به باده نشستند یکسر سران
 * همی با سیاوش نیامدش خواب
 * سر میگساران زمی خیره شد
 به مستی از ایران نیامدش یاد

- ۱۳۲۰ زلشگر همه هر کسی با نثار
 بدان شب هم اندر بفرمود شاه
 چنین گفت با شیده افراسیاب
 تو با پهلوانان و خویشان من
 به شبگیر با هدیه و با غلام
 بدان کس که بودند در بزمگاه *
 که چون سر برآرد سیاوش ز خواب،
 کسی کو بود مهتر انجمن،
 گرانمایه اسپان به زرین ستام،
 ز دینار و از گوهر شاهوار،
 هشیوار و بیدار و خامش روید *
 وزین گونه یک هفته بگذشت نیز
 فراوان سپهد فرستاد چیز

گوی زدن سیاوش پیش افراسیاب

- ۱۳۲۵ زهرکس شنیدم که چوگان تو
 شبی با سیاوش چنین گفت شاه
 که با گوی و چوگان به میدان شویم
 که فردا بسازیم هر دو پگاه
 بدو گفت: شاهانوشه بدی
 زهرکس شنیدم که چوگان تو
 همی از تو جویند شاهان هنر
 مرا روز روشن به دیدار تُست
 [چنین پاسخ آوردش افراسیاب
 [به مردی و رادی و فرهنگ و خوی
 [نباشد چو تو کس به زیر سپهر
 تو فرّ همایی و زیبای گاه
 همی از تو خواهیم بد و نیک جست *
 که چون تو نزاید کس از مام و باب]
 بدین آشتی تو شدی نامجوی]
 چو تابنده ماهی و خورشید چهر]
 تو شاه کیانی و پشت سپاه *

به شبگیر گردان به میدان شدند
 چنین گفت پس شاه توران بدوی
 گرازان و باروی خندان شدند
 که یاران گزینیم در زخم گوی

۱۳۳۵ تو باشی بدان روی و زین روی من
 سیاوش چنین گفت با شهریار
 برابر نیارم زدن با تو گوی
 گر استم سزاوار، یار توأم
 سپهبد زگفتار او شاد شد
 به جان و سر شاه کاووس، گفت : ۱۳۴۰
 هنر کن به پیش سواران پدید
 کنند آفرین بر تو مردان من
 سیاوش بدو گفت: فرمان تراست
 سپهبد گزین کرد گلباد را
 ۱۳۴۵ چو پیران و نستین جنگ جوی
 بنزد سیاوش فرستاد یار
 دگر اندریمان سوار دلیر
 سیاوش چنین گفت کای نامجوی
 همه یار شاهند و تنها منم
 ۱۳۵۰ گرایدونکه فرمان دهد شهریار
 مرا یار باشند بر زخم گوی
 سپهبد چو بشنید ازوداستان
 سیاوش از ایرانیان هفت مرد
 خروش تبیره زمیدان بخاست
 ۱۳۵۵ از آوای سنج و دم کوره‌نای
 سپهدار گویی ز بالا بزد
 سیاوش برانگیخت اسب نبرد

به دونیمه هم زین نشان انجمن
 که کی باشدم دست و چوگان بکار
 به میدان همآورد دیگر بجوی
 برین پهن میدان سوار توأم
 سخن گفتن هر کسی باد شد
 که با من تو باشی همآورد و جفت
 بدان تا نگویند کو بد گزید
 شکفته شود روی خندان من
 سواران و میدان و چوگان تراست
 چو گرسیوز و جهن و پولاد را
 چو هومان که برداشتی ز آب گوی
 چو رویین و چون شیده‌ی نامدار
 چو ارجاسب مردافکن نره شیر
 ازینان که یار شدند پیش گوی
 نگهبان چوگان و یکتا منم
 بیارم از ایران به میدان سوار
 برآنسان که آیین بود بر دو روی
 بدان داستان گشت همداستان
 گزین کرد شایسته‌ی کارکرد
 همی خاک با آسمان گشت راست
 توگفتی بجنید میدان زجای
 به ابر اندرآمد چنان چون سزد
 چو گوی اندرآمد نهشتش به گرد

- بزد همچنان چون به میدان رسید
بفرمود پس شهریار بلند
سیاوش بر آن گوی بر داد بوس ۱۳۶۰
سیاوش به اسب دگر برنشست
وزان پس به چوگان برو کار کرد
ز چوگان او گوی شد ناپدید
به میدان درون مرد چندان که بود
از آن گوی خندان شد افراسیاب ۱۳۶۵
به آواز گفتند: هرگز سوار
کی نامور گفت: از بسنان بود
ز خوبی و دیدار و فرّ و هنر
زمیدان به یکسو نهادند گاه
سیاوخش بنشست با او به تخت ۱۳۷۰
به لشکر چنین گفت پس نامجوی
همی ساختند این دو لشکر نبرد
چو ترکان به تندی بیاراستند
ریبوندند ایرانیان گوی پیش
سیاوش غمی گشت از ایرانیان ۱۳۷۵
که میدان بازیست یا کارزار
چو میدان سرآید بتایید روی
سواران عنانها کشیدند نرم
یکی گوی ترکان بینداختند
- بدانسان که از چشم شد ناپدید
که گویی به نزد سیاوش برند
برآمد خروشیدن نای و کوس
بینداخت آن گوی لختی زدست *
چنان شد که با ماه دیدار کرد
توگفتی سپهرش همی برکشید
کسی را چنان روی خندان نبود *
سر نامداران برآمد ز خواب
ندیدیم بر زین چنین نامدار
هر آنکس که با فرّ یزدان بود
ندانم که دیدنش به ار خبر؟
بسیامد نشست از بر گشاه شاه
به دیدار او شاد شد شاه سخت
که میدان شما را و چوگان و گوی
برآمد همی تا به خورشید گرد
همی بردن گوی را خواستند،
بماندند ترکان ز کردار خویش *
سخن گفت بر پهلوانی زیان
بدین پیچش و گردش روزگار *
بدیشان سپارید یکبار گوی *
نکردند از آن پس کسی اسب گرم
بکردار آتش همی تاختند

- ۱۳۸۰ سپهبد چو آواز ترکان شنود
 چنین گفت پس شاه توران سپاه
 که او را به گیتی کسی نیست جفت
 سیاوش چو گوفتار مهتر شنید
 سپهبد کمان خواست تا بنگرد
 کمان را نگه کرد و خیره بماند
- ۱۳۸۵ به گرسیوز تیغ زن داد مه
 بکوشید تا بر زه آرد کمان
 ازو شاه بستد، به زانو نشست
 به زه کرد خندان چنین گفت شاه
 مرا نیز گاه جوانی کمان
 به توران و ایران کس این را به چنگ
 بر و یال و کتف سیاوش جزین
 نشانه نهادند بر اسپریس
 نشست از بر بادپایی چو دیو
- ۱۳۹۰ یکی تیر زد بر میان نشان
 خدنگی دگر باره با چارپر
 نشانه دوباره به یک تاختن
 عنان را بیچید بر دست راست
 کمان را به زه بر به بازو فکند
 فرود آمد و شاه بر پای خاست
- ۱۴۰۰ وزان جایگه سوی کاخ بلند
 نشستند و خوان و می آراستند
 بدانست کان پهلوانی چه بود
 که گفته ست با من یکی نیک خواه
 به تیر و کمان چون گشاید دو سفت
 زقربان کمان کیان برکشید *
 یکی برگراید که فرمان برد؟
 بسی آفرین بر گرامی بخواند
 که خانه بمال و برآور به زه
 نیامد به زه خیره شد بدگمان
 بمالید خانه کمان را به دست
 که اینت کمانی چو باید براه
 چنین بود و اکنون دگر شد زمان *
 نیارد گرفتن به هنگام جنگ
 کمانی نخواهد برین بر، گزین
 سیاوش نکرد ایچ با کس مکیس
 بیفشارد ران و برآمد غریو
 نهاده بدو چشم گردنکشان
 بینداخت از باد و بگشاد بر
 مغربل بکرد اندر انداختن *
 بزد بار دیگر بر آن سو که خواست
 بیامد بر شهریار بلند
 برو آفرین ز آفریننده خواست
 برفتند شادان دل و ارجمند
 کسی کو سزا بود بنشاستند

- ۱۴۰۵ هم از جامه‌ی دست و هم نابرید
 میی چند خوردند و گشتند شاد
 به خوان بر یکی خلعت آراست شاه
 به نام سیاوش گرفتند یاد
 از اسب و ستام و زتیغ و کلاه
 که اندر جهان پیش از آن کس ندید
- ۱۴۱۰ به خویشان چنین گفت کو را همه
 زدیسنار و از بدره‌های درم
 پرستار چندی و چندی غلام
 یکی پرسیاقوت رخشنده جام
 همه سوی کاخ سیاوش برند
 ورا مهربانی برو بیش بود
 شما خیل باشید و جمله رمه
 که یک روز با من به نخچیرگاه
 بدان شاهزاده چنین گفت شاه
 بیا تا که دل شاد و خرم کنیم
 روان را به نخچیر بی غم کنیم *
 بدو گفت: هر گه که رای آیدت
 بدان سو که دل رهنمای آیدت
- ۱۴۱۵ سپاهی زهرگونه با او برفت
 برفتند روزی به نخچیرگاه
 سیاوش به دشت اندرون گور دید
 از ایران و توران به نخچیر تفت
 سبک شد عنان و گران شد رکیب
 چو باد از میان سپه بردمید
 یکی را به شمشیر زد بر دو نیم
 به یک جو زیکسو گران تر نبود
 همی تاخت اندر فراز و نشیب
 بگفتند یکسر همه انجمن
 دو دستش ترازو شد و گور سیم *
 به آواز گفتند یک با دگر
 نظاره شد آن لشکر و شاه زود
 که اینت سرافراز و شمشیر زن
 که ما را بدآمد از ایران به سر
 سزد گر بسازیم با شاه جنگ
 به غار و به کوه و به هامون بتاخت
 به هر جایگه بر یکی توده کرد
 به شمشیر و تیرو به نیزه بیاخت *
 سپه را ز نخچیر آسوده کرد

۱۴۲۵ وزانجایگه سوی ایوان شاه همه شاددل برگرفتند راه
 سپهد چه شادان بُدی چه دژم بجز با سیاوش نبودى بهم *
 زجهن و زگرسبوز و هر که بود به کس راز نگشاد و شادان نبود^(۱)
 مگر با سیاوش بُدی روز و شب ازو برگشادی به خنده دولب
 برین گونه یک سال بگذاشتند غم و شادمانی بهم داشتند

۱۴۳۰ سیاوش یکی روز و پیران بهم نشستند و گفتند هر بیش و کم
 بدو گفت پیران کزین بوم ویر چنانی که باشد کسی بر گذر
 بدین مهربانی که بر تست شاه به نام تو خسبد به آرامگاه
 چنان دان که خرّم بهارش تویی نگارش تویی، غمگسارش تویی
 بزرگی و فرزند کاووس شاه سر از بس هنرها رسیده به ماه
 ۱۴۳۵ پدر پیرسر شد تو برنادلی نگر سر ز تاج کیی نگسلی
 به ایران و توران تویی شهریار ز شاهان یکی پرهتر یادگار
 بنه دل برین بوم و جایی بساز ز شاهان گیتی تویی بی نیاز
 نبینمت پیوسته‌ی خون کسی کجا داری مهر بر تو بسی
 برادر نداری، نه خواهر، نه زن، چو شاخ گلی بر کران چمن

۱ - استاد مینوی اشکالی در مورد تکرار قافیه در این بیت بیان نموده و اظهار کرده‌اند که :
 «شاید فردوسی این اندازه سخت‌گیری و تقید نداشته است.»

(صفحه ۸۲-بیت ۱۴۰۲ از داستان سیاوش تصحیح استاد مینوی - مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - تهران ۱۳۶۹)
 باید توجه نمود که «که بود» و «نبود» از نظر قافیه بی اشکال است زیرا مشکل تکرار «بود» را «که»
 در برابر «نه» منتفی می‌کند و فردوسی قید رعایت صحت قافیه را داشته است.



- ۱۴۴۰ یکی زن نگه کن سزاوار خویش از ایران بنه درد و تیمار خویش *
- پس از مرگ کاووس ایران تراست همان تاج و تخت دلیران تراست *
- پس پرده‌ی شهریار جهان سه ماهست با زیور اندر نهان
- که گر ماهشان دیده بودی به راه ازیشان نبرداشتی دیده ماه
- سه اندر شبستان گرمیوزاند که از مام و از باب با پروزاند
- ۱۴۴۵ نبیره فریدون و فرزند شاه که هم جاه دارند و هم تاج و گاه
- پس پرده‌ی من چهارند خرد چو باید ترا بنده باید شمرد^(۱)

۱- ابیات زیر که مربوط به «داستان جریره» است در متن خ بعنوان یک بخش الحاقی قلمداد شده و مصحح محترم آن را در پاورقی آورده است. در م (از بیت ۱۴۲۴ به بعد، صفحات ۹۲ و ۹۳) و ژ (از بیت ۱۵۱۶ به بعد، صفحه ۴۸۵) نیز این ابیات جزو داستان آمده است. ما نیز این قسمت داستان را در اینجا نقل می‌کنیم. (الحاقی بودن یا نبودن داستان جریره بحثی جداگانه را می‌طلبد که محققان باید تحقیق نمایند.)

از ایشان جریره‌ست مهتر به سال
[یکی دختری هست آراسته
نخواهد کسی را که آن رای نیست
[ز خوبان جریره‌ست انباز تو
اگر رای باشد ترا بنده است
به توران جز او نیست انباز تو
سیاوش بدو گفت دارم سپاس
مرا او بود نازش جان و تن
سپاسی نهادی بدین بر سرم
[پس آنگاه پیران ز نزدیک اوی
که از خوبرویان ندارد همال
چو ماه درخشنده با خواسته
بجز چهر شاهش دل آرای نیست
بود روز رخشنده دمساز تو
به پیش تو اندر پرستنده است
نباشد کسی نیز دمساز تو
مرا همچو فرزند خود میشناس
نخواهم جزو کس از این انجمن
که تا زنده‌ام حق آن نسپرم
سوی خانه خویش بنهاد روی]

ولیکن ترا آن سزوارتر که از دامن شاه جویی گهر

باورقی از صفحه قبل

چو پیران ز نزد سیاوش برفت
 به نزدیک گلشهر تازید تفت
 (خ: یازید تفت ، متن: م (بیت ۱۴۳۳) و ژ (بیت ۱۵۲۲))
 بدو گفت کار جریره بساز
 به فر سیاوخش گردن فراز
 (خ: به فر سیاوش خسرو بناز متن: ژ (بیت ۱۵۲۳))
 چگونه نباشیم امروز شاد
 که داماد باشد نبیره قباد
 بیاورد گلشهر دخترش را
 نهاد از بر تارک افسرش را
 به دیبا و دینار و زر و درم
 به بوی و به رنگ و به بیش و به کم
 بیازاست او را چو خرم بهار
 فرستاد در شب بر شهریار
 [مراو را بپیوست با شاه نو
 نشاند از برگاه چون ماه نو]
 [ندانست کس گنج او را شمار
 ز یاقوت و ز تاج گوهرنگار]
 سیاوش چو روی جریره بدید
 خوش آمدش، خندید و شادی گزید
 همی بود با او شب و روز شاد
 نیامد ز کاوس و دستانش یاد
 برین نیز چندی بگردید چرخ
 سیاوش را بُد ز نیکیش برخ
 ورا هر زمان پیش افراسیاب
 یکی روز پیران به روزگار
 فزون تر بُدی حشمت و جاه و آب
 تو دانی که سالار توران سپاه
 سیاوش را گفت کای شهریار
 شب و روز روشن روانش سوی
 ز اوج فلک برفرازد کلاه
 چو با او تو پیوسته خون شوی
 دل و هوش و توش و توانش سوی
 بباشد امیدش به تو استوار
 از این پایه هر دم به افزون شوی
 اگر چند فرزند من خویش توست
 مرا غم زبهر کم و بیش توست
 از این انجمن مر ترا خواسته
 اگرچه جریره است پیراسته
 (ژ-بیت ۱۵۳۹)

- ۱۴۵۰ فرنگیس مهتر ز خوبان اوی
به بالا ز سرو سهی برترست
هنرها و دانش از اندازه بیش
از افراسیاب ار بخواهی رواست
چو شد شاه پرمایه پیوند تو
چو فرمان دهی من بگویم بدوی
سیاوش به پیران نگه کرد و گفت
اگر آسمانی چنین است رای ۱۴۵۵
اگر من به ایران نخواهم رسید،
چو دستان که پروردگار منست،
چو بهرام و چون زنگه‌ی شاوران،
چو از روی ایشان ببايد برید،
۱۴۶۰ پدر باش و این کدخدایی بساز
[پس ار بخت باشد مرا نیک خواه
همی گفت و مژگان پر از آب زرد
بدو گفت پیران که با روزگار
نیایی گذر تو زگردان سپهر
به ایران اگر دوستان داشتی ۱۴۶۵
نشست و نشانت کنون ایدرست
بگفت این و برخاست از پیش اوی
به شادی بشد تا به درگاه شاه
همی بود بر پیش او یک زمان
- * نیننی به گیتی چنان روی و موی
ز مشک سیه بر سرش افسرست
خرد را پرستار دارد ز پیش
چنو بت به کشمیر و کابل کجاست؟
* درفشان شود فرّ و اورند تو
بجویم بدین نزد او آب روی
که فرمان یزدان نشاید نهفت
مرا با سپهر ازیننه نیست پای
نخواهم همی روی کاووس دید،
* تهمتَن که خرم بهار منست،
جز این نامداران و گُنداوران،
به توران همی خانه باید گزید،
* مگو این سخن با زمین جز براز
همانا دهد ره به پیوند شاه]
همی برزدی هر زمان باد سرد
نسازد خردیافته کارزار
کزویست پرخاش و آرام و مهر
به یزدان سپردی و بگذاشتی
ترا تخت ایران به دست اندرست
- * چو آگاه گشت از کم و بیش اوی
فرود آمد و برگشادند راه
بدو گفت سالار نیکو گمان *

- ۱۴۷۰ که چندین چه باشی به پیشم بیای؟
 سپاه من و گنج من پیش تست
 کسی کو به زندان و بند منست
 زخشم و زبند من آزاد گشت
 ز بسیار و اندک چه خواهی بخواه
- ۱۴۷۵ خردمند پاسخ چنین داد باز
 مرا خواسته هست و گنج و سپاه
 ز نزد سیاوش پیامی دراز
 مرا گفت: با شاه توران بگوی
 بپروردیم چون پدر در کنار
- ۱۴۸۰ کنون همچین کدخدایی تو ساز
 پس پرده‌ی تو یکی دخترست
 فرنگیس خواند همی مادرش
 پرانديشه شد جان افراسیاب
 که من گفته‌ام پیش از این داستان
- ۱۴۸۵ چنین گفت با من یکی هوشمند
 که ای دایه‌ی بچه‌ی شیر نر
 بکوشی و او را کنی پرهنر
 نخستین که آیدش نیروی جنگ
 و دیگر کجا پیش از این موبدان
- ۱۴۹۰ سَطْرَلاب برداشتندی به بر
 [مرا با نییره شگفتی بسی
 [سر تخت و گنج و سپاه مرا
- چه خواهی زگیتی؟ چه آمدت رای؟
 * مرا سودمندی کم و بیش تست
 گشادنش درد و گزند منست
 ز بهر تو پیکار من باد گشت
 ز تیغ ز مهر و ز تخت و کلاه
 که از تو مبادا جهان بی نیاز
 به بخت تو هم تیغ و هم تاج و گاه
- * رسانم به گوش سپهد برآز
 که من: شاددل گشتم و نامجوی
 * همه شادی آورد بخت تو بار
 به نیک و بد از تو نیم بی نیاز
 که ایوان و تخت مرا درخورست
 شوم شاد اگر باشم اندرخورش
 چنین گفت با دیده کرده پرآب
- * نبودى برآن گفته همداستان
 که جانش خرد بود و رایش بلند
 چه رنجی که هم جان نیاری بسر
 تو بی بر شوی، چون وی آید به بر
 سر پروراننده گیرد به چنگ
 ردان و ستاره شمر بخردان
 همین راندندی همه در به در
 نماید همی کار دیده کسی]
 همان کشور و بوم و گاه مرا]

- ۱۴۹۵ شود از نییره سراسر تباه
کنون باورم شد که او این بگفت
ازین دو نژاده یکی شهریار
ز توران نماند بر و بوم و رُست
چرا کشت باید درختی به دست
ز کساووس و از تخم افراسیاب
ندانم به توران گراید به مهر
چرا برگمان زهر باید چشید ۱۵۰۰
بدارمُش چندانکه ایدر بود
بدوگفت پیران که ای شهریار
کسی کز نژاد سیاوش بود
به گفت ستاره شمر مگرو ایچ
کزین دو نژاده یکی نامور ۱۵۰۵
به ایران و توران بود شهریار
ز تخم فریدون و از کیقباد
وگر خود جز این راز دارد سپهر
بخواهد بُدن بی گمان بودنی
نگه کن که این کار فرخ بود ۱۵۱۰
به پیران چنین گفت پس شهریار
به فرمان و رای تو کردم سخن
دو تاگشت پیران و بردش نماز
بنزد سیاوش خرامید زود
نشستند شادان دل آن شب بهم ۱۵۱۵
- * زدستش نیابم به گیتی پناه
که گردون گردان چه دارد نهفت
بیاید که گیرد جهان در کنار
کلاه من اندازه گیرد نخست
که بارش بود زهر و بیخش کبُست
چو آتش بود تیز با موج آب
وگر سوی ایران کند پاک چهر
دُم مار خیره چه باید گزید *
مرا او بجای برادر بود
دلت را بدین کار غمگین مدار
خردمند و بیدار و خامش بود
خرد گیر و کار سیاوش بسیج
بیاید، برآرد به خورشید سر
دو کشور برآساید از کارزار
فروزنده تر زین نباشد نژاد
نیفزایدش هم به اندیشه مهر *
نکاهد به پرهیز افزودنی
زیخت آنچه پرسیت پاسخ بود
که رای تو بر بد نیاید بکار
تو هر چت بیاید به خوبی بکن
بسی آفرین کرد و برگشت باز
بدو برشمرد آنکجا رفته بود
به باده بشستند جان را زغم

پیوند کردن سیاوش با افراسیاب

- چو خورشید را چرخ گردان به بر سپهدار پیران میان را ببست به کاخ سیاوخش بنهاد روی چنین گفت کامروز برساز کار ۱۵۲۰ چو فرمان دهی من سزاوار اوی سیاوخش را دل پبرآزم بود بدو گفت: شو هرچه خواهی بساز چو بشنید پیران سوی خانه رفت در خانه‌ی جامه‌ی نابرید ۱۵۲۵ کجا بود کدبانوی پهلوان به گنج اندرون آنچه بُد نامدار زیرجد طبق ها و پیروزه جام دو افسر پسر از گوهر شاهوار زگستر دنی‌ها شتروار شست ۱۵۳۰ همه پیکرش سرخ کرده به زر زسیمین و زرین شتروار سی یکی تخت زرین و کرسی چهار پرستنده سیصد به زرین کلاه پرستار با جام زرین دوست ۱۵۳۵ همان صد طبق مشک و صد زعفران به زرین عماری و دیبا جلیل برآورد برسان زرین سپر یکی باره‌ی تیزرو برنشست بسی آفرین خواند بر فراوی به مهمانی دختر شهریار میان را ببندم به تیمار اوی ز پیران رخانش پر از شرم بود تو دانی که بر تو مرا نیست راز دل و جان بیست اندر آن کار تفت به گلشهر بسپرد پیران کلید ستوده‌زنی بود روشن روان گزیده ز زربفت چینی هزار پر از نافه‌ی مشک و پر عود خام دو یاره، یکی طوق و دو گوشوار ز زربفت پوشیدنی‌ها سه دست برو بافته چند گونه گهر طبق‌ها و از جامه‌ی پارسی سه نعلین زرین زیرجد نگار ز خویشان نزدیک صد نیک خواه تو گفתי به ایوان درون جای نیست همی برد گلشهر با خواهران * برفتند با خواسته خیل خیل

بی‌یاورد بانو زبهر نثار
 بنزد فرنگیس بردند چیز
 زمین را ببوسید گلشهر و گفت
 ۱۵۴۰ بیاید هم امشب شدن نزد شاه
 [همی هفت روزش بیاراستند
 بیامد فرنگیس چون ماه نو
 به یک هفته در مرغ و ماهی نخفت
 زمین باغ گشت از کران تا کران
 ۱۵۴۵ بدین کار بگذشت یک هفته نیز
 از اسپان تازی و از گوسپند
 ز دیستار و از بدره‌های درم
 وزین مرز تا پیش دریای چین
 به فرسنگ صد بود بالای او
 ۱۵۵۰ نیشتند منشور بر پرنیان
 به خان سیاوش فرستاد شاه
 وزان پس بیاراست میدان سور
 می و خوان و خوالیگران یافتی
 بردی و رفتی سوی خان خویش
 ۱۵۵۵ در بسته زندان‌ها برگشاد
 به هشتم بیامد سیاوش پگاه
 گرفتند هر دو برو آفرین
 سرت سبزاباد و دلت ارجمند
 وزان‌جایگه بازگشتند شاد

ز دیستار باخویشتن ده هزار
 زبانشان پر از آفرین بود نیز
 که خورشید را گشت ناهید جفت
 بیاراستن گاه او را به ماه
 سر مشک برگل بیپراستند]
 بنزدیک آن تاجور شاه نو
 نیامد سربیک تن اندر نهفت *
 ز شادی و آواز رامشگران
 سپهبد بیاراست بسیار چیز
 همان جوشن و خود و تیغ و کمند
 ز پوشیدنی‌ها و از بیش و کم
 همه نام بردند شهر و زمین
 نشایست پیمود پهنای او
 همه پادشایی به رسم کیان
 یکی تخت زرین و زرین کلاه
 هر آنکس که رفتی ز نزدیک و دور،
 بخوردی و هر چند برتافتی،
 بُدی شاد یک هفته مهمان خویش
 ازو شادمان بخت و او نیز شاد
 اباگردپیران بنزدیک شاه
 که ای مهربان شهریار زمین
 مینش برگزیده ز چرخ بلند
 بسی از جهاندار کردند یاد

- ۱۵۶۰ چنین نیز یکسال گردان سپهر
فرستاده آمد ز نزدیک شاه
که پرسد همی شاه را شهریار
بود کت ز من دل بگیرد همی
از ایدر ترا داده‌ام تا به چین
به شهری که آرام و رای آیدت،
به شادی بباش و به نیکی بمان
سیاوش به گفتار او گشت شاد
سلیح و سپاه و نگین و کلاه
فراوان عماری بیاراستند
۱۵۷۰ فرنگیس را در عماری نشاند
ازو بازنگست پیران گُرد
به شادی برفتند سوی ختن
که سالار پیران از آن شهر بود
همی بود یک ماه مهمان اوی
۱۵۷۵ ز خوردن نیاسود یک روز شاه
سر ماه برخاست آوای کوس
بیامد سوی پادشایی خویش
بدان مرز چون مردم آگه شدند
به شادی دل، از جای برخاستند
۱۵۸۰ از آن پادشایی خروشی بخاست
ز بس رامش و ناله چنگ و نای
به جایی رسیدند کاباد بود
همی گشت بیدار بر داد و مهر
بنزد سیاوش یکی نیک خواه
همی گوید ای مهتر نامدار
و زایدر نشستت گزیرد همی
یکی گیرد برگرد و بنگر زمین
همه آرزوها به جای آیدت،
زخوشی مپرداز دل یک زمان *
بزد نای و کوس و بُنه بر نهاد
ببردند با گنج با او به راه
پس پرده خوبان بیاراستند
بُنه بر نهاد و عماری براند *
بُنه بر نهاد و سپه را ببرد
همه نامداران شدند انجمن
که از بد گمانیش بی‌بهر بود
بدانسو چنین بود پیمان اوی
گهی رود و می، گاه نخچیرگاه
بدانگه که خیزد خروش خروس
سپاه از پس پشت و پیران ز پیش
بزرگان برآه شهنشه شدند *
جهان را به آیین بیاراستند
تو گفتی زمین گشت با چرخ راست
تو گفتی همی دل بجنبد ز جای *
یکی خوب فرخنده بنیاد بود

به یک روی بر کوه و نخچیرگاه
 همی شد دل سالخورده جوان
 که اینت برویوم فرخ نهاد
 که باشد به شادی مرا رهنمای
 فراوان بدو اندر ایوان و کاخ
 چنان چون بود درخور تاج و گاه
 بر آن رو که اندیشه آید بجای
 بر آرم یکی جای با ماه راست
 زمان و زمین از تو دارم سپنج
 درخت بزرگی تو آری به بار
 به هر جای رنج تو بینم نخست
 که خیره بماند درو انجمن

سیاوش همی بود با دل به راز
 که گر سازم ایدر یکی جایگاه]
 و یا دل ز کرده پشیمان بود؟]*
 که بس نیست فرخنده، بنیاد این]
 دلش گشت پر درد و پر آب چشم
 همی ریخت از دیدگان آب گرم
 چو بودت که گشتی چنین سوگوار؟
 دلم کرد پر درد و جانم نژند
 همان گنج و هم کاخ آراسته

به یک روی دریا، به یک روی راه
 درخستان بسیاری و آب روان
 ۱۵۸۵ سیاوش به پیران سخن برگشاد
 بسازم من ایدر یکی خوب جای
 بر آرم یکی شارستان فراخ
 نشستنگهی بر فرازم به ماه
 بدو گفت پیران که ای خوب رای
 ۱۵۹۰ چو فرمان دهم از بنسان که خواست
 نخواهم که باشد مرا بوم و گنج
 سیاوش بدو گفت کای بختیار
 مرا گنج و خوبی همه زان تست
 یکی شهر سازم بدین جای من

۱۵۹۵ از آن بوم خرّم چو گشتند باز
 [از اخترشناسان بپرسید شاه
 [ازو فرّ و بختم بسامان بود؟
 [یگفتند یکسر به شاه گزین
 از اخترشناسان بر آورد خشم
 ۱۶۰۰ عنان تکاور همی داشت نرم
 بدو گفت پیران که ای شهریار
 چنین داد پاسخ که چرخ بلند
 که هر چند گرد آورم خواسته

به فرجام یکسر به دشمن رسد بدی بد بود، مرگ بر تن رسد^(۱)

۱ - ابیات زیر مربوط به داستان ساختن گنگ دژ در ترکستان توسط سیاوش می باشد که درخ مصحح محترم در متن نیاورده و در پاورقی قرار داده است. در م (صفحات ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸ از بیت ۱۶۰۹ به بعد) بعنوان ابیات مشکوک و الحاقی و در ژ نیز (صفحات ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴ از بیت ۱۷۰۲ به بعد) جزو متن آمده است.

ما نیز این ابیات را از پاورقی خ در اینجا نقل می کنیم. (الحاقی بودن تمامی این ابیات مورد تردید است و بایستی مورد بررسی محققان قرار گیرد)

صفت گنگ دز سیاوش به ترکستان

همان رنج پرداز خوانندگان؟	کجا آن حکیمان و دانشندگان؟
کجا آن دلاور گرامی مهان؟	کجا آن سر تاج شاهنشهان
سخن گفتن خوب و آوای نرم؟	کجا آن بتانی پر از ناز و شرم
رم سیده ز آرام و زکام و نام؟	کجا آنک بر کوه بودش کنام
تو ایدر بی بودن مزن داستان	چو گیتی تهی ماند از راستان
همه جای ترس است و تیمار و باک	ز خاکیم و باید شدن زیر خاک
کسی آشکارا نداند ز راز	تو رفتی و گیتی بماند دراز
چرا زو همه بهر من غفلتست	جهان سر بر عبرت و حکمتست
زبیشی و زرنج بر تاب روی	چو شد سال بر شست و شش چاره جوی
گذشتند بر تو بسی همرهان	تو چنگ فزونی زدی بر جهان
تو تاج فزونی چرا بر نهی	چو زان نامداران جهان شد تهی
یکی شو بخوان نامه باستان	نباشی بدین گفته همداستان
بدانگه که اندر جهان داد بود	کزیشان جهان یکسر آباد بود

۱۶۰۵ که چون گنگ دزد در جهان جای نیست چنین شارستان نیز بر پای نیست *

باورقی از صفحه قبل

آغاز داستان

بدین داستان باش همداستان
بدانسان زمینی دلارای نیست
بسی اندرو رنجها برده بود
که بی نام بود آن زمان و زمین
ببینی یکی پهن بی آب دشت
کزان شهرها بر توان داشت بهر
که بالای او برتر از چون و چند
بدان! کت ز دانش نباید زیان
زیالای او چشم گردد ستوه
همه گیرد بر گیرد او بر یکیست
ازین روی و زان روی دیوار سنگ
بسببشده به راه از پی کارکرد
زره دار و برگستوان ور سوار
همه گلشن و باغ و ایوان و کاخ
به هر برزنی آتش و رنگ بوی
چو این شهر بینی نشاید گذشت
بیابی چو از کوهها بگذری
همه جای شادی و آرام و خورد
یکی بوستان بهشتت بس
همیشه بر وبوم او چون بهار
بود، گر بیمایدش پارسى

ز من بشنو از گنگ دز داستان
که چون گنگ دزد در جهان جای نیست
که آنرا سیاوش بر آورده بود
به یک ماه از روی دریای چین
بیابان بیاید چو دریا گذشت
کزین بگذری بینی آباد شهر
از آن پس یکی کوه بینی بلند
مرین کوه را کنگ دز در میان
چو فرسنگ صد کرده بُد گرد کوه
زهر سو که پویی بدو راه نیست
بدین کوه بینی دو فرسنگ تنگ
بدین چند فرسنگ اگر پنج مرد
نسیاید بریشان گذر صد هزار
چو زین بگذری شهر بینی فراخ
همه شهر گرمابه و رود و جوی
همه کوه نخجیر و آهو به دشت
تذروان و طاوس و کبک دری
نه گرماش گرم و نه سرماش سرد
نسبیتی بدان شهر بیمار کس
همه آبها روشن و خوشگوار
درازای و پهناش سی بار سی



مرا فرّ نیکی دهش یار بود
بدانسان یکی شارستان ساختم
کنون اندرین هم بکار آورم
چو خرمّ شود جای آراسته
۱۶۱۰ نباید مرا شاد بودن بسی
نه من شاد مانم نه فرزند من
نسبش مرا زندگانی دراز
خردمندی و بخت بیدار بود
سرش را به پروین برافراختم
برو بر فراوان نگار آورم
پدید آید از هر سوی خواسته
نشیند بر آن جای دیگر کسی
نه پرمایه گردی ز پیوند من
زکاخ و ز ایوان شوم بی نیاز

هاورقی از صفحه قبل

یک و نیم فرسنگ بالای کوه
وزان روی هامونی آید پدید
همه گلشن و باغ و ایوان بود
بشد پوز کاوس و آنجای دید
تن خویش را نامبردار کرد
ز سنگ و ز گچ بود و چندی رخام
دو صد رش فزونست بالای او
که آنرا کسی تا نبیند به چشم
نیابد برو منجنیق و نه تیر
ز تیغش دو فرسنگ با بوم خاک
نبیند زئسن دیده بر تیغ کوه
بدان آفرین کان چنان آفرید
نبایست یار و نه آموزگار
جز او را میدان کردگار جهان
به پیغمبرش بر کنیم آفرین
که از رفتنش مرد گردد ستوه
کزان خوبتر جایها کس ندید
کش ایوانها سر به کیوان بود
مرا آنرا زایران همی برگزید
فزونی یکی نیز دیوار کرد
وزان جوهری کش ندانیم نام
همان سی و پنج است پهنای او
تو گویی زگوینده گیرند خشم
بباید ترا دیدن آن ناگزیر
همه گرد بر گرد خاکش مفاک
هم از برشدن مرد گردد ستوه
ابا آشکارا نهان آفرید
برو بر همه کار دشوار خوار
جز او را مخوان آشکار و نهان
به یارانش بر هر یکی همچین

کند بی‌گنه، مرگ بر من شتاب
 گهی شاد دارد، گهی مستمند *
 مکن خیره اندیشه‌ی دل دراز
 زشادی به کین خواستن گشت سست
 بکوشم که پیمان تو نشکنم
 و گرموی بر تو هوا بشمرد
 نبینم جز از نیک نامیت کام
 که بیدار دل بادی و تندرست
 هم از راز چرخ بلند آگهم
 از ایوان و کاخ اندرآیم نخست
 که این بر سیاوش چرا شد نهان؟
 بدین گفته‌ها پهن بگشای گوش
 که بی‌کام بیدار دل شهریار
 کسی دیگر آراید این تاج و گاه *
 ولیکن فلک را جزینست خواست
 چنین بی‌گنه بر تنم بد رسد
 زکینه شود ز نسدگانی دژم
 زمانه شود پر ز شمشیر کین
 از ایران به توران ببینی درفش
 پراکندن گنج آراسته
 بکوبند و گردد به جوی آب، شور
 پشیمان شود، هم زگفتار خویش
 که برخیزد از بوم آباد دود
 جهانی زخون من آید به جوش

شود تخت من گاه افراسیاب
 چنین است راز سپهر بلند
 ۱۶۱۵ بدو گفت پیران که ای سرفراز
 که افراسیاب از بدی دل بست
 مرا نیز تا جان بود در تنم
 نمانم که بادی به تو بگذرد
 سیاوش بدو گفت کای نیک نام
 ۱۶۲۰ همه راز من آشکارای تست
 من آگاهی از فرّ یزدان دهم
 بگویم ترا بودنی‌ها درست
 بدان تا نگویی چو بینی جهان
 تو ای گردپیران بسیار هوش
 ۱۶۲۵ فراوان بدین نگذرد روزگار
 شوم زار من کشته بر بی‌گناه
 تو پیمان همی داری و رای راست
 زگفتار بدگوی و از بخت بد
 برآشوبد ایران و توران بهم
 ۱۶۳۰ پر از رنج گردد سراسر زمین
 بسی سرخ و زرد و سیاه و بنفش
 بسی غارت و بردن خواسته
 بسا کشورا کان به پای ستور
 سپهدار توران ز کردار خویش
 ۱۶۳۵ پشیمانی آنگه نداردش سود
 از ایران و توران برآید خروش

- جهاندار بر چرخ چونین نبشت
 بیا تا به شادی دهیم و خوریم
 چه بندی دل اندر سرای سپنج؟
 ۱۶۴۰ کز آن رنج دیگر کسی برخوردار
- به فرمان او بر دهد هر چه کشت
 چو گاه گذشتن بود بگذریم
 چه یازی به رنج و چه نازی به گنج؟
 * خردمند دشمن چرا پرورد؟ *
- چو بشنید پیران و اندیشه کرد
 به دل گفت کز من بد آمد زین
 ورا من کشیدم به توران زمین
 که او را به توران کشیدم به رنج
 ۱۶۴۵ شمردم همه باد گفتار شاه
 وزان پس چنین گفت با اوبه مهر
 چه دانی و این رازها کی گشاد؟
 زکاووس و از تخت شاهنشهی
 دل خویش زین گفته خرسند کن
 ۱۶۵۰ همه راه ازین گونه بُد گفت و گوی
 چو از پشت اسبان فرود آمدند
 یکی خوان ز زین بیاراستند
 ببودند یک هفته زین گونه شاد
 به هشتم یکی نامه آمد ز شاه
 ۱۶۵۵ کز آنجا برو تا به دریای چین
 همی رو چنین تا سر مرز هند
- زگفتار او شد دلش پرزرد
 گر او راست گوید همی این سخن
 پراکندم اندر جهان تخم کین
 سپردم بدو کشور و تاج و گنج
 چنین هم همی گفت با من پگاه
 * که از جنبش و کارگردان سپهر *
- همانا که ایرانت آمد به یاد
 * بیاد آمدت روزگار بهی *
- هم آهنگ و رای خردمند کن
 * دل از بودنی‌ها پر از جست و جوی *
- زگفتار یکباره دم برزدند
 می و رود و رامشگران خواستند
 ز شاهان گیتی گرفتند یاد
 بنزدیک سالار توران سپاه
 * از آن پس گذر کن به مکران زمین *
- وزانجا گذر کن به دریای سند

همه باژ کشور سراسر بخواه
بگستر به مرز خزر در سپاه

برآمد خروش از در پهلوان
ز هر سو سپاه انجمن شد بروی

۱۶۶۰ چو آمد به درگاه پیران سپاه
بنزد سیاوش بسی خواسته

به هنگام بدرود کردن بماند
به فرمان برفت و سپه را براند

زیبانگ تیسره زمین شد نوان *
یکی لشکری گشن پرخاشجوی
همی رفت از آن سو که فرمود شاه
زدینار و اسپان آراسته
به فرمان برفت و سپه را براند

نامه‌ی افراسیاب به سیاوش

هیونی ز نزدیک افراسیاب
یکی نامه سوی سیاوش به مهر

۱۶۶۵ که تا تو برفتی نیم شادمان
ولیکن من اندر خور رای تو

گر آنجا که بودی خوش و خرمست،
بدان پادشایی کنون بازگرد

سیاوش سپه برگرفت و برفت
صد استر ز گنج درم بار کرد

۱۶۷۰ هزار اشتر ماده‌ی سرخ موی
از ایران و توران گزیده سوار

به پیش سپاه اندرون خواسته
زیاقوت و پیروزه‌ی شاهوار

چو آتش بیامد به هنگام خواب
نیشته بکردار روشن سپهر

از اندیشه بی غم نیم یک زمان
به توران بجستم همی جای تو

چنان چون بیاید دلت بی غمست،
سر بدسگال اندر آور به گرد

بدان سو که فرمود سالار، تفت
چهل را همه بار دینار کرد

بُنه برنهادند با رنگ و بوی
برفتند شمشیر زن ده هزار

عماری و خوبان آراسته
چه از طوق و از تاج گوهر نگار *

- ۱۶۷۵ چه عنبر، چو عود و چه مشک و عبیر
 ز مصری و از چینی و پارسی
 نهادند سر سوی خرم بهار
 چو آمد بدان شارستان دست یاخت
 از ایوان و میدان و کاخ بلند
 ۱۶۸۰ بیاراست شهری بسان بهشت
 بر ایوان نگارید چندی نگار
 نگار سرو تاج کاووس شاه
 بر تخت او رستم پیلتن
 زدیگر سو افراسیاب و سپاه
 ۱۶۸۵ به ایران و توران شد آن شارستان
 به هر گوشه‌ی گنبدی ساخته
 نشسته سراینده رامشگران
 سیاوش گردش نهادند نام
 چو پیران بیامد ز هند و ز چین
 ۱۶۹۰ [خنیده شده نام آن شاهزاد
] خنیده به توران سیاوش گرد
 [چو پیران از آن نامور شارستان
 از ایوان و کاخ و زپالیز و باغ
 شتاب آمدش تا بیند که شاه
 ۱۶۹۵ هر آنکس که او از در کار بود
 هزار از خردمند مردان گرد
 چو آمد بنزدیک آن جایگاه
 چه دیبا و چه تختهای حریر
 همی رفت با او شتروار سی
 سپهدار و آن لشکر نامدار
 دو فرسنگ بالا و پهنا بساخت
 ز پالیز و از گلشن ارجمند
 به هامون گل و سنبل و لاله کشت
 ز شاهان و از بزم و از کارزار
 نگارید با یاره و گرز و گاه *
 همان زال و گودرز و آن انجمن
 چو پیران و گرسیوز کینه خواه
 میان بزرگان یکی داستان
 سرش را به ابر اندر افراخته
 سر اندر ستاره سرای سران
 جهانی از آن شارستان شادکام
 سخن رفت از آن شهر با آفرین
 وزان شارستان هر کسی کرد یاد]
 کز اختر پی افکنده شد روز ارد]
 شنید از لب هر کسی داستان]
 ز کوه و زدشت و ز رود و ز راغ
 چه کرد اندر آن نامور جایگاه
 بدان بوم با او سزاوار بود،
 چو هنگامه‌ی رفتن آمد ببرد
 سیاوش پذیره شدش با سپاه

- چو پیران بنزد سیاوش رسید
سیاوش فرود آمد از نیل رنگ
۱۷۰۰ بگشتند هر دو بدان شارستان
سراسر همه کاخ و ایوان و باغ
سپهدار پیران ز هر سو براند
بدو گفت: اگر فرّ و برزکیان
کی آغاز کردی بدین گونه جای؟
۱۷۰۵ بماناد تا رستخیز این نشان
پسر بر پسر همچین شاه باد
- چو یک بهر از آن شهر خرّم بدید
به کاخ فرنگیس بنهاد روی
پذیره شدش دختر شهریار
۱۷۱۰ چو بر تخت بنشست و آن جای دید
بر آن نیز چندی ستایش گرفت
وزان پس به خوردن گرفتند کار
بودند یک هفته با می به دست
به هشتم ره آورد پیش آورید
۱۷۱۵ زیاقوت و از گوهر شاهوار،
ز دیبا و اسپان به زین خدنگ،
فرنگیس را افسر و گوشوار،
بداد و، بیامد به سوی ختن
چو آمد به شادی به ایوان خویش،
- پیاده شد از دور کو را بدید
مرو را گرفت اندر آغوش تنگ *
که بُد پیش از آن سر بر خارستان
همی تافت هر سو چو روشن چراغ *
بسی آفرین بر سیاوش بخواند
نبودیت با دانش اندر میان،
کجا آمدی جای از ینسان بیای؟
میان دلیران و گردنکشان
جهاندار و پیروز و فرّخ نژاد
- به ایوان و باغ سیاوش رسید
چنین شاد و پیروز و دیهیم جوی
بپرسید و دینار کردش نثار
بر آنسان بهشتی دل آرای دید *
جهان آفرین را نیایش گرفت
می و خوان و رامشگر و میگسار *
گهی خرّم و شاددل، گاه مست
همه هدیه های چنان چون سزید
ز دینار و از تاج گوهرنگار،
به زرّین ستام و جناغ پلنگ، *
همان یاره و طوق گوهرنگار،
همه رای زد شاد با انجمن
به دیدار شد در شبستان خویش،

- ۱۷۲۰ به گلشهر گفت: آنکه خرّم بهشت،
 بینند مرآن شهر فرخنده جای
 چو خورشید بر گاه فرّخ سروش،
 به رامش بپیمای لختی زمین
 خداوند آن شهر نیکوترست
 ۱۷۲۵ و زانجایگه نزد افراسیاب
 بیامد بگفت آنکجا کرده بود
 و زانجا به کار سیاوش رسید
 ز کار سیاوش بپرسید شاه
 بدو گفت پیران که خرّم بهشت
 ۱۷۳۰ همانا نداند از آن شهر باز
 یکی شهر دیدم که اندر زمین
 ز بس باغ و میدان و آب روان
 چو کاخ فرنگیس دیدم زدور
 گله کرد باید زگیتی یله
 ۱۷۳۵ گر ایدونکه آید ز مینو سروش
 بدان زیب و آیین که داماد تست
 و دیگر که دو کشور از جنگ و جوش
 بماناد بر ما چنین جاودان
- ندید و نداند که رضوان چه کشت،
 * بهشت برینست گاه و سرای
 * نشیند به آیین و با فرّ و هوش،
 برو شارستان سیاوش ببین!
 تو گفتی فروزنده خاورست
 همی رفت برسان کشتی برآب
 * همان باژ کز کشور آورده بود
 سراسر همه یاد کرد آنچه دید
 و زان شهر و آن کشور و جایگاه
 کسی کو ببیند به اردیبهشت،
 نه خورشید از آن مهتر سرفراز
 * نبیند دگر کس به توران و چین
 بر آمیخت گفتی خرد با روان
 چو گنج گهر بود بمیان سور
 ترا چون نباشد زگیتی گله
 نباشد بدان فرّ و اورنگ و هوش
 ز خوبی به کام دل شاد تست
 برآسود و چون بیهش آمد به هوش
 دل هوشمندان و رای ردان
- که شاخ برومندش آمد به بار
 نهفته همه برگشاد از نهفت
 ز گفتار او شاد شد شهریار
 ۱۷۴۰ به گرسیوز این داستانها بگفت

- بدو گفت: رو تا سیاوش گرد
سیاوش به توران زمین دل نهاد
چو او کرد بدرود تخت و کلاه
بدان خرمی بر یکی خارستان
۱۷۴۵ فرنگیس را کاخ‌های بلند
چو بینیش چربی فراوان بگوی
چو نخجیر و می باشد و دشت و کوه،
بدانگه که باری می آید به دست
یکی هدیه آرای بسیار مر
۱۷۵۰ همان طوق و هم تخت و دیبای چین
زگسترده‌نی‌ها و از بوی و رنگ
فرنگیس را هدیه بر همچنین
اگر آب دندان بود میزبان
- بین تا چه جایست، برگرد گرد^(۱)
از ایران نگیرد همی نیز یاد
چو گودرز و بهرام و کاووس شاه
همی بوم و بر سازد و شارستان
برآورد و دارد همی ارجمند *
به چشم بزرگی نگه کن بدوی
نشینند پیشت از ایران گروه، *
چو خوردی به شادی نباید نشست
ز دینار و اسپ و ز تاج و کمر
همان یاره و گرز و تیغ و نگین
بین تا زگنجت چه آید به چنگ
برو با زبانی پر از آفرین
بدان شهر خرم دو هفته بمان

رسیدن گرسیوز به نزدیک سیاوش

- نگه کرد گرسیوز نامدار
سواران توران گزیده هزار
۱۷۵۵ خنیده سپاه اندر آورد گرد
بشد شادمان تا سیاوخش گرد

۱ - در متن خ «برگرد گرد» آمده است ولی «برگرد کرد» صحیح‌تر بنظر می‌رسد زیرا منظور رفتن به سیاوش گرد و تماشای دور تا دور شهر است.

- سیاوش چو بشنید بسپرد راه
گرفتند مریکدگر را کنار
به ایوان کشیدند از آن جایگاه
دگر روز گرسیوز آمد پگاه
سیاوش بدان خلعت شهریار ۱۷۶۰
نشست از بر باره‌ی گام زن
همه شهر برزن به برزن بدوی
فرنگیس را دید بر تخت عاج
پرستار چندان به زرین کلاه
فرود آمد از تخت و کردش نثار ۱۷۶۵
دل و مغز گرسیوز آمد به جوش
به دل گفت: سالی دگر بگذرد
همش پادشاهیست هم تخت و گاه
نهان دل خویش پیدا نکرد
بدو گفت: برخورداری از رنج خویش ۱۷۷۰
نهادند در کاخ زرین دو تخت
نوازنده‌ی رود با میگسار
ز نالیدن رود و چنگ و سرود
چو خورشید تابنده بگشاد راز
سیاوش از ایوان به میدان گذشت ۱۷۷۵
چو گرسیوز آمد بینداخت گوی
چنو گوی در زخم چوگان گرفت
پذیره شدش تازنان با سپاه
سیاوش بپرسیدش از شهریار
سیاوش بیاراست جای سپاه
که خلعت بیاورد و پیغام شاه
نگه کردو شد چون گل اندر بهار
بزرگان لشکر شدند انجمن
نمود و سوی کاخ بنهاد روی
نهاده به سر برز پیروزه تاج
فرنگس با تاج در پیشگاه
بپرسیدش از شهر و از شهریار
دگرگونه‌تر شد به آیین و هوش
سیاوش کسی را به کس نشمرد
همش گنج و هم بوم ویر، هم سپاه *
همی بود پیچان و رخساره زرد
همه ساله شادان زی از گنج خویش
نشستند شادان دل و نیک بخت
بیامد بر تخت گوهرنگار
به شادی همی داد دل را درود
به هر جای بنمود تاج از فراز،
به بازی همی گرد میدان بگشت
سیاوش سوی گوی بنهاد روی
هماورد او خاک میدان گرفت

ز چوگان او گوی شد ناپدید
بفرمود تا تخت زرین نهند
سواران به میدان بکردار گرد ۱۷۸۰
دو مهتر نشستند بر تخت زر
بدو گفت گرسیوز: ای شهریار
هنر برگهر نیز کرده گذر
به نوک سنان، گر به تیر و کمان
تو گفتی سپهرش همی برکشید
به میدان و برجاس ژوپین نهند
به ژوپین گرفتند ننگ و نبرد
بدان تا که را برفروزد هنر
خردمند و از خسروان یادگار
سزد گر به ترکان نمایی هنر
بسیارای آورد گه یک زمان *

هنر نمودن سیاوش پیش گرسیوز

به بر زد سیاوش بدان کار دست ۱۷۸۵
زره را بهم بر بستند پنج
نهادند بر خط آوردگاه
سیاوش یکی نیزه‌ی شاهوار،
که در جنگ مازندران داشتی،
به آوردگه رفت نیزه به دست ۱۷۹۰
بزد نیزه و برگرفت آن زره
از آورد نیزه بر آورد راست
سواران گرسیوز جنگ ساز
فراوان بگشتند گرد زره
سیاوش سپر خواست گیلی چهار ۱۷۹۵
کمان خواست با تیرهای خدنگ
یکی در کمان راند و بفشارد ران
به زین اندر آمد ز تخت نشست
که از یک زره تن رسیدی به رنج
نظاره برو بر ز هر سو سپاه
کجا از پدر داشتی یادگار،
به زنجیر بر، نیزه بگذاشتی،
عنان را بیچید چون پیل مست
زره را مانند ایچ بند و گره
زره را بینداخت زان سو که خواست
ببرفتند با نیزه‌های دراز
زمیدان نه برشد زره یک گره
دو چوین، دو از آهن آبدار
شش اندر میان زد، سه چوبه به چنگ
نظاره به گردش سپاهی گران

- گذر کرد پیکان آن نامور
 برو آفرین خواند برنا و پیر
 ۱۸۰۰ از آن ده یکی بی‌گذاره نماند
 بدو گفت گرسیوز: ای شهریار
 بیا تا من و تو به آوردگاه
 بگـیریم هر دو دوال کمر
 ز ترکان مرا نیست همتا کسی
 ۱۸۰۵ به ایران همان نیست همتای تو
 گر ایدونکه بردارم از پشت زین
 چنان دان که از تو دلاورترم
 و گر تو مرا بر نهی بر زمین
 سیاوش بدو گفت کین خود مگوی
 همان اسب تو، شاه اسب منست
 ۱۸۱۰ جز از خود ز ترکان یکی برگزین
 بدو گفت گرسیوز: ای نامجوی
 زمانی به بازی نبرد آوریم،
 سیاوش بدو گفت کین رای نیست
 ۱۸۱۵ نبرد دو تن جنگ میدان بود
 زگیتی برادر تویی شاه را
 کنم هر چه گویی به فرمان تو
 زیاران یکی شیر جنگی بخوان
 گر ایدونکه رایت نبرد منست
 ۱۸۲۰ بکوشم که ننگی نگردم به کار
 گذر کرد پیکان آن نامور
 برو آفرین خواند برنا و پیر
 * برو هر کسی نام یزدان بخواند
 به ایران و توران ترا نیست یار
 * بتازیم هر دو به پیش سپاه
 بکردار جنگی دو پرخاشخر
 چو اسپم نبینی ز اسپان بسی
 * هم‌آورد تو، گر به بالای تو
 ترا ناگهان برزنم بر زمین،
 به اسب و به مردی ز تو برترم
 نگردم به جایی که جویند کین
 * که تو مهتری شیر پرخاشجوی
 کلاه تو آذرگشسپ منست
 * که با من بگردد نه بررای کین
 که ما چون به روی اندر آوریم روی،
 نه بر کینه بر روی زرد آوریم
 * مرا با نبرد تو خود پای نیست
 * پر از خشم، اگر چهره خندان بود
 همی زیر نعل آوری ماه را
 * برین بشکنم رای و پیمان تو
 برین تیز تک بارگی بر نشان
 سر سرکشان زیر گرد منست
 بس نزدیک آن نامور شهریار

- همانا خوش آمدش گفتار اوی
 که خواهد که گردد به گیتی نشان؟
 سر سرکشان زیر گرد آورد
 * به پاسخ بیامد گُروی زره
 اگر نیست او را کسی همبرد
 * برو پر زچین گشت و رخ پرگره
 زگردان لشکر ورا نیست یار
 نبرد بزرگان مرا خوار گشت
 به میدان نبرد مرا خواسته»
 سیاوش بدان هر دو بنهاد روی
 فرو برد چنگال و برزد گره
 نیازش نیامد به بند کمند
 گرفتش سر و گردن او به زور
 که گردان بماندند زو در شگفت
 که گفתי یکی مور دارد به کش
 پر از خنده بر تخت زَرین نشست
 * پر از غم شدش دل، پر آژنگ روی
 به کردار گردان ایران شدند
 * همه نامداران فرخنده پی
 بزرگان و گرسیوز کینه ساز
 * پر از لابه و پرسش آن نیکخواه
 برفتند از آن شهر چون باد شاد
 از آن پر هنر شاه و آن بوم و بر
- بـخندید گرسیوز نامجوی
 به ترکان چنین گفت کز سرکشان
 یکی با سیاوش نبرد آورد
 نیوشنده بودند و لب با گره
 ۱۸۲۵ منم، گفت: شایسته‌ی کارکرد
 سیاوش زگفت گروی زره
 بدو گفت گرسیوز: ای شهریار
 سیاوش بدو گفت: «کز تو گذشت
 ازیشان دو یل باید آراسته
 ۱۸۳۰ برفتند پیچان دمور و گروی
 به بند میان گروی زره
 ز زین برگرفتش به میدان فکند
 وزان پس بچپید سوی دمور
 چنان خوارش از پشت زین برگرفت
 ۱۸۳۵ چنان پیش گرسیوز آورد گش
 فرود آمد از اسب و بگشاد دست
 برآشفت گرسیوز از کار اوی
 وزان تخت زَرین به ایوان شدند
 نشستند یک هفته با رود و می
 ۱۸۴۰ به هشتم به رفتن گرفتند ساز
 یکی نامه بنیشت نزدیک شاه
 وزان پس مرورا بسی هدیه داد
 به رهشان سخن رفت یک با دگر

- ۱۸۴۵ چنین گفت گرسیوز کینه جوی یکی مرد را شاه از ایران بخواند
 دو شیر زیان چون دمور و گروهی چنان زار و بیکار گشتند و خوار
 سرانجام ازین بگذراند سخن چنین تا به درگاه افراسیاب
 ۱۸۵۰ چو نزدیک سالار توران سپاه فراوان سخن رفت و نامه بداد
 نگه کرد گرسیوز کینه‌دار همی بود یک دل پر از کین و درد،
 همه شب بی‌پسید تا روز پاک،
 ۱۸۵۵ سر مرد کین اندر آمد ز خواب زیگانه پردخت کردند جای
 بدو گفت گرسیوز: ای شهریار فرستاده آمد ز کاووس شاه
 ز روم و ز چین نیزش آمد پیام برو انجمن شد فراوان سپاه
 ۱۸۶۰ اگر تور را دل نگشتی دژم دو کشور که چون آتش تیز و آب
 تو خواهی که شان خیره جفت آوری؟
- که ما را بد آمد از ایران به روی که از ننگ ما را به خوی درنشانند
 که بودند گردان پرخاشجوی ز چنگال ناباک دل یک سوار
 نه سر بینم این کار او را نه بن نرفت اندرین جوی جز تیره آب
 رسیدند و پرسید هرگونه شاه بخواند و بخندید و زوگشت شاد
 بدان تازه رخساره‌ی شهریار بدانگه که خورشید شد لاژورد،
 چو شب جامه‌ی تیره را کرد چاک،
 بیامد بنزدیک افراسیاب نشستند و جستند هرگونه رای
 سیاوش دگر دارد آیین و کار نهانی بنزدیک او چند راه
 همی یاد کاووس گیرد به جام بیبند بناگاه ازو جان شاه
 زگیتی بر ایرج نرفتی ستم * به دل یک زد دیگر گرفته شتاب،
 همی باد را در نهفت آوری؟

- اگر کردمی بر تو این بد نهان
مرا زشت‌نامی بدی در جهان
- ۱۸۶۵ دل شاه از آن کار شد دردمند
بدو گفت: بر من ترا مهر خون
سه روز اندرین نامه رای آوریم
چو این رای گردد خرد را درست
- چهارم چو گرسیوز آمد به در
۱۸۷۰ سپهدار توران ورا پیش خواند
بدو گفت کای یادگار پشنگ
همه رازها بر تو باید گشاد
از آن خواب بد چون دلم شد غمی
نبستم به جنگ سیاوش میان
۱۸۷۵ چو آن تخت پرمایه بدرود کرد
ز فرمان من یک زمان سر نتافت
سپر دم بدو کشور و گنج خویش
به خون نیز پیوستگی ساختم
نیچیدم از گنج و فرزند روی
۱۸۸۰ پس از نیکویی‌ها و هرگونه رنج
گر ایدونکه من بد سگالم بر اوی
برو بر بهانه ندارم به بد
زبان برگشایند بر من مهان
نباشد پسند جهان‌آفرین
- کله بر سر و تنگ بسته کمز
ز کار سیاوش فراوان براند
* چه دارم به گیتی جز از تو به چنگ؟
به ژرفی ببین تا چه آیدت یاد
به مغز اندر آورد لختی کمی
نیامد ازو نیز ما را زیان
* خرد تار کرد و هنر پود کرد
چو از من چنان نیکویی‌ها بیافت
نکردیم یاد از غم و رنج خویش
دل از کین ایسران بپرداختم
گرامی دو دیده سپردم بدوی
* جدا کردن کشور و تاج و گنج
ز گیتی برآید یکی گفت و گوی
گر از من بدو اندکی بد رسد،
درفشی شوم در میان جهان
نه نیز از بزرگان روی زمین

۱۸۸۵ ز دد تیزدندان‌تر از شیر نیست،
 که اندر دلش بیم شمشیر نیست،
 اگر بچه‌یی زان خود دردمند
 ببینند، کند دام و دد را گزند
 اگر ما بشوریم بر بی‌گناه
 پسندد چنین داور هور و ماه؟
 ندانم جز آن‌کش بخوانم به در
 و زایدر فرستمش سوی پدر
 اگر گاه جوید، گر انگشتی،
 ازین بوم و بر بگسلد داوری

۱۸۹۰ بدو گفت گرسیوز: ای شهریار
 مگیر این چنین کار پرمایه خوار
 از ایدر گر او سوی ایران شود
 برو بوم ما پاک ویران شود
 هر آنکه که بیگانه شد خویش تو،
 بدانست راز کم و بیش تو،
 چو جویی دگر ز تو بیگانگی،
 کنی رهنمونی به دیوانگی
 یکی دشمنی باشد اندوخته،
 نمک را مپرکن تو بر سوخته!
 برین داستان زد یکی رهنمون
 که آبی که از خانه آید برون،
 ندانند درمان آنرا به بند،
 اگر بد نخواهی تو بنیوش پند
 نیینی که پروردگار پلنگ
 نبیند ز پرورده جز درد و جنگ؟

۱۹۰۰ چو افراسیاب آن سخن باز جست
 همی تیره دانست بازار خویش
 بشیمان شد از رای و کردار خویش
 نه سر نیک بینم بلا را، نه بن
 چنین داد پاسخ که من زین سخن
 چگونه گشاید بدین کار چهر
 بباشیم تا راز گردان سپهر
 بمان تا بتابد برین، آفتاب
 به هر کار بهتر درنگ از شتاب
 رخ شمع چرخ روان سوی کیست
 بیینم که رای جهاندار چیست
 اگر سوی درگاه خوانمش باز
 بجویم سخن تا چه دارد براز
 نکهبان او من بسام بی‌گمان
 همی بنگرم تا چه گردد زمان

چو زو کژی آشکارا شود، که ناچار دل بی مدارا شود،
از آن پس نکوهش نیاید ز کس، مکافات بد جز بدی نیست، بس

چنین گفت گرسیوز کینه جوی سیاهش بدان آلت و فرّ و برز،
۱۹۱۰ گر آید به درگاه تو با سپاه سیاوش نه آنست کش دید شاه
فرنگیس را هم ندانی تو باز سپاهت بدو باز گردد همه
سپاهی که شاهی ببیند چنوی ۱۹۱۵ نخواهد از آن پس به شاهی ترا
و دیگر که از شهر آباد اوی، تو خوانی که ایدر مرا بنده باش،
ندیده‌ست کس جفت با پیل شیر اگر بچه‌ی شیر ناخورده شیر،
۱۹۲۰ به گوهر شود باز، چون شد بزرگ،

غمی گشت و اندیشه پیوسته شد پس افراسیاب اندر آن بسته شد
مگر یافتی چهره و پروبای اگر باد خیره نجستی ز جای
که پیروز باشد خداوند سنگ همی از شتابش به آمد درنگ
برین داستان زد یکی هوشیار: ستوده نباشد سر بادسار،

۱۹۲۵ سبکسار مردم نه والا بود، و گر چه گوی سروبالا بود

برفتند پیچان و لب پرسخن

بر شاه رفتی زمان تا زمان

ز هرگونه رنگ اندر آمیختی

چنین تا برآمد برین روزگار

۱۹۳۰ سپهد چنین دید یک روز رای

به گرسیوز این داستان برگشاد

ترا، گفت از ایدر نباید شدن

بپرسی و گویی کز آن جشنگاه

به مهتر همی دل بجنبد ز جای

۱۹۳۵ نیازست ما را به دیدار تو

برین کوه ما نیز نخچیر هست

گرازیم یکچند و باشیم شاد

به رامش بباش و به شادی خرام

پراز کین دل از روزگار کهن

بداندیش گرسیوز بدگمان

دل شاه توران برانگیختی

پراز درد و کین شد دل شهریار

که پردخت ماند ز بیگانه جای

ز کار سیاوش همی کرد یاد

بَر او فراوان نباید بُدن

نخواهی همی کرد کس را نگاه

* یکی با فرنگیس خیز ایدر آی

بدان پرهتر جان بیدار تو

به جام زیرجد می و شیر هست

چو آیدت از آن شهر آباد یاد،

می و جام با من چرا شد حرام؟

آمدن گرسیوز از پیش افراسیاب به نزدیک سیاوش

برآراست گرسیوز دام ساز

۱۹۴۰ چو نزدیک شهر سیاوش رسید

بدو گفت: رو با سیاوش بگوی

به جان و سر شاه توران سپاه

که از بهر من برنخیزی ز گاه،

دلی پر زکینه، سری پر ز راز

ز لشکر زبان آوری برگزید

که ای با گهر مهتر نامجوی،

* به فرّو به دیهم کاووس شاه،

نه پیش من آیی پذیره به راه،

- که تو زان فزونی به فرهنگ و بخت،
۱۹۴۵ که هر بار را بست باید میان
- به فرّ و نژاد و به تاج و به تخت،
تهی کردن آن جایگاه کیان *
- فرستاده نزد سیاوش رسید
چو پیغام گرسیوز او را بگفت
پراندیشه بنشست بیدار دیر
چو گرسیوز آمد به درگاه اوی
۱۹۵۰ بپرسیدش از راه و از حال شاه
پیام سپهدار توران بداد
چنین داد پاسخ که با یاد اوی
من اینک برفتن کمر بسته‌ام
سه روز اندرین گلشن زرنگار
۱۹۵۵ که گیتی سپنجست پردرد و رنج
چو بشنید گفت خردمند شاه
به دل گفت: ارایدونکه با من به راه
بدین شیرمردی و چندین خرد،
سخن گفتن من شود بی فروغ
۱۹۶۰ یکی چاره باید کنون ساختن
زمانی همی بود و خامش بماند
فرو ریخت از دیدگان آب زرد
سیاوش ورا دید پرآب چهر
بدو گفت نرم: ای برادر، چه بود؟
۱۹۶۵ گر از شاه توران شده‌ستی دژم،
- زمین را ببوسید کو را بدید
سیاوش غمی گشت اندر نهفت
به دل گفت: رازست این را به زیر
پیاده بیامد از ایوان به کوی
زکار سپاه و زتخت و کلاه *
- سیاوش ز پیغام او گشت شاد
نگردانم از تیغ پولاد، روی *
- عنان با عنان تو پیوسته‌ام *
- بباشیم و از باد سازیم کار *
- بد آن را که با غم زید در سپنج
بپیچید گرسیوز کینه خواه
سیاوش بیاید بتزدیک شاه،
گمان مرا زیر پی بسپرد
شود پیش او چاره‌ی من دروغ
دلش را به راه بد انداختن
دو چشمش به روی سیاوش بماند
به آب دو دیده همی چاره کرد
بسان کسی کو بیچد ز مهر
غمی هست کان را شاید شنود؟
به دیده در آوردی از درد نم،



کنم جنگ با شاه توران سپاه
چرا کهتر از خویشان داردت
که تیمار و رنجش بیاید کشید،
چو جنگ آوری مایه دار توام
ترا تیره گشته ست بر خیره آب،
کسی از تو برتر گرفتست جای *
که تا باشمت زین غمان چاره جوی
مرا این سخن نیست با شهریار
نه از چاره دورم به مردی و گنج *
که یاد آمدم آن سخن های راست
که برخاست زو فرّه ایزدی
به آغاز کینه چه افکند بن
شده ست آتش ایران و توران چو آب
زبند خرد هر دو بگریختند *
کنون گاو پیسه به چرم اندرست
بمان تا بیاید بدی را زمان
که بر دست او کشته شد خیرخیر
چنان پر خرد بی گنه را بکشت
شده ستند بر دست او بر تباه
که بیدار دل بادی و تندرست
کسی را نیامد ز تو بد به سر
جهان را به دانش بیاراستی
ورا از تو کرده ست پر داغ دل

من اینک همی با تو آیم به راه
بدان تا زبهر چه آزاردت
وگر دشمنی آمده ست پدید،
من اینک به هر کار یار توام
ور ایدونکه نزدیک افراسیاب ۱۹۷۰
به گفتار مردی دروغ آزمای
همه راز این کار با من بگوی،
بدو گفت گرسیوز: ای نامدار
نه از دشمنی آمد ستم به رنج
زگوهر مرا در دل اندیشه خاست ۱۹۷۵
نخستین ز تور اندر آمد بدی
شنیدی که با ایرج کم سخن
وزان جایگه تا به افراسیاب
به یکجای هرگز نیامیختند
سپهدار توران از آن بترست ۱۹۸۰
ندانسی تو خوی بدش بی گمان
نخستین از اغریبث اندازه گیر
برادر هم از کالبد، هم ز پشت
وزان پس بسی نامور بی گناه
مرا زین سخن ویژه اندوه تست ۱۹۸۵
تو تا آمده ستی بدین بوم و بر
همه مردمی جستی و راستی
کنون خیره آهر من دلگسل

ندانم چه خواهد جهان آفرین
به هر نیک و بد ویژه یار توام
که من بودم آگاه ازین داوری

که یارست بامن جهان آفرین
که بر من شب آرد به روز سپید
سرم برنیراختی زانجمن
بروبوم و فرزند و گنج و سپاه
درخشان کنم تیره گون ماه اوی
فروغ دروغ آورد کاستی
درخشان تر از بر سپهر آفتاب
روان را به بد در گمانه مدار
ز رای جهان آفرین نگذرد

تو او را بدانسان که دیدی بدان
شود تند و چین اندر آرد به چهر،
که از چنیر او سر آرد برون *
بسدین برزوبالا و رای بلند *
نباید که بخت بد آید فراز *
به اروند چشم خرد را بدوخت
به خیره شدی زان سخن شادکام
به روی بزرگان یکی سور کرد
فرماند اندر جهان گفت و گوی

دلی دارد از تو پر از درد و کین
۱۹۹۰ تو دانی که من دوستدار توام
نباید که فردا گمانی بری

سیاوش بدو گفت: مندیش ازین
سپهد جزین کرد ما را امید
گر آزار بودیش در دل ز من
۱۹۹۵ ندادی به من کشور و تاج و گاه
کنون با تو آیم به درگاه اوی
هر آنجا که روشن شود راستی
نمایم دلم را به افراسیاب
تو دل را بجز شادمانه مدار
کسی کودم ازدها بسپرد ۲۰۰۰

بدو گفت گرسیوز: ای مهربان
و دیگر به جایی که گردان سپهر
خردمند دانا نداند فسون
بسدین دانش و این دل هوشمند
۲۰۰۵ ندانی همی چاره از مهر باز
همه مر ترا بند و تنبل فروخت
نخست آنکه داماد کردت به دام
و دیگر کت از خویشتن دور کرد
بدان تا تو گستاخ گشتی بدوی

- ۲۰۱۰ ترا هم زاغریث هوشمند
میانش به خنجر به دو نیم کرد
نهانش بسین آشکارا کنون
مرا هر چه اندر دل اندیشه بود
همان آزمایش بدان روزگار،
- ۲۰۱۵ همه یک بیک پیش تو رانده‌ام
به ایران پدر را بینداختی
چنین دل بدادی به گفتار اوی
درختی بُد این برنشانده به دست
- همی گفت و مژگان پر از آب زرد
سیاوش نگه کرد خیره بدوی
چو یاد آمدش روزگار گزند،
نماند برو بر بسی روزگار،
دلش گشت پر درد و رخساره زرد
بدو گفت: هر چند می بنگرم
به گفتار و کردار از پیش و پس
- ۲۰۲۰ چو گستاخ شد دست با گنج اوی
اگر چه بد آید همی بر سرم
بیایم کنون با تو من بی سپاه
بدو گفت گرسیوز: ای نامجوی
به پای اندر آتش نباید شدن
- ۲۰۳۰ همی خیره بر بد شتاب آوری
- فزون نیست خویشی و پیوند و بند
سپه را به کردار بد بیم کرد
چنین دان و ایمن مشوزو به خون
خرد بود و از هردری بیشه بود *
ازین کینه‌ور تیره‌دل شهریار،
چو خورشید تابنده برخوانده‌ام
به توران زمین شارسان ساختی *
بگشتی همی گرد تیمار اوی
کجا بار او زهر و بیخش کبست
- پرافسون دل و لب پر از باد سرد
ز دیده نهاده به رخ بر دو جوی
کزو بگسلد مهر چرخ بلند،
به روز جوانی سر آیدش کار،
پر از غم روان، لب پر از باد سرد
به پادافره بد نه اندر خورم *
ز من هیچ ناخوب نشنید کس
بسپچد همانا تن از رنج اوی
هم از رای و فرمان او نگذرم
بسینم که از چیست آزار شاه
ترا آمدن نزد او نیست روی
نه بر موج دریا بر، ایمن بُدن *
سر بخت خندان به خواب آوری

- ترا من همانا بسم پایمرد
یکی پاسخ نامه باید نبشت
زکین گر بینم سر او تهی
۲۰۳۵ سواری فرستم بنزدیک تو
امیدستم از کردگار جهان
کزین بازگردد سوی راستی
و گر بینم اندر سرش هیچ تاب
تو زانسان که باید بزودی بساز
۲۰۴۰ نه دورست از ایدر به هر کشوری
صدویست دارند از ایدر به چین
از ین سو همه دوستدار تواند
وزان سو پدر آرزومند تست
به هر سو یکی نامه‌ای کن براز
- بر آتش یکی برززم آب سرد *
پدیدار کردن همه خوب و زشت
نمایم به تو روزگار بهی *
درخشان کنم روز تاریک تو *
شناسنده‌ی آشکار و نهان
شود دور ازو کژی و کاستی
هیونی فرستم هم اندر شتاب
مکن کار بر خوشتن بردراز
به هر نامداری و هر مهتری
همان سیصدو چل به ایران زمین
و گر بنده‌ی شهریار تواند
جهان بنده و شهر پیوند تست
بسیچیده باش و درنگی مساز *
- چنان جان بیدار او بغنوید
زگفتار و رایت نگردم زبُن
همان آشتی جوی و بنمای راه *
- سیاوش به گفتار او بگروید
بدو گفت: از آن در که رانی سخن
تو خواهشگری کن مرا زوبخواه

نامه نوشتن سیاوش به نزدیک افراسیاب

- دبیر پژوهنده را پیش خواند
نخست آفریننده را یاد کرد
۲۰۵۰ از آن پس خرد را ستایش گرفت
- سخن‌های آکنده را برفشاند
زوام خرد جاننش آزاد کرد *
ابر شاه توران نیایش گرفت

- ۲۰۵۵ که ای شاه پرداد و به روزگار
مرا خواستی، شاد گشتم بدان
و دیگر فرنگیس را خواستی
فرنگیس نالنده بود این زمان
بخفت و مرا پیش بالین بست
مرا دل پر از رای دیدار تست
زنالندگی چون سبکتر شود
بهانه مرا نیز از آزار اوست
- ۲۰۶۰ چو نامه به مهر اندرآمد بداد
دلور سه اسپ تکاور بخواست
سه روزه بسپمود راه دراز
چهارم بیامد به درگاه شاه
فراوان بپرسیدش افراسیاب
چرا باشتاب آمدی؟ گفت شاه
۲۰۶۵ وراگفت: چون تیره شد روی کار
سیاوش نکرد ایچ در کس نگاه
سخن نیز نشنید و نامه نخواند
از ایران بدو نامه پیوسته بود
سپاهی ز روم و سپاهی ز چین
۲۰۷۰ تو بر کار او گر درنگ آوری
اگر دیرگیری تو، جنگ آورد
و گر سوی ایزان برانند سپاه
- زمانه مبادا ز تو یادگار
که بادانشست تو با موبدان
به مهر و وفا دل بیاراستی
به لب ناچران و به تن ناچمان
میان دو گیتیش بینم نشست
* که کشور پر از گنج و کردار تست
* به فرمان سوی شاه کشور شود
نهانم پر از درد و تیمار اوست
- بزودی به گرسیوز بدنژاد
همی تاخت یکسر شب و روز راست
* چنان سخت راهی نشیب و فراز
پراز بسد زبان و روان پرگناه
چو دیدش پر از رنج و سر پرشتاب
چگونه سپردی چنین دور راه؟
* نشاید سپردن به بد روزگار
پذیره نیامد مرا خود به راه
مرا پیش تختش به پایان نشاند
به مابر در شهر او بسته بود
همی هر زمان برخروشد زمین
مگر باد از آن پس به چنگ آوری
دو کشور به مردی به چنگ آورد
که یارد شدن پیش او کینه خواه؟

ازین بس بپیچی زکردار خویش

برو تازه شد روزگار کهن
دلش گشت پر ز آتش و سر چو باد
همان سنج و شیپور و هندی درای
درختی زکینه به نوئی بکشت

گران کرد بر زین دوال رکیب،
تنش لرزلزان و رخساره زرد
چه بودت که دیگر شدهستی به رنگ؟
به توران زمین شد مرا آب روی
ز پرگار بهره مرا مرکزست
گل و ارغوان را به فندق بخست
بکفت و پراز آب و خون کرد روی

دو لاله ز خوشاب شد بر دونیم *
زگفتار و کردار افراسیاب
چه سازی کنون؟ زود بگشای راز
از ایران نیاری سخن یاد کرد
نپویی سوی چین که ننگ آیدت
پناهت خداوند خورشید و ماه
کجا بر تن تو شود بدسگال
بدین گونه مخروش و مخراش روی *
گذر نیست از حکم پروردگار *

ترا کردم آگه ز دیدار خویش

چو بشنید افراسیاب این سخن
۲۰۷۵ به گرسیوز از خشم پاسخ نداد
بفرمود تا برکشیدند نای
برون آمد از گنگ خندان بهشت

بدانگه که گرسیوز پر فریب
سیاوش به پرده نذر آمد به درد
۲۰۸۰ فرنگیس گفت: ای گوشیر چنگ

چنین داد پاسخ که ای خوب روی
بدینسان که گفتار گرسیوزست
فرنگیس بگرفت گیسو به دست
پراز خون شد آن بُسُد مشک بوی

۲۰۸۵ همی مشک بارید بر کوه سیم
همی کند موی و همی ریخت آب
بدوگفت کای شاه گردن فراز
پدر خود دلی دارد از تو به درد
سوی روم، ره با درنگ آیدت
۲۰۹۰ زگیتی که راگیری اکنون پناه؟

ستم باد بر جان آن ماه و سال
سیاوش بدوگفت کای ماه روی
به دادار کن پشت و انده مدار

همانا که گرسیوز نیک خواه بیاید به مژده ز نزدیک شاه *

خواب دیدن سیاوش

- ۲۰۹۵ سه روز اندرین کار بگریست زار
چهارم شب اندر بر ماه روی
بلرزید و از خواب خیره بجست
همی داشت اندر برش خوب چهر
خروشید و شمعی بیفروختند
۲۱۰۰ بسپرسید از دخت افراسیاب
سیاوش بدو گفت کز خواب من
چنان دیدم ای سروسیمین به خواب
یکی کوه آتش به دیگر کران
[ز یکسو شدی آتش تیز و گرد
۲۱۰۵ ز یک دست آتش، ز یک دست آب
چو دیدی مرا روی کردی دژم
- از آن بی وفا گردش روزگار
به خواب اندرون بود با رنگ و بوی
خروشی بر آورد چون پیل مست
بدو گفت: شاها چه بودت؟ به مهر
برش عود و عنبر همی سوختند
که فرزانه شاها چه دیدی به خواب؟
لبت هیچ مگشای بر انجمن
که بودی یکی بی کران رود آب
گرفته لب آب نیزه وران
برافروختی زو سیاوش گرد]
به پیش اندرون پیل و افراسیاب
دمیدی بر آن آتش تیزدم *
- نباشد، یک امشب مگر بغنوی
شود کشته بر دست سالار روم
به درگاه ایوان زمانی بماند
طلایه فرستاد بر سوی گنگ
سوار طلایه بیامد زدشت
پدید آمد از دور تازان به راه
- فرنگیس گفت: این جز از نیکوی
به گرسیوز آید همی خواب شوم
سیاوش سپه را سراسر بخواند
۲۱۱۰ بسیچیده بنشست خنجر به چنگ
دو بهره چو از تیره شب درگذشت
که افراسیاب و فراوان سپاه

که بر چاره‌ی جان میان را ببند
از آتش ندیدم جز از تیره‌دود
سپه را کجا باید انداختن

- * همی راست پنداشت گفتار اوی
مکن هیچ گونه به ما در نگاه
مباش ایچ ایمن به توران زمین
- * سرخویشتن گیر و کس را مپای
به جای آمد و تیره شد آب من
غم روز تلخ اندرآید همی
گهی شاد دارد، گهی مستمند
همان زهرگیتی بساید چشید
جز از خاک تیره مرا جای نیست
- * یکی چنگ کرکس، یکی را همای
کجا بهره دارد ز دانش بسی
ازین نامور بچه‌ی رستنی،
یکسی نامور شهریار آورد *
- به غم خوردن او را دلارام کن
گذر نیست از داد یزدان پاک
که گوید که جانم به ایران بود؟
سرای کهن را نخوانند نو
- * مرا بخت خندان درآید به خواب
ز خون جگر برنهند افسرم

ز نزدیک گرسبوز آمد نوند
نیامد ز گفتار من هیچ سود
نگر تا چه باید کنون ساختن ۲۱۱۵

- سیاوش ندانست بازار اوی
فرنگیس گفت: ای خردمند شاه
یکی باره‌ی گام زن برنشین
ترا زنده باید که مانی به جای
- ۲۱۲۰ سیاوش بدو گفت کان خواب من
مرا زندگانی سر آید همی
چنین است کسار سپهر بلند
گر ایوان من سر به کیوان کشید
اگر سال گردد هزار و دوست
- ۲۱۲۵ یکی سینه‌ی شیر باشدش جای
ز شب روشنایی نجوید کسی
ترا پنج ماهست از آبستنی؛
درخت توگر نر ببار آورد،
سرافراز کیخسروش نام کن
- ۲۱۳۰ ز خورشید تابنده تا تیره خاک
نهالی مرا خاک توران بود
چنین گردد این گنبد تیزرو
وزین پس به فرمان افراسیاب
ببزنند بر بی‌گنه بر سرم

۲۱۳۵ نه تابوت یابم، نه گور و کفن

بمانم بسان غریبان به خاک

به خواری ترا روزبانان شاه

بیاید سپهدار پیران به در

به جان بی‌گنه خواهدت زینهار

۲۱۴۰ در ایوان آن پیر سر پره‌تر

از ایران بیاید یکی چاره‌گر

از ایدر ترا با پسر در نهان

نشانند بر تخت شاهی ورا

از ایران بسی لشکر آید به کین

۲۱۴۵ برین گونه خواهد گذشتن سپهر

بسا لشکرا کز پی کین من

ز گیتی بر آید سراسر خروش

پی رخس روی زمین بسپرد

به کینم از امروز تا رستخیز

۲۱۵۰ فرنگیس را کرد بدرود و گفت

برین گفت‌ها بر تو دل سخت کن

خروش مغانی و دل پر ز درد

جهانا ندانم چرا پروری؟

فرنگیس رخ کنده و کنده موی

۲۱۵۵ سیاوش چو با جفت غم‌ها بگفت

رخس پر ز خون دل و دیده گشت

نه بر من بگریند زار انجمن

سرم کرده از تن به شمشیر چاک

سر و تن برهنه بر نددت به راه

به خواهش بخواهد ترا از پدر

به ایوان خویشت برد زار و خوار

* بزایسی یکی خسرو نامور *

به فرمان دادار بسته کمر

سوی رود جیحون برد ناگهان

به فرمان شود مرغ و ماهی ورا

پر آشوب گردد سراسر زمین

* نخواهد شدن رام با کس به مهر *

بپوشند جوشن بر آیین من

زمانه زکی خسرو آید به جوش

ز توران کسی را به کس نشمرد

نبینی جزاز گرز و شمشیر تیز

که من رفتنی گشتم ای نیک جفت

تن از ناز و از تخت پردخت کن

برون رفت از ایوان دو رخساره زرد

چو پرورده باشی، چرا بشکری؟

پسر آزار زو دل، پر از آب، روی

خروشان بدوی اندر آویخت جفت

سوی آخر تازی اسپان گذشت

بی‌آورد شبرنگ ب‌هزاد را
 خروشان سرش را به بردرگرفت
 به گوش اندرش گفت رازی دراز
 چو کیخسرو آید به کین خواستن ۲۱۶۰
 از آخ‌ر ب‌ر دل بی‌کبارگی
 دگر مرکبان را همه کرد پی
 خود و سرکشان سوی ایران کشید
 که دریافتی روز کین باد را
 لگام و فسارش ز سر بر گرفت *
 که بیداردل باش و با کس مساز
 عتانش ترا باید آراستن
 که او را تو باشی به کین بارگی
 برافروخت برسان آتش ز نی
 رخ از خون دیده شده ناپدید

رسیدن افراسیاب به سیاوش‌گرد

چو یک نیم فرسنگ ببرید راه
 سپه دید با تیغ و خود و زره ۲۱۶۵
 به دل گفت: گرسیوز این راست‌گفت
 سیاوش بپرسیدش از بیم جان
 همی بنگرید این بدان، آن بدین
 ز بیم سیاوش سواران جنگ
 رده بـرکشیدند ایـرانیان ۲۱۷۰
 همه با سیاوش گرفتند جنگ
 کنون خیره گفتند ما را گشند
 بمان تا از ایرانیان دستبرد
 سیاوش چنین گفت کین رای نیست
 به گوهر بدان روز ننگ آورم ۲۱۷۵
 مرا چرخ گردنده گر بی‌گناه
 رسید اندرو شاه توران سپاه
 سیاوش زده بر زره بر گره
 چنین راستی را نباید نهفت
 مگر گفت بدخواه گردد نهران
 که کینه نب‌دشان به دل پیش ازین
 گرفتند آرام و هوش و درنگ
 بستند خون ریختن را میان
 ندیدند جای فسوس و درنگ
 نباید که بر خاک تنها کشند
 بسینند و مشمر چنین کار خرد
 همان جنگ را مایه و پای نیست
 که پیش خُسر هدیه جنگ آورم *
 به دست بدان کرد خواهد تباه،

۲۱۸۰ به مردی مرا زور و آهنگ نیست
 چه گفت آن خردمند بسیار هوش
 چنین گفت از آن پس به افراسیاب
 چرا جنگ جوی آمدی با سپاه؟
 سپاه دو کشور پر از کین کنی
 چنین گفت گرسیوز کم خرد
 گر ایدر چنین بی‌گناه آمدی
 پذیره شدن زین نشان راه نیست
 که با کردگار جهان جنگ نیست
 که با اختر بد به مردی مکوش
 که ای پره‌ر شاه با جاه و آب
 چرا کشت خواهی مرا بی‌گناه؟
 زمان و زمین پر ز نفرین کنی
 کزینسان سخن خود کی اندر خورد
 چرا با زره نزد شاه آمدی؟
 کمان و سپر هدیه‌ی شاه نیست

۲۱۸۵ چو گفتار گرسیوز افراسیاب
 به لشکر بفرمود تا تیغ تیز
 همی گفت: یکسر به خنجر دهید
 از ایران سپه بود مردی هزار
 گرفتند گرد اندرونشان چو گرد
 به تیر و به نیزه ببد خسته شاه
 ۲۱۹۰ همی گشت بر خاک نیزه به دست
 نهادند بر گردنش پالهنگ
 دوان خون از آن چهره‌ی ارغوان
 همی تاختندش پیاده کشان
 ۲۱۹۵ برفتند سوی سیاوش گرد
 چنین گفت سالار توران سپاه
 کنیدش به خنجر سر از تن جدا؛
 بریزید خونش بر آن گرم خاک،
 شنید و برآمد بلند آفتاب،
 کشند و خروشد چون رستخیز
 برین دشت کشتی به خون برنهد
 همه نامدار از در کارزار
 همه کشته گشتند مردان مرد
 نگون اندر آمد ز پشت سیاه
 گروی زره دست او را ببست
 دودست از پس پشت بسته چوستنگ
 چنان روز نادیده چشم جوان
 چنان روزبسانان مردم کُشان
 پس پشت و پیشش سپه بود گرد
 کز ایدر کشیدش به یکسوزراه *
 به شخی که هرگز نروید گیا،
 ممانید دیر و مدارید باک

- ۲۲۰۰ چنین گفت با شاه یکسر سپاه
چرا گشت خواهی کسی را که تاج
به هنگام شادی درختی مکار
همی بود گرسیوز بدنشان
که خون سیاوش بریزد، به درد
ز پیران یکی بود کهنتر به سال
- ۲۲۰۵ کجا پیلسم بود نام جوان
چنین گفت مرشاه را پیلسم
زدانا شنیدم یکی داستان
که آهسته دل کم پشیمان بود
شتاب و بدی کار آهزمن است
- ۲۲۱۰ سری را که باشی برو پادشا
به بندش همی دار تا روزگار
چو باد خرد بر دلت بروزد
بفرمای بند و تو تندی مکن
سری را کجا تاج باشد کلاه
- ۲۲۱۵ ببری سری را همی بی گناه
پدر شاه و رستمش پروردگار
چو گودرز و گرگین و فرهاد و طوس
دمنده سپهد گو پیلتن
فربرز کاووس درنده شیر
- ۲۲۲۰ برین کین ببندند یکسر کمر
نه من پای دارم نه پیوند من
کزو شهریارا چه دانی گناه؟
بگرید برو زار، با تخت عاج؟
که زهر آورد بار او روزگار
به بیهودگی یار مردم کُشان
- * کزو داشت دردل زروز نبرد
برادر بُد او را و فرخ همال
یکی پرهنر مرد روشن روان
که این شاخ را بار دردست و غم *
- * خرد شد بر آن نیز همداستان
هم آشفته را هوش درمان بود
پشیمانی جان و رنج تن است
به تیزی بریدن نیبم روا
برین بر ترا باشد آموزگار
- * از آن پس ورا سر بریدن سزد
* که تندی پشیمانی آرد به بُن
نشاید برید ای خردمند شاه
که کاووس و رستم بود کینه خواه
بپیچی به فرجام ازین روزگار
ببندند بر کوهی پیل کوس
که خوارست بر چشم او انجمن
که هرگز ندیدش کس از جنگ سیر
در و دشت گردد پر از نیزه ور
* نه گردی زگردان این انجمن *

- ازو بشنود داستان نیز شاه
 مگستر به گیتی چنین تخم کین *
- ۲۲۲۵ از ایرانیان دشت پُر کرکس است
 همین بد که کردی ترا خود نه بس
 سیاوش چو بخروشد از روم و چین
 سپردی دُم مار و خستی سرش
 گر ایدونکه او را به جان زینهار
 ۲۲۳۰ به بیغوله‌یی خیزم از بیم جان
 برفتند پیچان دمور و گروهی
 که چندین به خون سیاوش میپچ
 به گفتار گرسیوز رهنمای
 زدی دام و دشمن گرفتی بدوی
 ۲۲۳۵ سراینست از ایران که داری به دست
 سپاهی برین گونه کردی تباه
 اگر خود نیازدیت از نخست
 کنون آن به آید که او در جهان
- کزو من ندیدم به دیده گناه
 به فرجام ازو سختی آید ببر *
- یکی گرد خیزد از ایران زمین
 غم و رنج و بند مرا آمده‌ست
 همان کشتنش نیز رنج من است *
- ۲۲۴۰ ولیکن زگفت ستاره شمر
 ور ایدونکه خونس بریزم به کین
 به توران گزند مرا آمده‌ست
 رها کردنش بتر از کشتن است

- خردمند گر مردم بدگمان
- ۲۲۴۵ فرنگیس بشنید، رخ را بخست
پیاده بیامد بنزدیک شاه
به پیش پدر شد پر از درد و باک
بدو گفت کای پره‌ر شهریار
دلت را چرا بستی اندر فریب
۲۲۵۰ سرتاجداری مبر بی‌گناه
سیاوش که بگذاشت ایران زمین
بیازرد از بهر تو شاه را
بیامد ترا کرد پشت و پناه
سرتاجداران نبرد کسی
۲۲۵۵ مکن بی‌گنه بر تن من ستم
یکی را به چاه افکند بی‌گناه
سرانجام هر دو به خاک اندرند
به گفتار گرسیوز بدنهان
شنیدی کجا ز آفریدون گرد
۲۲۶۰ همان از منوچهر شاه بزرگ
کنون زنده بر گاه کاووس شاه
جهان از تهمتن بلرزد همی
چو گودرز کز گرز او روز جنگ
چو بهرام و چون زنگه‌ی شاوران
۲۲۶۵ درختی نشانی همی در زمین
- ندانند کسی چاره آسمان *
- میان را به زُئار خونین ببست
به خون رنگ داده دو رخسار ماه
خروشان به سر بر پراکند خاک
چرا کرد خواهی مرا خاکسار
همی از بلندی نیینی نشیب
که نپسندد این داور هور و ماه
همی از جهان بر تو کرد آفرین
بماند افسرو تخت و بنگاه را *
- کنون زو چه جویی؟ که بردت زراه؟
که با تاج بر تخت ماند بسی
که گیتی سپنج است بر باد و دم
یکی با گنه بر نشاند به گاه *
- از اختر به چنگ مفاک اندرند
درفشی مکن خویشان در جهان
ستمکاره ضحاک تازی چه برد
چه آمد به تور و به سلم سترگ
چو دستان و چون رستم کینه خواه
که توران به جنگش نیرزد همی
بدرد دل شیر و جنگی پلنگ *
- که ننديشد از گرز گنداوران
کجا برگ خون آورد، بار کین

* کند روز نفرین بر افراسیاب
 بسی یادت آید ز گفتار من
 وگر آهوان را به شور افکنی
 که نفرین کند بر تو تخت و کلاه
 * ۲۲۷۰ مده شهر توران به خیره به باد
 به سوگ سیاوش سیه پوشد آب
 ستمکاره‌یی بر تن خویشتن
 نه اندر شکاری که گور افکنی
 همی شهریاری ربایی ز گاه

۲۲۷۵ بدان تیرگیش اندر انداختند
 بدو گفت: برگرد و ایدر مپای
 به کاخ بلندش یکی خانه بود
 در خانه را بسند برساختند
 بدو گفت این و روی سیاوش بدید
 دل شاه توران برو بر سوخت
 چه دانی کزین بد مرا چیست رای؟
 فرنگیس از آن خانه بیگانه بود
 دو رخ را بکشد و فغان برکشید
 همی خیره چشم خرد را بدوخت

کشته شدن سیاوش

۲۲۸۰ یکی شاخ پیدا کن از تخم من
 که خواهد ازین دشمنان کین من
 همی شد پس پشت او پیلسم
 سیاوش بدو گفت: بدرود باش!
 درودی ز من سوی پیران رسان
 نگره کرد گرسبوز اندر گروی
 بیامد چو پیش سیاوش رسید
 بزد دست و آن موی شاهان گرفت
 سیاوش بنالید با کردگار
 که ای برتر از جای و از روزگار
 چو خورشید تابنده بر انجمن
 کند تازه در کشور آیین من
 دو دیده پر از خون و دل پر زغم
 زمین تار و تو جاودان پود باش!
 بگویش که گیتی دگر شد به سان

- ۲۲۸۵ به پیران نه زین گونه بودم امید
مرا گفته بود او که با صد هزار
چو برگرددت روز، یار توام
کنون پیش گرسیوز اندر دوان
نبینم همی یار با من کسی
- ۲۲۹۰ چو از لشکر و شهر اندر گذشت
زگرسیوز آن خنجر آبگون
پیاده همی برد موریش کشان
بسیفکند پیل ژبان را به خاک
یکی تشت زرین نهاد از برش
- ۲۲۹۵ به جایی که فرموده بُد تشت خون
یکی باد با تیره گردی سیاه
کسی یکدگر را ندیدند روی
- چو از سرو بُن دور گشت آفتاب
چه خوابی که چندین زمان برگذشت
چو از شاه شد تخت شاهی تهی
چپ و راست هر سو بتابم همی
یکی بد کند، نیک پیش آیدش
یکی جز به نیکی زمین نسپرد
مدار ایچ تیمار با جان بهم
- * همه پند او باد شد من چو بید
زره دار و بررگستوانور سوار،
به گاه چرا مرغزار توام
پیاده چنین خوار و تیره روان
که بخروشدی زار بر من بسی
- کشانش ببرند هر دو به دشت
گروی زره بستد از بهر خون
چو آمد بدان جایگاه نشان
نه شرم آمدش زان سپهد نه باک *
- جدا کرد از آن سرو سیمین سرش
گروی زره برد و کردش نگون
برآمد بپوشید خورشید و ماه
گرفتند نفرین همه بر گروی
- سر شهریار اندر آمد به خواب
نجنید و بیدار هرگز نگشت
مه خورشید بادا، مه سرو سهی
سرو پای گیتی نیابم همی
جهان بنده و بخت، خویش آیدش
همی از نژندی فروپژمرد
به گیتی مکن جان و دل را دژم

که جاوید باتو نباید همی

۲۳۰۵ یکی دان ازو هر چه آید همی

جهانی ز گرسیوز آمد به جوش
 فرنگیس مشکین کمند دراز،
 به فُنْدُق گُل و ارغوان را بخت
 خراشیده روی و بمانده نژند،
 بنفرید با نرگس و گل پرآب
 چو آن ناله‌ی زار و نفرین شنید،
 که این را به کوی آورید از نهفت
 بر روزبانان و مردم‌کشان
 بدرند بر تن همه چادرش
 بریزد برین بوم از ایران زمین
 نه شاخ و نه برگ و نه تاج و نه تخت

ز خان سیاوش برآمد خروش
 همه بندگان موی کردند باز
 برید و میان را به گیسو بست
 سر ماه‌رویان گسسته کمند
 ۲۳۱۰ به آواز بر جان افراسیاب
 خروشش به گوش سپهد رسید
 به گرسیوز بدنهان شاه گفت
 ز پرده به درگه بریدش کشان
 بدان تا بگیرند موی سرش
 ۲۳۱۵ ز نندش همی چوب تا تخم کین
 نخواهم ز بیخ سیاوش درخت

گرفتند نفرین برو تن به تن
 از آن گونه نشنید کس داوری
 * نهان پر زداغ و روان پر زغم
 بیامد سخن‌ها همه یاد کرد
 نشاید برین کشور آرام و خواب
 به تیمار و درد اسیران شویم

همه نامداران آن انجمن
 که از شاه و دستور و از لشکری
 بیامد پر از خون دورخ پیلسم
 ۲۳۲۰ بنزدیک لَهَاک و فرشیدورد
 که دوزخ به از تخت افراسیاب
 بتازیم و نزدیک پیران شویم

همی برنوشتند روی زمین
 رخان پر زخون، دیدگان پر زخار

سه اسب گرانمایه کردند زین
 به پیران رسیدند هر سه سوار

- ۲۳۲۵ برو برشمر دند یکسر سخن
یکی زاره‌یسی رفت کاندر جهان
سیاوخش را دست بسته چو سنگ
به دشتش کشیدند پر آب روی
تن پیل‌وارش بر آن خاک گرم
یکی تشت بنهاد پیشش گروهی
۲۳۳۰ برید آن سر تاجدارش ز تن
همه شارستان زاری و ناله گشت
ستمکاره چوپان کوه قلوی
- که بخت از بدی‌ها چه افکند بن:
نبیند کس از مهتران و کهان
فکنده به گردنش در پالهنگ
همی شد پیاده به پیشش گروهی
فکندند و شستند رخ را ز شرم
بسپیچید چون گوسپندانش روی
فکندش چو سرو سهمی بر چمن
به چشم اندرون آب چون ژاله گشت
همانا نبرد بدانسان گلوی *
- ۲۳۳۵ چو پیران به گفتار بنهاد گوش
همه جامه‌ها بر تنش کرد چاک
بدو پیلسم گفت بشتاب زود
فرنگیس را نیز خواهند گشت
به درگاه بردند مویش کشان
- ز تخت اندرافتاد و زورفت هوش
همی کند موی و همی ریخت خاک
که دردی برین درد خواهد فزود *
- مکن هیچ گونه برین کار پشت
بسر روزبسانان و مردم‌کشان
- ۲۳۴۰ از آخرب‌بیاورد پس پهلوان
خود و گرد رویین و فرشیدورد
به دو روز و دو شب به درگه رسید
فرنگیس را دید چون بیهشان
به چنگال هر یک یکی تیغ تیز
همه دل پر از درد و دیده پر آب
که این هول کاریست با درد و بیم
۲۳۴۵
- ده اسب سوار آزموده جوان
برآورد از آن راه نساگاه گرد
در نسامور پر جفاییشه دید
گرفته ورا روزبسانان کشان
ز درگاه برخاسته رستخیز
ز کردار بدگوهر افراسیاب
که اکنون فرنگیس را به دو نیم،

- زنند و شود پادشاهی تباه
همانگاه پیران بیامد چو باد
چو چشم گرامی به پیران رسید
بدو گفت: با من چه بد ساختی
۲۳۵۰ ز اسب اندرافتاد پیران به خاک
بفرمود تا روزبانان در
بیامد دمان پیش افراسیاب
بدو گفت: شاهانوشه بدی
چه آمد ز بد بر تو ای نیک خوی؟
۲۳۵۵ چرا بر دلت چیره شد خیره دیو؟
بکشتی سیاوخش را بسی گناه
به ایران رسد زین بدی آگهی
بسا تاجداران ایران زمین
جهان آرمیده ز دست بدی
۲۳۶۰ فریبنده دیوی ز دوزخ بجست
بر آن اهرمن نیز نفرین سزد
پشیمان شوی زین به روز دراز
ندانم که این گفتن بد زکیست؟
کنون زو گذشتی به فرزند خویش
چو دیوانه از جای برخاستی
۲۳۶۵ نجوید همانا فرنگیس بخت
به فرزند با کودکی در نهان
که تا زنده‌یی بر تو نفرین بود
- مرو را نخواند کسی نیز شاه
کسی کش خرد بود زوگشت شاد *
شد از خون دیده رخس ناپدید
چرا زنده‌ام بآتش انداختی
همه جامه‌ی پهلوی کرد چاک
ز فرمان زمانی بتابند سر
دل از درد خسته، دو دیده پرآب
روان را به دیدار توشه بدی
که آورد این اخترت آرزوی؟
ببرد از رخت شرم کیهان خدیو
به خاک اندر انداختی نام و جاه
بگرید برین، تخت شاهنشهی
* که با لشکر آیند ایدر به کین
شده آشکارا ره ایزدی،
بیامد دل شاه ازینسان بخت
که پیچید رایت سوی راه بد
بسینی و مانی به گرم و گداز
وزین آفریننده را رای چیست؟
رسیدی به تیمار پیوند خویش
چنین خیره بد را بیاراستی
نه اورنگ شاهی، نه تاج و نه تخت
درفشی مکن خویشان در جهان
پس از زندگی دوزخ آیین بود

اگر شاه روشن کند جان من
 ۲۳۷۰ گر ایدونکه اندیشه زان کودکست
 فرستد ورا سوی ایوان من
 بمان تا جدا گردد از کالبد
 همانا که این درد و رنج اندکست
 به پیش تو آرم، بدو ساز بد

بدو گفت: ازینسان که گفתי بساز
 سپهدار پیران بدان شاد گشت
 مرا کردی از خون او بی نیاز
 بیامد به درگاه و او را ببرد
 از اندیشه و از غم آزاد گشت
 ۲۳۷۵ بی آزار بردش به سوی ختن
 بسی نیز بر روزبانان شمرد
 خروشان همه درگه و انجمن
 که این خوب رخ را نباید نهفت
 بسباش و بدارش پرستاروار
 تو بر پیش این نامور زینهار

برین نیز بگذشت یکچند روز
 گران شد فرنگیس گیتی فروز

زادن کیخسرو از مادر

شبی قیرگون ماه پنهان شده،
 ۲۳۸۰ چنان دید سالار پیران به خواب
 به خواب اندرون مرغ و دام و دده،
 سیاهش بر شمع تیغی به دست
 که شمعی برافروختی ز آفتاب
 ازین خواب نوشین سر آزاد کن
 به آواز گفתי: نشاید نشست
 که روزی نوآیین و جشنی نوست
 زفرجام گیتی یکی یاد کن
 شب سـور آزاده کیخسروست

سپهد بلرزید در خواب خوش
 ۲۳۸۵ بدو گفت پیران که برخیز و رو
 بیپچید گلشهر خورشیدفش
 خرامنده پیش فرنگیس شو *

- سیاوخش را دیدم اکنون به خواب
 که گفתי مرا: چند خُسپی، مپای
- درخشان تر از بر سپهر آفتاب
 به جشن جهاندار کیخسرو آی
- ۲۳۹۰
 همی رفت گلشهر تا پیش ماه
 بدید و به شادی سبک بازگشت
 بیامد به شادی به پیران بگفت
 یکی اندر آی این شگفتی ببین
 تو گویی شاید جز از تاج را
 سپهد بیامد بر شهریار
 بدان برزوبالا و آن شاخ و یال
 ز بهر سیاوش دو دیده پرآب
 چنین گفت با نامور انجمن
 نمانم که یازد بدین شاه چنگ
- جداگشته بود از بر ماه شاه
 همان کاخ از ایشان پرآواز گشت *
- ۲۳۹۵
 که اینت به آیین خور و ماه جفت
 بزرگی و رای جهان آفرین
 و گر جوشن و ترگ و تاراج را
 بدید و بخندید و کردش نثار
 تو گفתי برو برگزیده ست سال *
- همی کرد نفرین بر افراسیاب
 که گر زین سخن بگسلد جان من،
 مرا گر سپارد به چنگ نهنگ
- بدانگه که بنمود خورشید تیغ
 چو بیدار شد پهلوان سپاه
 ۲۴۰۰
 همی بود تا جای پردخت شد
 بدو گفت: خورشیدفش مهتر!
- به دربر یکی بنده افزود دوش
 نماند ز خوبی به گیتی به کس
 و گر تور را روز بازآمدی
 فریدون گردست گویی به جای
- به خواب اندرآمد سر تیره میغ
 دمان اندرآمد بنزدیک شاه
 بنزدیک آن نامور تخت شد
 جهاندار و بیدار و افسون‌گرا!
- که گفתי و راه مایه دارست هوش
 تو گفתי که بر گاه ماهست و بس
 به دیدار چهرش نیاز آمدی
 به فرّ و به چهر و به دست و به پای

- بر ایوان چنوکس نیند نگار
از اندیشه‌ی بد بپرداز دل
چو بشنید ازین گونه افراسیاب
چنان کرد روشن جهان آفرین
۲۴۱۰ روانش ز خون سیاوش به درد
پشیمان شد از بد که خود کرده بود
بدو گفت: من زین نوآمد بسی
پر آشوب گردد از روزگار
که از تخمه‌ی تور و از کیقباد
۲۴۱۵ جهان را به مهر وی آید نیاز
کنون بودنی هر چه بایست بود
مدار ایدرش در میان گروه
بدان تا نداند که «من خود کیم
نیاموزدش کس خرد با نژاد
- بدو تازه شد فرّه شهریار
برافروز تاج و برافراز دل^(۱)
ز دردش به چشم اندر آورد آب *
کزو شد جنگ و بیداد و کین
بر آورد بر لب یکی باد سرد
دم از شهر توران بر آورده بود
سخن‌ها شنیدستم از هر کسی
همه یسار دارم از آموزگار *
یکی شاه سر برزند بانژاد
به ایران و توران برندش نماز *
ندارد غم و درد و اندیشه سود
بنزد شبانان فرستش به کوه
بدیشان سپرده ز بهر چیم»
نیایدش ازین کار و کردار یار

۱ - چنین بنظر می‌رسد که «برافراز تاج» و «برافروز دل» در مصرع دوم عبارات مناسب تری باشد ولی چون ترکیب «برافروز دل» در پاورقی‌های خ و دیگر نسخه‌های مورد استفاده نیامده است ما نیز متن را تغییری ندادیم ولی محتمل است که در اصل مصرع چنین بوده باشد: «برافراز تاج و برافروز دل»

- ۲۴۲۰ بگفت آنچه یاد آمدش زین سخن
 چه سازی چو چاره به دست تونیست
 گر ایدونک بد بینی از روزگار
 همی نو شمرد این سرای کهن
 درازست و در دام و شست تونیست *
 به نیکی هم او باشد آموزگار
- ۲۴۲۵ بیامد به در پهلوان شادمان
 جهان آفرین را نیایش گرفت
 پراندیشه بُد تا به ایوان رسید
 شبانان کوه قُلا را بخواند
 که این را بدارید چون جان پاک
 نباید که تنگ آیدش روزگار
 شبان را ببخشید بسیار چیز
 همه نیک بودش زبان و گمان
 به شاه جهان بر ستایش گرفت
 که تا بر زرنجش چه آید پدید
 وزان خرد چندی سخن ها براند
 نباید که بیند ورا باد و خاک
 وگر دیده و دل کند خواستار
 یکی دایه با او فرستاد نیز
- ۲۴۳۰ برین نیز بگذشت چندی سپهر
 چو شد هفت ساله گو سرفراز
 ز چوبی کمان کرد و از روده زه
 ابی پرّ و پیکان یکی تیر کرد
 چو ده ساله شد گشت گردی سترگ
 وزان جایگه شد به شیر و پلنگ
 چنین تا برآمد برین روزگار
 شبان اندر آمد ز کوه و زدشت
 که من زین سرافراز شیر یله
 همی کرد نخجیر آهو نخست
 کنون نزد او جنگ شیر دمان
- ۲۴۳۵
 به آواز ازین هیچ نگشاد چهر
 هنر با نژادش همی گفت راز
 ز هر سو برافکنده زه را گره
 به دشت اندر آهنگ نخجیر کرد
 به زخم گراز آمد و خرس و گرگ *
 همان چوب خمیده بُد ساز جنگ
 نیامد به فرمان پروردگار
 بنالید و نزدیک پیران گذشت
 سوی پهلوان آمدم با گله
 ره شیر و جنگ پلنگان نجست *
 همانست و نخجیر آهو همان

- مبادا که آید برو برگزند
 چو بشنید پیران بخنید و گفت:
 نشست از بر باره‌ی دست کش
 بفرمود تا پیش او شد جوان
- ۲۴۴۵ برافکنند پیران بر شیرزاد
 نگه کرد پیران بدان فرّ و چهر
 به بر درگرفتش زمانی دراز
 بدو گفت کای خسرو پاک دین
 ازیرا کسی کت نداند همی
 ۲۴۵۰ بدو گفت کیخسرو: ای نامدار
 شبان زاده‌ای را چنین در کنار
 خردمند را دل برویر بسوخت
 بدو گفت کای یادگار مهان
 شبان نیست از گوهر تو کسی
 ۲۴۵۵ ز بهر جوان اسب بالای خواست
 به ایوان خرامید با او بهم
 همی پروراندش اندر کنار
 ازو دور بُد خورد و آرام و خواب
- * برآویزدم پهلوان بلند
 نماند نژاد و هنر در نهفت
 بیامد بر شیر خورشیدفش
 نگه کرد بالای او پهلوان
- * بیامد ابر دست او بوسه داد
 رخس گشت پرآب و دل پر ز مهر
 همی گفت ازو با دل پاک راز
 به تو باد رخشنده روی زمین
 جز از مهربانت نخواند همی
 شمرده به خوبی بسی روزگار،
- * نوازی و زین می نیایدت عار
 بکردار آتش رخس بر فروخت
 پسندیده و ناسپرده جهان
 وزین داستان هست با من بسی
 همان جامه‌ی خسرو آرای خواست
 روانش ز بهر سیاوش دژم
 بدو شادمان بود و به روزگار
- * برآن کودک از بیم افراسیاب
 بدل اندرون داشت از شاه مهر
 کس آمد ز نزدیک افراسیاب
 گذشته سخن‌ها فراوان براند
 بسپچید و از غم همی بگسلم
- برین نیز بگذشت چندی سپهر
 ۲۴۶۰ شبی تیره هنگام آرام و خواب
 بدان تیرگی پهلوان را بخواند
 کز اندیشه‌ی بد همه شب دلم

ازین کودکی کز سیاوش رسید
 نییره فریدون شبان پرورد
 ۲۴۶۵ ازوگر نبشته به من بر بدیست
 چو کار گذشته نیارد به یاد
 و گر هیچ خوی بد آرد پدید
 بدوگفت پیران که ای شهریار
 یکی کودکی خرد چون بیهشان
 ۲۴۷۰ تو این خود میندیش و بد را مکوش
 که پروردگار از پدر برترست
 اگر شاه فرمان دهد در زمان
 نخستین به پیمان مرا شاد کن
 فریدون به داد و به تخت و کلاه
 ۲۴۷۵ همان تورکش تخت و ارونند بود
 نیازادشتم را به دیهیم و زور
 ز پیران چو بشنید افراسیاب
 یکی سخت سوگند شاهان بخورد
 بدان دادگر کین جهان آفرید
 ۲۴۸۰ که ناید برین کودک از من ستم
 زمین را ببوسید پیران و گفت
 به روی زمین بر، چو تو شاه نیست
 به نیکی خرد رهنمای تو باد

توگفتی مرا روز شد ناپدید
 ز رای بلند این کی اندر خورد
 نگرده به پرهیز کان ایزدیست
 زید شاد و ما نیز باشیم شاد
 بسان پدر سر ببايد برید
 ترا خود نباید کس آموزگار
 ز کار گذشته چه دارد نشان
 چه گفت آن خردمند گوهر فروش
 * همان زاده را مهر بر مادرست *
 * بیارم برش تا ببیند نهان *
 ز سوگند شاهان یکی یاد کن
 * همی داشتی راستی را نگاه *
 به دادار کیهانش سوگند بود
 به دادار و هر مزد و کیوان و هور
 * سر مرد جنگی برآمد ز خواب *
 به روز سپید و شب لاژورد
 سپهر و دد و دام و جان آفرید
 نه هرگز برو برزنم تیزدم
 که ای دادگر شاه بی یار و جفت
 به خوبی رخت بر فلک ماه نیست
 زمین و زمان خاک پای تو باد

بردن پیران کیخسرو را بنزدیک افراسیاب

- بنزدیک کیخسرو آمد دمان
 بدو گفت کز دل خرد دور کن ۲۴۸۵
- مرو پیش او جز به بیگانگی
 مگرد ایچ گونه به گرد خرد
- به سر بر نهادش کلاه کیان
 یکی باره‌ی گام زن خواست نغز
- بیامد به درگاه افراسیاب ۲۴۹۰
 روارو برآمد که بگشای راه
- همی رفت پیش اندرون شاه گرد
 بیامد بنزدیک افراسیاب
- وزان پس نگه کرد و خیره بماند
 بدان خسروی یال و آن چنگ اوی، ۲۴۹۵
- زمانی نگه کرد و او را بدید
 تن پهلوان گشت لرزان چو بید
- ز درد دلش هیچ نگشاد چهر
 بدو گفت کای نورسیده شبان
- برگوسپندان چه کردی همی؟ ۲۵۰۰
 چنین داد پاسخ که نخجیر نیست
- بسپرسید بازش از آموزگار
 بدو گفت: جایی که باشد پلنگ
- به رخ ارغوان و به دل شادمان
 چو رزم آورد پاسخش سور کن
- مگردان زبان جز به دیوانگی
 یک امروز بر تو مگر بگذرد
- بسبتش کیانی کمر بر میان
 برو برنشست آن گو پاک مغز
- جهانی برو دیده کرده پرآب
 که آمد نوآیین یکی پیشگاه
- سپهدار پیران ورا پیش برد
 نیا را رخ از شرم او شد پرآب
- وفا را بخواند و جفا را براند
 بدان رفتن و شاخ و اورنگ اوی،
- همی گشت رنگ رخس ناپدید
 ز کیخسرو آمد دلش ناامید
- زمانه به دلش اندرآورد مهر
 چه آگاهی استت ز روز و شبان؟ *
- زمین را چگونه سپردی همی؟
 مرا خود کمان و زه و تیر نیست
- بد و نیک و از گردش روزگار
 بدرّد دل مردم تیزچنگ

سدیگر برسیدش از مام و باب
 ۲۵۰۵ چنین داد پاسخ که درنده شیر
 بخندید خسرو ز گفتار اوی
 بدو گفت کین دل ندارد به جای
 نیاید همانا بد و نیک ازوی
 شو این را به خوبی به مادر سپار
 ۲۵۱۰ گسی گنش سوی سیاوخش گرد
 بده هر چه باید ز گنج و درم

از ایران و از شهر و از خورد و خواب
 نیارد سگ کارزاری به زیر
 سوی پهلوان سپه کرد روی
 ز سر پرشمش، پاسخ آرد زیبای
 نه زینسان بود مردم کینه جوی
 به دست یکی مرد پرهیزگار
 مگردان بدآموز را هیچ گرد
 ز اسب و پرستنده و بیش و کم

سپهد برو کرد لختی شتاب
 به ایوان خویش آمد افروخته
 همی گفت کز دادگر کردگار
 ۲۵۱۵ در گنج های کهن باز کرد
 زدینار و دیبا و تیغ و گهر
 هم از تخت و از بدره های درم
 همه پیش کیخسرو آورد زود
 گسی کردشان سوی آن شارستان
 ۲۵۲۰ فرنگیس و کیخسرو آنجا رسید
 به دیده ستردند روی زمین
 کز آن بیخ برکنده فرخ درخت
 ز شاه جهان چشم بد دور باد
 همه خاک آن شارستان شاد گشت
 ۲۵۲۵ ز خاکی که خون سیاوش بخورد

برون آمد از پیش افراسیاب
 خرامان و چشم بدی دوخته
 درختی نو آمد جهان را به بار
 زهر گونه یی شاه را ساز کرد
 ز اسب و سلیح و کلاه و کمر
 ز گستر دنی ها و از بیش و کم
 به داد و دهش آفرین برفزود
 کجا گشته بُد باز چون خارستان
 بسی مردم آمد ز هر سو پدید،
 زبان همه شهر پرا فرین *
 ازین گونه شاخی بر آورد سخت
 روان سیاوش پر از نور باد
 گیا بر چمن سرو آزاد گشت
 به ابر اندر آمد یکی سبزنرد

همی بوی مشک آمد از مهر اوی
پرستشگه سوگواران بُدی
به زیر درخت بلندش بزبست

ستاند ز فرزند پستان شیر
به خاک اندر آرد همی ناگهان
به باغ جهان برگ انده مبوی
* نیبیم همی روزگار درنگ
جز از تنگ تابوت جای تو نیست
فراز آورد زان سپس زیر چاه
به او مید گنج جهان آفرین
به آوردن شه ز توران زمین

نگاریده بر برگ‌ها چهر اوی
به دی مه بسان بهاران بُدی
[کسی کز سیاوش ببايد گریست

چنین است کردار این گنده پیر
۲۵۳۰ چو پیوسته شد مهر دل بر جهان
ازو تو جز از شادمانی مجوی
اگر گنج‌داری و گرد دست تنگ
مرنجان روان کین سرای تو نیست
یکی را سرش برکشد تا به ماه
۲۵۳۵ نهادن نباید به خوردن نشین
[ز خون سیاوش گذشتم به کین

داستان کین سیاوش

- چو آمد بنزدیک سر تیغ شست
 بجای عنانم عصا داد سال
 همان دیدبان بر سر کوهسار
 کشیدن ز دشمن نداند عنان
 گراینده و تیزبای نوند
 ۵
- مده می که از سال شد مرد مست
 پراکنده شد مال و برگشت حال
 نبیند همی لشکر شهریار
 مگر پیش مژگانش آیدسنان
 همان شست بدخواه کردش به بند
 هم از لحن بلبل، هم آواز شیر *
 چو برداشتم جام پنجاه و هشت
 دریغ آن گل و مشک و خوشابسی
 نگردد همی گرد نسرين تذرو
 گل نارون خواهد و شاخ سرو
 که چندان زمان یابم از روزگار، *
 ۱۰
- کزین نامور نامه‌ی باستان
 که هرکس که اندر سخن داد داد
 بدان گیتی‌ام نیز خواهشگرست
 [منم بنده‌ی اهل بیت نبی
 سراینده‌ی خاک پای وصی] ^(۱)
- به گفتار دهقان کنون بازگرد
 نگر تا چه گوید سراینده مرد
 ۱۵

آغاز داستان

- [چنین گفت دانای نیکو سخن
 زگفتار پیشینگان کهن]:
 چو آگاهی آمد به کاووس شاه
 که شد روزگار سیاوش سیاه
 بکردار مرغان سرش را ز تن
 جدا کرد سالار آن انجمن
 ابر بی گناهی، نخجیر، زار
 گرفتند شیون به هر کوهسار
 بنالد همی بلبل از شاخ سرو
 چو دُرّاج زیر گلان با تذرو
 همه شهر توران پر از داغ و درد
 به بیشه ندرن برگ گلنار زرد
 یکی تشت بنهاد زرین گروی
 بسپید چون گوسپندانش روی
 بریدند سر زان تن شاهوار
 نه فریادرس بود و نه خواستار
 چو این گفته بشنید کاووس شاه
 سر نامدارش نگون شد ز گاه *
 بر و جامه بدرید و رخ را بکند
 به خاک اندر آمد ز تخت بلند
 برفتند با مویه ایرانیان
 بر آن سوگ بسته به زاری میان
 همه دیده پر خون و رخساره زرد
 زبان از سیاوش پر از یادکرد
 چو طوس و چو گودرز و گویو دلیر
 چو شاپور و بهرام و فرهاد شیر
 همه جامه کرده کبود و سیاه
 همه خاک بر سر به جای کلاه
 پس آگاهی آمد سوی نیمروز
 بنزدیک سالار گیتی فروز
 که از شهر ایران برآمد خروش
 همی خاک تیره برآمد به جوش
 پراکند کاووس بر یال خاک
 همه جامه‌ی خسروی کرد چاک *
 تهمتن چو بشنید ازو رفت هوش
 ز زابل برآمد به زاری خروش
 به چنگال رخساره بشخود زال
 همی ریخت خاک از بر شاخ و یال
 به یک هفته با سوگ بود و دژم
 به هشتم برآمد ز شیپور دم

- سپه سربر سر در پیلتن
 به درگاه کاووس بنهاد روی
 چو نزدیکی شهر ایران رسید
 به دادار دارنده سوگند خورد
 نباشد، نه رخ را بشویم ز خاک
 کله ترگ و شمشیر جام منست
 ۴۰
- ز کشمیر و کابل شدند انجمن
 دو دیده پر از خون و دل کینه جوی
 همه جامه‌ی پهلوی بر درید
 که هرگز تنم بی سلیح نبرد،
 سزدگر نباشم برین سوگ پاک
 به بازو خم خام دام منست
- چو آمد برتخت کاووس کی
 بدو گفت: خوی بد ای شهریار
 ترا مهر سودابه و بدخوی
 کنون آشکارا ببینی همی
 از اندیشه‌ی خرد شاه سترگ
 کسی کو بود مهتر انجمن
 سیاوش ز گفتار زن شد به باد
 ز شاهان کسی چون سیاوش نبود
 ۴۵
- سرش بود پرخاک و پر خاک پی
 پراکندی و تخمت آمد به بار
 ز سر برگرفت افسر خسروی
 که بر موج دریا نشینی همی
 نماند روان بی زیان بزرگ
 کفن بهتر او را ز فرمان زن
 خجسته زنی کو ز مادر نژاد
 چنو راد و آزاد و خامش نبود
 ۵۰
- * دریغ آن سر و بازو و یال اوی
 * رکیب و خم و خسروی پای اوی
 به رزم افسر نامداران بُدی
 چو در جنگ بودی سرافشان بُدی
 * که چون او نبیند دگر روزگار
 برین کسینه از آتش آکنده‌ام
 ۵۵

- همه جنگ با چشم گریان کنم
جهان چون دل خویش بریان کنم
- نگه کرد کاووس در چهر او
چنان اشک خونین و آن مهر او
- نداد ایچ پاسخ مرو را ز شرم
فرو ریخت از دیده خوناب گرم
- تہمتن برفت از بر تخت او
سوی خان سودابه بنهاد روی
- ۶۰ ز پرده به گیسوش بیرون کشید
ز تخت بزرگیش در خون کشید
- به خنجر به دو نیمه کردش به راه
نجنید بر تخت کاووس شاه
- بیامد به درگاه با سوگ و درد
پر از خون دو دیده، دورخساره زرد
- همه شهر ایران به ماتم شدند
پر از درد نزدیک رستم شدند
- به یک هفته با سوگ و با آب چشم
به درگاه بنشست با درد و خشم
- ۶۵ به هشتم بزد نای روبین و کوس
چو فرهاد و شیدوش و گرگین و گیو
- فریرز کاووس و رهام شیر
چو بهرام و خرداد و شاپور نیو
- بدیشان چنین گفت رستم که من
گُرازه که بود ازدهای دلیر
- که اندر جهان چون سیاوش سوار
برین کین نهادم دل و جان و تن
- ۷۰ چنین کار یکسر مدارید خرد
نبندد کمر نیز یک نامدار
- ز دلها همه ترس بیرون کنید
که این کینه را خرد نتوان شمرد
- به یزدان که تا در جهان زنده‌ام
زمین را ز خون رود جیحون کنید
- بر آن تشت زرین کجا خون او
* به درد سیاوش دل آکنده‌ام
- بمالید خواهم همی روی و چشم
فرو ریخت ناکار دیده گروهی،
- ۷۵ وگر همچنانم برد بسته چنگ
مگر بر دلم کم شود درد و خشم
- به خاک افکند خوار چون گوسپند
* نهاده به گردن یکی پالہنگ،
- و گرنه من و گرز و شمشیر تیز
دو دستم ببندد به خم کمند
- برانگیزم اندر جهان رستخیز

- نسیند دو چشمم مگر گرد رزم حرامست بر جان من جام بزم
- کنارنگ با پهلوان هر که بود چو زان گونه آواز رستم شنود،
- ۸۰ همه برگرفتند یکسر خروش تو گفتی که میدان برآمد به جوش
از ایران یکی بانگ برشد به ابر تو گفتی زمین شد کنام هیزبر^(۱)
- بزد مهره بر پشت پیلان به جام سپه تیغ کین برکشید از نیام
برآمد خروشیدن گاودم دم نای سرغین و رویینه خم
جهان شد پر از کین افراسیاب به دریا تو گفتی به جوش آمد آب
- ۸۵ نبد جای، پوینده را بر زمین ز نیزه هوا مانده اندر کمین
ستاره به جنگ اندر آمد نخست زمان و زمین دست بد را بشت
ببستند گردان ایران میان به پیش اندرون اختر کساویان
گزین کرد پس رستم زابلی ز گردان شمشیرزن کابلی
از ایران و از بیشه‌ی نارون شدند از یلان دو هزار انجمن
۹۰ سپه را فرامرز بُد پیشرو که فرزندان گو بود و سالار نو
همی رفت تا مرز توران رسید چو از ترکمان دیدبانش بدید
ورازاد شاه سپیجاب بود میان گوان دُر خوشاب بود
چو آمد به گوش اندرش کَره‌نای دم بسوق و آواز هندی درای
بزد کوس و لشکر برون آورید ز هامون به دریای خون آورید

۱ - «هیزبر» واژه‌ای تازی است و «هیزبر» صورت مفرس یا تصحیف شده آن می‌باشد که در زبان امروز متداول است ولی چون هر دو صورت صحیح است، بخاطر رعایت اصالت متن، «هیزبر» را در متن باقی گذاشتیم.

- ۹۵ سپه بود شمشیرزن سی هزار
 ورازاد از قلب لشکر برفت
 برسید و گفتش: چه مردی؟ بگوی
 همانا به فرمان شاه آمدی؟
 چه داری از افراسیاب آگهی؟
- ۱۰۰ سزدگر بگویی مرا نام خویش
 نباید که بی نام بر دست من
- فرامرز گفت: ای گو شوربخت
 که بر دست او شیر پیچان شود
 مرا با تو بدگوهر دیوزاد
 ۱۰۵ گو پیلتن با سپاه از پست است
 به کین سیاوش کمر بر میان
 برآرد ازین مرز بی ارز دود
- ورازاد بشنید گفتار او
 به لشکر بفرمود کاندرد دهید
 ۱۱۰ رده برکشید از دو رویه سپاه
 ز هر سو برآمد سراسر خروش
 چو آوای کوس آمد و کزّه نای
 به یک برگرفتن ز گردان هزار
 دگر برگرفتن هزار و دوست
 ۱۱۵ که این روز پادافره ایزدبست
- همه رزمجوی و همه نامدار
 بیامد بنزد فرامرز تفت
 چرا کرده یی سوی این مرز روی؟
 گر از پهلوان سپاه آمدی؟
 * ز اورنگ و از تاج و تخت مهی؟
- ببینی بدین کار فرجام خویش
 روانت برآید ز تاریک تن
- منم بار آن پهلوانی درخت،
 چو خشم آورد، پیل بی جان شود
 چرا کرد باید همی نام یاد
 که اندر زمین کینه خواه او بس است
 کنون بست و آمد چو شیر ژبان
 هواگرد او را نیارد پسود
- همی خوار دانست پیکار او
 کمانها سراسر به زه برنهد
 * به سر برنهادند ز آهن کلاه
 همی کر شد از ناله ی کوس گوش
 فرامرز را دل برآمد ز جای
 بیفکند و برگشت از کارزار
 ورازاد گفتا به لشکر: مه ایست!
 مکافات بد را ز یزدان بدیست

- چنان لشکر گشن و چندان سوار
 همی شد فرامرز نیزه به دست
 درفش سپهدار ترکان بدید
 برانگیخت از جای شیرنگ را
 یکی نیزه زد بر کمر بند اوی ۱۲۰
 چنان برگرفتش ز زین پلنگ
 بیفکند بر خاک و آمد فرود
 سر نامور دور کرد از تنش
 چنین گفت کاینست سر کین نخست
 همه بوم و بر آتش اندر فکند ۱۲۵
 یکی نامه بنبشت نزد پدر
 که اندر گشادم در کین و جنگ
 به کین سیاوش بریدم سرش
- سراسیمه گشتند از آن کارزار
 ورازاد را پای، یزدان بست
 خروش از میان سپه برکشید
 بیفشارد بر نیزه بر چنگ را
 که بگسست زیر زره بند اوی
 که گفتی یکی پشه دارد به چنگ
 سیاوخش را داد چندی درود
 به خون اندر آلود پیراهنش *
 پراکنده شد تخم پرخاش و رست
 همی دود بر شد به چرخ بلند
 ز کار ورازاد پر خاشا شخر
 ورا برگرفتم ز زین پلنگ
 برانگیختم آتش از کشورش
- وزان سو نوندی بیامد ز راه
 که آمد به کین رستم پیلتن ۱۳۰
 ورازاد را سر بریدند خوار
 سپه را سراسر بهم برزدند
 چو بشنید افراسیاب این سخن
 که بشنیده بود از لب بخردان
 ز کشور سراسر مهان را بخواند ۱۳۵
 نماند ایچ بر دشت از اسبان یله
 در گنج کوپال و برگستوان
- بنازدیک سالار توران سپاه
 بزرگان ایران شدند انجمن *
 برآورده از مرز توران دمار *
 به بوم و برش آتش اندر زدند
 غمی گشت از آن گفته‌های کهن
 از اخترشناسان و از موبدان
 درم داد و روزی دهان را بخواند
 بیاورد چوپان به میدان گله
 همان تیغ و تیر و کمان گوان،

- همان گنج دینار و درّ و گوهر
 ز گنجور دستور بستد کلید
 ۱۴۰ چو لشکر سراسر شد آراسته
 بزد کوس رویین و هندی درای
 سپهد چو از گنگ بیرون کشید
 ز گنداوران سُرخه را پیش خواند
 بدو گفت: شمشیرزن ده هزار
 ۱۴۵ نگه دار جان از بد پور زال
 به جایی که پرخاش جوید پلنگ
 تو فرزندى و نیک خواه منى
 چو بیدار دل باشى و راه جوى
 کنون پیشرو باش و بیدار باش
- همان افسر و طوق و زرّین کمر *
 همه کاخ و میدان درم گستريد
 بریشان پراکنده شد خواسته،
 سواران سوى رزم کردند رای
 سپه را ز تنگی به هامون کشید *
 ز رستم فراوان سخن ها براند
 بـبر، نامدار از درِ کارزار
 به جنگت نباشد جزو کس همال
 سگ کارزاری نیاید به جنگ
 ستون سپاه و پناه منى
 که یارد نهادن به روی تو روی؟
 سپه را ز دشمن نگهدار باش
- ۱۵۰ ز پیش پدر سُرخه بیرون کشید
 طلایه چو گرد سپه دید تفت
 از ایران سپه بر شد آوای کوس
 خروش سواران و گرد سپاه
 درخشیدن تیغ الماس گون
 ۱۵۵ تو گفتی که برشد ز گیتی بخار
 ز کشته زهرسو فکنده سران
 چو سُرخه بر آن گونه پیکار دید
 عنان را به بور سرافراز داد
 فرامرز بگذاشت قلب سپاه
- درفش و سپه سوى هامون کشید
 بیچید و سوى فرامرز رفت
 * ز گرد سپه شد هوا آبنوس
 * چو شب کرد گیتی، نهان گشته ماه
 سنان های آهار داده به خون
 * برافروخت زان آتش کارزار
 زمین کوه گشت از کران تا کران
 درفش فرامرز سالار دید،
 به نیزه در آمد، کمان باز داد
 سوى سُرخه با نیزه شد کینه خواه

- ۱۶۰ یکی نیزه زدهمچو آذرگشسب
 ز توران سران سوی اوی آمدند
 ز نیروی مردان و از جنگ سخت
 بدانست سُرخه که پایاب اوی
 پس اندر فرامرز چون پیل مست
 ۱۶۵ سواران ایران به کردار دیو
 فرامرز چون سُرخه را یافت، چنگ
 کمر بند بگرفت و از پشت زین
 پیاده به پیش اندرافکند خوار
 درفش تهمتن همانگه ز راه
 ۱۷۰ فرامرز پیش پدر شد چو گرد
 به پیش اندرون سُرخه را بسته دست
 همه غار و هامون پر از کشته دید
 سپاه آفرین خواند بر پهلوان
 تهمتن برو آفرین خواند نیز
 ۱۷۵ یکی داستان زد برین پیلتن
 هنر باید و گوهر نامدار
 چو این چار گوهر به جای آورد
 از آتش نسینی جز افسروختن
 فرامرز نشگفت اگر سرکش است
 ۱۸۰ چو آورد با سنگ خارا کند
 به سُرخه نگه کرد پس پیلتن
- ز کوهه ببردش سوی یال اسب
 پر از کین و پر خاشجوی آمدند
 فرامرز را نیزه شد لخت لخت
 ندارد، غمی گشت و برگاشت روی
 همی تاخت با تیغ هندی به دست
 دمان از پشش برکشیده غریو
 بیازید برسان یازان پلنگ
 بر آورد و زد ناگهان بر زمین
 به لشکرگه آوردش از کارزار
 * پدید آمد و گرد پیل و سپاه
 به پیروزی روزگار نبرد
 بریده و رازاد را یال، پست
 سر دشمن از جنگ برگشته دید
 بر آن نامبردار پرور جوان
 به درویش بخشید بسیار چیز
 که هرکس که سر برکشد زانجمن،
 * خرد یار و فرهنگش آموزگار
 دلاور شود، پرّ و پای آورد
 جهانی که پیش آیدش سوختن
 که پولاد را دل پر از آتش است
 ز دل راز خویش آشکارا کند
 یکی سرو آزاده بُد بر چمن

- برش چون بر شیر و رخ چون بهار
بفرمود پس تا برندش به دشت
ببندند دستش به خم کمند
بسان سیاوش سرش را ز تن ۱۸۵
چو بشنید طوس سپهد برفت
بدو سُرخه گفت: ای سرافراز شاه
سیاوش مرا بود همسال و دوست
مرا دیده پرآب بُد روز و شب
۱۹۰ بر آن کس که آن تشت و خنجر گرفت
دل طوس بخشایش آورد سخت
بر رستم آمد بگفت آن سخن
چنین گفت رستم که گر شهریار
همیشه دل و جان افراسیاب
۱۹۵ همان تشت و خنجر زواره ببرد
سرش را به خنجر ببرد زار
- ز مشک سیه کرده بر گل نگار
ابا خنجر و روزبانان و تشت
بخوابند بر خاک چون گوسپند
بسبزند و کرسس بپوشد کفن
به خون ریختن روی بنهاد تفت
چه ریزی همی خون من بی گناه؟
روانم پر از درد و اندوه اوست
همیشه به نفرین گشاده دو لب *
بر آن کس که آن شاه را سر گرفت
بر آن نامبردار برگشته بخت *
که افکنند پور سپهدار بن
چنان داغ دل شاید و سوگوار،
پر از درد باد و دو دیده پرآب
جوان را بدان روزبانان سپرد
زمانی خروشید و برگشت کار
- جهانا چه خواهی ز پروردگان
بریده سرش، تنش بردار کرد
بر آن کشته از کین برافشاند خاک
- چنه پروردگان، داغ دل بردگان
دو پایش زبر، سرنگونسار کرد
تنش را به خنجر بکردند چاک
- ۲۰۰ چو لشکر بیامد ز دشت نبرد
بگفتند کان نامور کشته شد
بریده سرش را نگوونسار کرد
تنان پر ز خون و سران پر ز گرد،
چنین دولت تیز برگشته شد
تنش را به خون غرقه بر دار کرد

- همه شهر ایران جگرخسته‌اند
 نگون شد سر و تاج افراسیاب
 ۲۰۵ خروشان به سر بر پراکند خاک
 چنین گفت با لشکر افراسیاب
 همه کینه را چشم روشن کنید
 چو برخاست آوای کوس از دوروی
 همه رزم راه دل پر از کین کنید
 ۲۱۰ خروش آمد و ناله‌ی گاوَدَم
 زمین آمد از نعل اسبان به جوش
 چو برخاست از دشت گرد سپاه
 ز تیغ دلیران هوا شد بنفش
 برآمد خروش سپاه از دو روی
 ۲۱۵ توگفتی نه شب بود پیدا نه روز
 خور و ماه گفتی به رنگ اندرست
 سپهدار توران بیاراست جنگ
 بیامد سوی میمنه بارمان
 سوی میسره کهرم تیغ‌زن
 ۲۲۰ وزین روی رستم سپه برکشید
 بیاراست بر میمنه گیو و طوس
 چو گودرز کشواد بر میسره
 شد از سم اسبان زمین سنگ‌رنگ
 توگفتی جهان کوه آهن شده‌ست
 ۲۲۵ به ابر اندرآمد ستان و درفش
- * به کین سیاوش کمر بسته‌اند
 همی کند موی و همی ریخت آب
 همه جامه‌ی خسروی کرد چاک
 که ما را برآمد سر از خورد و خواب
 نهالی ز خفتان و جوشن کنید
 نجوید زمان مرد پرخاشجوی
 تن دشمنان جای ژوپین کنید
 دم نسای سرغین و رویینه‌خُم
 به ابر اندر آمد ز گردان خروش
 * کس آمد بر رستم از دیدگاه
 * برفتند با کاوایانی درفش
 جهان شد پر از مردم جنگ‌جوی
 نهان گشت خورشید گیتی‌فروز
 * ستاره به کام نهنگ اندر است
 گرفتند شمشیر و نیزه به چنگ
 سپاهی ز ترکان دنان و دمان
 به قلب‌اندرون خسرو انجمن
 زمین شد ز گرد یلان ناپدید
 سواران بیدار با پیل و کوس
 هجیر و گرانمایگان یکسره
 ز نیزه هوا همچو پشت پلنگ
 سرکوه پر ترگ و جوشن شده‌ست
 * درفشیدن تیغ‌های بنفش

دلی پر ز کین، چهره کرده دژم
 که ای پر خرد نامبردار شاه،
 یکی باره و جوشن و ترگ و تیغ،
 همه نام او زیر ننگ آورم
 همان گرز و تیغ جهان بخش اوی
 سر نیزه بگذاشت از آفتاب
 همانا که پیلت نیارد به زیر
 زمانه بر آساید از داوری
 به تخت و به مهر و به تیغ و کلاه
 سپارم به تو دختر و افسرم
 همه گوهر و گنج و شهر آن تست
 بیامد بر شاه پیروز بخت
 همی با تن خویش سازد ستیز
 نبیند همی راه و فرجام خویش
 سر خویش را زیر گرد آورد
 بود زین سخن نیز بر شاه ننگ
 فزون تر برو مهر مهتر بود
 کزین پهلوان دل ندارم دژم
 نیارم به بخت تو بر شاه ننگ
 به پر خاش دیدی ز من دستبرد
 شکستن دل من نه اندر خورست
 به گرد در اختر بد مگرد
 یکی اسب شایسته‌ی کارزار،

بیامد به قلب سپه پیلسم
 چنین گفت با شاه توران سپاه
 گر ایدونکه از من نداری دریغ
 ابا رستم امروز جنگ آورم
 ۲۳۰ به پیش تو آرم سر و رخس اوی
 ازو شاد شد جان افراسیاب
 بدو گفت کای نامبردار شیر
 اگر پیلتن را به چنگ آوری
 به توران نباشد چو تو کس به جاه
 ۲۳۵ به گردان سپهر اندر آری سرم
 از ایران و توران دو بهر آن تست
 چو بشنید پیران غمی گشت سخت
 بدو گفت کین مرد برنا و تیز
 همی در گمان افتد از نام خویش
 ۲۴۰ که گر با تهمتن نبرد آورد
 شکسته شود دل سپه را به جنگ
 برادر تو دانی که کهتر بود
 به پیران چنین گفت پس پیلسم
 اگر من کنم جنگ جنگی نهنگ
 ۲۴۵ به پیش تو با نامور چار گرد
 همانا کنون زورم افزون ترست
 بر آید به دست من این کار کرد
 چو بشنید ازو این سخن شهریار

- ۲۵۰ بدو داد با تیغ و برگستوان
بیاراست آن جنگ را پیلسم
به ایرانیان گفت: رستم کجاست؟
چو بشنید گیو آن سخن بردمید
بدو گفت: رستم به یک ترک جنگ
برآویختند آن دو جنگی بهم
۲۵۵ یکی نیزه زد گیو را کز نهیب
فرامرز چون دید، یار آمدش
یکی تیغ بر نیزه پیلسم
دگر باره زد بر سر و ترگ اوی
- * همان نیزه و درع و خُود گوان
همی راند چون شیر با باد و دم
که گوید که او روز جنگ ازدهاست
بزد دست و تیغ از میان برکشید
* نسازد همانا که آیدش ننگ
دمان گیو گودرز با پیلسم
برون آمدش هردوپای از رکیب
همی یار جنگی به کار آمدش
بزد نیزه از تیغ او شد قلم
* شکسته شد آن تیغ پرخاشجوی
- دوگرد دلیر گرانمایه دید،
به ابر اندر آورده از باد گرد،
ز ترکان ندارد کس آن زور و دم
از اخترشناسان و از بخردان،
جهان را چپ و راست پیموده بود
گذر یابد، از پند آموزگار،
به ایران و توران نبندد کمر
که ایدر به جنگ دمان آمده ست
میارید کس پیشتر پای خویش
ببینم که دارد پی و شاخ و دم؟
- چو رستم ز قلب سپه بنگرید
برآویخته با یکی شیرمرد
بدانست رستم که جز پیلسم
و دیگر که از پیر سر موبدان
از اختر بد و نیک بشنوده بود
که گر پیلسم از بد روزگار
۲۶۰ نبرده چنو در جهان سر بسر
همانا که او را زمان آمده ست
به لشکر چنین گفت کز جای خویش
شوم بر گرایم تن پیلسم
یکی نیزه‌ی بارکش برگرفت
- بیفشارد ران، ترگ بر سر گرفت

- ۲۷۰ گران شد رکیب و سبک شد عنان
غمی گشت و بر لب برآورد کف
چنین گفت با نامور پیلسم:
یکی نیزه زد بر کمرگاه اوی
همی تاخت تا قلب توران سپاه
۲۷۵ چنین گفت کین را به دیبای زرد
عنان را بیچید از آن جایگاه
ببارید پیران ز مژگان سرشک
دل لشکر شاه توران سپاه
خروش آمد از لشکر از هر دو روی
۲۸۰ خروشیدن کوس بر پشت پیل
زمین شد ز نعل ستوران ستوه
ز بس نعره و ناله‌ی کرّه‌نای
همی سنگ مرجان شد و خاک خون
بکشند چندان ز هر دو گروه
۲۸۵ تو گفتمی همی خون خروشد سپهر
یکی باد برخاست از رزمگاه
دو لشکر به هامون همی تاختند
جهان چون شب تیره تاریک شد
چنین گفت با لشکر افراسیاب
۲۹۰ اگر سستی آرید یک تن به جنگ
بریشان ز هر سو کمین آورید
[یک امروز راه پلنگ آورید
ز هر سو برآید و جنگ آورید]
- به چشم اندر آورد رخشان سنان
همی تاخت از قلب تا پیش صف
مرا خواستی تا بسوزی به دم
ز زین برگرفتش بکردار گوی
ببینداختش خوار بر قلبگاه
بپوشید کز گرد شد لاژورد
بیامد دمان تا به قلب سپاه
تن پیلسم درگذشت از پزشکی
شکسته شد و تیره شد رزمگاه
ده و دار گردان پرخاشجوی
به هر سو همی رفت بر چند میل
همه کوه دریا شد و دشت کوه
همی آسمان اندر آمد ز جای
بسی سروران را سر آمد نگون *
که شد خاک دریا و هامون چو کوه
پدر را نبُد بر پسر جای مهر
هوا را بپوشید گرد سیاه
یک از دیگران باز نشناختند
همانا به شب روز نزدیک شد
که بیدار بخت اندر آمد به خواب
نماند مرا جایگاه درنگ
به نیزه خور اندر زمین آورید
ز هر سو برآید و جنگ آورید]

- بیامد خود از قلب توران سپاه
از ایران فراوان سران را بکشت
۲۹۵ بر رستم آمد یکی راه جوی
همه میمنه شد چو دریای خون
بیامد به قلب سپه پیلتن
سپردار بسیار در پیش بود
همه خویش و پیوند افراسیاب
۳۰۰ ازیشان تهمتن فراوان بکشت
چو افراسیاب آن درفش بنفش
بدانست کان پیلتن رستم است
برآشفت برسان جنگی پلنگ
چو رستم درفش سیه را بدید
۳۰۵ عنان باره‌ی دستکش را سپرد
برآویخت با سرکش افراسیاب
یکی نیزه سالار توران سپاه
سنان اندر آمد به چرم کمر
تهمتن به کین اندر آورد روی
۳۱۰ تکاور ز درد اندر آمد به روی
همی جست رستم کمرگاه اوی
نگه کرد هومان بدید از کران
بزد بر سر شانهای پیلتن
سپهدار ترکان بشد زبردست
۳۱۵ به ابر اندر آمد خروش سران
- بر طوس شد داغ دل کینه‌خواه
غمی شد دل طوس و بنمود پشت
که امروز ازین کار شد رنگ و بوی
درفش سواران ایران نگون
* پس او فرامرز با انجمن
که دلشان ز رستم بدانندیش بود
همه دل پر از کین و سر پرشتاب
فرامرز و طوس اندر آمد به پشت
نگه کرد با کاویانی درفش،
سرافراز و از تخمهی نیرم است
بیفشارد ران، پیش او شد به جنگ
بکردار شیر ژبان بر دمید
به جوش آمد آن نامبردارگرد
ز پیکار خون رفت در جوی آب
بزد بر بر رستم کینه‌خواه
بسه ببریان بر نبد کارگر
یکی نیزه زد بر بر اسب اوی
بیفتاد ازو گردد پرخاشجوی
که بی‌رنج کوتاه کند راه اوی
به گردن برآورد گرز گران
ز لشکر خروش آمد از انجمن
یکی اسب آسوده را برنشست
گراییدن گرزهای گران

ز رستم بپرسید پرمایه طوس
 بدو گفت رستم که گرزگران
 نماند دل سنگ و سندان درست
 عمودی که کوبنده هومان بود
 ۳۲۰ چو از جنگ رستم بیچید روی
 سراسر سپه نعره برداشتند
 زمین سربسر کشته و خسته بود
 سپردند اسبان همی خون به نعل
 سه فرسنگ چون ازدهای دمان
 ۳۲۵ وزانجا یگه پیلتن بازگشت
 به لشکرگه خویش گشتند باز
 همه دشت پر ز آهن و سیم و زر
 که چون یافت پیل از تگ گور کوس؟
 چو باد آرد از چنگ گند آوران،
 بر و یال، کوبنده باید نخست
 تو آهن مخوانش که موم آن بود
 گریزان همی رفت پرخاشجوی
 سنانها به ابر اندر افراشتند
 وگر لاله بر زعفران رسته بود
 شده پای پیل از دل کشته لعل
 همی شد تهمتن پس بدگمان
 سلیح و بر و باره بدساز گشت
 سپه یکسر از خواسته بی نیاز
 سنان و ستام و کلاه و کمر

پادشاهی رستم به توران زمین

چو خورشید سر برزد از کوهسار
 خروش آمد و ناله‌ی کره‌نای
 ۳۳۰ نهادند سر سوی افراسیاب
 چو بشنید کامد از ایران سپاه
 بیاورد لشکر به دریای چین
 تهمتن نشست از بر تخت اوی
 یکی داستان زد تهمتن نخست
 ۳۳۵ چو بدخواه پیش آیدت کشته به
 بگسترد یاقوت بر پشت قار
 تهمتن برانگیخت لشکر ز جای
 همه رخ ز کین سیاوش پرآب
 تهمتن به پیش اندرون کینه خواه،
 برو تنگ شد پهن روی زمین
 به خاک اندر آمد سر بخت اوی
 که پرمایه آنکس که دشمن نجست
 گر آواره از جنگ برگشته به

- ز توران همه گنج او بازجست
 غلامان و اسب و پرستندگان
 در گنج دینار و پرمایه تاج
 یکایک ز هر سو به چنگ آمدش
 ۳۴۰ سپه سربسر زو توانگر شدند
 یکی طوس را داد از آن تخت عاج
 بدو گفت: هرکس که تاب آورد
 همانگه سرش را ز تن دور کن
 کسی کو خرد جوید و ایمنی
 ۳۴۵ چو فرزند باید که داری به ناز
 تو بی رنج را رنج منماید هیچ
 که گیتی سپنج است و جاوید نیست
 سپهر بلندش به پای آورید
 یکی تاج پرگوهر شاهوار
 ۳۵۰ سپیجاب و فغدز به گودرز داد
 ستودش فراوان و کرد آفرین
 بدو گفت: مهر و بزرگی و داد
 هنر بهتر از گوهر نامدار
 ترا با هنر گوهرست و خرد
 ۳۵۵ روا باشد ار پند من بشنوی
 سپیجاب تا آب گل زریون
 فریبرز کاووس را تاج زر
 بدو گفت: سالار و مهتر توی
 بگفتند با او یکایک درست
 همان مایه ور خوبرخ بندگان،
 همان جامه‌ی دیبه و تخت عاج،
 بسی گوهر از گنج کنگ آمدش
 * چو با یاره و طوق و افسر شدند
 همان یاره و طوق و منشور چاج
 و گر رسم افراسیاب آورد،
 وزو کرکسان را یکی سور کن
 نیازد سوی کیش آهرمنی،
 ز رنج ایمن، از خواسته بی نیاز،
 همه مردی و داددادن بسیج
 فری برتر از فرّ جمشید نیست
 جهان را جزو کدخدای آورید
 یکی تخت با طوق و با گوشوار،
 بسی پند و منشور آن مرز داد
 که چون تو کسی نیست اندر زمین
 همان بزم و رزم از تو داریم یاد
 هنرمند را گوهر آید بکار
 روانت همی از تو رامش برد
 که آموزگار بزرگان توی
 ز فرمان تو کس نیاید برون
 فرستاد و دینار و چندی گهر
 سیاووخش رد را برادر توی

میان را به کین برادر ببند
 ۳۶۰ میاسای بر کین افراسیاب
 ز فتراک مگشای هرگز کمند
 ز دل دور کن خورد و آرام و خواب

به ماچین و چین آمد این آگهی
 همه هدیه‌ها ساختند و نثار
 [بسه درگاه رستم نهادند روی
 تهمتن به جان داد زنه‌ارشان
 ۳۶۵ همی کرد نخجیر با یوز و باز
 که بنشست رستم به شاهنشهی
 ز دیسنار و از گوهر شاهوار
 اباگوهر و زرّ و با رنگ و بوی]
 * چو دید آن روانهای بیدارشان
 برآمد برین روزگاری دراز

چنان بد که روزی زواره برفت
 یکی ترک تا باشدش رهنمای
 یکی بیشه دید اندر آن پهن‌دشت
 ز بس رنگ و بس بوی و آب روان
 ۳۷۰ پس آن ترک، خیره، زیان برگشاد
 که نخجیرگاه سیاوش بُد این
 بدین جایگه شاد و خرّم بُدی
 زواره چو بشنید ازو این سخن
 چو گفتار آن ترکش آمد به گوش
 ۳۷۵ یکی باز بودش به دست اندرون
 رسیدند یاران و لشکر بدوی
 گرفتند نفرین بر آن رهنمای
 زواره یکی سخت سوگند خورد
 کزین پس نه نخجیر جویم نه خواب
 به نخجیر گوران خرامید تفت
 به پیش اندرافکنند و آمد ز جای
 که گفתי برو خود نشاید گذشت
 همی نوشد از باد گفתי روان
 به پیش زواره سخن کرد یاد
 * بدین بود مهرش ز توران‌زمین
 * جز ایدر همه‌جای با غم بُدی
 برو تازه شد روزگار کهن
 فرود آمد از اسب و زو رفت هوش
 رها کرد و مزگان شدش پر ز خون
 غمی یافتندش پر از آب، روی
 به زخمش فکندند هریک ز پای
 فروریخت آب از دو دیده به درد
 نپردازم از کین افراسیاب

همه جنگ را کرد باید بسیج
خروشید چون روی او را بدید
و گرب پر از آفرین آمدیم؟
از اختر ترا گردش هور داد،
یکی را برین بوم و بر شاد ماند؟
که چون او نبینی به صد روزگار

تهمتن همان کرد کو دید رای
همه بوم و بر دست بر سر گرفت
نماندند یک مرز آباد بوم
زن و کودک خرد کردند اسیر
ز کشور برآمد سراسر دمار
همه پیش رفتند پر خاک سر
نخواهیم دیدار او را به خواب
کسی را نبود اندر آن رای و راه
همه سر بر سر پیش تو بنده ایم
* مکن چنگ گردون گردنده تیز
برابرست اگر در دم ازدهاست

بسیچید بینادل پیلتن
سران را ز لشکر سراسر بخواند
بزرگان و کارآزموده ردان
نشسته ست بر تخت بی رهنمای

۳۸۰ نمانم که رستم برآساید ایچ
همانگه چو نزد تهمتن رسید
بدو گفت کایدر به کین آمدیم؟
چو یزدان نیکی دهش زور داد
چرا باید این کشور آباد ماند؟
۳۸۵ فرامش مکن کین آن شهریار

برانگیخت ارمیده دل را ز جای
همان غارت و کشتن اندر گرفت
ز توران زمین تا به سقلاب و روم
همه سر بریدند برنا و پیر
۳۹۰ برین گونه فرسنگ بیش از هزار
هرآنکس که بُد مهتری با گهر
که بیزار گشتیم از افراسیاب
از آن خون که او ریخت بر بی گناه
کنون انجمن، گر پراکنده ایم
۳۹۵ چو چیره شدی بی گنه خون مریز
ندانم کسی کان سپهد کجاست

چو بشنید گفتار آن انجمن
سوی مرز قجقار باشی برانند
شدند انجمن پیش او بخردان
۴۰۰ که کاووس بی فرّ و بی پَرّ و پای

- گر افراسیاب از رهی بی درنگ
 بیابد بر آن پیرکاووس دست
 یکایک همه وام کین توختیم
 کنون نزد آن پیرخسرو شویم
 ۴۰۵ کجا سالیان اندر آمد به شش
 به ایران پرستنده و تخت و گاه
 چنین برده گشتیم بر خواسته
 چو دل بر نهی بر سرای کهن
 سوی آز منگر که او دشمن است
 ۴۱۰ بیپوی و بیپوش و بناز و بخور
 تهمتن بر آن گشت همداستان
 چنین گفت خرم دلی رهنمای
 نگه کن که در خاک جفت توکیست
- به ایران یکی لشکر آرد به جنگ
 شود کام و آرام ما پاک پست
 * همه شهر آباد او سوختیم
 * چو رزم آیدش هر یکی نو شویم
 که نگذشت بر ما یکی روز خوش
 همانجا نگین و همانجا کلاه
 * تن آراسته شد، روان کاسته
 کند راز و بر تو بپوشد سخن
 دلش برده‌ی جان آهرمن است
 ترا بهره اینست ازین رهگذر
 که فرخنده موبد زند داستان
 که خوشی گزین زین سپنجی سرای
 برین خواسته چند خواهی گریست
- تهمتن چو بشنید شرم آمدش
 ۴۱۵ نگه کرد از اسبان به هر سوگله
 غلام و پرستندگان ده هزار
 همان نافه‌ی مشک و موی سمور
 به موی و به بوی و به دیبا و زر
 ز گسترده‌ی ها و از بیش و کم
 ۴۲۰ ز گنج و سلیح و ز تاج و ز تخت
 ز توران سوی زابلستان شدند
 سوی پارس شد طوس و گودرز و گویو
- به رفتن یکی رای گرم آمدش
 که بودند بر دشت توران یله
 بیاورد پیوسته‌ی شهریار
 * ز باز سپید و ز کیمال بسور
 شد آراسته پشت پیلان نر
 ز پوشیدنی‌ها و گنج درم
 به ایران کشیدند بر بسته رخت
 بنزدیک فرخنده‌دستان شدند
 * ابالشکری نامبردار نیو

چنین نامداران و فرسخ‌مهان

که شد طوس ورستم‌بدان‌سوی‌آب
دلی پر زکین و سری پر ز جنگ
مهان کشته و کهتران برده دید
نه شاداب بر شاخ برگ درخت
همه کاخ‌ها کنده و سوخته
چنین گفت با مهتران سپاه
همی جان بیدار بیهش کند
سپر بستر و ترگ بالین کنید
نه جنگ، آسمان بر زمین آوریم
همان از پی گنج و فرزند خویش،
بکوشیم و این کین بجای آوریم
نباید چنین‌کردن اندیشه‌پست
به نۆی یکی تازه‌راه آوریم

ندید ایچ هنگام پرداختن
به ایرانیان بر، شد آن کار سخت *
دگرگونه شد بخت و برگشت حال
برآمد برین روزگاری دراز

نهادند سر سوی شاه جهان

چو بشنید بدگوه‌رافراسیاب
۴۲۵ شد از باختر سوی دریای گنگ
همه بوم زیروزبرکرده دید
نه اسب و نه گنج و نه تاج و نه تخت
جهانی بر آتش برافروخته
ز دیده ببارید خوناب شاه
۴۳۰ که هرکس که این بد فرامش کند
همه یک به یک دل پر از کین کنید
به ایران زمین رزم و کین آوریم
ز بهر بر و بوم و پیوند خویش
همه کاخ‌هاشان بپای آوریم
۴۳۵ به یک رزم اگر باد ایشان بجست
ز هر سو سلیح و سپاه آوریم

برآراست بر هر سوی تاختن
همی سوخت آبادبوم و درخت
ز باران هوا خشک شد هفت سال
۴۴۰ شد از رنج و تنگی جهان پرنیاز

خواب دیدن گودرز سروش را

- چنان دید گودرز یک شب به خواب
 بر آن ابر باران خجسته سروش
 ز تنگی بخواهی که یابی رها
 به توران یکی شهر یاری نوست
 ۴۴۵ ز پشت سیاوش یکی شهر یار
 ازین تخمه از گوهر کیقباد
 چو آید به ایران پی فرخش
 میان را ببندد به کین پدر
 به دریای قُلْزُم به جوش آرد آب
 ۴۵۰ شب و روز در جنگ بر زین بود
 ز گردان ایران و گردنکشان
 چنین است فرمان گردان سپهر
- که ابری برآمد از ایران پرآب
 به گودرز گفتی که بگشای گوش
 وزین نامور ترک نراژدها،
 کجا نام آن شاه، کیخسروست
 هنرمند و از گوهر نامدار
 ز مادر سوی تور دارد نژاد
 ز چرخ آنچ خواهد دهد پاسخش
 کند کشور تور زیر و زیر
 نخارد سر از کین افراسیاب
 همه ساله در جوشن کین بود
 * نیابد بجزگیو ازوکس نشان
 بدو دارد از داد گسترده مهر
- چو از خواب گودرز بیدار شد
 بمالید بر خاک ریش سپید
 ۴۵۵ چو خورشید پیدا شد از پشت راغ
 سپهد نشست از بر تخت عاج
 پراندیشه دل، گیو را پیش خواند
 بدو گفت: فرخ بی و روز تو
 تو تا زادی از مادر بافرین
- * نیایش کنان پیش دادار شد
 ز شاه جهان شد دلش پر امید
 برآمد بکردار زرین جناغ،
 بیاراست ایوان به کرسی ساج
 وزان خواب چندی سخن ها براند
 همان اختر گیتی افروز تو
 پر از آفرین شد سراسر زمین

- ۴۶۰ به فرمان یزدان خجسته سروش
نشسته بر ابری پر از باد و نم
مرا دید و گفت: این همه غم چراست؟
ازیرا که بی قرّ و برزست شاه
چو کیخسرو آید به ایران زمین
۴۶۵ نیند کس او را ز گردان نیو
چنین کرد بخشش سپهر بلند
همی نام جستی میان دو صف
که تا در جهان مردم است و سخن
زمین را همانا سپهر بلند
۴۷۰ به رنج است گنج و به نام است رنج
اگر جاودانه نمائی بجای
جهان را یکی شهریار آوری
بدو گفت گیو: ای پدر بنده ام
خریدارم این را گر آید بجای
۴۷۵ به ایوان شد و ساز رفتن گرفت
چو خورشید رخشنده آمد پدید
بیامد کمر بسته گیو دلیر
به گودرز گفت: ای جهان پهلوان
کمندى و اسبى مرا یار بس
۴۸۰ چو مردم برم، خواستار آیدم
کمندى به فتراک و اسبى دوان
- مرا روی بنمود در خواب دوش
بشستی جهان را سراسر ز غم
جهانی پر از کین و بی نم چراست؟ *
ندارد همی راه شاهان نگاه
سوی دشمنان افکند رنج و کین
مگر نامور پور گودرز گیو
که از تو گشاید غم و رنج و بند
کنون نام جاویدت آمد به کف
چنین نام هرگز نگردد کهن
به دست تو خواهد گشادن ز بند
همانا که نامت به آید ز گنج
همان نام به زین سپنجی سرای
درخت و فسا را به بار آوری
بکوشم به رای تو تا زنده ام
به فرخندگی نام، بی رهنمای
ز خواب پدر مانده اندر شگفت
- زمین شد بسان گل شنبلیله،
یکی بارکش بادپایی به زیر
دلیر و سرافراز و روشن روان،
نشاید کشیدن بدان مرز کس
وزان پس مگر کارزار آیدم
پرنده آور و جامه‌ی هندوان

- ۴۸۵ مرا دشت و کوهست یکچند جای
 به پیروزبخت جهان پهلوان
 تو بدرود باش و مرا یاد دار
 ندانم که دیدار باشد جزین
 چو شویی ز بهر پرستش رخان
 مگر باشدم یاور و رهنمای
- ۴۹۰ به فرمان بیاراست و آمد برون
 پدر پیرسر بود و برنا دلیر
 ندانست کش باز بیند پسر
 پدر دل پراز درد و رخ پرز خون
 دهان جنگ را باز کرده چو شیر
 ز رفتن دلش گشت زیروزیر
- * مگر پیشم آید یکی رهنمای
 نیایم مگر شاد و روشن روان
 روان را ز درد من آزاد دار
 نداند کسی جز جهان آفرین
 به من بر جهان آفرین را بخوان
 بنزدیک آن نامور کدخدای

داستان رفتن گیوه به ترکستان

- بسا رنج‌ها کز جهان دیده‌اند
سرانجام بستر جز از خاک نیست
چو دانی که ایدر نمائی دراز
همان آرز را زیر خاک آوری
- ۵ ترا زین جهان شادمانی بس است
تورنجی و آسان دگرکس خورد
برو نیز شادی سرآید همی
ز روز گذر کردن اندیشه کن
کنون ای خردمند پاکیزه دل
ترا کردگارست پروردگار
- ۱۰ چو گردون به اندیشه زیر آوری
نشاید خور و خواب و با او نشست
دلش کور باشد، سرش بی خرد،
زهستی نشانست بر آب و خاک
توانا و دانا و دارنده اوست
چو سالار توران به دل گفت: من
چنان شاهزاده جوان را بکشت
هم از پشت او روشن کردگار
که با او بگفت آنک جز تو کس است
- ز بهر بزرگی پسندیده‌اند
ازو بهره زهرست و تریاک نیست
به تارک چرا برنهی تاج آرز؟
سرش با سراندر مفاک آوری *
- کجا رنج تو بهر دیگر کس است
سوی خاک و تابوت تو ننگرد
سرش زیر گرد اندر آید همی
پرستیدن دادگر پیشه کن
مشو در گمان پای برکش ز گل
تویی بنده و کرده‌ی کردگار
زهستی مکن پرسش و داوری
که خستو نباشد به یزدان که هست *
- خردمندش از مردمان نشمرد
ز دانش منش را مکن در مفاک
خرد را و جان را نگارنده اوست
به بیشی برآرم سراز انجمن،
ندانست جز گنج و شمشیر پشت،
درختی برآورد یازان به بار،
که اندر جهان کردگار او بس است

۲۰ خداوند کیوان و خورشید و ماه
 خداوند هستی و هم راستی
 جز از رای و فرمان او راه نیست
 کزویست پیروزی و دستگاه
 و گر نیستی خواهد و کاستی،
 خور و ماه ازین دانش آگاه نیست

آغاز داستان

۲۵ به فرمان او گیوه بسته میان
 همی تاخت تا مرز توران رسید
 زبان را به ترکی بیاراستی
 چو گفتم: ندارم ازو آگهی
 به خمّ کمندش بیاویختی
 بدان تا نداند کسی راز اوی
 یکی را همی برد با خویشتن
 همی رفت بیدار با او به راه
 بدو گفت روزی که اندر جهان
 گر ایدونکه یابم زتو راستی
 ببخشم ترا هر چه خواهی زمن
 چنین داد پاسخ که دانش بس است
 ۳۵ اگر زانکه پرسیم و هست آگهی
 بیامد بکردار شیر ژبان
 هرآنکس کش از راه تنها بدید،
 زکیخسرو از وی نشان خواستی
 تنش را ز جان زود کردی تهی
 سبک از برش خاک برریختی^(۱)
 همان نشنود نام و آواز اوی
 ورا رهنمون بود از آن انجمن
 برو راز نگشاد تا چند گاه
 سخن پرسم از تو یکی در نهان
 بشویی به دانش دل از کاستی،
 ندارم دریغ از تو پرمایه تن
 ولیکن پراکنده با هر کس است
 زباسخ نیابی زبانم تهی

۱ - بجای «بر ریختی» در م (بیت ۳۱۰۰) و یکی از پاورقیهای خ «بر ریختی» ضبط شده است که این نیز گزینش درستی است.

- بدو گفت: کیخسرو اکنون کجاست؟
چنین داد پاسخ که نشنیده‌ام
چو پاسخ چنین یافت از رهنمون
به توران همی رفت چون بیهشان
چنین تا برآمد برین هفت سال
خورش گور و پوشش هم از چرم گور
همی گشت گرد بیابان و کوه
- بباید به من برگشادنت راست
چنین نام هرگز نپرسیده‌ام
بزد تیغ و انداختش سر نگون *
مگر یابد از شاه جایی نشان
میان سوده از تیغ و بند دوال
گیاهی همی خورد و گاه آب شور *
به رنج و به سختی و دور از گروه
- ۴۰

بازیافتن گیوگودرز کیخسرو را

- چنان بُد که روزی پراندیشه بود
بدان مرغزار اندرآمد دژم
زمین سبز و جویی پر از آب دید
فرود آمد و اسب را درگذاشت
همی گفت: مانا که دیو پلید
زکیخسرو ایدر نیینم نشان
کنون گر به رزم اند یاران من
یکی نام جوی و دگر شادروز
همی برفشانم به خیره روان
همانا که خسروز مادر نژاد
زجستن مرا رنج و سختی ست بهر
سرش پر ز غم گرد آن مرغزار
- به پیش یکی بارور بیشه بود *
جهان خرّم و مرد را دل بغم
همه جای آرامش و خواب دید
بخفت و همه دل پراندیشه داشت
بر پهلوان بود کان خواب دید
چه دارم همی خویشتن را کشان
به بزم اندرون میگساران من
مرا بخت برگنبد آورد گوز
خمیده روانم چو خمّ کمان
وگر زاد، دادش زمانه بسباد
انوشه کسی کو بمیرد به زهر
- ۴۵
- ۵۰
- * همی گشت شه را بجان خواستار

- ۵۵ یکی چشمه‌یی دید تابان ز دور
 یکی جام پر می‌گرفته به چنگ
 ز بالای او فرّه آیزدی
 تو گفتی که با طوق بر تخت عاج
 همی بوی مهر آمد از روی او
- ۶۰ به دل گفت گیو: این جز از شاه نیست
 پیاده بدو تیز بنهاد روی
 گره سست شد بر در رنج اوی
 چو کیخسرو از چشمه او را بدید
 به دل گفت کین گرد جز گیو نیست
- ۶۵ مرا کرد خواهد همی خواستار
 بدو گفت گیو: ای گو سرفراز
 بر آنم که پور سیاوش توی
 چنین داد پاسخ ورا شهریار
 بدو گفت گیو: ای سر راستان
 ز کشواد و گیوت که داد آگهی؟
- ۷۰ بدو گفت کیخسرو: ای شیرمرد
 که از فرّ یزدان گشاد این سخن
 همی گفت با نامور مادرم
 سرانجام کیخسرو آید بدید
 بدانگه که گردد جهاندار نیو
- ۷۵ مرو را سوی تخت ایران برد
 جهان را به مردی به پای آورد
 یکی سر و بالا دل آرام پور
 به سر بر زده دسته‌یی بوی و رنگ
 پدید آمد و رایت بخردی
 نشسته‌ست و بر سرزیجاده تاج
 همی زیب تاج آمد از موی او
 چنین چهره جز درخور گاه نیست
 چو تنگ اندر آمد یل شاه جوی،
 پدید آمد آن نامور گنج اوی
 بخندید و شادان دلش بردمید
 برین مرز خود زین نشان نیو نیست
 به ایران برد تا بوم شهریار
 خرد را به نام تو آمد نیاز
 ز تخم کیانی و کیخسروی *
 که تو گیو گودرزی ای نامدار
 ز گودرز با تو که زد داستان؟
 که با خرمی بادی و فرّهی
 مرا مادر این از پدر یاد کرد
 بدانگه که اندرزش آمد به بن
 که ایدر چه آید ز بد بر سرم
 بسجای آورد بندها را کلید
 از ایران بیاید سرافراز گیو
 بر نامداران و شیران برد
 همان کین ما را به جای آورد

- بدو گفت گیو: ای سر سرکشان
 نشان سیاوش بدیدار بود
 ۸۰ تو بگشای و بنمای بازو به من
 برهنه تن خویش بنمود شاه
 که میراث بود از گه کیقباد
 چو گیو آن نشان دید بردش نماز
 گرفتش به بر شهریار زمین
 ۸۵ از ایران پرسید و از تخت شاه
 بدو گفت گیو: ای جهاندار کی
 جهاندار داننده‌ی خوب و زشت
 همان هفت کشور به شاهی جهان
 نبودى دل من بدین خرّمی
 ۹۰ که داند به ایران که من زنده‌ام
 سیاوخش را زنده گر دیدمی
 سپاس از جهاندار کین رنج سخت
- ز فرّ بزرگی چه داری نشان؟
 * چو برگلستان نقطه‌ی قار بود
 نشان تو پیداست بر انجمن
 نگه کرد گیو آن نشان سیاه،
 درستی بدان بد کیان را نژاد
 همی ریخت آب و همی گفت راز
 ز شادی بروبر گرفت آفرین
 ز گودرز و از رستم کینه‌خواه
 سرافراز و بیدار و فرخنده‌پی،
 مرا گر سپردی سراسر بهشت،
 نهاد بزرگان و تاج مهان،
 که روی تو دیدم به توران زمی
 به آبم و گر بآتش افکنده‌ام
 ز تیمار و رنجش نپرسیدمی
 به شادی و خوبی سرآورد بخت
- برفتند از آن بیشه هر دو به راه
 و زان هفت ساله غم و درد اوی
 ۹۵ همی گفت با شاه گیو آن سخن
 همان خواب گودرز و رنج دراز
 ز کاووس کش سال بفکند فر
 از ایران پراکنده شد رنگ و بوی
 دل خسرو از درد بر وی بسوخت
- بپرسید خسرو ز کاووس شاه
 زگستردن و خواب و از خورد اوی
 که دادار گیتی چه افکند بن
 * خور و پوشش و درد و گرم و گداز
 ز درد پسر گشت بی پای و پر،
 سراسر به ویرانی آورد روی
 بگردار آتش رخس بر فروخت

- ۱۰۰ بدو گفت کاکنون ز رنج دراز
 مرا چون پدر باش و باکس مگوی
 ترا بردهد بخت آرام و ناز
 بین تا زمانه چه آرد به روی
- شهنشه نشست از بر اسب گیوه
 یکی تیغ هندی گرفته به چنگ
 زدی گیوه بیداردل گردنش
 برفتند سوی سیاوش گرد
- ۱۰۵ فرنگیس را نیز کردند یار
 که هر سه به راه اندر آرند روی
 فرنگیس گفت: از درنگ آوریم
 ازین آگهی یابد افراسیاب
- ۱۱۰ بیاید بکردار دیو سپید
 یکی را زما زنده اندر جهان
 جهان پرزیدخواه و پردشمن است
 تو ای بافرین شاه، فرزندن
- که گر آگهی یابد آن مرد شوم
 یکی مرغزارست از ایدر نه دور
- ۱۱۵ تو با گیوه و زین و لگام سیاه
 به بالا برآیی، یکی مرغزار
 یکی جو بیارست و آب روان
 چو خورشید بر تیغ گنبد شود
- ۱۲۰ گله هر چه هست اندر آن مرغزار
 به بهزاد بنمای زین و لگام
 چو او رام گردد تو بردار گام
 به آبشخور آید سوی جو بیار
- همی رفت پیش اندرون گیوه نیو
 هر آنکس که پیش آمدی بی درنگ،
 به زیر گِل اندر فکندی تنش
 چو آمد دو تن را دل و هوش گرد
 نهانی بر آن بر نهادند کار،
 نهان از دلیران پر خاشجوی
 جهان بر دل خویش تنگ آوریم،
 نسازد به خورد و نیازد به خواب
 دل از جان شیرین شود نا امید
- * نیند کسی آشکار و نهان
 - * همه مرزها جای آهرمن است
 - * نگر تا نیوشی یکی پند من
 - * برانگیزد آتش از آباد بوم
 - * به یکسو ز راه سواران تور
 - * برو بر سوی مرغزاران پگاه
 - * بیینی بکردار خرم بهار
 - * ز دیدار او تازه گردد روان
 - * در خواب راه سپهد شود،
 - * به آبشخور آید سوی جو بیار
 - * چو او رام گردد تو بردار گام

- ۱۲۵ چو آبی برش، نیک بنمای چهر
سیاوش چو گشت از جهان ناامید
چنین گفت شبرنگ بهزاد را
همی باش برکوه و در مرغزار
ورا بارگی باش و گیتی بکوب
- ۱۳۰ نشست از بر اسب سالار نیو
بدان تند بالا نهادند روی
فسیله چو آمد به تنگی فراز
نگه کرد بهزاد کی را بدید
بدید آن نشست سیاوش خدنگ
همی داشت بر آبخور پای خویش
چو کیخسرو او را به آرام یافت
بمالید بر چشم او دست و روی
۱۳۵ لگامش بسر کرد و زین برنهاد
چو بنشست بر زین و بفشارد ران
بکردار باد هوا بردمید
غمی شد دل گیو و خیره بماند
همی گفت کاهرمین چاره جوی
۱۴۰ کنون جان خسرو شد و رنج من
چو یک نیمه ببرید از آن کوه شاه
همی بود تا پیش او رفت گیو
که شاید که اندیشه‌ی پهلوان
- * بیارای و بسپسای رویش بسمهر
برو تیره شد روی روز سپید،
که فرمان میر زین سپس باد را
چو کیخسرو آید ترا خواستار،
ز دشمن به نعلت زمین را بروب
- پیاده همی رفت در پیش گیو
چنان چون بود مردم چاره جوی
بخوردند سیر آب و گشتند باز
یکی باد سرد از جگر برکشید
- * رکسب دراز و جناغ پلنگ
از آنجا که بُد دست نهاد پیش
بپوید و با زین سوی او شتافت
بر و یال بپسود و بشخود موی
- * همی از پدر کرد با درد یاد
برآمد ز جای آن هیون گران
بپژید و از گیو شد ناپدید
بدان خیرگی نام یزدان بخواند
یکی بارگی گشت و بنمود روی
همه رنج بُد در جهان گنج من
گران کرد باز آن عنان سیاه
چنین گفت بیدار دل شاه نیو
کنم آشکارا به روشن روان؟

- بدو گفت گیوه: ای شه سرفراز
 ۱۴۵ تو از ایزدی فرّ و برزکیان
 بدو گفت: ازین اسب فرّخ نژاد
 چنین کردی اندیشه ای پهلوان
 کنون رفت و رنج مرا کرد باد
 از اسب اندرآمد جهان دیده گیوه
 ۱۵۰ که روز و شبان بر تو فرخنده باد
 که با برز و اورنگی و رای و فر
- ز بالا به ایوان نهادند روی
 چو نزد فرنگیس رفتند باز
 بدان تا نهانی بود کارشان
 ۱۵۵ فرنگیس چون روی بهزاد دید
 دورخ را به یال و برش بر نهاد
 چو آب دو دیده پراکنده کرد
 به ایوان یکی گنج بودش نهان
 یکی گنج آکنده دینار بود
 ۱۶۰ همان گنج کوپال و برگستوان
 در گنج بگشاد پیش پسر
 چنین گفت با گیوه کای برده رنج
 ز دینار و از گوهر شاهوار
 همه پاسبانیم و گنج آن تست
 ۱۶۵ ببوسید پیشش زمین پهلوان
- سزد کاشکارا بود بر تو راز
 به موی اندرآیی بینی میان
 یکی بر دل اندیشه آمدت یاد
 که آهرمن آمد بر این جوان
 پر از غم روان من و دیو شاد
 همی آفرین خواند بر شاه نیو
 * سر بدسگالان تو کنده باد
 تراداد داور هنر با گهر
- پر اندیشه مغز و روان راه جوی
 سخن رفت چندی ز راه دراز
 نباشد کس آگه ز بازارشان
 شد از آب دیده رخس ناپدید
 ز درد سیاوش همی کرد یاد
 سبک سر سوی گنج آکنده کرد
 نبُد زان کسی آگه اندر جهان
 گهر بود و یاقوت بسیار بود
 همان خنجر و گرز و تیغ گوان
 * رخ از درد پر خون و خسته جگر
 بین تا زگوهر چه خواهی ز گنج
 ز یاقوت و از تاج گوهرنگار
 فدا کردن جان و رنج آن تست
 بدو گفت کای مهتر بانوان

زمین از تو گردد بهاران بهشت
جهان پیش فرزند تو بنده باد
سپهر از تو راند همی خوب و زشت
سربدسگالان تو کنده باد

۱۷۰
چو افکند بر خواسته چشم، گیوه
ز گوهر که پرمایه تر یافتند
همان ترک و پرمایه برگستوان
در گنج را کرد شاه استوار
چو این کرده شد، بر نهادند زین
فرنگیس ترگی به سر بر نهاد
سوی ایران نهادند گرم
گزین کرد درع سیاوخش نیوه
ببردند چندانکه بر تافتند
سلیحی که بود از در پهلوان
به راه بیابان بر آراست کار
بر آن باد پایان با آفرین
برفتند هر سه بکردار باد
نهانی چنان چون بود نرم نرم

آگاهی یافتن پیران ویسه از گریختن کیخسرو

۱۷۵
بشد شهر یکسر پر از گفت و گوی
نماند این سخن یکزمان در نهفت
که آمد از ایران سرافراز گیوه
سوی شهر ایران نهادند روی
چو بشنید پیران غمی گشت سخت
ز گردان گزین کرد گلاباد را
۱۸۰
بفرمود تا ترک سیصد سوار
سپهد چو نستین و بارمان
سر گیوه بر نیزه سازید گفت
ببندید کیخسرو شوم را
که خسرو به ایران نهاده ست روی
کس آمد بنزدیک پیران بگفت:
بنزدیک بیداردل شاه نیوه
فرنگیس و شاه و گو نامجوی
بلرزید بر سان برگ درخت
چو نستین گرد و پولاد را
برفتند گرد از در کارزار
کجا پیل را گفت: بیکار مان!
فرنگیس را خاک باید نهفت
بداختر پی او، بر و بوم را

- ۱۸۵ اگر آب بگذارد آن بدنشان
 سپاهی برین گونه گردد و جوان
 فرنگیس با رنج دیده پسر
 زبیمودن راه و رنج شبان
 دو تن خفته و گیوه با درد و خشم
 به برگستوان اندرون اسب گیوه
- ۱۹۰ زره در بر و بر سرش بود ترگ
 چو از دور گرد سواران بدید
 خروشی برآورد برسان ابر
 میان سواران درآمد چو گرد
- ۱۹۵ زمانی به خنجر، زمانی به گرز
 از آن زخم کویال گیوه دلیر
 دل گیوه چونان شدی روز خشم
 وزان پس گرفتندش اندر میان
 ز نیزه نیستان شد آوردگاه
- ۲۰۰ غمی شد دل شیر در نیستان
 ازیشان فراوان بیفکند گیوه
 به نستین گردد، گلباد گفت
 همه خسته و بسته گشتند باز
 همه غار و هامون پر از کشته بود
- ۲۰۵ خروش آمد و ناله‌ی کزّه‌نای
 چو نزدیک کیخسرو آمد دلیر
 بدو گفت کای شاه، دل شاد دارا!
- چه آرد بدین مرز و این سرکشان؟
 برفتند و بیدار دو پهلوان
 به خواب اندرآورده بودند سر
 جهانجوی را گیوه بُد پاسبان
 به راه سواران نهاده دو چشم
 چنان چون بود ساز مردان نیو
 دل ارغنده و تن نهاده به مرگ
 بزد دست و تیغ از میان برکشید
 که تاریک شد مغز و جان هزبر
 ز پرخاش او خاک شد لازورد
- * همی ریخت آتش ز بالای برز
 سران را همه سرشد از جنگ سیر
- * که چون چشمه بودیش دریا به چشم
 چنان لشکری گشن و شیری ژبان
 بسپوشید دیدار خورشید و ماه
 ز خون نیستان کرد چون میستان
 ستوه آمدند آن سواران نیو
 که این کوه خاراست گر یال و سفت
 بنزدیک پیران گردن فراز
 ز خون خاک چون ارغوان گشته بود
 همی کوه را دل برآمد ز جای
- * پر از خون بر و چنگ برسان شیر
 خرد یاد دار و تن آباد دارا!

- یکی لشکر آمد پس ما به جنگ
چنان بازگشتند هر کس که زیست
۲۱۰ گذشته ز رستم، به ایران سوار
ازو شاد شد خسرو پاکدین
بخوردند چیزی کجا یافتند
- چو گلباد و نستین تیزچنگ
که بر یال و برشان ببايد گریست
ندانم که با من کند کارزار
ستودش فراوان و کرد آفرین
سوی راه بسی راه بشتافتند
- چو ترکان بنزدیک پیران شدند،
برآشفتم پیران به گلباد گفت
۲۱۵ چه کردید با گیوه و خسرو کجاست؟
بدوگفت گلباد کای پهلوان
که گیوه دلاور به گردان چه کرد
فراوان به لشکر مرا دیده‌ی
همانا که کوپال بیش از هزار
۲۲۰ سرش ویژه گفتی که سندان شده‌ست
من آورد رستم بسی دیده‌ام
به زخمش ندیدم چنان پایدار
گر آن گرزها موم بودی به چنگ
نبودی شگفت از بر و یال اوی
- چنان خسته و زار و گریان شدند،
که چونین شگفتی نشاید نهفت
سخن بر چه سان رفت؟ بر گوی راست
به پیش تو گر برگشایم زبان،
دلت سیر گردد ز دشت نبرد
نبرد مرا هم پسندیده‌ی
گرفتی ز دست من آن نامدار
بر و مساعدش پیل دندان شده‌ست
ز جسنگاوران نیز بشنیده‌ام
نه در پیچش و گردش کارزار
سنان سواران ز چرم پلنگ،
شدی کوفته خرد چنگال اوی^(۱)

۱ - بنظر ما «از» در مصرع اول با جواب مصرع دوم هماهنگ نیست، اما چنانچه بجای «از»، «ار» باشد جمله شرطیه است و مصرع دوم جزای شرط خواهد بود و بنابراین بیت از نظر معنی بی اشکال است، می‌خواهد بگوید: از زخم گرزها اگر بر و یال «گیوه» و چنگالش خرد میشد باز از نو تیز و جوشان چون پیل خروشان به جنگ ادامه می‌داد. پس صورت صحیح بیت چنین

۲۲۵ همی هر زمان تیز و جوشان شدی به نوئی چو پیل خروشان شدی
 برآشفتم پیران بدو گفتم: بس که ننگست ازین یاد کردن به کس
 نه از یک سوارست چندین سخن تو آهنگی آورد گردان مکن
 تو رفتی و نستین نامور سپاهی بکردار شیران نر
 کنون گیو را ساختی پیل مست میان یلان گشت نام تو پست
 ۲۳۰ چو زین یابد افراسیاب آگهی بیندازد از سر کلاه مهی،
 که دو پهلوان دلیر و سوار چنین لشکری از در کارزار،
 ز پیش سواری نمودند پشت بسی از دلیران توران بگشت
 گوازه بسی باشدت با فسوس نه مرد درفشی و پیلان و کوس

رفتن پیران ویسه از پس گیو و کیخسرو و فرنگیس

سواران گزین کرد پیران هزار همه جنگجوی و همه نامدار
 ۲۳۵ بدیشان چنین گفت پیران که زود هنان تکاور ببايد پسود *
 شب و روز رفتن چو شیر ژبان نباید گشادن به ره بر میان
 که گر گیو و خسرو به ایران شوند زنان اندر ایران چو شیران شوند
 نماند برین بوم و بر خاک و آب وزین داغ دل گردد افراسیاب

پاورقی از صفحه قبل

خواهد بود: نبودى شگفت ار برو یال اوی شدی کوفته، خرد چنگال اوی
 ولی چون این گزینش در هیچکدام از نسخ مورد استفاده نیامده است مانیز متن را تغییرى ندادیم .

- به گفتار او سر برافراختند
 ۲۴۰ نجستند روز و شب آرام و خواب
 چنین تا بیامد یکی ژرف رود
 مفی ژرف و پهناش کوتاه بود
 به دیگر کران خفته بُد گیوه و شاه
 فرنگیس از آنجایگه بنگرید
 ۲۴۵ دوان شد بر گیوه و آگاه کرد
 بدو گفت کای مرد بارنج، خیز
 ترا گر بیابند بیجان کنند
 مرا با پسر دیده گردد پر آب
 وزان پس ندانم چه آید گزند
 ۲۵۰ بدو گفت گیوه: ای سر بانوان
 تو با شاه بر شو به بالای تند
 جهاندار پیروز یار منست
 بدو گفت کیخسرو: ای رزمساز
 ز دام بلا یافتم من رها
 ۲۵۵ به هامون مرا رفت باید کنون
 بدو گفت گیوه: ای شه سرفراز
 پدر پهلوان ست و من پهلوان
 برادر مرا هست هفتاد و هشت
 بسی پهلوان ست و شاه اندکی
 ۲۶۰ اگر من شوم کشته دیگر بود
 اگر تو شوی دور از ایدر تباه
 شب و روز یکسر همی تاختند
 وزین آگهی شد به افراسیاب
 * سپه شد پُراگنده چون تاروپود
 برو رفتن گیوه بی راه بود
 * نشسته فرنگیس بردیدگاه
 درفش سپهدار توران بدید
 بر آن خفتگان خواب کوتاه کرد
 * که آمد ترا روزگار گریز
 دل ما ز درد تو پیچان کنند
 برند بسته نزدیک افراسیاب
 نداند کسی راز چرخ بلند
 چرا رنجه کردی بدینسان روان
 ز پیران و لشکر مشو هیچ کند
 سر اختر اندر کنار منست
 کنون کار من بر تو بر شد دراز
 تو چندین مشو در دم ازدها
 فشاندن به شمشیر، برشید خون
 جهان را به تاج تو آمد نیاز
 به شاهی نییچد نژاد و روان
 * پلنگان کوهی و شیران دشت
 * چه باشد چو پیدا نباشد یکی
 سر تاجور باشد افسر بود
 نینم کسی از در تاج و گاه

* دگر آنکه ننگ آورم بر نژاد
مرا یار باشد جهان آفرین

همان باره‌ی دستکش را به زیر
میانجی شده رود و بر بسته راه
ز سالار لشکر همی جست نیو
بدو گفت کای بدتن بد نژاد

* دلاور به پیش سپاه آمدی،
برت را کفن چنگ شاهین بود
چو مور اندر آید به گردش هزار،
چو مردار تن برکشندش به خاک
که چون بر گوزنی سر آید زمان،
بیاید دمان پیش من بگذرد
همان پیش این نامدار انجمن
سزدگر به آب اندر آیی دلیر
چه آید ترا بر سر ای نامدار
سر سرکشان اندر آرم به زیر
سران را همه زیر پای آورم
دلش گشت پر جوش و پر آب چشم
به گردن بر آورد گرز گران
همی داد نیکی دهش را درود
بدان تا سپهد بر آمد از آب

شود رنج من هفت ساله به باد
تو بالاگزين و سپه را بين

بسپوشید درع و بیامد چو شیر
۲۶۵ ازین سو سپهد، وزان سو سپاه

چو رعد بهاران بغزید گیو
بر آشفست پیران و دشنام داد
چو تنها بدین رزمگاه آمدی،
کنون خوردنت نوک ژوپین بود
۲۷۰ اگر کوه آهن بود یک سوار

کنند آن زره بر تنش چاک چاک
یکی داستان زد هزیر دمان
زمانه برودم همی بشمرد
زمان آوریدت کنون پیش من
۲۷۵ بدو گفت گیو: ای سپهدار شیر

ببینی کزین پره‌نر یک سوار
هزارید و من نامور یک دلیر
چو من گرزهی سرگرای آورم
چو بشنید پیران بر آورد خشم
۲۸۰ برانگیخت اسب و بیفشارد ران

چو کشتی زدشت اندر آمد به رود
نکرد ایچ گیو آزمون را شتاب

- زیالا به پستی بیچید گیوه
چو از آب و از لشکرش دور کرد
۲۸۵ هم‌آورد با گیوه نزدیک شد
گریزان از آن پهلوان بلند
بیچید گیوه سرافراز یال
سرپهلوان اندر آمد به بند
پیاده به پیش اندرافکنند خوار
۲۹۰ بیفکنند بر خاک و دستش ببست
درفشش گرفته به چنگ اندرون
چو ترکان درفش سپهدار خویش
خروش آمد و ناله‌ی کره‌نای
چو آن دید گیوه اندر آمد به آب
۲۹۵ بر آورد گرز گران را به کفت
سبک شد عنان و گران شد رکیب
بشمشیر و با نیزه سرگرای
از افکنده شد روی هامون چوکوه
قفای یلان سوی او بُد همه
۳۰۰ چنان چیره برگشت و بگذاشت آب
دمان تا بنزدیک پیران رسید
به خواری پیاده ببردش کشان
بر شاه بردش چنان خواروزار
چنین گفت: کین بددل بی‌وفا
۳۰۵ سیاوش به گفتار او سر بداد
- * گریزان همی شد ز سالار نیو
به زین اندرافکنند گرز نبرد
جهان چون شب تیره تاریک شد
زفتراک بگشاد پیچان کمند
کمند اندرافکنند و کردش دوال
ز زین برگرفتش به خم کمند
ببردش به دور از لب رودبار
سلیحش پوشید و خود برنشست
* بشد تالِبِ آب «گُل زَرَبُون»
بدیدند رفتند ناچار پیش
دمِ نایِ سرغین و هندی درای
* چو کشتی که از باد گیرد شتاب
سپه ماند از کار او در شگفت
سر سرکشان خیره گشت از نهیب
* همی کشت ازیشان یل رهنمای
ز یک تن شدند آن دلیران ستوه
چو شیر اندر آمد به پشت رمه
* که گفتم ندیده ست لشکر به خواب
همی خواست از تن سرش را برید
دوان و پُر از درد چون بیهشان
* دورخساره زردو سرافکننده خوار
گرفتار شد در دم ازدها
گر او گشت باد این شود نیز باد

- ابر شاه، پیران گرفت آفرین
همی گفت کای شاه دانش پژوه
تو دانسته‌یی درد و تیمار من
سزدگر من از چنگ این ازدها
- ۳۱۰ به کیخسرو آنگه نگه کرد گیو
فرنگیس را دید دیده پرآب
به گیو آن زمان گفت کای سرفراز
چنان دان که این پیرسر پهلوان
پس از دادگسر داور رهنمون
۳۱۵ ز بد مهر او پرده‌ی جان ماست
بدو گفت گیو: ای سر بانوان
یکی سخت سوگند خوردم به ماه
که گر دست یابم برو روز کین
بدو گفت کیخسرو: ای شیرفش
کنون دل به سوگند گستاخ کن
۳۲۰ چو از خنجرت خون چکد بر زمین
بشد گیو و گوشش به خنجر بسفت
چنین گفت پیران از آن پس به شاه
بفرمای کاسپم دهد باز نیز
بدو گفت گیو: ای دلیر سپاه
۳۲۵ به سوگند بدهم ترا باره باز
که نگشاید این بند من هیچ کس
کجا مهتر بانوان تو اوست
- خروشان بسوسید روی زمین
چو خورشید تابان میان گروه،
ز بهر تو با شاه پیکار من
به فرّ و به بخت تو یابم رها
- * بدان تا چه فرمان دهد شاه نیو
زیان پر ز نفرین افراسیاب
* کشیدی بسی رنج راه دراز
خردمند و رادست و روشن روان
بدان کو رهانید ما را ز خون
وزین کرده‌ی خویش زنهار خواست
* انوشه روان باد شاه جهان
به تاج و به تخت سرافراز شاه،
کنم ارغوانی به خونش زمین
زیان را ز سوگند یزدان مکش
به خنجر ورا گوش سوراخ کن
هم از مهر یاد آیدت، هم زکین
ز سوگند برتر درشتی نگفت
که بی اسب من چون شوم با سپاه؟
چنان دان که بخشیده‌یی جان و چیز
چرا سست گشتی به آوردگاه
دو دستت بسبندم به بسند دراز
گشاینده گلشهر خواهمت و بس
* وزو نیست پنهان ترا مغز و پوست

- بدان گشت همداستان پهلوان
۳۳۰ که نگشاید آن بند او کس به راه
بدو داد اسب و دو دستش ببست
- * به سوگند بخزید اسب روان
ز گلشهر خواهد وی آن دستگاه
از آن پس بفرمود تا برنشست

آگاه شدن افراسیاب از گریختن کیخسرو و فرنگیس

- چو از لشکر آگه شد افراسیاب
بزد بوق و کوس و سپه برنشاند
دو منزل یکی کرد و آمد دمان
۳۳۵ بیاورد لشکر بدان رزمگاه
همه مرز لشکر پراکنده دید
بپرسید کین پهلوان با سپاه
نبود آگهی نزد جنگاوران
که برد آگهی نزد آن دیوزاد؟
۳۴۰ اگر خاک بودیش پروردگار
سپهرم بدو گفت کاسان بُدی
یکی گیو گودرز بوده ست و بس
ستوه آمد از جنگ یک تن سپاه
- برو تیره شد تابش آفتاب
از ایوان بکردار آتش برانند
همی تاخت برسان تیر از کمان
که آورد گلباد بُد با سپاه
به هر جای بر مردم افکنده دید
* که آمد از ایران بدین رزمگاه
که بگذشت از بنسان سپاهی گران؟
که کس را دل و پند پیران مباد!
ندیدی دو چشم من این روزگار
اگر دل ز لشکر هراسان بُدی
سوار ایچ با او ندیدیم کس
همی رفت گیو و فرنگیس و شاه
- سپهبد چو گفت سپهرم شنید
۳۴۵ سپهدار پیران به پیش اندرون
گمان برد کو گیو را یافته ست
چو نزدیک تر شد نگه کرد شاه
- سپاهی به پیش اندر آمد پدید
سر و ریش و یالش همه پر زخون
به پیروزی از پیش بشتافته ست
چنان خسته بُد پهلوان سپاه

دو دست از پس پشت با پالهنک
غمی گشت و اندیشه اندر گرفت
نه درنده گرگ و نه ببر بیان،
کجا گیوه تنها بُد ای شهریار
زیمش به دریا بسوزد نهنک
همی کوفت چون پتک آهنگران

- * سران را سرآورد سوی نشیب
فزون زانکه بارید بر سرش تیغ
تو گفتی که گشته ست با گرز جفت
جزاز من نبند پیش او کینه خواه
بیفکند و آمد سر من به بند
به خاک اندرآمد سر و گوش من
برافکند بر زین و خود برنشست
* به دادار کیهان و تخت و کلاه
بخوردم چو دیدم که برگشت بخت
چنین هم روی تا به جای نشست
به دیگر زمان درد و سوگند و بند
بخواهد بریدن ز ما پاک مهر

به دیده زخشم اندرآورد آب
بسپچید پیران و خامش بماند
به دشنام و سوگند لب برگشاد
شوند ابر غرنده از تندباد،

ورا دید بسته به زین بر چو سنگ
بپرسید وزو ماند اندر شگفت
۳۵۰ بدو گفت پیران که شیر ژبان
نباشد چنان در صف کارزار
بدانسان که او برمد روز جنگ
نخست اندرآمد به گرزگران
به اسب و به گرز و به پای و رکیب
۳۵۵ همانا که باران نبارد زمیغ
چو اندر گلستان به زین بر بخت
سرانجام برگشت یکسر سپاه
گریزان ز من تاب داده کمند
پراکنده شد دانش و هوش من
۳۶۰ از اسب اندرآمد دو دستم ببست
به جان و سرشاه و خورشید و ماه
مرا داد ازین گونه سوگند سخت
که کس را نگویی که بگشای دست
زمانی سر و یالم اندر کمند
۳۶۵ ندانم چه رازست نزد سپهر

چو بشنید گفتارش افراسیاب
یکی بانگ برزد زپیشش براند
وزانپس به مغز اندرافکند باد
که گر گیوه گودرز و آن دیوزاد

۳۷۰ فرود آورمشان ز ابر بلند،
میانشان بیرم به شمشیر تیز
بزد دست و از گرز بگشاد بند
به ماهی دهم تا کند ریزریز
چو کیخسرو ایران بجوید همی
فرنگیس باری چه گوید همی؟

خود و سرکشان سوی جیحون کشید
به هومان چنین گفت کاندلر شتاب!
۳۷۵ که چون گیو و خسروز جیحون گذشت
نشان آمد از گفته‌ی راستان
که از تخمه‌ی تور و از کیقباد
که توران زمین را کند خارستان
همی دامن از خشم در خون کشید
عنان را مکش تالب رود آب
همه رنج ما باد گردد به دشت
که دانا بگفت از گه باستان،
یکی شاه خیزد ز هر دو نژاد،
نماند بر آن بوم و بر شارستان

رسیدن کیخسرو و مادرش و گیو به کنار جیحون

رسیدند پس گیو و خسرو بدآب
۳۸۰ گرفتند پیکار با باژخواه
نوندی کجا بادبانش نوست
چنین گفت با گیو پس باژخواه
همی گر گذر بایدت زآب رود
بدو گفت گیو: آنچه خواهی بخواه
همی بودشان بر گذشتن شتاب^(۱)
که کشتی کدامست بر باژگاه؟
نشستی که زیبای کیخسروست
که آب روان را چه چاکر چه شاه
فرستاد باید به کشتی درود
گذر ده که تنگ اندر آمد سپاه

- ۳۸۵ بخواهم ز تو، گفت باژ اندکی
 زره خواهم از تو، گر اسب سیاه
 بدو گفت گیو: ای گسسته خرد
 به هر باژ اگر شاه شهری بُدی
 که باشی که شه را کنی خواستار
 ۳۹۰ و گر مادر شاه خواهی همی
 سد دیگر چو شبرنگ بهزاد را
 چهارم که جستی بخیره زره
 نگردد چنین آهن از آب تر
 نه نیزه، نه شمشیر هندی، نه تیر،
 ۳۹۵ کنون آب ما را و کشتی ترا
 بشه گفت گیو: ارتو کیخسروی
 فریدون که بگذاشت ار وندرود
 جهانی سراسر شد او را رهی
 چه اندیشی ار شاه ایران تویی؟
 ۴۰۰ به بد آب را کسی بود بر تو راه
 اگر من شوم غرقه، گر مادرت
 زمادر تو بودی مراد جهان
 مرا نیز مادر ز بهر تو زاد
 که من بی گمانم که افراسیاب
 ۴۰۵ مرا برکشد زنده بر دار خوار؛
 به آب افکند ماهیانتان خورند
 بدو گفت کیخسرو: اینست و بس
- * از این چار چیزت بخواهم یکی:
 پرستار، اگر بر سرش تاخ ماه
 سخن زان نشان گوی کاندر خورد
 ترا از جهان نیز بهری بُدی
 * چنین بادیمایی ای بادسار
 به باژ افسر ماه خواهی همی
 که کوتاه دارد به تک باد را
 * که آنرا ندانی گره تا گره
 نه آتش بر روی بود کارگر
 همی باژ خواهی بدین آنگیر؟
 بدین مایه شاهی، درشتی ترا
 * نیینی ازین آب جز نیکوی
 فرستاد تخت مهی را درود،
 که با روشنی بود و با فرهی
 * پناه دلیران و شیران تویی
 که با فرّ و برزی و زیبای گاه
 * گرانی نباید که گیرد سرت
 که بیکار بُد تخت شاهنشهان
 ازین باره بر دل مکن هیچ یاد
 بیاید دمان تا لب رود آب
 * فرنگیس را با تو ای شهریار،
 و گر زیر نعل اندرون بسپرند
 پناهم به یزدان فریادرس

- فرود آمد از باره‌ی راه‌جوی
 همی گفت: پشت و پناهم تویی
 ۴۱۰ به آب اندرافکنند خسرو سیاه
 پس او فرنگیس و گیو دلیر
 بدان سو گذشتند هر سه درست
 بر آن نیستان بر نیایش گرفت
 چو از رود کردند هر سه گذر
 ۴۱۵ به یاران چنین گفت کاینک شگفت
 بهاران و جیحون و آبِ روان،
 بدین ژرف دریا چنین بگذرد!
 پشیمان شد از خام گفتار خویش
 بیاراست کشتی به چیزی که داشت
 ۴۲۰ به پوزش برفت از پس شهریار
 همه هدیه‌ها نزد شاه آورد
 بدو گفت گیو: ای گوبی‌خرد
 چنین مایه‌ور باگهر شهریار
 ندادی، کنون هدیه‌ی تو مباد
 ۴۲۵ چنان خوار برگشت ازو رودبان
 چو آمد به نزدیکی بازگاه
 چو نزدیک رود آمد افراسیاب
 یکی بانگ زد تند بر بازخواه
 چنین داد پاسخ که ای شهریار
 ۴۳۰ نه دیدم، نه هرگز شنیدم چنین
 بنالید و بر خاک بنهاد روی
 به آب و به خشکی به راهم تویی
 چو کشتی همی راند تا بازگاه
 برون شد ز جیحون و از آبِ چیر
 جهانجوی خسرو سر و تن بشست
 جهان‌آفرین را ستایش گرفت
 نگهبان کشتی شد آسیمه سر
 کزین برتر اندازه نتوان گرفت:
 سه جوشن ور و اسب و برگستوان،
 خردمندش از مردمان نشمرد
 تبه دید از آن کار بازار خویش
 ز باد هوا بادبان برگذاشت
 چو آمد به نزدیکی رودبار،
 کمان و کمند و کلاه آورد
 تو گفستی که این آب مردم خورد
 همی از تو کشتی کند خواستار،
 بود روز، کین روزت آید به یاد *
 که جان را همی گفت: پدرود مان!
 بیامد همانگه ز توران سپاه
 ندید ایچ مردم، نه کشتی بر آب
 که چون یافت این دیو بر آب راه؟
 پدر باژبان بود و من باژدار
 که کردی کسی ز آبِ جیحون زمین

- بهاران و این آب با موج تیز
چنان برگذشتند هر سه سوار
از آن پس بفرمودش افراسیاب
بدو گفت هومان که ای شهریار
۴۳۵ تو با این سواران به ایران شوی
چو گودرز و چون رستم پیلتن
همانا که از گاه سیر آمدی
ازین روی تا چین و ماچین تراست
توتوران نگهدار و تخت بلند
۴۴۰ پر از خون دل از رود گشتند باز
- چو اندر شوی نیست راه گریز
* که گفתי هوا داشتشان در کنار
که بشتاب و کشتی برافکن بر آب
براندیش و آتش مکن در کنار
همی در دم و چنگ شیران شوی
چو طوس و چو گرگین و آن انجمن،
که ایدر به چنگال شیر آمدی
خور و ماه و کیوان و پروین تراست
از ایران کنون نیست بیم گزند
برآمد برین روزگاری دراز

رسیدن گیوه و کیخسرو به ایران زمین

- چو با گیوه کیخسرو آمد به زم
نوندی ز هر سو برافکنند گیوه
که آمد ز توران سپهدار شاد
فرستاده‌یی بختیار و سوار
۴۴۵ گزین کرد از آن نامداران زم
بدو گفت: از ایدر برو باصفهان
به گودرز گوی ای جهان پهلوان
بگویش که کیخسرو آمد به زم
یکی نامه نزدیک کاووس شاه
۴۵۰ هیونان کفک افکن بادپای
- جهان چند ازو شاد و چندی دژم،
یکی نامه از گیوه و از شاه نیو
سر تخمهی نامور کیقباد
خردمند و بینادل و دوستدار،
بگفت آنچه پیش آمد از بیش و کم
همه راه تازان بنزد مهان
بخفتی و بیدار بودت روان
* که بادی نجست ازیر او دژم
فرستاده بگرفت و برداشت راه
بجستند برسان آتش زجای

نخستین بیامد بر پهلوان
 جهان پهلوان نامه بر سر نهاد
 همی کرد نفرین بر افراسیاب
 ز یال هیونان بپالود خوی
 ز شادی خروش آمد از بارگاه
 بر آن نامه‌ی گیوه گهر فشاند
 جهانجوی کیخسرو آمد ز راه
 به هر جای رامشگران خواستند
 برفتند یکسر سوی اصفهان
 همه دیبه خسروانی فکند
 به زر اندرون چند گونه گهر
 یکی طوق پر گهر شاهوار
 چنان چون ببايد سزاوار شاه
 بیاراست میدان و خود بر نشست
 پذیره شدن را بیاراستند
 پذیره شدن را به آیین خویش
 پیاده شدندش سواران نیو
 همان گیوه را دید با او به راه
 ز درد سیاوش بسی یاد کرد
 چنین گفت کای شهریار زمین
 به جای تو کشور نخواهم، نه تخت
 روان سیاوش پر از نور باد
 که دیدار تو رهنمای منست

فرستاده‌ی گیوه روشن روان
 پیامش همه گفت و نامه بداد
 ز بهر سیاوش ببارید آب
 فرستاده شد نزد کاووس کی
 ۴۵۵ چو آمد به درگاه کاووس شاه
 سپهبد فرستاده را پیش خواند
 خیر شد به گیتی که فرزند شاه
 جهانی به شادی بیاراستند
 وزان روی جمله مهان جهان
 ۴۶۰ بیاراست گودرز کاخ بلند
 یکی تخت بنهاد پیکر به زر
 یکی یاره با تاج و با گوشوار
 به در و به گهر بیاراست گاه
 سراسر همه شهر آذین بست
 ۴۶۵ مهان سرافراز برخاستند
 برفتند هشتاد فرسنگ پیش
 چو آمد پدیدار با شاه گیوه
 چو چشم سپهبد بر آمد به شاه
 فروریخت از دیدگان آب زرد
 ۴۷۰ ستودش فراوان و کرد آفرین
 تو بیدار دل باش و پیروز بخت
 ز تو چشم بدخواه تو دور باد
 جهاندار یزدان گوی منست

سیاوخش را زنده گر دیدمی
 ۴۷۵ بزرگان ایران همه پیش اوی
 وزان جایگه شاد گشتند باز
 ببوسید چشم و سر گیوه و گفت
 گزارنده‌ی خواب و جنگی تویی
 برین گونه از دل نخندیدمی
 یکایک نهادند بر خاک روی
 فروزنده شد بختِ گردن‌فراز
 که بیرون کشیدی سپهر از نهفت
 گه چاره مردِ درنگی تویی

سوی خانه‌ی پهلوان آمدند
 ۴۸۰ بی‌بودند یک هفته با می به دست
 به هشتم سوی شهر کاووس شاه
 همه شاد و روشن روان آمدند
 بسیار آراسته بزمگاه نشست
 همه شاددل برگرفتند راه

رسیدن کیخسرو به نزدیک تختِ کاووس

چو کیخسرو آمد بر شهریار
 ۴۸۵ همه یال اسپان پر از مشک و می
 چو کاووس کی روی خسرو بدید
 فرود آمد از تخت و شد پیش اوی
 جوان جهانجوی بردش نماز
 فراوان ز ترکان بپرسید شاه
 ۴۹۰ چنین داد پاسخ که آن کم‌خرد
 مرا چند بپسود و چندی بگفت
 بترسیدم از کسار و کسردار اوی
 جهان گشت پر بوی و رنگ و نگار
 در و بام و دیوار پرخواست
 گلاب و می و مشک با زعفران
 شکر با درم ریخته زیر پی
 سرشکش زمزگان به رخ برچکید
 بمالید بر چشم او چشم و روی
 گزاران سوی تخت رفتند باز
 هم از تخت سالار توران سپاه
 به بد روی گیتی همه بسپرد
 هنر با خرد کردم اندر نهفت
 بسیچیدم از درد و تیمار اوی

کشنده پدر چون بود دوستدار؟
 که بپرستم او را، پدر زیر خاک
 به توران مرا جست و رنج آزمود
 که با من بیامد ز توران زمین،
 پس ما بیامد چو آتش به راه،
 نبیند به هندوستان بُت پرست
 ز دریا برآید برآسان به جنگ
 میان بسته و بادپایی به زیر،
 که گفתי زمین را بسوزد به جنگ
 سر پهلوان اندرآمد به بند
 وگرنه سرش را بکندی زیار
 ز بد گفتن من زبان بسته بود
 نیاسود با گرزهی گاورنگ
 به آب و به کشتی نیفکند چشم
 بود جاودان شاد و روشن روان
 که آزادگان را بدو بود فخر
 به ایوان نور رفتن آراستند
 چو آمد بدان گلشن زرنگار،
 به شاهی برو آفرین خواندند
 جز از طوس نوذر که پیچید سر
 هم او را بُدی کاویانی درفش
 بر او پیامی فرستاد نغز
 که چنگ یلان داشت و آهنگ شیر *

اگر ویژه ابری شود دربار
 نخواند مرا موبد از آب پاک
 ۴۹۵ کنون گیو چندان به سختی بیود
 اگر نیز رنجی نبردی جزین
 سرافراز دو پهلوان با سپاه
 من آن دیدم از گیو کز پیل مست
 گمانی نبردم که هرگز نهنگ
 ۵۰۰ وزان پس که پیران بیامد چو شیر
 به آب اندرآمد بسان نهنگ
 بینداخت بر یال و ترگش کمند
 به خواهشگری رفتم ای شهریار
 بدان کوز درد پدر خسته بود
 ۵۰۵ کنون تا لب رود جیحون ز جنگ
 سرانجام بگذاشت جیحون به خشم
 کسی را که چون او بود پهلوان
 یکی کاخ کشواد بُد در سطر
 چو از تخت کاووس برخاستند
 ۵۱۰ همی رفت گودرز با شهریار
 بر اورنگ زربنش بنشانند
 ببستند گردان ایران کمر
 که او بود با کوس و زرینه کفش
 از آن کار گودرز شد تیز مغز
 ۵۱۵ پیمبر جهانجوی گیو دلیر

بدو گفت: با طوس نوذر بگوی
بزرگان و شیران ایران زمین
چرا سرکشی تو به فرمان دیو؟
اگر تو بیچی ز فرمان شاه
۵۲۰ فرستاده گیوست و پیغام من:

که هنگام شادی بهانه مجوی
همه شاه را خواندند آفرین
نبینی همی فرکیهان خدیو
مرا با تو کین خیزد و رزمگاه
به دستوری نامدار انجمن

ز پیش پسر گیوه بنمود پشت
بیامد به طوس سپهد بگفت
چو بشنید، پاسخ چنین داد طوس
به ایران پس از رستم پیلتن
۵۲۵ نبیره منوچهر شاه دلیر
همان شیر پرخاش جویم به جنگ
همی بر من آیین و رای آورید؟
نباشم بدین کار همداستان
جهاندار کز تخم افراسیاب
۵۳۰ نخواهیم شاه از نژاد پشنگ
تو این رنج‌هایی که بردی برست
کسی کو بود شهریار زمین
فربریز فرزندان کاووس شاه
به هر سو ز دشمن ندارد نژاد

دلش پُر ز گفتارهای درشت
که این رای را با تو دیوست جفت
که بر ما نه خوبست کردن فسوس
سرافرازتر کس منم ز انجمن
که گیتی به تیغ اندر آورد زیر
بدرم دل پیل و چنگ پلنگ
جهان را به نو کدخدای آورید؟
ز خسرو مزین پیش من داستان
نشانیم، بخت اندر آید به خواب
فسیله نه خرم بود با پلنگ
که خسرو جوانست و گنداورست
هنر باید و گوهر و فرّ و دین
سزاوارتر کس به تخت و کلاه
همش فرّ و برزست و هم نام و داد

۵۳۵ دژم گیوه برخاست از پیش اوی
بیامد به گودرز کشواد گفت
که خام آمدش دانش و کیش اوی
که فرّ و خرد نیست با طوس جفت

- دو چشمش تو گفתי نبیند همی
 بر ایوان نباشد چو خسرو نگار
 برآشفت گودرز و گفت از مِهان
 ۵۴۰ نَبیره پسر داشت هفتاد و هشت
 سواران جنگی ده و دوهزار
 وزان سو بیامد سپهدار طوس
 ببستند گردان فراوان میان
 چو گودرز را دید و چندان سپاه
 ۵۴۵ یکی تخت بر کوهی زنده پیل
 جهانجوی کیخسرو تاجور
 به گرداندرش زنده پیلان دوست
 همی تافت زان تخت خسرو چو ماه
 غمی شد دل طوس و اندیشه کرد
 ۵۵۰ بسی کشته آید ز هر سو سپاه
 نباشد جز از کام افراسیاب
 بدیشان رسد تخت شاهنشهی
 خردمند مردی و جوینده راه
 که از ما یکی گر برین دشتِ جنگ
 ۵۵۵ یکی کینه خیزد که افراسیاب
 چو بشنید زین گونه گفتار شاه
 بر طوس و گودرز کشوادگان
- فربریز را برگزیند همی
 نه بر تخت با تاج و با گوشوار
 تن طوس کم باد اندر جهان
 بزد کوس و زایوان به میدان گذشت
 برون رفت بر گشتوان ور سوار
 ببستند بر کوهی پیل کوس
 به پیش سپاه اختر کاویان
 بدو تیره شد روی خورشید و ماه *
 ز پیروزه تابان بکردار نیل
 نشسته بر آن تخت و بسته کمر
 تو گفתי به گیتی جز آن جای نیست
 ز یاقوت رخشان به سر بر کلاه
 که امروز اگر من بسازم نبرد،
 از ایدر نه برخیزد این کینه گاه
 سر بخت ترکان بر آید ز خواب
 سر آید به ما روزگار مهی *
 فرستاد نزدیک کاووس شاه،
 نهد بر کمان پر تیر خدنگ،
 همه شب همی آن بیند به خواب
 بفرمود تا باز گردد به راه *
 گزیده سرافراز از آزادگان *

- * چنان چون نباید بنزدیک من
 * زبان برگشادند با پیشگاه
 * مننه زهر برزنده بر جام شیر
 * نباید که این سوی آید زبان
 * که گر شاه سیر آمد از تاج و گاه
 * بزرگی و دیهیم و تخت مهان
 * میان بسته دارد چو شیر زبان
 * چرا برنهد، برنشیند به گاه؟
 * ترا بخرد از مردمان نشمرد
 * چنو راد و آزاد و خامش نبود
 * به فرّ و به پای و به چهر و به پوست
 * هم از تخم شاهی نییچد زداد
 * چنین خام گفتارت از بهر چیست؟
 * چنان برزبالا و آن مهر اوی
 * به فرّ کیانی و رای درست
 * گذشت و به کشتی نیامد فرود
 * ازو دور شد دست و چشم بدی
 * پدر تند بود و تو دیوانه‌یی
 * * برویالت آغشته گشتی به خون
 * تو دل را مگردان زآیین و راه
 * سزاوار گاه‌اند و هر دو جوان
 * که با برز و با فرّه ایزدیست؟
- که بر درگه آیند بی انجمن
 بشد طوس و گودرز نزدیک شاه
 ۵۶۰ بدو گفت شاه: ای جهان‌دیده پیر
 بنه تیغ و بگشای از آهن میان
 چنین گفت طوس سپهد به شاه
 به فرزند باید که ماند جهان
 فریرز با فرّ و برز کیان
 ۵۶۵ چو فرزند باشد، نبیره کلاه
 بدو گفت گودرز کای کم خرد
 به گیتی کسی چون سیاوش نبود
 کنون این جهانجوی فرزند اوست
 گر از تور دارد ز مادر نژاد
 ۵۷۰ به توران و ایران چنو نیز کیست؟
 دو چشمت نبیند همی چهر اوی
 ز جیحون گذر کرد و کشتی نجست
 چو شاه آفریدون کز اروندرود
 زمردی و از فرّه ایزدی
 ۵۷۵ تو نوذر نژادی، نه بیگانه‌یی
 سلیح من ار با من‌استی کنون
 به کاووس گفت: ای جهاندار شاه
 دو فرزند پرمایه را پیش خوان
 ببین تا ز هر دو سزاوار کیست

- ۵۸۰ بدو تاج بسپار و دل شاددار
 که فرزند بینی همی شهریار
- بدو گفت کاووس کین رای نیست
 یکی را چو من کرده باشم گزین
 یکی چاره سازم که هر دو زمن
 دو فرزند ما را کنون با دو خیل
- ۵۸۵ به مرزی که آنجا دژ بهمن ست
 به رنجست از آهرمن ایزدپرست
 ازیشان یکی کان بگیرد به تیغ
- ۵۹۰ چو بشنید گودرز و طوس این سخن
 بدین هر دو گشتند همداستان
 برین همسخن دل بیاراستند
- چو خورشید برزد سر از برج شیر
 فریبرز با طوس نوذر دمان
 چنین گفت با شاه بیدار طوس
 همان برکشم کاویانی درفش
- ۵۹۵ کنون همچین من زدرگاه شاه
 پس اندر فریبرز و کوس و درفش
 چو فرزند را فرّ و برزکیان
 بدو گفت شاه: ار تو رانی زبیش
 به رای خداوند خورشید و ماه
- که افکند سالار بیدار بُن
 ندانست ازین به کسی داستان
 زپیش جهاندار برخاستند
- سپهر اندر آورد شب را به زیر،
 بتزدیک شاه آمدند آن زمان
 که من با سپهد برم بوق و کوس
 رخ لعل دشمن کنم زو بنفش *
- بُنه برنهم، برنشانم سپاه
 هوا کرده از سمّ اسپان بنفش
 بباشد، نبیره نبندد میان *
- نگردد شمار ایچ برکمّ و بیش
 توان ساخت پیروزی و دستگاه

۶۰۰ فربریز را گر چنین است رای
 به پیشی نباشد سخن کمّ و بیش
 تو لشکر بیارای و منشین زیبای
 زمانه نگردد زآیین خویش

۶۰۵ بشد طوس با گاه و کوس و درفش
 فربریز کاووس در قلبگاه
 به پیش اندرون طوس و پیل و سپاه
 برابر سپه را فرود آورید
 ۶۰۵ بشد طوس با لشکری جنگ جوی
 سپه چون به نزدیکی دژ رسید
 به تندی سوی دژ نهادند روی
 زمین همچو آتش همی بردمید
 میان زره مرد جنگی بسوخت
 سنانها زگرمی همی برفروخت
 زمین سربسرگفتی از آتش است
 سر باره‌ی دژ بُد اندر هوا
 ۶۱۰ سپهد فربریز را گفت: «مرد
 به گرز و کمان و به تیغ و کمند
 به پیرامن دژ یکی راه نیست
 میان زیر جوشن بسوزد همی
 بگشتند یک هفته گرد اندرش
 ۶۱۵ به نومیدی از جنگ گشتند باز

به پای اندرون کرده زرینه کفش
 به پیش اندرون طوس و پیل و سپاه
 برابر سپه را فرود آورید
 به تندی سوی دژ نهادند روی
 زمین همچو آتش همی بردمید
 میان زره مرد جنگی بسوخت
 هوا دام آهزمن سرکش است
 ندیدند جنگ هوا را روا
 هزبری چو آمد به دشت نبرد،
 * بکوشد که بردشمن آرد گزند»
 از آتش کسی با دل شاه نیست
 تن بارگی برفروزد همی
 به دیده ندیدند جای درش
 نیامد بر از رنج و راه دراز

رفتن کیخسرو به دژ بهمن

* چو آگاهی آمد به آزادگان
 که طوس و فربریز گشتند باز
 بر پیرگودرز کشاورادگان
 ترا رفت باید همی رزمساز
 * بیامد سپاه و جهاندار نو
 بیاراست پیلان و برخاست غو

- یکی تخت زرین زبرجدنگار
 ۶۲۰ به گرداندرش با درفش بنفش
 ز بیجاده تاجی و طوقی به زر
 همی گفت کامروز روز نوست
 جهانجوی بر تخت زرین نشست
 چو نزدیک دژ شد سپه بر نشست
 ۶۲۵ نیسنده را خواست بر پشت زین
 ز عنبر نبشتند بر پهلوی
 که این نامه از بندهی کردگار
 که از بند آهزمن بد بجست
 که اویست جاوید برتر خدای
 ۶۳۰ خداوند کیوان و بهرام و هور
 مرا داد اورنگ و فرّ کیان
 جهانی سراسر به شاهی مراست
 گرین دژ برویوم آهزمن است،
 به فرّ و به فرمان یزدان پاک
 ۶۳۵ و گر جادوان راست این دستگاه
 چو خمّ دوال کمند آورم
 وگر خود خجسته سروش ایدرست
 همان من نه از دست آهزمنم
 به فرمان یزدان کنم این تهی
 ۶۴۰ یکی نیزه بگرفت خسرو دراز
 بسان درفشی برآورد راست
 نهادند بر پیل و چندی سوار،
 به پای اندرون کرده زرینه کفش
 به زرّ اندرون چند گونه گهر
 نشست جهاندار کیخسروست
 به سربرش تاجی و گرزى به دست
 بپوشید درع و میان را ببست
 یکی نامه بر روی قرطاس چین،
 چنان چون بود نامه‌ی خسروی
 جهانجوی کیخسرو نامدار،
 به یزدان زده‌ست او به هر کار دست
 جهاندار و روزی ده و رهنمای
 خداوند فرّ و خداوند زور
 تن پیل و چنگال شیر ژبان
 در گاو تا برج ماهی مراست
 جهان آفرین را به جان دشمن است،
 سرش را به گرز اندرآرم به خاک
 مرا خود به جادو نباید سپاه
 سر جادوان را به بند آورم
 به فرمان یزدان یکی لشکرست
 که از فرّ و برزست جان و تنم
 که اینست فرمان شاهنشهی *
 به نیزه پس آن نامه را بست باز
 به گیتی جزاز فرّ یزدان نخواست

- بفرمود تا گیوه با نیزه تفت
 بسدو گفت کین نامه‌ی پندمند
 بنه نیزه و نام یزدان بخوان
 بشد گیوه نیزه گرفته به دست ۶۴۵
 چو نامه به دیوار دژ برنهاد
 ز دادار نیکی دهش کرد یاد
 شد آن نامه‌ی نامور ناپدید
 همانگه به فرمان یزدان پاک
 تو گفتی که رعدست و باد بهار ۶۵۰
 جهان گشت چون روی زنگی سیاه
 تو گفتی برآمد یکی تیره ابر
 برانگیخت کیخسرو اسب سیاه
 که بر دژ یکی تیرباران کنید
 برآمد یکی میغ بارش تگرگ ۶۵۵
 به پیکان بسی شد زدیوان هلاک
 وزان پس یکی روشنی بردمید
 جهان شد بکردار تابنده ماه
 برآمد یکی باد با آفرین
 به دژ درشد آن شاه آزادگان ۶۶۰
 یکی شهر دیداندر آن دژ فراخ
 بدان جای کان روشنی بردمید
 بفرمود خسرو بدان جایگاه
 درازا و پهنای او ده کـمـند
 بنزدیک آن برشده باره رفت
 بسر سوی دیوار حصن بلند
 بگردان عنان تیز و لختی بران
 پر از آفرین جان یزدان پرست
 پیام جهانجوی خسرو بداد،
 و زان چرمه‌ی تیزرو کرد باد
 خروش آمد و خاک دژ بردمید
 از آن باره‌ی دژ برآمد تراک
 خروش آمد از دشت و از کوهسار *
 چه از باره‌ی دژ، چه گرد سپاه
 هوا شد بکردار کام هزبر
 چنین گفت با پهلوان سپاه
 کمانها چو ابر بهاران کنید *
 تگرگی که بارید از ابر مرگ *
 بسی زهره کفته فتاده به خاک
 شد آن تیرگی سربر ناپدید
 به نام جهاندار و از فرّ شاه
 هوا گشت خندان و روی زمین
 ابا پیرگودرز کشوادگان
 پر از باغ و ایوان و میدان و کاخ
 سر باره از روشنی شد پدید،
 یکی گنبدی تا به ابر سیاه
 به گرد اندرش طاق‌های بلند

۶۶۵ ز بیرون چو نیم از تک تازی اسپ
 نشستند گرد اندرش موبدان
 در آن شارستان کرد چندان درنگ
 چو یک سال بگذشت آتش بماند
 چو آگاهی آمد به کاووس شاه
 ۶۷۰ جهانی فرو ماند اندر شگفت
 همه مهتران یک به یک با نثار
 فربرز پیش آمدش با گروه
 چو دیدش فرود آمد از تخت زر
 بر آن تخت پیروزه بنشاندش
 ۶۷۵ همان طوس با کاویانی درفش
 بیاورد و پیش جهاندار برد
 بدو گفت کین کوس و زرینه کفش
 زلشکر بین تا سزاوار کیست
 زگفتارها پوزش آورد پیش
 ۶۸۰ جهاندار پیروز بنواختش
 بدو گفت کین کاویانی درفش
 نبینم سزای کسی از سپاه
 ترا پوزش اکنون نباید به کار
 سوی پهلو پارس بنهاد روی
 ۶۸۵ چو زو آگهی یافت کاووس کی
 پذیره شدش با رخ ارغوان
 برآورد و بنهاد آذرگشسپ
 ستاره شناسان و هم بخردان
 که آتشکده گشت با بوی و رنگ
 بُنه برنهاد و سپه برنشاند
 از آن ایزدی فرّ و آن دستگاه
 که کیخسرو آن فرّ و بالا گرفت
 برفتند شادان بر شهریار
 از ایران سپاهی بکردار کوه
 بسوسید روی برادر پدر
 چو بنشست پیش آفرین خواندش
 همی رفت با کوس و زرینه کفش
 زمین را بسوسید و او را سپرد
 به نیک اختر این کاویانی درفش
 یکی پهلوان از در کار کیست
 بیچید از آن بیهده رای خویش
 بخندید و بر تخت بنشاختش
 همین پهلوانی و زرینه کفش،
 ترا زبید این نام و این دستگاه
 نه بیگانه را خواستی شهریار
 جوان بود و بیدار و دیهیم جوی
 که آمد ز ره پور فرخنده پی،
 ز شادی دل پیر گشته جوان

بخندید و شادان دلش بردمید
 به دیدار او بُد نیا را نیاز
 ستایش سزاوار او برگرفت
 دل و دیده‌ی دشمنان تیره کرد
 به تخت جهاندار دیهم ساز
 روان و زبان پر درود آمدند
 گرفت آن زمان دست خسرو به دست
 ز گنجور، تاج کیان خواست پیش
 به کرسی شد از مایه‌ور تخت عاج
 بسی گوهر شاهوار آورد
 که خسرو به چهره جز او را نماند
 سپهدسران و گران سایگان
 همه زَر و گوهر برافشانند

ز یک دست بستند، به دیگر بداد
 زمانی فراز و زمانی نشیب
 * به شادی چرا نگذرانی زمان
 * مکن روز پیش دل خویش دخش!
 درختی که از بیخ تو برجهد
 جهانی به خوبی بیاراسته‌ست؟
 فزونی نیابی تو، انده مخورا!

دگر گوید از گفته‌ی باستان

چو از دور خسرو نیا را بدید
 پیاده شد و برد پیشش نماز
 بخندید و او را به برگرفت
 چو پیروز برگشت شیر از نبرد
 وزانجا سوی کاخ رفتند باز
 چو شاهان زاسپان فرود آمدند
 چو کاووس بر تخت زرین نشست
 بیاورد و بنشانند بر جای خویش
 ۶۹۵ بسوسید و بر سرش بنهاد تاج
 ز گنجش زیرجد نثار آورد
 بسی آفرین بر سیاوش بخواند
 زی‌هَلُو برفتند پرمایگان
 به شاهی برو آفرین خواندند

۷۰۰ جهان را چنین است ساز و نهاد
 بدردیم ازین رفتن اندر وریب
 اگر دل توان داشتن شادمان
 به خوشی بیارای و بیشی ببخش!
 ترا داد، فرزند را هم دهد
 ۷۰۵ نبینی که گنجش پر از خواسته‌ست؟
 کمی نیست در بخشش دادگر

سخن راند گویا برین داستان

توضیحات

توضیحات داستان سیاوش

بیت ۷ چو دانا پسندد، پسندیده گشت به جوی تو در، آب گردیده گشت
خ ۷ چو دانا پسندد، پسندیده شد به جوی تو در، آب چون دیده شد
ما "گشت" را به جای "شد" و "گردیده" را به جای "چون دیده" که در پاورقیهای خ بدانها اشاره شده بود برگزیدیم، زیرا فعل "گشت" از مبدل شدن چیزی از وضعی به وضع دیگر حکایت می‌کند. همچنین مصرع دوم در متن خ اساساً معنای درستی ندارد.

بیت ۸ به گفتار دهقان کنون باز گرد نگر تا چه گوید سراینده مرد
خ ۸ به گفتار دانا کنون باز گرد نگر تا چه گوید سراینده مرد
در ژ (بیت ۸) و همچنین در برخی از پاورقیهای خ بجای "دانا"، "دهقان" آمده است. "دانا" صفت عام و نکره است در حالیکه منظور از "دهقان" شخص معینی است و بطور معمول "دهقان" روایتگر داستانهاست، بنابراین "بگفتار دهقان" صحیح‌تر می‌باشد.

بیت ۹ کهن گشته این داستانها، زمن همی نو شود بر سر انجمن
خ ۹ کهن گشته این داستانها زین همی نو شود روزگار کهن
بجای "زین" در مصرع اول "زمن" و بجای "روزگار کهن" در مصرع دوم "برسرانجمن" را که ضبط م (بیت ۹) و برخی از پاورقیهای خ است در متن قرار دادیم زیرا در این صورت بیت معنای روشتری خواهد داشت.

بیت ۱۰ اگر زندگانی بود دیر یاز برین دیر خرّم بمانم دراز
خ ۱۰ اگر زندگانی بود دیر یاز برین دین خرّم بمانم دراز

"دیر" بجای "دین" در برخی از پاورقیهای خ آمده که مناسب تر است چون :

۱ - با قرار دادن "دیر خرم" بجای "دین خرم"، دو مصرع پیوستگی معنائی بیشتری خواهند یافت، زیرا شاعر می خواهد بگوید "اگر دوران زندگانیم دیر پاید و در این دنیا مدت درازی بمانم درخت میوه داری از من باز می ماند"

۲ - "دیر" در مصرع اول و "دیر" در مصرع دوم تشکیل جناس خطی می دهند و این بر زیبایی سخن می افزاید.

واژه "دیر" در شاهنامه در موارد دیگری هم بکار رفته است. چنانکه در لغت نامه دهخدا هم بدان اشاره شده است، مثال :

"دیر" بمعنی "عبادتگاه": بنزدیک دیر آمد آواز داد - که کردار تو جز پرستش مباد
 "دیر" بمعنی "جهان خاکی": اگر زندگانی بود دیر یاز - بدین دیر خرم بمانم دراز
 آقای دکتر محمد امین ریاحی که از صاحب نظران فردوسی شناسی اند "دین خرم" را به تحقیق درست می دانند.

بیت ۱۶ چو رفتی سروکار با ایزدست اگر نیک باشدت کار ار بدست
 خ ۱۶ چو رفتی سروکار با ایزدست اگر نیک باشدت جای اربدست
 ما بجای "جای" در مصرع دوم "کار" را از ژ (بیت ۱۶) و پاورقیهای خ انتخاب نمودیم زیرا با توجه به اینکه در مصرع اول سخن از "سروکار" رفته است این گزینش مناسبتر بنظر می رسد.

بیت ۱۸ درشتی زکس نشنود نرم گوی سخن تا توانی به آزرم گوی
 خ ۱۸ درشتی زکس نشنود نرم گوی بجز نیکوی در زمانه مجوی
 با توجه به برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۸) مصرع دوم را بصورت نوشته شده، در متن خود تغییر دادیم چون با مصرع اول تناسب لفظی و معنوی بیشتری دارد.

بیت ۲۰ خود و گیو گودرز و چندی سوار برفتند شاد از در شهریار
خ ۲۰ خود و گیو و گودرز و چندی سوار برفتند شاد از در شهریار
"گیو گودرز" بجای "گیو و گودرز" در م (بیت ۲۱) آمده و این گزینش درست است زیرا در
داستان صحبتی از "گودرز" نیست و مقصود از "گیو گودرز"، "گیو" پسر "گودرز" میباشد.

بیت ۳۰ شب دیر مست آمد از بزم سور همان چون مرا دید جوشان ز دور
خ ۳۰ شب تیره مست آمد از دشت سور همان چون مرا دید جوشان ز دور
مصرع اول را از ژ (بیت ۳۴) انتخاب نمودیم زیرا "بزم" با "سور" مناسبتر از "دشت"
است و همچنین واژه "دیر" در مصرع اول با "دور" در مصرع دوم تناسب خاص لفظی
دارد.

بیت ۳۲ بپرسید زو پهلوان از نژاد برو سریر سرورین کرد یاد
خ ۳۲ بپرسید ازو پهلوان از نژاد برو سریر سرورین کرد یاد
"زو" بجای "ازو" در مصرع اول مناسبتر است زیرا تکرار "از" در مصرع از لطف سخن
میکاهد. این گزینش در م (بیت ۳۴) و یکی از پاورقیهای خ آمده است.

بیت ۳۷ زمسن روزبانان همه بستند نیام یکی تیغ بر من زدند
خ ۳۷ بدان روی بالا زمن بستند نیام یکی تیغ بر من زدند
مصرع اول را از متن ژ (بیت ۴۱) انتخاب نمودیم ولی بجای "همی" که بنظر می رسد غلط
تحریری باشد واژه "همه" را قرار دادیم (در ترجمه بنداری "همه" آمده است). در
اینصورت این گزینش از نظر معنا و دستور زبان بر متن خ برتری خواهد داشت.

بیت ۳۹ بیاید همان تازنان مادرم نخواهد کزین بوم و بر بگذرم
 خ ۳۹ بیاید همان تازنان مادرم نخواهم کزین جایگه بگذرم
 در بعضی از پاورقیهای خ، م (بیت ۴۱) و ژ (بیت ۴۴) بجای "خواهم"، "خواهد" و
 بجای "جایگه" "بوم و بر" ذکر شده است که این موارد ارجح است زیرا ضمیر مشخص
 "مادر" مسبوق به "خواهد" است و مقصود این است که: مادر نمی خواهد از سرزمین
 خود رخصت خروج به دختر بدهد.

همچنین در برخی از پاورقیهای خ، نسخه های م و ژ بجای "تازنان"، "تازیان" آمده که
 کلمه ای مانوس تر به ذهن می باشد و "تازنان" در فرهنگها از جمله فرهنگ دهخدا ضبط
 نشده است.

ولی چون بهرحال در بعضی از متون کهن این کلمه آمده و از مصدر "تازانیدن" می باشد ما
 آن را در متن به همین صورت قرار دادیم.

بیت ۴۰ دل پهلوانان بدو نرم گشت سر طوس نوذر بی آرم گشت
 خ ۴۰ دل پهلوانان برو گرم گشت سر طوس نوذر بی آرم گشت
 "دل بدو نرم گشتن" بر "دل برو گرم گشتن" از جهت معنا برتری دارد. در اینجا مقصود آن
 است که پهلوانان دل بدو خوش کردند.
 این گزینش در برخی از پاورقیهای خ - م (بیت ۴۲) و ژ (بیت ۴۵) آمده است.

بیت ۷۶ به رستم سپردش دل و دیده را جهانجوی پور پسندیده را
 خ ۷۶ به رستم سپردش دل و دیده را جهانجوی گسرد پسندیده را
 "پور" بجای "گرد" در ژ (بیت ۸۵) آمده که ارجح است زیرا "پور" با واژه های "دل و
 دیده" در مصرع اول مناسبتر است و افزون بر این صفت "گرد" برای کودکی که به دایه
 می سپارند مناسب نیست.

بیت ۷۹ نشستنگه باده و میگسار همان باز و شاهین و یوز شکار
خ ۷۹ نشستن گه مجلس و میگسار، همان باز و شاهین و یوز شکار،
"نشستن گه مجلس" از نظر همسانی معنای "مجلس" و "نشستن گه" تکرار بی مورد است
و از سخن فردوسی دور می نماید. بنابراین "باده" را بجای "مجلس" از ژ (بیت ۸۸)
انتخاب نمودیم.

بیت ۸۵ بسی رنج بردی و دل سوختی هنرهای شاهانم آموختی
خ ۸۵ بسی رنج بردی و تن سوختی هنرهای شاهانم آموختی
در برخی از باورقیهای خ و همچنین متن ژ (بیت ۹۴) و م (بیت ۸۷) بجای "تن سوختی"
در مصرع اول "دل سوختی" آمده که ارجح است و آن را برای متن برگزیدیم.

بیت ۸۸ از اسب و پرستنده و سیم و زر ز مهر و ز تیغ و کلاه و کمر
خ ۸۸ از اسب و پرستنده و سیم و زر ز مهر و ز تخت و کلاه و کمر
"تیغ" بجای "تخت" در مصرع دوم در یکی از باورقیهای خ و همچنین ژ (بیت ۹۷) آمده
که مناسبتر است.

بیت ۱۰۱ خرامان بر شهریار آمدند که با نودرختی بیار آمدند
خ ۱۰۱ خرامان بر شهریار آمدند که با نودرختی به بار آمدند
واژه "بیار" به معنی "بار دارنده" و به بار آمده "میباشد" و "به بار" مفهوم "به بار نشستن" را
فرا یاد می آورد. با توجه به واژه "خرامان" که حکایت از سرافرازی و غرور در حرکت
دارد و با عنایت به "که" که افاده تعلیل می کند، ترکیب "بیار" را که حاکی از برازندگی و
برومندی سیاوش و دلیل خرامان آمدن رستم به نزد شاه است در متن قرار دادیم.
این گزینش از نسخه های اساس تصحیح م (پاورقی بیت ۷۸۲ - نسخه لنینگراد و

خاورشناسی ۱ و ۲) می باشد.

بیت ۱۰۴ به هر کنج در، سیصد استاده بود میان در، سیاوش آزاده بود
 خ ۱۰۴ به هر کنج در، سیصد استاده بود میان در، سیاوخش آزاده بود
 "استاده" بر "استاده" در مصرع اول از جهت وزن عروضی ارجحیت دارد و این گزینش
 منطبق بر ضبط ژ (بیت ۱۱۳)، م (بیت ۱۰۶) و برخی از پاورقیهای خ می باشد.

بیت ۱۱۰ چنان از شگفتی بدو در، بماند بسی آفرینها بر او بر، بخواند
 خ ۱۱۰ چنان از شگفتی بدو در بماند بسی آفرین بزرگان بخواند
 در مصرع دوم متن خ مرجع فعل وجود ندارد و معلوم نیست آفرین بزرگان را بر چه کسی
 خواند. بنابراین متن را مطابق ژ (بیت ۱۱۹) انتخاب نمودیم زیرا این گزینش معنای
 روشنتری دارد.

بیت ۱۱۱ بر آن برز و بالا و آن فرّای بسی بودنی دید در پرّای
 خ ۱۱۱ بر آن برز بالا و آن فرّای بسی بودنی دید در پرّای
 "برز بالا" و "برزوبالا" هر دو ضبط صحیح است زیرا "برز بالا" به معنای "بلند قامت"
 می باشد و در جایی که توصیف شخص در میان باشد بکار برده می شود یعنی شخص
 بلند قد، ولی آنجا که مترادف صفات مقصود است "برز و بالا" بعنوان ترکیب عطفی
 (چنانچه در لغت نامه دهخدا آمده است) گزینش قابل قبولی است و ما در متن خود در
 انتخاب یکی از این دو ترکیب پای بند این مطلب بوده ایم.

لازم به تذکر است که در پاورقیهای خ و نسخه های مورد استفاده ترکیب «برزوبالا»
 نیامده است ولی در پاورقیهای دیگری از ابیات متن خ بجای «برزبالا» به «برزوبالا» اشاره
 شده است از جمله ابیات: ۱۳۰۰ (خ-۱۲۹۸)، ۲۰۰۴ (خ-۱۹۹۸) و ...

بیت ۱۱۴ همی گفت کای کردگار سپهر خداوند هوش و خداوند مهر
خ ۱۱۴ همی گفت با کردگار سپهر خداوند هوش و خداوند مهر
مفاد بیت قبل لزوم خطابی بودن این بیت را می نمایاند و جنبه خطابی گزینش ما روشن تر از خ است. این متن با توجه به برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۲۳) انتخاب شده است.

بیت ۱۱۵ همه نیکویی ها به گیتی ز تست نیایش ز فرزند گیرم نخست
خ ۱۱۵ همه نیکوی ها ز گیتی به تست نیایش ز فرزند گیرم نخست
مصراع اول به صورت انتخابی ما از نظر معنا و فصاحت برخ برتری دارد و این گزینش منطبق بر ضبط م (بیت ۱۱۵)، ژ (بیت ۱۲۴) و برخی از پاورقیهای خ می باشد.

بیت ۱۳۱ زمین "گورستان" ورا داد شاه که بود او سزای بزرگی و گاه
خ ۱۳۱ زمین گورستان ورا داد شاه که بود او سزای بزرگی و جاه
"گاه" بجای "جاه" در برخی از پاورقیهای خ، م (بیت ۱۳۲) و ژ (بیت ۱۴۰) آمده است، چون دادن این سرزمین ها به سیاوش جنبه حکمرانی او را بر آنها دارد، بنابراین "گاه" شایسته تر از "جاه" بنظر میرسد.

بیت ۱۳۳ برآمد برین نیز یک روزگار چنان بُد که سودابه پر نگار
بیت ۱۳۴ ز ناگاه روی سیاوش بدید پراندیشه گشت و دلش بردمید
خ ۱۳۳ چو سوداوه روی سیاوش بدید پراندیشه گشت و دلش بردمید
بظنر می رسد «داستان عشق آوردن سودابه بر سیاوش» در متن خ بی مقدمه شروع شده است، در صورتیکه آغاز داستان در ژ و م به گونه دیگری است و دو بیت ذکر شده در م (بیت های ۱۳۴ و ۱۳۵) مقدمه مناسبی برای داستان می باشد که ما بجای بیت ۱۳۳ خ، در متن خود قرار دادیم. این ابیات در برخی از پاورقیهای خ نیز ذکر شده است.

بیت ۱۳۸ فرستاده رفت و بدادش پیام بر آشفته زان کار او نیکنام

خ —

این بیت در متن خ نیامده ولی مصحح آن را براساس برخی از مراجع در پاورقی قرار داده است (البته به گونه‌های مختلف)، در م (بیت ۱۳۹) و ژ (بیت ۱۶۳) نیز این بیت آمده است و به نظر ما ذکر این بیت برای پیوستگی سخن در داستان لازم می‌نماید. گزینش ما براساس ضبط م (بیت ۱۳۹) می‌باشد.

بیت ۱۶۱ دگر نیزه و گرز و تیر و کمان که چون پیچم اندر صف بدگمان

۱۶۲ دگر تخت شاهان و آیین بار دگر بزم و رود و می و میگسار

خ ۱۵۹ وگر نیزه و گرز و تیر و کمان که چون پیچم اندر صف بدگمان

۱۶۰ وگر تخت شاهان و آیین بار وگر بزم و رود و می و میگسار

"گر" به معنای "یا" است و حاکی از مفروق شدن در خواست‌های سیاوش است و چون از سیاق سخن چنین برمی‌آید که او خواستار مجموعه‌ای از موارد است که سزاوار آیین پادشاهی اوست، بنابراین "دگر" که نشان دهنده افزایش خواست‌های او از پدر است مناسبتر می‌باشد.

این گزینش مطابق ضبط برخی از پاورقی‌های خ و همچنین م (بیت ۱۶۳ و ۱۶۴) است.

بیت ۱۷۲ به پیش سیاوش همی رو بهوش نگر تا چه فرماید آنرا بکوش

خ ۱۷۰ ز پیش سیاوش همی رو بهوش نگر تا چه فرماید آنرا بکوش

چون مقصود بیت حضور یافتن نزد سیاوش است بنابراین ما "به پیش" را به جای "ز پیش" از م (بیت ۱۷۶) انتخاب نمودیم. همچنین در برخی از پاورقی‌های خ نیز این گزینش ذکر شده است و با ترجمه بنداری نیز منطبق است. حاجت به ذکر نیست که "به پیش کسی رفتن" و "از پیش کسی آمدن" درست است نه غیر از آن.

بیت ۱۸۰ چو برداشت پرده ز در هیرید سیاوش همی بود ترسان زید
خ ۱۷۸ چو برداشت پرده ز در هیرید سیاوش همی بود لرزان زید
گزینش "ترسان زید" بجای "لرزان زید" در برخی از پاورقیهای خ - م (بیت ۱۸۴) و
ژ (بیت ۲۱۱) آمده و با موقعیت سیاوش مناسب تر است. ترسان بودن سیاوش در
اینجا جنبه حیثیتی دارد و خالی از اشکال است ولی "لرزان بودن" دون مقام اوست.

بیت ۱۸۷ سیاوش چو نزدیک ایوان رسید یکی تخت زرین رخشنده دید
خ ۱۸۵ سیاوش چو بمیان ایوان رسید یکی تخت زرین رخشنده دید
انتخاب "نزدیک" بجای "بمیان" در مصرع اول فصاحت و زیبایی بیشتری به بیت
می دهد. این گزینش مطابق ضبط برخی از پاورقیهای خ - م (بیت ۱۹۱) و ژ (بیت ۲۱۸)
می باشد.

بیت ۲۰۹ چو شب گشت پیدا و شد روز تار شد اندر شبستان، شه نامدار
خ ۲۰۷ چو شب گشت گردان و شد روز تار شد اندر شبستان شه نامدار
با انتخاب واژه "پیدا" بجای "گردان" در مصرع اول که در برخی از پاورقیهای خ و م (بیت
۲۱۳) آمده است، مصرع معنای روشنتری را به ذهن می رساند.

بیت ۲۱۲ پسند تو آمد، خردمند هست؟ از آوازه‌ی دور دیدن بهست؟
خ ۲۱۰ پسند تو آمد، خردمند هست؟ از آواز دور، ار ز دیدن بهست؟
متن ما از ژ (بیت ۲۴۳) انتخاب شده است زیرا گزینش خ از معنا و فصاحت دور می باشد
و ضبط ژ برتر است.

بیت ۲۱۶ بدو گفت سودابه : گر گفت من پذیرای و رایت شود جفت من
 خ ۲۱۷ که از تخم خویشش یکی زن دهی نه از نامداران برزن دهی
 خ ۲۱۵ بدو گفت سودابه : گر گفت من پذیرد، شود رای او جفت من
 خ ۲۱۶ که از تخم خویشش یکی زن دهد نه از نامداران برزن دهد
 چون خطاب سودابه بکاووس شاه در مورد سیاوش می باشد بنظر می رسد که متن
 انتخابی ارجح است. این گزینش در برخی از پاورقیهای خ و همچنین ژ (بیتهای ۲۴۷ و
 ۲۴۸) آمده است.

بیت ۲۲۱ بدو گفت کین خود به کام منست بزرگی به فرجام، نام منست
 خ ۲۱۹ بدو گفت کین خود به کام منست بزرگی به فرجام و نام منست
 متن بر اساس برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۲۲۵) انتخاب شده است و بنظر می رسد
 که گزینش برتری است زیرا می خواهد بگوید در نهایت، نام من عین بزرگی است و حال
 آنکه متن خ دارای معنایی بدین روشنی نیست.

بیت ۲۲۴ همی گفت کز کردگار جهان یکی آرزو دارم اندر نهان
 خ ۲۲۲ همی گفت با کردگار جهان یکی آرزو دارم اندر نهان
 انتخاب "کز کردگار" بجای "با کردگار" در مصرع اول از پاورقیهای خ و م (بیت ۲۲۸)
 می باشد و این گزینش برتری است زیرا با توجه به بیت بعد در این جا مورد خطاب
 کردگار نیست که "با" آورده شود و ظاهراً گوینده از خداوند برای سیاوش به ثمر
 رسیدن آرزویی را درخواست می کند.

بیت ۲۲۷ چنین آمد از دانش بخردان ز گفت ستاره شمر موبدان
خ ۲۲۵ چنین آمد از اختر بخردان ز گفت ستاره شمر موبدان
واژه‌های "دانش" و "بخردان" متناسب‌تر از "اختر" و "بخردان" هستند. بنابراین "دانش بخردان" ترکیب با معناتری است و "اختر بخردان" معنای درستی ندارد. این گزینش در یکی از پاورقیهای خ آمده است که مادر متن قرار دادیم. می‌خواهد بگوید "از آگاهی‌های بخردان" کسب اطلاع شده است.

بیت ۲۵۲ بدو گفت : بنگر بر این تختگاه پرستنده چندین به زرین کلاه
خ ۲۵۰ بدو گفت : بنگر بر این تخت و گاه پرستنده چندین به زرین کلاه
واژه "تختگاه" بجای "تخت و گاه" در مصرع اول در ژ (بیت ۲۸۶) و برخی از پاورقیهای خ آمده است و ارجح می‌باشد زیرا "تخت" و "گاه" هر دو به یک معنا و تکرار یست و مقصود از "تختگاه" محل استقرار تخت و جایی است که اهل شبستان گرد آن جمع شده بودند.

بیت ۲۵۵ سیاوش چو چشم اندکی برگماشت از ایشان یکی چشم از او بردداشت
خ ۲۵۳ سیاوخش چشم اندکی برگماشت از ایشان یکی چشم از او بردداشت
متن ما با توجه به برخی از پاورقیهای خ، ژ بیت (۲۸۹) و م (بیت ۲۶۰) انتخاب شده و بنظر می‌رسد که این متن ارجح است زیرا کلمه "چو" حاکی از آغاز کار و مبتدای امر است و منتظر نتیجه، بنابراین بودن آن برای پیوستگی با مصرع دوم لازم بنظر می‌رسد.

بیت ۲۷۸ زمن هر چه خواهی همه کام تو برآرم، نییچم سر از دام تو
خ ۲۷۶ زمن هر چه خواهی همه کام تو برآید، نییچم سر از دام تو
"برآرم" بجای "برآید" در مصرع دوم در م (بیت ۲۸۳) آمده و در برخی از پاورقیهای خ

نیز بدان اشاره شده است. با توجه به متکلم بودن سودابه، فعل نیز بهتر است با او مرتبط باشد و بنابراین گزینش "برآرم" قدری بهتر است. توجه باید داشت که "برآرم" و "نیچم" هر دو فعل متکلم است و با هم لفظاً متناسب و هم آهنگ.

بیت ۲۷۹ سرش تنگ بگرفت و یک بوس چاک بداد و نبود آگاه از شرم و باک
 خ ۲۷۷ سرش تنگ بگرفت و یک بوس چاک بداد و نبود آگاه از شرم و باک
 "بوس چاک" در متن خ مفهوم درستی را القاء نمی‌کند و در برخی از پاورقی‌ها "بوس چاک" ضبط شده است که ما آنرا در متن گذاشته‌ایم زیرا بر طبق نظر آقای دکتر محمد امین ریاحی "چاک" اسم صوت است که ایشان در یک متن کهن ملاحظه کرده‌اند. (شاید هم "بوس چاک" همان "بوس چاک" باشد که "ج" به "چ" تبدیل یافته است.)
 پیش از این نظر ما این بود که "پوشه چاک" باید باشد و قرینه این استنباط بیت ۳۴۰ همین متن خ است از این قرار: "بینداخت افسرز مشکین سرم - چنین چاک زد جامه اندر برم" که معلوم می‌شود چاک زدن جامه کاریست که سودابه می‌خواسته است آنرا دلیل درآویختن سیاوش به خود و بعد موضوع سعایت و شکایت نزد کیکاووس قرار دهد.

بیت ۲۸۷ نمائی مگر نیمه ماه را نشایی به گیتی بجز شاه را
 خ ۲۸۵ نمائی مگر نیمه ماه را نشایی کسی را جز از شاه را
 متن با توجه به پاورقیهای خ و م (بیت ۲۹۲) انتخاب شده است زیرا بنظر می‌رسد نسبت به متن خ از فصاحت و انسجام بیشتری برخوردار باشد.

بیت ۲۹۰ بخوادم من او را و پیمان کنم زبان را به نزدت گروگان کنم
 خ ۲۸۸ نخواهم من او را به پیمان کنم زوان پیش با تو گروگان کنم
 ضبط خ با ابیات پیش از نظر مفهوم هماهنگی ندارد، مصرع اول جنبه منفی دارد و مصرع

دوم حاکی از مفهوم درستی نیست. در حالیکه ضبط ژ (بیت ۳۲۴) و م (بیت ۲۹۵) که ما در متن قرار داده‌ایم فاقد این اشکالات است و گزینش "زبان" بجای "زوان" هم پیروی از گویش امروز است.

موارد اختلاف خ و متن انتخابی در پاورقیهای خ نیز درج شده است.

بیت ۲۹۶ بگفت این و غمگین برون شد بدر ز گفتار او بود آسیمه سر
خ -

این بیت در متن خ نیامده ولی مصحح آن را براساس برخی از مراجع در پاورقی قرار داده است. در م (بیت ۳۰۱) نیز این بیت آمده و سیاق سخن حکایت از لزوم آن برای پیوستگی مطلب دارد و بنابراین ما آن را در متن قرار دادیم.

بیت ۳۰۳ در گنج بگشاد و چندی گهر ز دیبای زربفت و زرین کمر
خ ۳۰۰ در گنج بگشاد و چندی گهر چه دیبای زربفت و زرین کمر
"ز" بجای "چه" در مصرع دوم در پاورقیهای خ و م (بیت ۳۰۸) آمده و ارجح است زیرا از انواع چیزهای گرانبها نام برده می‌شود و "چه" برآورنده مقصود نیست.

بیت ۳۰۶ نگه کرد سودابه خیره بماند به اندیشه افسون فراوان براند
خ ۳۰۳ نگه کرد سودابه خیره بماند به اندیشه افسون فراوان بخواند
"براند" بجای "بخواند" در یکی از پاورقیهای خ ذکر شده است که در متن قرار دادیم. با توجه به اینکه سودابه در اندیشه خود از افسون سخن میراند، "افسون راندن" بر افسون خواندن که مخاطبی لازم دارد ارجح بنظر می‌رسد.

بیت ۳۲۳ سیاوش بدو گفت : هرگز مباد که از بهر دل من دهم دین به باد
 خ ۳۲۰ سیاوش بدو گفت : هرگز مباد که از بهر دل من دهم سر به باد
 با توجه به مفاد مطلب که بیشتر جنبه آئین پرستی و حیثیت دوستی سیاوش مطرح است
 ضبط "دین" بر "سر" که در پاورقیهای خ بدان اشاره شده است برتری دارد.

بیت ۳۲۷ بدو گفت من راز دل پیش تو بگفتم نهان از بد اندیش تو
 خ ۳۲۴ بدو گفت من راز دل پیش تو بگفتم نهان بداندیش تو
 "از" در مصرع دوم در م (بیت ۳۳۲) و برخی از پاورقیهای خ آمده است. وجود آن معنی
 بیت را کامل می‌کند و بر استواری کلام می‌افزاید.

بیت ۳۳۷ چنین گفت کامد سیاوش به تخت برآراست چنگ و برآویخت سخت
 خ ۳۳۴ چنین گفت کامد سیاوش به تخت یاراست چنگ و برآویخت سخت
 مصرع دوم با توجه به پاورقیهای خ - م (بیت ۳۴۲) و ژ (بیت ۳۷۳) انتخاب شده است
 زیرا در موردی که منظور سودابه است جنگ مناسبت ندارد.

بیت ۳۵۳ بگفتم : همه هر چه شاه جهان بدوخواست داد آشکار و نهان
 خ ۳۵۰ بگفتم : همه هر چه شاه جهان بدو داد خواست آشکار و نهان
 متن ما بر اساس برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۳۹۰) انتخاب شده است زیرا از نظر وزن
 عروضی فصیح‌تر و درست‌تر و از نظر معنا مناسبتر است.

بیت ۳۷۶ چهارم کز و کودکان داشت خرد غم خرد را خرد نتوان شمرد
 خ ۳۷۳ چهارم کز و کودکان داشت خرد به چاره غم خرد نتوان سپرد (ا)
 متن بر اساس ژ (بیت ۴۱۳) انتخاب شده است زیرا مفاد مصرع اول اقتضای مفهوم

روشتتری را در مصرع دوم می‌کند که در ضبط خ این مفهوم چندان روشن و واضح نیست. افزون بر این در مصرع دوم گزینش ما زیبایی و سلاست بیان چشمگیر است.

بیت ۳۸۲ زنی بود با او سپرده درون پر از چاره و رنگ و بند و فسون
خ ۳۷۹ زنی بود با او به پرده ندرون پر از جادوی بود و بند و فسون
ترکیب "سپرده درون" تعبیری بسیار زیبا از "رازدار" است و با داستان مناسبت دارد و هر چند "به پرده ندرون" هم درست است اما فصیح نیست و مفهوم "سپرده درون" را ندارد و بنابراین "سپرده درون" را در متن قرار دادیم. ضبط م (بیت ۳۸۷) نیز بدین گونه است. در مصرع دوم متن خ تکرار فعل "بود" زائد بنظر می‌آید و ما بجای آن متن ژ (بیت ۴۱۹) را قرار دادیم. موارد تغییر داده شده در برخی از پاورقیهای خ نیز آمده است.

بیت ۳۹۰ گر این نشنوی آب من نزد شاه شود تیره و دور مانم ز گاه
خ ۳۸۷ گر این نشنود، آب من نزد شاه شود تیره و دور مانم ز گاه
در داستان مخاطب "زن سپرده درون" است، به این جهت "نشنود" درست نمی‌باشد و "نشنوی" ارجح است. در برخی از پاورقیهای خ و همچنین م (بیت ۳۹۵) نیز بجای "نشنود"، "نشنوی" آمده است.

بیت ۳۹۵ نهاد اندرو بچهی اهرمن خروشید و بفکند جامه زتن
خ ۳۹۲ نهاد اندرو بچهی اهرمن خروشید و بفکند بر جامه تن
مصرع دوم با توجه به پاورقیهای خ انتخاب شده است زیرا معنای روشنتری نسبت به متن خ دارد.

بیت ۳۹۹ چو بشنید کاووس از ایوان خروش بلرزید در خواب و بگشاد گوش
 خ ۳۹۶ چو بشنید کاوس از ایوان خروش بلرزید در خواب و بنهاد گوش
 "بگشاد گوش" بر "بنهاد گوش" برتری دارد زیرا "گوش نهادن" بیشتر در مقام حرف
 شنوی و اطاعت بکار می‌رود و "گوش گشادن" در جایی که علاقه به شنیدن مورد پیدا
 کند. "بگشاد گوش" در برخی از پاورقیهای خ ذکر شده همچنین ضبط م (بیت ۴۰۴) و ژ
 (بیت ۴۳۶) نیز بدین گونه است.

بیت ۴۱۰ ز سودابه و رزم هاماوران سخن گفت هر گونه با مهتران
 خ ۴۰۷ ز سوداوه و رزم هاماوران سخن گفت هر گونه‌ای بی‌کران
 "با مهتران" بجای "بی‌کران" در برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۴۱۵) آمده است. با
 توجه به فراخواندن جمعی از اخترشناسان و دانندگان بفرمان‌شاه، این‌گزینش برتر می‌باشد.

بیت ۴۱۵ دو کودک ز پشت یکی دیگرند نه از پشت شاه و نه زین مادرند
 خ ۴۱۲ دو کودک ز بند کسی دیگرند نه از پشت شاه و نه زین مادرند
 مصرع اول براساس ژ (بیت ۴۵۲) و ضبط برخی از پاورقیهای خ انتخاب شده است و
 نسبت به متن خ معنای روشنتری دارد.

بیت ۴۱۷ نه پیداست رازش در این آسمان نه اندر زمین، این شگفتی بدان
 خ ۴۱۴ نه پیداست درویش در آسمان نه اندر زمین، این شگفتی بدان
 واژه "درویش" (در متن خ) هیچگونه مناسبتی در این بیت ندارد و گزینش "رازش"
 صحیح است. در ژ (بیت ۴۵۴)، م (بیت ۴۲۲) و برخی از پاورقیهای خ نیز "رازش" ضبط
 شده است.

بیت ۴۲۴ بدو گفت شاه : ای زن آرام گیر همه منگر امروز، فرجام گیر
خ ۴۲۱ بدو گفت شاه : ای زن آرام گیر همه مُنکر امروز فرجام گیر
واژه "مُنکر" که در متن خ آمده است از نظر ایفای معنا چندان درست بنظر نمی‌رسد و به
گمان ما "منگر" بوده که معنای صحیحی به مصرع می‌دهد، ضبط ژ (بیت ۴۵۹) نیز بدین
گونه است.

بیت ۴۲۰ فزونست ز ایشان سخن در نهفت ز بهر سیاوش نیارند گفت
خ ۴۳۷ فزونستان زین سخن در نهفت ز بهر سیاوش نیارند گفت
متن ما منطبق بر ضبط یکی از پاورقیهای خ انتخاب شده است زیرا بنظر می‌رسد از نظر
شیوایی برتر از متن خ باشد.

بیت ۴۲۱ ز بیم سپهد گو پیلتن بلرزد همی شیر در انجمن
خ ۴۳۸ ز بیم سپهد گو پیلتن بلرزد همی شیر بر انجمن
"در" بجای "بر" در مصرع دوم، در ژ (بیت ۴۷۵) و م (بیت ۴۴۶) آمده است، باید توجه
داشت که اگر "در انجمن" را اصیل بدانیم، دل شیر بر خود می‌لرزد و اگر "برانجمن" را
صحیح بشناسیم دل شیر برای انجمن و بخاطر آنان می‌لرزد و بنظر می‌رسد در این جا
مقصود شق اول است و ما آن را برای متن برگزیدیم.

بیت ۴۶۴ سیاوخش را کرد باید درست که این بد بکرد و تباهی بجست
خ ۴۶۱ سیاوخش را کرد باید درست که این بد نکرد و تباهی نجست
با توجه به سخنان سودابه گزینش ما از خ مناسب‌تر بنظر می‌رسد. این ضبط در برخی از
پاورقیهای خ، ژ (بیت ۴۹۸) و م (بیت ۴۶۹) آمده است. اصطلاح «درست کردن» به
معنای ثابت نمودن است و منظور سودابه این است که باید ثابت شود سیاوش بد بکرد

و تباهی جست، هر چند "نکرد" و "نجست" هم از یک جهت درست است ولی بالحن سودابه "بکرد و بجست" مناسب‌تر می‌باشد.

بیت ۴۶۷ اگر کوه آتش بود بسپریم از این ننگ خواراست اگر بگذرم
 خ ۴۶۴ اگر کوه آتش بود بسپریم از این نیک خوارست اگر بگذرم
 متن با توجه به برخی از پاورقیهای خ انتخاب شده است و بنظر می‌رسد که روشتر و صحیح‌تر از متن خ باشد. منظور بیت این است که در برابر این ننگ که بر من وارد شده است گذشتن از کوه آتش برایم کار ناچیز و خوار مایه‌ای است.

بیت ۴۶۸ پر اندیشه شد جان کاووس کی ز فرزند و سودابه‌ی شوم پی
 خ ۴۶۵ پر اندیشه شد جان کاوس کی ز فرزند و سوداوه‌ی نیک پی
 با عنایت به مصرع اول صفت "نیک پی" برای سودابه بی‌مورد است و ما "شوم پی" را که در ژ (بیت ۵۰۲) و همچنین برخی از پاورقیهای خ آمده است برگزیدیم.

بیت ۴۷۷ ز دور از دو فرسنگ هر کش بدید همی گفت کاین است بدرا کلید
 خ ۴۷۴ ز دور از دو فرسنگ هر کس بدید چنین جست باید بلا را کلید
 مصرع اول متن ما از م (بیت ۴۸۲) و مصرع دوم از ژ (بیت ۵۱۱) انتخاب شده است. زیرا بیت حاضر از نظر انسجام لفظ و روشنی معنا برخ رجحان دارد.

بیت ۴۸۱ گذر بود چندانکه جنگی سوار میانش به تنگی بکردی گذار
 خ ۴۷۸ گذر بود چندانک جنگی چهار میانه به تنگی برفتی سوار
 متن از ضبط یکی از نسخه‌های اساس تصحیح م (پاورقی بیت ۴۸۶ - نسخه بروخیم) انتخاب شده است و نسبت به خ برتری دارد. قطع نظر از سستی بیت درخ، تکرار

"جنگی چهار" و "سوار" در مصرع اول و دوم بعنوان دو فاعل برای فعل "رفتی" صحیح نمی‌باشد.

بیت ۴۸۲ بدانگاه سوگند پرمایه شاه چنین بود و این بود آیین و راه
خ ۴۷۹ بدانگاه سوگند پرمایه شاه چنین بود آیین و این بود راه
متن انتخاب شده منطبق با برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۴۸۷) میباشد. در این گزینش ارتباط دو مصرع و فصاحت بیان نسبت به ضبط خ افصح می‌نماید. عبارت "چنین بود" در مصرع دوم اشاره به تشریفات گذر کردن سیاوش از آتش دارد که رسم و آیین آن زمان بوده است و متن ما این مفهوم را درست به ذهن می‌رساند.

بیت ۴۹۰ یکی باره‌ای بر نشسته سیاه همی گرد نعلش برآمد به ماه
خ ۴۸۷ یکی تازی بر نشسته سیاه همی گرد نعلش برآمد به ماه
ما "باره‌ای" را به جای "تازی" که در پاورقیهای خ ذکر شده است برای متن برگزیدیم زیرا هر چند که ضبط خ خالی از اشکال است اما با عنایت به تناسب لفظی واژه "بار" با "بر نشسته" این گزینش فصیح‌تر بنظر می‌رسد.

بیت ۵۰۵ چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو
خ ۵۰۲ چن او را بدیدند برخاست عو که آمد ز آتش برون شاه نو
در برخی از پاورقیهای خ، ژ (بیت ۵۴۳) و م (بیت ۵۱۰) بجای "عو"، "غو" آمده است، با توجه به فارسی بودن واژه "غو" که به معنای داد و هرا و غریو است و بیگانه بودن "عو" متناسب‌تر آن است که "غو" در متن قرار گیرد. در لغت نامه دهخدا هم از "عو" بعنوان تصحیف شده "غو" یاد شده است.

بیت ۵۱۰ سواران لشکر برانگیختند همه دشت پیشش درم ریختند
 خ ۵۰۷ سواران ز لشکر برانگیختند همه دشت پیشش درم ریختند
 حذف "ز" در مصرع اول از نظر لطف معنا برقرار دادن آن ترجیح دارد. متن م (بیت ۵۱۵)
 و ژ (بیت ۵۴۸) و ضبط برخی از پاورقیهای خ نیز بدین گونه است.

بیت ۵۲۳ سه روزاندر آن سور می درکشید نَسبُ بر در گنج بند و کلید
 خ ۵۲۰ سه روز اندر آن سور می میکشید نَسبِد بر در گنج بند و کلید
 انتخاب متن براساس ژ (بیت ۵۶۱)، م (بیت ۵۲۸) و برخی از پاورقیهای خ می باشد.
 ملاحظه میشود که در متن انتخابی تناسب کلمه "درکشید" در مصرع اول با "در" در
 مصرع دوم از نظر صنعت تجنیس لطفی خاص دارد و این گزینش زیباتر و برتر است.

بیت ۵۳۶ به ایرانیان گفت شاه جهان کز این بد که این ساخت اندر نهان،
 خ ۵۳۳ به ایرانیان گفت شاه جهان که این بد که این ساخت اندر نهان،
 با توجه به یکی از پاورقیهای خ و ضبط م (بیت ۵۴۲) بجای "که این" در مصرع دوم واژه
 "کزین" را قرار داده‌ایم که این گزینش از دو نظر ارجح است.
 ۱ - این بیت را با بیت بعدی انسجام بیشتری می دهد.
 ۲ - از تکرار دو "که" در مصرع احتراز می شود.

بیت ۵۴۹ شبستان همه پیش سودابه باز دویدند و بردند او را نماز
 خ ۵۴۶ شبستان همه پیش سوداوه باز دویدند و بردند یک یک نماز
 در مصرع دوم بجای "یک یک"، "او را" را که ضبط م (بیت ۵۵۵) و برخی از پاورقیهای خ
 است در متن قرار داده‌ایم زیرا در اینصورت مسندالیه "نماز بردن" که "سودابه" است به
 وضوح نشان داده خواهد شد.

بیت ۵۵۳ بدان تا شود با سیاوش بد بدان سان که از گوهر بد سزد
خ ۵۵۰ بدان تا شود با سیاوخش بد بدان سان که از گوهر او سزد
بجای "او" در مصرع دوم "بد" انتخاب شده که ضبط ژ (بیت ۵۹۴) و برخی از پاورقیهای
خ نیز بدین گونه است زیرا در بیت تکرار واژه "بد" دارای لطف خاصی است. همچنین
ضمیر "او" در متن خ ممکن است در ذهن خواننده به سیاوش برگشت پیدا کند که
خلاف مفهوم بیت است.

بیت ۵۵۴ به گفتار او شاه شد بدگمان نکرد ایچ بر کس پدید آن زمان
خ ۵۵۱ به گفتار او باز شد بدگمان نکرد ایچ بر کس پدید آن زمان
انتخاب "شاه" بجای "باز" مطابق ضبط م (بیت ۵۶۰)، ژ (بیت ۵۹۵) و برخی از
پاورقیهای خ است که ارجح بنظر می‌رسد.

بیت ۵۵۷ به جامی که زهر آگند روزگار ازو نوش، خیره مکن خواستار
خ ۵۵۴ به جامی که زهر آگند روزگار ازو خیره نوشه مکن خواستار
مصرع دوم را با توجه به برخی از پاورقیهای خ انتخاب نموده‌ایم زیرا از جهت فصاحت و
استحکام بر متن "خ" برتری دارد. در م (بیت ۵۶۳) نیز مصرع دوم بدین گونه است منتها
در مصرع اول بجای "به جامی"، "به جایی" نوشته شده است.

بیت ۵۶۳ که افراسیاب آمد و صد هزار گزیده ز ترکان نبرده سوار
خ ۵۶۰ که افراسیاب آمد و صد هزار گزیده ز ترکان شمرده سوار
"نبرده سوار" بجای "شمرده سوار" در مصرع دوم از یکی از پاورقیهای خ انتخاب شده و
ارجح می‌باشد زیرا وقتی "صد هزار" در مصرع اول آورده شده موضوع "شمرده" زائد
است و با توجه به واژه "گزیده" صفت "نبرده" بمعنای جنگجو مناسب‌تر است.

بیت ۵۷۰ جز از من نشاید ورا کینه خواه کنم روز روشن بر او بر سیاه
 خ ۵۶۷ جز از من نباید شدن کینه خواه کنم روز روشن بر او بر سیاه
 مصرع اول را از ضبط م (بیت ۵۷۷) و یکی از پاورقیهای خ انتخاب نمودیم زیرا فصیح‌تر
 از متن خ است.

بیت ۵۷۳ بدو گفت موبد چه باید سپاه چو خود رفت باید بدآوردگاه
 خ ۵۷۰ بدو گفت موبد که چندین سپاه چو خود رفت باید بدآوردگاه
 مصرع اول متن ما از م (بیت ۵۸۰) و برخی از پاورقیهای خ انتخاب شده است. با عنایت
 به اینکه سخن موبد لحن طنز آلود دارد و می‌گوید اگر شاه می‌خواهد خود شخصاً به
 جنگ برود پس لشکر به چه علت بیاراید و به این ترتیب او را از شرکت در جنگ و رفتن
 به میدان باز می‌دارد، این گزینش ارجح است.

بیت ۵۷۶ از این پهلوانان یکی برگزین سزاوار جنگ و سزاوار کین
 خ ۵۷۳ کنون پهلوانی نگه کن گزین سزاوار جنگ و سزاوار کین
 مصرع اول با توجه به ژ (بیت ۶۱۸) و برخی از پاورقیهای خ انتخاب شده و با توجه به
 اصل فصاحت این ضبط ارجح است.

بیت ۵۷۷ چنین داد پاسخ بدیشان که من نسینم کسی را بدین انجمن
 خ ۵۷۴ چنین داد پاسخ بدیشان که من نسینم همی کس برین انجمن
 مصرع دوم بر اساس ضبط ژ (بیت ۶۱۹)، م (بیت ۵۸۴) و برخی از پاورقیهای خ انتخاب
 شده است که گزینش برتری است، زیرا واژه "همی" که استمرار و ادامه را می‌رساند در
 اینجا موردی ندارد و "درین انجمن" نیز فصیح‌تر از "برین انجمن" است.

بیت ۵۷۹ شما باز گردید تا من کنون بدین کار دل را کنم رهنمون
خ ۵۷۶ شما باز گردید تا من کنون بیچم یکی دل برین رهنمون
مصرع دوم متن ما مطابق با ضبط ژ (بیت ۶۲۱) است و مقصود آن اندیشیدن و تصمیم گرفتن درباره موضوع است ولی ضبط خ قدری پیچیده است و از فصاحت دور می نماید.

بیت ۵۸۵ که با شاه توران بجویم نبرد سرسرکشان اندر آرم به گرد
خ ۵۸۲ که با شاه توران بجویم نبرد سرسروران اندر آرم به گرد
در ژ (بیت ۶۲۷) و برخی از پاورقیهای خ بجای "سروران"، "سرکشان" آمده که چون روی سخن با دشمنان ایران است "سرکشان" ارجح می نماید و ما آنرا در متن قرار دادیم.

بیت ۵۹۳ بدو گفت : هم زور تو پیل نیست همانندهی دست تو نیل نیست
خ ۵۹۰ بدو گفت : هم زور تو پیل نیست همانندهی رای تو نیل نیست
در ژ (بیت ۶۳۴) و برخی از پاورقیهای خ بجای "رای تو" در مصرع دوم "دست تو" آمده است. با توجه به جنبه برکت داشتن و پر حاصل بودن "رود نیل" عبارت "دست تو" از "رای تو" بهتر است، علاوه بر این با عنایت به ابیات بعدی کیکاووس از رستم نظر خواهی نمیکند تا واژهی "رای" در اینجا مناسبت پیدا کند، بنابراین بجای "رای" واژه "دست" را قرار دادیم.

بیت ۶۰۰ تهمن بدو گفت : من بنده ام سخن هر چه گویی نیوشنده ام
خ ۵۹۷ تهمن بدو گفت : من بنده ام سخن هر چه گویی سراینده ام
در م (بیت ۶۰۷) و برخی از پاورقیهای خ بجای "سراینده ام"، "نیوشنده ام" آمده است و ما آنرا در متن قرار دادیم زیرا با توجه به معنی بیت که "سخن گفتن" کسی "نیوشنده بودن" طرف مقابل را ایجاب می کند این گزینش صحیح است. گرچه "سراینده" نیز گاهی

بمعنای "شنونده" و "ستاینده" نیز آمده است اما در اینجا "نیوشنده" فصیح‌تر است.

بیت ۶۰۴ به درگاه بر انجمن شد سپاه در گنج دینار بگشاد شاه
 خ ۶۰۱ به درگاه بر انجمن شد سپاه در گنج و دینار بگشاد شاه
 در متن ژ (بیت ۶۴۵) و م (بیت ۶۱۱) بجای "گنج و دینار" در مصرع دوم "گنج دینار" آمده
 که ارجح است چون گنج است که دینار را در خود دارد و "گنج و دینار" دو چیز جدا از هم
 نیست.

بیت ۶۰۹ هم از پهلوی پارس، کوچ و بلوچ ز گیلان جنگی و دشت سروچ
 خ ۶۰۶ هم از پهلوی پارس و کوچ و بلوچ ز گیلان جنگی و دشت سروچ
 در متن خ وجود "و" عاطفه در عبارت "پارس و کوچ و بلوچ" وزن را سنگین می‌کند،
 بنابراین مطابق ضبط برخی از پاورقیهای خ آن را حذف نمودیم.

بیت ۶۲۸ سوی گاه بنهاد کاووس روی سیاوش با لشکر جنگ جوی
 خ ۶۲۵ سوی گاه بنهاد کاوس روی سیاوش ابا لشکر جنگ جوی
 مصرع دوم متن ما مطابق با ضبط ژ (بیت ۶۷۰) و برخی از پاورقیهای خ می‌باشد. این
 گزینش فصیح‌تر است خاصه اینکه "ابا" و "ابر" در موردی که ضرورت وزن اقتضا کند
 بکار می‌رود نه جای دیگر. بطور مثال در مصرع دوم بیت بعدی ("ابا پیلتن سوی دستان
 کشید") استعمال "ابا" بجاست.

بیت ۶۴۱ که آمد سپاهی و شاهی جوان از ایران، ابا پیلتن پهلوان
 خ ۶۳۸ که آمد سپاهی و شاهی جوان از ایران، گو پیلتن پهلوان
 در ژ (بیت ۶۸۳) بجای "گو" در مصرع دوم "ابا" آمده که گزینش برتری است. چون

مقصود بیت همراهی رستم با سیاوش است و کلمه "ابا" نمیتواند ساقط باشد. مقصود از "پلتن پهلوان" درین جا رستم است.

بیت ۶۵۱ سه جنگ گران کرده شد در سه روز چهارم سیاوش گیتی فروز
خ ۶۴۸ دو جنگ گران کرده شد در دو روز بیامد سیاوخش گیتی فروز
متن با توجه به پاورقیهای خ و ژ (بیت ۶۹۴) انتخاب شده است که از جهت انسجام و پیوستگی موضوع ارجح میباشد و همچنین با بیت ۶۶۳ متن پیوستگی معنایی دارد.

بیت ۶۵۴ سیاوش چو در بلخ شد با سپاه یکی نامه فرمود نزدیک شاه
خ ۶۵۱ سیاوخش در بلخ شد با سپاه یکی نامه فرمود نزدیک شاه
مصرع اول متن مطابق با ژ (بیت ۶۹۷) میباشد. نظر به اینکه "چو" قید لازمی برای توضیح مطلب در مصرع دوم است و به شیوایی سخن می افزاید این ضبط ارجح است، همچنین در متن خ بیت اصطلاحاً ابتدا به ساکن شروع شده است.

بیت ۶۶۱ همی آفرین باد بر شهریار همه نیکوی باد فرجام کار
خ ۶۵۸ چنان آفرین باد بر شهریار همه نیکوی باد فرجام کار
"چنان" در مصرع اول مناسب سیاق سخن نیست و ما بجای آن واژه "همی" را قرار دادیم که مطابق برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۷۰۴) می باشد، همچنین واژه "همی" با "همه" در مصرع دوم جناس خطی دارد و این از ویژگیهای شعر است که بی تکلف رعایت صنعت شده و از این جهت نیز گزینش متن ما ارجح است.

بیت ۶۷۰ به شادی یکی نامه پاسخ نبشت چو خرّم بهار و چو روشن بهشت
 خ ۶۶۷ به شادی یکی نامه پاسخ نبشت چو روشن بهار و چو خرّم بهشت
 متن با توجه به یکی از پاورقیهای خ انتخاب شده است و بنظر می‌رسد که این گزینش
 ارجح است چون نسبت دادن صفت "خرّمی" به "بهار" و "روشنی" به "بهشت" مأنوس‌تر
 به ذهن است.

بیت ۶۷۴ سپه بردی و جنگ آراستی که بخت و هنر بودت و راستی
 خ ۶۷۱ سپه بردی و جنگ خود خواستی که بخت و هنر داشتی راستی
 بیت با توجه به پاورقیهای خ تغییر یافته است که این گزینش فصیح‌تر و صحیح‌تر است.

بیت ۶۷۸ نباید پراکنده کردن سپاه بسیمای راه و بیارای گاه
 خ ۶۷۵ نباید پراکنده کردن سپاه بسیمای روز و بیارای گاه
 مصرع دوم مطابق با ژ (بیت ۷۲۱) و برخی از پاورقیهای خ تغییر یافته است. با عنایت به
 مناسبت داشتن "بیمودن" با "راه" و هم آهنگی موسیقائی "راه و گاه" این ضبط رجحان
 دارد.

بیت ۶۹۱ سپه کش چو رستم، سپه بی‌کران بسی نامداران و جنگاوران
 خ ۶۸۸ سپه کش چو رستم، سپه بی‌کران بسی نامداران جنگاوران
 مطابق با ضبط برخی از پاورقیهای خ در مصرع دوم یک "و" اضافه شده است که این بر
 فصاحت و استحکام بیت می‌افزاید. ضبط ژ (بیت ۷۳۳) نیز بدین گونه است (ولی مصرع
 اول آن به صورت دیگری است).

بیت ۶۹۲ نبرد بکردار ایشان عقاب یکی را سراندر نیاید به خواب
خ ۶۹۱ نبرد بکردار ایشان عقاب یکی را سراندر نیامد به خواب
در مصرع دوم مطابق برخی از پاورقیهای خ، ژ (بیت ۷۳۶) و م (بیت ۷۰۱) "نیاید" را به
جای "نیامد" قرار داده‌ایم چون با توجه به مصرع اول که فعل جنبه حال دارد نه گذشته،
ضبط اخیر ارجح است.

بیت ۶۹۷ بخفتی و آسوده برخاستی به نوئی یکی رزم آراستی
خ ۶۹۴ برفتی و، آسوده برخاستی به نوئی یکی رزم آراستی
"بخفتی" بجای "برفتی" در مصرع اول در برخی از پاورقیهای خ، ژ (بیت ۷۳۹) و م (بیت
۷۰۴) آمده که با عنایت به واژه "برخاستی" و مفهوم شعر، این گزینش ارجح است.

بیت ۷۰۲ سراسر همه دشت، آذین نهید به سفد اندر آرایش چین نهید
خ ۶۹۹ سراسر همه دست زرین نهید به سفد اندر آرایش چین نهید
در مصرع اول "دست زرین" معنای درستی ندارد و ما "دشت" و "آذین" را بجای آن در
متن قرار دادیم که مطابق با ضبط برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۷۴۴) میباشد. همچنین
در اینجا واژه‌های "آذین" و "آرایش" در مصرع اول و دوم از نظر معنا متناسب هستند.

بیت ۷۰۵ چو یک پاس بگذشت از آن تیره شب چنان چون کسی بر خروشد ز تب
خ ۷۰۲ چو یک پاس بگذشت از آن تیره شب چنان چون کسی بازگوید ز تب
"بر خروشد" بجای "بازگوید" در مصرع دوم، از پاورقی خ انتخاب گردیده که مناسبتر
است خاصه اینکه در بیت بعدی سخن از "خروش برآمدن از افراسیاب" رفته است.
(بیت بعد چنین است: "خروشی برآمد ز افراسیاب - بلرزید بر جای آرام و خواب").

بیت ۷۰۸ چو آمد به گرسیوز آن آگهی که شد تیره دیهیم شاهنشهی
 خ ۷۰۵ چو آمد به گرسیوز آن آگهی که شد تیره آیین تخت شهی
 با توجه به اینکه "تیره شدن آیین تخت شهی" از نظر معنا چندان روشن و خوشایند
 نیست ما "دیهیم" را بجای "آیین" قرار دادیم که در اینصورت مفهوم مصرع روشتر
 خواهد شد. این گزینش در برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۷۱۵) آمده است.

بیت ۷۱۲ بمان تا خرد باز یابم یکی به برگیر و سختم بدار اندکی
 خ ۷۰۹ بدان تا خرد باز یابم یکی به برگیر و سختم بدار اندکی
 "بمان" بجای "بدان" مطابق م (بیت ۷۱۹) میباشد و ارجح است. در اینجا "بمان" افاده
 معنای "صبرکن" مینماید.

بیت ۷۱۴ نهادند شمع و برآمد به تخت همی بود لرزان بسان درخت
 خ ۷۱۱ نهادند شمع و بیامد به تخت همی بود لرزان بسان درخت
 با توجه به بالا رفتن و استعمال که لازمه بر تخت نشستن است، "برآمد" را بجای "بیامد" در
 متن قرار دادیم. ضبط ژ (بیت ۷۵۶)، م (بیت ۷۲۱) و برخی از پاورقیهای خ نیز بدین گونه
 است.

بیت ۷۱۸ بیابان پر از مار دیدم به خواب زمین پر زگرد، آسمان پر عقاب.
 خ ۷۱۵ بیابان پر از مار دیدم به خواب جهان پر زگرد، آسمان پر عقاب
 انتخاب واژه "زمین" بجای "جهان" منطبق با ژ (بیت ۷۶۰) و برخی از پاورقیهای خ (از
 جمله ترجمه بنداری) میباشد. "زمین" در تناسب با "آسمان" گزینش برتری است.

بیت ۷۲۱ یکی باد برخاستی پر زگرد درفش مرا سرنگونسار کرد
خ ۷۱۸ یکی باد برخاستی پر زگرد درفش مرا سرنگوسار کرد
"نگوسار" و "نگونسار" هر دو صحیح و به یک معنی است ولی ما "نگونسار" را که معمول زمان امروز و آشناتر به ذهن می‌باشد برگزیدیم. در ژ (بیت ۷۶۳)، م (بیت ۷۲۹) و برخی از پاورقیهای خ نیز "نگونسار" آمده است.

بیت ۷۲۳ وزین لشکر من فزون از شمار بریده سران و تن افکنده خوار
خ ۷۲۰ وزین لشکر من فزون از هزار بریده سران و تن افکنده خوار
"فزون از شمار" بجای "فزون از هزار" مطابق با ژ (بیت ۷۶۵) و برخی از پاورقیهای خ می‌باشد و این گزینش قویتر و مصطلح‌تر است.

بیت ۷۲۵ همه نیزه هاشان سرآورده بار وزان هر سواری سری در کنار
خ ۷۲۲ همه نیزه هاشان سرآورده بار وزان هر سواری سری بر کنار
گزینش "سری در کنار" مطابق با م (بیت ۷۳۲) و برخی از پاورقیهای خ می‌باشد که مناسبتر از "سری بر کنار" می‌باشد.

بیت ۷۳۰ یکی تخت بودی چو تابنده ماه نشسته برو پور کاووس شاه
خ ۷۲۷ یکی تخت بودی چو تابنده ماه نشسته برو گرد، کاوس شاه
با توجه به بیت بعدی که توصیف سیاوش را در بر دارد گزینش "پور کاووس شاه" در مصرع دوم بجای "گرد کاوس شاه" مسلماً ارجح است. این ضبط مطابق با م (بیت ۷۳۷) و برخی از پاورقیهای خ می‌باشد.

بیت ۷۳۶ گزارنده‌ی خواب باید کسی کزین دانش اندازه دارد بسی
 خ ۷۳۳ گزارنده‌ی خواب باید کسی که از دانش اندازه بسی
 واژه "کزین" در مصرع دوم جنبه‌ی خصوصی دانش تعبیر خواب را می‌رساند و "که از"
 جنبه‌ی عمومی دانش را. بنابراین با توجه به مصرع اول میتوان گفت "کزین" گزینش
 صحیح‌تر و ارجح است. این ضبط مطابق با ژ (بیت ۷۷۹) و برخی از پاورقیهای خ
 می‌باشد.

بیت ۷۴۳ یکی را نمانم سروتن بهم اگر زین سخن بر لب آرید دم
 خ ۷۴۰ یکی را نمانم سروتن بهم اگر زین سخن بر لب آرند دم
 در مصرع دوم بجای "آرند" واژه "آرید" را قرار دادیم که مطابق با برخی از پاورقیهای خ
 می‌باشد. این گزینش با مفهوم بیت مطابقت دارد و برتر است زیرا در اینجا مخاطب
 موبدان هستند که در مجلس شاه حضور دارند.

بیت ۷۵۵ اگر با سیاوش کند شاه جنگ چو دوده شود روی گیتی به رنگ
 خ ۷۵۲ اگر با سیاوش کند شاه جنگ چو دویه شود روی گیتی به رنگ
 "دوده" بجای "دیه" در برخی از پاورقیهای خ آمده است که ما در متن قرار دادیم زیرا
 "دوده" برای تیرگی ناشی از پیامدهای جنگ می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد و حال
 آنکه دیه (دبیا) در موارد خوشایند بکار برده می‌شود و "سیاهی" بعنوان صفت دبیا ذکر
 نشده است.

بیت ۷۵۷ و گر او شود کشته بر دست شاه به توران نماند سر و تاج و گاه
 خ ۷۵۴ و گر او شود کشته بر دست شاه به توران نماند سر و تخت و گاه
 در برخی او پاورقیهای خ و م (بیت ۷۶۳) بجای "تخت و گاه"، "تاج و گاه" آمده است که

گزینش برتری است زیرا "تخت" و "گاه" یک معنی دارند و تناسب "سر" و "تاج" نیز این گزینش را تأیید می‌کنند.

بیت ۷۶۷ بجای جهان جستن و کارزار مبادم بجز آشتی هیچ کار
خ ۷۶۴ بجای جهان جستن و کارزار مبادم جز از آشتی هیچ کار
"بجز" بجای "جزاز" در برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۸۱۰) آمده است و با این گزینش
بیت فصیح‌تر خواهد بود.

بیت ۷۷۲ چو چشم بهانه بدوزم به گنج سزدگر سپهرم نخواهد به رنج
خ ۷۶۹ چو چشم زمانه بدوزم به گنج سزدگر سپهرم نخواهد به رنج
در مصرع اول گزینش "بهانه" بجای "زمانه" که مطابق با ضبط برخی از پاورقیهای خ و ژ
(بیت ۸۱۵) نیز هست برتری دارد. شاعر می‌خواهد بگوید افراسیاب بر آن است که با
نثار گنج و خواسته و فرستادن سیم و زر نزد کیکاووس مورد مخاصمت و بهانه جنگ را
از میان بردارد.

بیت ۷۷۷ بدیشان چنین گفت کز روزگار نینم همی جز بد از کارزار
خ ۷۷۴ بدیشان چنین گفت کز روزگار نینم همی بر جز از کارزار
مصرع دوم را براساس ژ (بیت ۸۲۰) و برخی از پاورقیهای خ تغییر داده‌ایم. با توجه به
اینکه در این مورد افراسیاب از جنگ بیزاری میجوید و پرهیز از جنگ را مصلحت
میداند این ضبط نسبت به خ کاملاً برتری دارد.

بیت ۷۸۲ نزیاید بهنگام در دشت گور شود بجهی باز را چشم کور
 خ ۷۷۹ نزیاید بهنگام بر دشت گور شود بجهی باز را چشم کور
 گزینش "در" بجای "بر" در مصرع اول مطابق با برخی از پاورقیهای خ، ژ (بیت ۸۲۵) و م
 (بیت ۷۸۶) میباشد و ارجح است.

بیت ۷۸۴ شود درجهان چشمه‌ی آب خشک نماند به نافه درون بوی مشک
 خ ۷۸۱ شود درجهان چشمه‌ی آب خشک ندارد به نافه ندرون بوی، مشک
 با توجه به برخی از پاورقیهای خ مصرع دوم را بصورت نوشته شده تغییر دادیم. "نماند"
 از لحاظ زمانی با فعل "شود" در مصرع اول متناسب است و هرچند "نافه ندرون" هم
 صحیح می باشد ولی "نافه درون" هم به تکلم امروزی نزدیکتر است.

بیت ۷۸۹ دو بهر از جهان زیر پای منست هم ایران و توران سرای منست
 خ ۷۸۶ دو بهر از جهان زیر پای منست از ایران و توران سرای منست
 در متن خ مصرع اول و دوم انسجام کامل ندارند و ما بجای "از ایران" در مصرع دوم "هم
 ایران" را قرار دادیم که با این ترتیب معنی بیت درست تر و بیت منسجم تر خواهد شد.
 این گزینش مطابق با ضبط یکی از نسخه‌های اساس تصحیح متن م (پاورقی بیت ۷۸۲ -
 نسخه خاورشناسی ۲) میباشد.

بیت ۸۰۷ زیزدان بر آن گونه دارم امید که آید درود و خرام و نوید
 خ ۸۰۴ زیزدان بر آن گونه دارم امید که آورد روز خرام و نوید
 مصرع دوم متن ما مطابق با (بیت ۸۱۰) و یکی از پاورقیهای خ میباشد. با عنایت به مصرع
 اول و توجه به عبارت "دارم امید" فعل در مصرع دوم باید به صیغه‌ی مستقبل بیان شود
 بنابراین این ضبط ارجح است.

بیت ۸۲۱ به کشتی به یک روز بگذاشت آب بیامد سوی بلخ دل پر شتاب
خ ۸۱۸ به کشتی به یک روز بگذاشت آب بیامد بر بلخ دل پر شتاب
"سوی بلخ" بجای "بر بلخ" در مصرع دوم با توجه به ژ (بیت ۸۶۲) و برخی از پاورقیهای
خ در متن قرار داده شده که گزینش برتری است.

بیت ۸۳۰ یکی یاد گاری بنزدیک شاه فرستاد و آن هست با من براه
خ ۸۲۷ یکی یاد گاری بنزدیک شاه فرستاد با من کنونی به راه
مصرع دوم مطابق با ژ (بیت ۸۷۱) و یکی از پاورقیهای خ میباشد و بدیهی است که این
ضبط ارجح است.

بیت ۸۴۰ سیاوش با رستم پلتن بر رفتند دور از بر انجمن
خ -

این بیت در متن خ نیست ولی مصحح آن را براساس برخی از مراجع در پاورقی قرار داده
است. در متن سخن از اندیشیدن رستم و سیاوش درباره پیشنهاد صلح جووانه
"گرسوز" در میان است و از سیاق سخن و بیان مطلب چنین برمیآید که وجود این بیت
لازم است و ساقط بودن آن پیوستگی کلام را از بین می برد. با توجه به مطالب ذکر شده
بیت را در متن قرار دادیم.

بیت ۸۴۸ نیننی که از ما غمی شد ز بیم همی طبیل کوید به زیر گلیم
خ ۸۴۴ نباید که از ما غمی شد ز بیم همی طبیل سازد به زیر گلیم
"نیننی" در مصرع اول از نظر دستوری بر "ناید" ترجیح دارد و "کوید" در مصرع دوم
فصحیح تر و مصطلحتر از "سازد" است. بنابراین گزینشهای فوق را که مطابق ضبط برخی از
پاورقیهای خ میباشد در متن خود قرار داده ایم. در ژ (بیت ۸۸۹) نیز در مصرع دوم

"کوید" بجای "سازد" آمده است.

بیت ۸۵۲ به شبگیر گرسیوز آمد به در چنان چون سزد با کلاه و کمر
 خ ۸۴۸ به شبگیر گرسیوز آمد به در چنان چون بود با کلاه و کمر
 بجای "بود" در مصرع دوم، واژه "سزد" را که منطبق بر ضبط ژ (بیت ۸۹۳) است در متن
 قرار دادیم زیرا میخواهد بگوید گرسیوز همان گونه که سزاوار و معمول زمان بود با لباس
 رسمی (کلاه و کمر) بیدار سیاوش آمد. البته "بود" هم اگر بمعنای "بایسته است" گرفته
 شود درست خواهد بود.

بیت ۸۵۶ تو پاسخ فرستی به افراسیاب که از کین تهی کن سر، اندر شتاب
 خ ۸۵۲ تو پاسخ فرستی به افراسیاب که از کین اگر شدسرت سیرخواب
 مصرع دوم در متن خ بصورت شرطی است و با شرط موجود، پاسخ آن باید در بیت
 بعدی بطور وضوح وجود داشته باشد و حال آنکه چنین نیست. بدین دلیل ما در متن
 خود مصرع دوم را مطابق ژ (بیت ۸۹۸) و برخی از پاورقیهای خ تغییر دادیم و با این
 گزینش بیت با بیت بعدی هم آهنگی خواهد داشت.

بیت ۸۶۲ بر من فرستی به رسم نوا که باشد بگفتار تو برگوا
 خ ۸۵۸ بر من فرستی به رسم نوا بدین خوب گفتار تو برگوا
 مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط ژ (بیت ۹۰۶) و م (بیت ۸۶۴) انتخاب شده است زیرا
 در اینجا وجود "که" موصول برای پیوستگی مصرع اول و دوم از لوازم فصاحت است و
 به نظر ما این ضبط ارجح است.

بیت ۸۷۳ بدل گفت صدتن ز خویشان من گرایدونکه کم گردد از انجمن
خ ۸۶۹ همی گفت : صدتن ز خویشان من گرایدونک کم گردد از انجمن
در مصرع اول "بدل گفت" حاکی از تفکر و اندیشیدن راجع به موضوع است و با توجه به
سیاق کلام و موضوع، نسبت به "همی گفت" برتر مینماید. این گزینش مطابق با ضبط ز
(بیت ۹۱۵) میباشد.

بیت ۸۷۶ فرستاد باید بر او نوا و گرنه سخنها ندارد روا
خ ۸۷۲ فرستاد باید بر او نوا اگر بی گروگان ندارد روا
متن ما مطابق با ضبط برخی از پاورقیهای خ میباشد. این گزینش از نظر انسجام و فصاحت
بر متن خ برتری دارد، خاصه اینکه "نوا" در مصرع اول به معنای "گروگان" آمده و تکرار
آن لازم نیست.

بیت ۸۸۱ بخارا و سُغد و سمرقند و چاج سپیجاب و گلمرز با تخت و تاج
خ ۸۷۷ بخارا و سُغد و سمرقند و چاج سپنجاب و آن کشور و تخت عاج
با عنایت به این که مقصود ذکر نام شهرها و ولایات ایرانست که در تصرف افراسیاب
بوده و باید تخلیه گرداند بنابراین "آن کشور" (در مصرع دوم) مجهول است و سیاق
سخن را بهم می‌زند. پس گزینش ما که مطابق با یکی از پاورقیهای خ است ارجح میباشد
و نیز بنابر آنچه در واژه نامک (تألیف عبدالحسین نوشین - ص ۲۲۱) از متن خطی
ترجمه تفسیر طبری و نسخه خطی تومانسکی در "حدود العالم" شاهد آورده
"سپنجاب" اشتباه است و درست است آن "سپیجاب" می‌باشد.

بیت ۸۸۵ بشد بازبانی پر از آفرین توگفتی همی در نوردد زمین
 خ ۸۸۵ بشد بازبانی پر از آفرین توگفتی همی بر نوردد زمین
 "در نوردد" بجای "بر نوردد" در یکی از پاورقیهای خ آمده که مصطلح تر و بهتر است و بنابراین ما در متن قرار دادیم.

بیت ۸۹۰ همانست کاوس کز پیش بود ز تیزی نکاهد، بخواهد فزود
 خ ۸۹۰ همانست کاوس کز پیش بود ز تیزی نه کاهد، نه هرگز فزود
 در مصرع دوم متن ما منطبق با ضبط ژ (بیت ۹۳۶) میباشد و این ضبط هم فصیح تر است و بنابراین ما در متن قرار دادیم. نیز بیشتر تطبیق میکند.

بیت ۸۹۸ سپهدار بنشست و رستم بهم سخن رفت هرگونه از بیش و کم
 خ ۸۹۴ سپهدار بنشست و رستم بهم سخن رفت هرگونه بر بیش و کم
 در مصرع دوم "از" را بجای "بر" که مطابق با ضبط برخی از پاورقیهای خ میباشد قرار داده ایم.

بیت ۹۰۰ نخست آفرین کرد بر دادگر کزویست نیرو و فرّ و هنر
 خ ۸۹۶ نخست آفرین کرد بر دادگر کزو دید نیرو و فرّ و هنر
 در مصرع دوم "کزویست" را بجای "کزودید" که مطابق با ضبط ژ (بیت ۹۴۲) و یکی از پاورقیهای خ میباشد در متن قرار داده ایم. با توجه به اینکه "کزویست" اطلاق بیشتری نسبت به "کزودید" درباره "ذات الهی" دارد، این ضبط ارجح است.

بیت ۹۲۱ بخندید و با او چنین گفت شاه که چاره به از جنگ، ای نیک خواه
 خ ۹۱۷ بخندید با او چنین گفت شاه که چاره به از جنگ ای نیک خواه
 در مصرع اول حرف "و" از شرایط انسجام کلام است و باید در مصرع باشد. ضبط ژ
 (بیت ۹۶۴) نیز بدین گونه است.

بیت ۹۳۵ نرفتم، که گفتند از ایدر مرو بمان تا بسیجد سپهدار نو
 خ ۹۳۱ نرفتم، که گفتند از ایدر مرو بمان تا بسیجد جهاندار نو
 واژه "جهاندار" در اصل به معنی "خداوند" است و در بعضی مواقع هم به معنی "پادشاه"
 بکار برده شده است. در شاهنامه این واژه هم بعنوان "خداوند" (به عنوان مثال بیت
 ۱۶۳۷) و هم بعنوان "پادشاه" (به عنوان مثال بیت ۱۷۰۶) استفاده شده است. در این
 بیت شعر از زبان کاووس (پادشاه) بیان شده است و در مصرع دوم منظور وی
 "سیاوش" می باشد پس برای او (سیاوش) در اینجا "سپهدار" نسبت به "جهاندار"
 گزینش مناسبتری است. این گزینش منطبق بر ژ (بیت ۹۷۹) و برخی از پاورقیهای خ
 می باشد.

بیت ۹۴۰ کنون از گروگان کی اندیشداوی همان پیش چشمش، همان خاک کوی
 خ ۹۳۶ کنون از گروگان کی اندیشداوی همان پیش چشمش، همان آب جوی
 "خاک کوی" بجای "آب جوی" در مصرع دوم از م (بیت ۹۴۰) و برخی از پاورقیهای خ
 انتخاب شده و گزینش برتری است زیرا برای خفیف شمردن گروگانها در نظر
 افراسیاب "آب جوی" مناسبتری ندارد و "خاک کوی" مناسبتر و مصطلح تر است.

بیت ۹۲۲ بر آتش بنه خواسته هر چه هست نگر تا نیازی به یک چیز دست
 خ ۹۴۰ بر آتش بنه خواسته هر چه هست نگر تا نیاری به یک چیز دست
 "نیازی" بجای "نیاری" در مصرع دوم ازم (بیت ۹۴۴) و برخی پاورقیهای خ انتخاب شده
 است و این گزینش ارجح است زیرا در "نیازی" جنبهٔ اشاری دست زدن به چیزی
 ملموس تر است.

بیت ۹۵۶ و دیگر که پیمان شکستن ز شاه نباشد پسندیده‌ی نیک خواه
 خ ۹۵۲ و دیگر که پیمان شکن پیشگاه نباشد پسندیده‌ی نیک خواه
 ضبط مصرع اول در متن ما مطابق م (بیت ۹۵۶) و برخی از پاورقیها خ میباشد زیرا این
 گزینش فصیح تر و دارای معنی روشن تری است.

بیت ۹۶۰ گر افراسیاب این سخنها که گفت به پیمان شکستن بخواهد نهفت
 خ ۹۵۶ که افراسیاب این سخنها که گفت به پیمان شکستن بخواهد نهفت
 در مصرع اول "گر" را بجای "که" قرار داده‌ایم که منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ -
 ژ (بیت ۱۰۰۴) و م (بیت ۹۶۰) است و این گزینش برتری است زیرا بیت بعدی (۹۶۱)
 جواب شرط است و با واژه "که" در این بیت افادهٔ مقصود نمیکند.

بیت ۹۶۶ به رستم چنین گفت شاه جهان که ایدون نماند سخن در نهان
 خ ۹۶۲ به رستم چنین گفت شاه جهان که ایدون نماند همی در نهان
 در مصرع دوم "سخن" را بجای "همی" که مطابق با ضبط برخی از پاورقیهای خ، م (بیت
 ۹۶۶) و ژ (بیت ۱۰۰۴) میباشد برگزیده‌ایم زیرا واژه "سخن" نمایندهٔ چیزیست که نباید
 در نهان بماند و نخواهد ماند و ساقط بودنش در مصرع دوم مخل ادای مقصود است.

بیت ۹۷۱ سیاوش اگر سر ز فرمان من بیچد بگردد ز پیمان من
خ ۹۶۷ سیاوش اگر سر ز پیمان من بیچد، نیاید به فرمان من
"سریچی کردن از فرمان" مصطلح‌تر از "سریچی کردن از پیمان" می‌باشد و بنابراین در
مصرع اول بجای "پیمان"، "فرمان" را قرار داده‌ایم که مطابق با ضبط برخی از پاورقیهای
خ و ژ (بیت ۱۰۲۰) نیز می‌باشد مصرع دوم نیز مطابق با ضبط یکی از پاورقیهای خ
می‌باشد که در اینصورت بیت انتخاب شده ایرادی ندارد و صحیح‌تر از متن خ است.

بیت ۹۷۶ بگفت این و بیرون شد از پیش‌اوی پراز خشم چشم و پر آژنگ روی
خ ۹۷۲ بگفت این و بیرون شد از پیش‌اوی پراز خشم و کین و پر از رنگ‌روی
مصرع دوم مطابق ضبط برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۹۷۶) می‌باشد و این‌گزینش از
هرجهت بر متن خ برتری دارد.

بیت ۹۷۹ بسازند و آرایش ره کنند دل و رای از آرام کـوته کنند
خ ۹۷۵ بسازند و آرایش ره کنند و زان رزمگه راه کـوته کنند
مصرع دوم مطابق ضبط برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۰۳۰) می‌باشد و این‌گزینش از
جهت معنی بر متن خ برتری دارد.

بیت ۹۹۰ منه با جوانی سراندر فریب گر از چرخ گردان نخواهی نهیب
خ ۹۸۶ منه بر جوانی سراندر فریب گر از چرخ گردان نخواهی نهیب
گزینش "با" بجای "بر" در مصرع اول از جهت افاده‌ی معنا بهتر است و ضبط برخی از
پاورقیهای خ و م (بیت ۹۹۰) نیز بدین گونه است.

بیت ۱۰۱۱ بگفت آنچه با پیلتن رفته بود ز طوس و زکاوس کاشفته بود
 خ ۱۰۰۷ بگفت آنک با پیلتن رفته بود ز طوس و زکاوس کاشفته بود
 "آنچه" بجای "آنک" در مصرع اول مطابق ضبط برخی از پاورقیهای خ است و ارجح
 میباشد.

بیت ۱۰۱۷ بنزدیک یزدان چه پوزش برم بد آید ز کار پدر بر سرم
 خ ۱۰۱۳ بنزدیک یزدان چه پوزش کنم بد آمد ز کار جهان بر تنم
 متن مطابق م (بیت ۱۰۱۵) میباشد که این گزینش مناسبتی است. موارد اختلاف متن ما
 و خ به غیر از "بد آید" و "بد آمد" بقیه در برخی از پاورقیهای خ هم آمده است.

بیت ۱۰۶۰ ببر آن همه باز بر پیش اوی بگویش که ما را چه آمد بروی
 خ ۱۰۵۶ چنین هم همه باز بر پیش اوی بگویش که ما را چه آمد بروی
 مصرع اول متن ما منطبق بر ژ (بیت ۱۱۱۱) میباشد و این گزینش بر متن خ ارجح است.

بیت ۱۰۶۳ بدوده تو این لشکر و خواسته همه کارها یکسر آراسته
 خ ۱۰۵۹ بدوده تو این لشکر و خواسته همان کارها یکسر آراسته
 گزینش "همه" بجای "همان" در مصرع دوم مطابق با برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت
 ۱۱۱۴) میباشد که بنظر ما برتری دارد.

بیت ۱۰۷۱ و گر رام گردد سخن تنگ نیست ترا پوزش اندر پدر ننگ نیست
 خ ۱۰۶۷ گر آرام گیری سخن تنگ نیست ترا پوزش اندر پدر ننگ نیست
 متن مطابق ضبط یکی از پاورقیهای خ میباشد و با توجه به بیت قبل (اگر جنگ فرمان دهد
 جنگ ساز...) از جهت ارتباط مطلب و تناسب معنی، این گزینش صحیح تر بنظر می رسد.

بیت ۱۰۸۱ و گر آسمانی جز اینست راز چه باید سخن‌ها کشیدن دراز
خ ۱۰۷۷ مگر آسمانی جزینست راز چه باید سخن‌ها کشیدن دراز
در مصرع اول بجای "مگر"، "وگر" را قرار داده‌ایم زیرا مصرع دوم پاسخ مصرع اول است
و در متن خ دو مصرع پیوستگی ندارند و با این گزینش معنی بیت صحیح‌تر است و
مقصود ادا می‌شود. این گزینش مطابق با برخی از پاورقیهای خ است.

بیت ۱۱۲۹ به دیدن کنون از شنیدن بهست گرانمایه و شاهزاد و مهست
خ ۱۱۲۵ به دیدن کنون از شنیدن بهست گرانمایه و شاه زاده مهست
در مصرع دوم "شاهزاد و مهست" را بجای "شاهزاده مهست" که منطبق با ضبط برخی از
پاورقیهای خ و م (بیت ۱۱۱۳) میباشد انتخاب نمودیم زیرا از نظر استحکام و فصاحت
برتر می‌نماید.

بیت ۱۱۳۲ نه نیکو نماید ز راه خرد کزین کشور آن نامور بگذرد
خ ۱۱۳۰ نه نیکو نماید ز راه خرد کزین کشور ای مهتر او بگذرد
مصرع دوم متن ما مطابق ضبط م (بیت ۱۱۱۷) و برخی از پاورقیهای خ میباشد. با عنایت
به آنچه درباره سیاوش در بیتهای بالاتر گفته شد این گزینش بر متن خ برتری دارد

بیت ۱۱۴۲ ز داد جهان آفرین این سزاست که گردد زمانه بدین گونه راست
خ ۱۱۴۲ ز داد جهان آفرین این سزاست که گردد زمانه بدین جنگ راست
در ژ (بیت ۱۱۹۸) بجای "جنگ" در مصرع دوم "گونه" و در یکی از پاورقیهای خ بجای
آن "کار" نوشته شده است، چون در این گفت و شنود موضوع جنگ منتفی است بنابراین
ضبط ژ ارجح است.

بیت ۱۱۴۶ پس اندیشه کرد اندرآن یک زمان همی گاشت بر نیک و بر بدگمان
 خ ۱۱۴۴ پس اندیشه کرد اندرآن یک زمان همی گاشت بر نیک و بد برگمان
 "بربد" بجای "بدبر" در مصرع دوم مطابق ضبط برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۲۰۰) و
 م (بیت ۱۱۳۲) می باشد که فصیح تر و ارجح است.

بیت ۱۱۷۲ کجا من گشایم در گنج بست سپارم ترا تاج و گاه نشست
 خ ۱۱۷۰ کجا من گشایم در گنج و دست سپارم ترا تاج و گاه نشست
 در مصرع اول بجای "گنج و دست"، "گنج بست" را قرار داده ایم که مطابق با یکی از
 پاورقیهای خ و م (بیت ۱۱۵۶) میباشد، با توجه به واژه "گشایم" در این مصرع، گزینش
 "گنج بست" برتر بنظر می رسد.

بیت ۱۱۷۴ چو از کشورم بگذری در جهان نکوهش کنندم کهان و مهان
 خ ۱۱۷۲ تو بر کشورم بگذری در جهان نکوهش کنندم کهان و مهان
 بجای "توبر" در مصرع اول "چو از" را که مطابق با ضبط برخی از پاورقیهای خ، ژ (بیت
 ۱۲۲۸) و م (بیت ۱۱۵۸) می باشد قرار داده ایم و این گزینش ارجح است زیرا مقصود
 گوینده این است که "اگر از کشورم عبور کرده بجای دیگر روی نکوهش کنند مرا" و ضبط
 خ این مقصود را نمی رساند. گزینش "توبر کشورم بگذری" یعنی اگر بکشورم گذارت
 ییفتد.

بیت ۱۱۹۳ که من با جوانی خرد یافتم ز کردار بد روی برتافتم
 خ ۱۱۹۱ که من با جوانی خرد یافتم به هر نیک و بد تیز بشتافتم
 مصرع دوم متن ما مطابق ژ (بیت ۱۲۴۸) می باشد و با توجه به معنای صریح این ضبط که
 حکایت از تنبّه سیاوش از حوادث است این گزینش برتر است.

بیت ۱۲۰۰ چو چشمش ز دیدار من گشت سیر بر سیر گشته نباشیم دیر
خ ۱۱۹۸ چو چشمش ز دیدار من گشت سیر بر سیر بوده نباشیم دیر
گزینش "سیر گشته" بجای "سیر بوده" در مصرع دوم، با توجه به عبارت "گشت سیر" در
مصرع اول از نظر انسجام و زیبایی سخن برتری دارد. این گزینش منطبق بر ضبط برخی
از پاورقیهای خ است.

بیت ۱۲۱۳ یکی رای پیغام دارد به من که ایمن بدویست از آن انجمن
خ ۱۲۱۱ یکی راز پیغام دارد به من که ایمن بدویست از آن انجمن
"رای پیغام" که به معنای "قصد پیغام" است از نظر ایفای معنی بر "راز پیغام" برتری دارد.
این گزینش مطابق یکی از پاورقیهای خ است.

بیت ۱۲۲۰ چنان بُد همه شهرها تا به چاج تو گفتی عروسی ست با طوق و تاج
خ ۱۲۱۸ چنین هم همه شهرها تا به چاج تو گفتی عروسی ست با طوق و تاج
در مصرع اول متن خ وجود دو "هم" پشت سر هم مغل فصاحت است و ما بجای آن
"چنان بُد" را قرار داده ایم. ضبط م (بیت ۱۲۰۵) و یکی از پاورقیهای خ نیز چنین است.

بیت ۱۲۲۴ ز خویشان گزین کرد پیران هزار پذیره شدن را برآراست کار
خ ۱۲۲۲ ز خویشان گزین کرد پیران هزار پذیره شدن را همه بانثار
مصرع دوم متن ما مطابق یکی از پاورقیهای خ و م (ب ۱۲۰۹) می باشد که از نظر استواری
سخن و فصاحت بیان بر متن خ ارجح است.

بیت ۱۲۴۵ همه خاک مشکین شد از مشک تر همی اسپ تازی برآورد پر
 خ ۱۲۴۳ همه خاک مشکین شد از مشک وزر همی اسپ تازی برآورد پر
 بجای "مشک وزر" در مصرع اول "مشک تر" را که ضبط ژ (بیت ۱۳۱۱) است، برگزیدیم
 و این گزینش کاملاً برتر است زیرا "زر" خاک را مشکین نمی سازد.

بیت ۱۲۴۹ از ایران دلش یاد کرد و بسوخت بکردار آتش رخس بر فروخت
 خ ۱۲۴۷ از ایران دلش یاد کرد و بسوخت بکردار آتش همی بر فروخت
 با توجه به ابیات بعدی که سیاوش از پیران روی بر می گرداند تا غم و دردش آشکار
 نگردد، گزینش "رخس بر فروخت" در مصرع دوم که منطبق با ضبط برخی از پاورقیهای
 خ است بر "همی بر فروخت" برتری دارد.

بیت ۱۲۵۳ نگه کرد پیران به دیدار اوی به سفت و برویال و گفتار اوی
 خ ۱۲۵۱ نگه کرد پیران به دیدار اوی نشست و بر ویال و گفتار اوی
 در برخی از پاورقیهای خ بجای "نشست"، "به کتف" و "به سفت" و در متن ژ (بیت
 ۱۳۲۱) نیز "به سفت" آمده که "به سفت" را در متن خود قرار دادیم و این گزینش
 مناسب تر است، زیرا بعد از آن "برویال" آمده و "برویال" با "سفت" (که معنای کتف
 می دهد) مناسبت بیشتری دارد. همچنین وجود حرف ربط "به" برای انسجام بیشتر بیت
 لازم می نماید.

بیت ۱۲۵۶ سه چیزست باتو که اندر جهان کسی را نباشد ز تخم مهان
 خ ۱۲۵۴ سه چیزست بر تو که اندر جهان کسی را نباشد ز تخم مهان
 بجای "بر تو" در مصرع اول در برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۳۲۴) "باتو" آمده که
 این گزینش برتری است. "بر تو" بدین معناست که واجب است این صفات را دارا باشی

درحالیکه این ویژگیها در سیاوش بوده و هست، بنابراین "باتو" ارجح می نماید.

بیت ۱۲۶۵ بدو گفت پیران که مندیش ازاین چو ایدر گذشتی از ایران زمین
خ ۱۲۶۳ بدو گفت پیران که مندیش ازاین چو اندر گذشتی از ایران زمین
باتوجه به معنی و مقصود گوینده در مصرع دوم "ایدر" بجای "اندر" گزینش برتری است
که ما آنرا در متن قرار دادیم و این مطابق ضبط یکی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۳۳۴) است،
مقصود "پیران" از "ایدر گذشتی" این است که چون از ایران به اینجا (یعنی توران زمین)
آمدی غمگین باش.

بیت ۱۲۶۷ پراکنده نامش به گیتی بدیست ولیکن جز اینست و مرد ایزدیست
خ ۱۲۶۵ پراکنده نامش به گیتی بدیست ولیکن جز آنست و مرد ایزدیست
چون بیت اشاره به نزدیک دارد، پس در مصرع دوم "این" از "آن" مناسب تر می نماید و
حرف "و" نیز برانسجام بیت می افزاید، بنابراین متن انتخاب شده که مطابق با ضبط
برخی از پاورقیهای خ نیز هست ارجح می باشد.

بیت ۱۲۷۲ هم بوم و برهست وهم گوسفند هم اسب و سلیح و کمان و کمند
خ ۱۲۷۰ هم اسب و سلیح و کمان و کمند همانست بوم و پرو گوسفند
باتوجه به برخی از پاورقیهای خ و متن م (بیت ۱۲۵۶) بیت را بصورت نوشته شده تغییر
داده ایم که این گزینش از هر جهت بر متن خ ترجیح دارد و از نظر انسجام درست تر
می نماید.

بیت ۱۲۷۵ پذیرفتم از پاک یزدان ترا به رای ودل هوشمندان ترا
 خ ۱۲۷۳ پذیرفتم از پاک یزدان ترا به رای دل و هوشمندان ترا
 مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط م (بیت ۱۲۵۹) و برخی از پاورقیهای خ است که این
 گزینش صحیح تر است. بنظر میرسد در متن خ "و" بعد از واژه "دل" زائد است.

بیت ۱۲۷۶ نمانم که یابی زیدها گزند نداند کسی راز چرخ بلند
 خ ۱۲۷۴ که بر تو نیاید زیدها گزند نداند کسی راز چرخ بلند
 مصرع اول متن ما مطابق ژ (بیت ۱۳۴۶) و برخی از پاورقیهای خ می باشد. با توجه به
 گفته های پیران که می کوشد سیاوش را در توران زمین نگاه دارد و می خواهد اطمینان به
 تضمین امنیت وی بدهد، گزینش اخیر صحیح تر و مناسب تر بنظر می رسد.

بیت ۱۲۸۱ چنین تا رسیدند بر شهر گنگ که آن بود خرم سرای درنگ
 خ ۱۲۷۹ چنین تا رسیدند ببهشت کنگ که آن بود خرم سرای درنگ
 مصرع اول را مطابق برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۳۵۰) تغییر داده ایم زیرا این گزینش
 با توجه به ضبط بنداری (یکی از منابع خ که در پاورقیها ذکر شده است) که متن خود را
 "شهر گنگ" ترجمه کرده است صحیح تر می باشد. خاصه آنکه از جهت فصاحت نیز
 کاملاً بر ضبط خ ترجیح دارد.

بیت ۱۳۱۳ بدو داد جان و دل افراسیاب همی با سیاوش نیامدش خواب
 خ ۱۳۱۱ بدو داد جان و دل افراسیاب همی بی سیاوش نیامدش خواب
 روایت حکیم طوس چنین است که: افراسیاب و سیاوش در جای میگساری بودند
 و افراسیاب تا با سیاوش هم نشینی داشت خواب به دیدگانش نمی آمد، بنابراین برای
 بیان این مقصود ما در مصرع دوم "با سیاوش" را بجای "بی سیاوش" که مطابق با ضبط ژ

(بیت ۱۳۸۴) است برگزیدیم .

بیت ۱۳۱۲ بخوردند می تا جهان تیره شد سر میگساران زمی خیره شد
خ ۱۳۱۲ همی خورد می تا جهان تیره شد سر میگساران زمی خیره شد
باتوجه به مصرع دوم که از می خوردن میگساران سخن رفته است پس در مصرع اول
" بخوردند" (بجای " همی خورد ") گزینش صحیح است و ما آن را در متن خود
قرار دادیم . ضبط برخی از پاورقیهای خ و ژ بیت (۱۳۸۲) نیز بدین گونه است.

بیت ۱۳۱۶ بدان شب هم اندر بفرمود شاه بدان کس که بودند در بزمگاه
خ ۱۳۱۴ بدان شب هم اندر بفرمود شاه بدان کس که بودند بر بزمگاه
گزینش " در بزمگاه " بجای " بر بزمگاه " مطابق برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۳۸۵)
می باشد که صحیح تر است.

بیت ۱۳۲۱ برین گونه پیش سیاوش روید هشیوار و بیداروخامش روید
خ ۱۳۱۹ برین گونه پیش سیاوش شوید هشیوار و بیداروخامش شوید
در برخی از پاورقیهای خ بجای " شوید"، " روید" آمده که هرچند از لحاظ معنی تفاوتی
بین این دو نیست، ولی از نظر فصاحت لفظی که تلاقی دو "ش" مغل آن است " روید"
ارجح است و ما آن را در متن قرار دادیم .

بیت ۱۳۲۸ مرا روز روشن به دیدار تست همی از تو خواهم بدونیک جست
خ ۱۳۲۶ مرا روز روشن به فرمان تست همی از تو خواهم بدونیک جست
بجای " فرمان" در مصرع اول واژه " دیدار" را که مطابق بابرخی از پاورقیهای خ و م (بیت
۱۳۱۱) است ، قرار داده ایم و این گزینش بر متن خ ترجیح دارد زیرا تناسب " روشنی

روز" به فرمان کسی، آشنا به ذهن نمی باشد.

بیت ۱۳۳۲ تو فرّهمایی وزیبای گاه . تو شاه کیانی و پشت سپاه
 خ ۱۳۳۰ تو فرزند مایی وزیبای گاه تو تاج کیانی و پشت سپاه
 باتوجه به پاورقیهای خ در مصراع اول "تو فرّهمایی" رابجای "تو فرزند مایی" و در مصراع
 دوم "تو شاه کیانی" رابجای "تو تاج کیانی" در متن قرار دادیم زیرا در مصراع اول
 "فرّهای" با "زیبای گاه" مناسبتر و خوشایندتر می باشد و در مصراع دوم نیز قابل
 ذکر است است که اطلاق تاج به شخص اساساً درست نیست .

بیت ۱۳۴۷ دگر اندریمان سوار دلیر چوار جاسب مردافکن نرّه شیر
 خ ۱۳۴۵ دگر اندریمان سوار دلیر چواوخواست مردافکن نرّه شیر
 در مصراع دوم متن خ از "او خواست" که نام یکی از پهلوانان تورانی است نام برده شده
 است . بر طبق مندرجات لغت نامه دهخدا این نام یک پهلوان تورانی است که
 بصورت های او خواست ، او خاست ، ارجاسب ، اخواشت و آخوست (در طبری) هم
 ذکر شده است اما به نظر ما با وجود درست بودن "او خواست" چون "ارجاسب" در
 موارد دیگری در شاهنامه آمده و مانوس به ذهن می باشد مناسبتر بنظر می آید. در
 برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۴۱۵) نیز "ارجاسب" نوشته شده است .

بیت ۱۳۶۱ سیاوش به اسب دگر برنشست بینداخت آن گوی ، لختی زدست
 خ ۱۳۵۹ سیاوش به اسب دگر برنشست بینداخت آن گوی لختی به دست
 در مصراع دوم بجای "به دست" در برخی از پاورقیها "زدست" آمده که با "بینداخت"
 تناسب بیشتری دارد و بنابراین گزینش برتری است.

بیت ۱۳۶۴ به میدان درون مرد چندان که بود کسی را چنان روی خندان نبود
خ ۱۳۶۲ به میدان درون اسپ چونان نبود کسی را چنان روی خندان نبود
سخن ازاسب در سیاق این ابیات مناسبت ندارد و باتوجه به اینکه حکیم فرزانه
می خواهد بگوید که ازگوی زدن سیاوش ترکان حاضر در محل به شوق و سرور نیامدند
ولی پس از دیدن خنده افراسیاب از این هنرنامی ، آنان نیز متنبه و خندان شدند (بیت
بعدی اشاره به این موضوع دارد). بنابراین متن را بصورت نوشته شده تغییر دادیم که
گزینش صحیح و برتر است. این گزینش مطابق برخی از پاورقیهای خ می باشد.
ضمناً لازم به تذکر است که "که بود" و "نبود" (نه بود) هم درین بیت از لحاظ قافیه خالی
از اشکال است.

بیت ۱۳۷۴ ربودند ایرانیان گوی پیش بماندند ترکان ز کردار خویش
خ -

این بیت در متن خ نیست و مصحح آن را به نقل از برخی نسخه هادرباورقی قرار داده است
ولی در م (بیت ۱۳۴۹) این بیت در متن قرار دارد . چون فقدان آن روند بیان موضوع را
مختل می سازد لازم به نظر رسید که اضافه شود.

بیت ۱۳۷۶ که میدان بازست یا کارزار بدین پیچش و گردش روزگار
خ ۱۳۷۳ که میدان بازست گر کارزار بدین گردش و پیچش و کاروبار
متن براساس برخی از پاورقیهای خ انتخاب شده است که این گزینش صحیح تر است و
بر متن خ برتری دارد.

بیت ۱۳۷۷ چو میدان سرآید بتایید روی بدیشان سپارید یکبار گوی
 خ ۱۳۷۴ چو میدان سرآید بتایید روی بدیشان سپارید یکباره گوی
 بجای "یکباره" در مصرع دوم در برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۱۳۵۲) "یکبار" آمده
 که ما آن را در متن قرار دادیم و گزینش برتری است زیرا پاس دادن گوی برای یک نوبت
 مقصود بوده است نه "یکباره" گوی را به حریف یله کردن و پاک باختن

بیت ۱۳۸۳ سیاوش چو گفتارمهرتر شنید ز قربان کمان کیان برکشید
 خ ۱۳۸۰ سیاوش چو گفتارمهرتر شنید ز ترکش کمان کیان برکشید
 "ترکش" محل قرار دادن تیر و "قربان" جای کمان را گویند، بنابراین در مصرع دوم
 "قربان" (بجای "ترکش") گزینش صحیحی است. در برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت
 ۱۴۵۱) نیز "قربان" آمده است. در لغت نامه دهخدا شعری منسوب به فردوسی آمده که
 موید این گزینش است.

کشیدندرستم دلان در زمان ز ترکش خدنگ وز قربان کمان

بیت ۱۳۹۰ مرانیز گاه جوانی کمان چنین بود و اکنون دگر شد زمان
 خ ۱۳۸۷ مرانیز گاه جوانی کمان چنین بود و اکنون دگر شد گمان
 در مصرع دوم بجای "دگر شد گمان" مطابق برخی از پاورقیهای خ، ژ (بیت ۱۴۵۸) و م
 (بیت ۱۳۶۵) "دگر شد زمان" را قرار داده ایم که گزینش مناسب تری است زیرا با
 "گاه جوانی"، "دگر شدن زمان" مناسب است نه "دگر شدن گمان".

بیت ۱۳۹۷ نشانه دوباره به یک تاختن مغربل بکرد اندر انداختن
 خ ۱۳۹۴ نشانه دوباره به یک تاختن مغربل بسبود اندر انداختن
 در یکی از پاورقیهای خ و م (بیت ۱۳۷۲) بجای "مغربل بسبود"، "مغربل بکرد" آمده که

مادر متن قراردادیم و این گزینش بهتری است زیرا این حالت برای نشانه ها، در نتیجه کار سیاوش به ظهور رسیده و با "بینداخت" در مصرع دوم بیت قبل متناسب تر می نماید. البته "مُفَرِّئِلْ بِيُود" نیز نادرست نمی باشد زیرا "بیود" به معنای "بشد" بکار برده می شود.

در این جا مُفَرِّئِلْ به معنی سوراخ سوراخ شده است همچون غربال

بیت ۱۴۰۶ ز دینار و ازبدره های درم ز یاقوت و پیروزه از بیش و کم
خ ۱۴۰۳ ز دینار و ازبدره های درم ز یاقوت و پیروزه و بیش و کم
در مصرع دوم متن خ حرف "و" قبل از "بیش و کم" نامتناسب است و با وجود آن "بیش و کم" در ردیف یاقوت و پیروزه بحساب آمده است و حال آنکه در ژ (بیت ۱۴۷۴) یکی از باورقیهای خ بجای "بیش و کم"، "ازبیش و کم" آمده که تعبیری برای تعیین مقدار است. همچنین بجای "دیبا" در مصرع اول "دینار" ضبط شده که با "بدره های درم" مناسب تر است و ما این گزینشها را برای متن برگزیدیم.

بیت ۱۴۱۲ بیاتاکه دل شاد و خرم کنیم روان رابه نخجیر بی غم کنیم
خ ۱۴۰۹ که آیی که دل شاد و خرم کنیم روان رابه نخجیر بی غم کنیم
این بیت و بیت قبل از آن در جای دهوت افراسیاب از سیاوش آمده است. چنانچه ملاحظه میشود "که آیی" در مصرع اول نامتناسب است، حال آنکه در ژ (بیت ۱۴۸۱) و برخی از باورقیهای خ بجای آن "بیاتا" آمده که به طور مسلم گزینش برتر است. عبارت "که آیی که دل" فصیح نیست.

بیت ۱۴۱۸ یکی را به شمشیر زد بردو نیم دودستش ترازو شدوگور سیم
 خ ۱۴۱۵ یکی را به شمشیر زد به دو نیم دودستش ترازو شدوگور سیم
 دربرخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۴۸۷) به جای "به دونیم" در مصرع اول، "بردو نیم"
 آمده که بهتر و استوارتر است و مادر متن قراردادیم چون "به" مصرع رابه سستی
 می کشاند.

بیت ۱۴۲۳ به غاروبه کوه وبه هامون بتاخت به شمشیر وتیرو به نیزه بیاخت
 خ ۱۴۲۰ به غاروبه کوه وبه هامون بتاخت به شمشیر وتیرو به نیزه بیاخت
 انتخاب "بیاخت" در مصرع دوم بجای "بیاخت" مطابق با ضبط م (بیت ۱۳۹۹) است که
 باتوجه به معنای مصرع ارجح می باشد زیرا منظور این است که به شمشیر وتیرونیزه
 دست یازید و هر کدام را در جای خود بکاربرد و از "بیاخت" هیچ معنایی بر نمی آید.
 احتمالاً "بیاخت" غلط چاپی است.

بیت ۱۴۲۶ سپهد چه شادان بدی چه دژم بسجز باسیاوش نبودی بهم
 خ ۱۴۲۳ سپهد چه شاد و چه بودی دژم بسجز باسیاوش نبودی بهم
 مصرع اول متن ما مطابق ضبط ژ (بیت ۱۴۹۵) و برخی از پاورقیهای خ می باشد. این
 گزینش مسلماً از نظر فصاحت و انسجام بر متن خ ترجیح دارد.

بیت ۱۴۴۰ یکی زن نگه کن سزاوار خویش ازایران بنه دردوتیمار خویش
 خ ۱۴۳۷ یکی زن نگه کن سزاوار خویش ازایران مبر دردوتیمار خویش
 "مبر" در مصرع دوم نمی تواند پاسخ مصرع اول باشد، درژ (بیت ۱۵۰۹) و برخی از
 پاورقیهای خ بجای آن "بنه" آمده و این گزینش می تواند این معنی را تداعی کند که: فارغ
 باش و درد و تیماری را که ازایران داری فراموش کن. بنابراین ما "بنه" را بجای "مبر" در

متن قرار دادیم.

بیت ۱۴۴۱ پس از مرگ کاووس ایران تراست همان تاج و تخت دلیران تراست
خ ۱۴۳۸ پس از مرگ کاووس ایران تراست همان گنج و تخت دلیران تراست
بجای "گنج" در مصرع دوم واژه "تاج" را که منطبق بر ژ (بیت ۱۵۱۰)، م (بیت ۱۴۱۷) و
برخی از پاورقیهای خ است قرار دادیم و این گزینش برتری است زیرا ترادف "تاج و تخت"
بر "گنج و تخت" معمول تر و مناسب تر است.

بیت ۱۴۳۸ فرنگیس مهترز خوبان اوی نبینی به گیتی چنان روی و موی
خ ۱۴۴۵ فرنگیس مهترز خوبان اوی نبینی به گیتی چنان روی و موی
توضیح در مورد نام "فرنگیس":
در متن خ همه جانام "فرنگیس"، "فرنگیس" ذکر شده است که گویا مأخوذ از متون
پهلوی (مشابه فربرز) است، اما ضبط مشهور و معمول فرنگیس است و مادر همه جابجای
"فرنگیس"، "فرنگیس" آورده ایم.

بیت ۱۴۵۲ چو شد شاه پرمایه پیوند تو درفشان شود فرّواروند تو
خ ۱۴۴۹ شود ماه پرمایه پیوند تو درفشان شود فرّواروند تو
بجای کلمه "اروند" در بعضی از پاورقیهای خ و م (بیت ۱۴۵۵) "اورند" آمده است. این
دو کلمه دارای معانی مختلفی می باشند و در معنی "فرّ و شکوه" مشترک هستند، اما چون
واژه "اورند" بیشتر به معنای "شان"، "شوکت"، "تخت"، "زیبایی" و "بها" بکار رفته
و از این جهت مستعمل تر و مشهورتر از "اروند" می باشد، بهتر این است که در متن از واژه
"اورند" استفاده گردد. همچنین بجای "شود ماه..." در مصرع اول، متن ژ (بیت ۱۵۴۵)
و برخی از پاورقیهای خ "چو شد شاه ... " قرار داده اند، عبارت "چو شد" تعلیل مطلب

بیت دوم است و بر "شود" ترجیح دارد و واژه "شاه" نیز بر "ماه" ارجح است، زیرا منظور پیران، خورشاوندی باافراسیاب است.

بیت ۱۴۵۷ چو دستان که پروردگار منست تهمت که خرم بهار منست
 خ ۱۴۵۴ چو دستان که پروردگار منست تهمت که روشن روان منست
 در متن خ بیت از لحاظ قافیه ایراد داشته و غلط است زیرا "پروردگار" و "روشن روان" هم قافیه نیستند. بنابراین ما در متن بجای "روشن روان"، "خرم بهار" را که مطابق با ژ (بیت ۱۵۵۰) می باشد قرار دادیم و مسلم است که متن صحیح این است.

بیت ۱۴۶۰ پدر باش و این کدخدایی بساز مگو این سخن بازمین جزیراز
 خ ۱۴۵۷ پدر باش و این کدخدایی بساز مگو این سخن پیش کس جزیراز
 در مصرع دوم "بازمین" را بجای "پیش کس" که مطابق با ضبط ژ (بیت ۱۵۵۳)، م (بیت ۱۴۶۳) و برخی از پاورقیهای خ می باشد، قرار داده ایم. مفاد متن خ راز نگفتن را بکلی منتفی نمی کند ولی متن ما افشای راز را غیر ممکن می نماید و بدین جهت ارجح بنظر می رسد. گفتگوی زمین آنهم بصورت راز، حکایت از بازگو نکردن سخن و نهایت رازداری دارد.

بیت ۱۴۶۹ همی بود برپیش او یک زمان بدو گفت سالار نیکو گمان
 خ ۱۴۶۶ همی بود برپیش او یک زمان بدو گفت سالار نیکو گمان
 بجای "نیکو گمان" در مصرع دوم "نیکو گمان" را که منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۱۴۷۲) است قرار دادیم و این گزینش ارجح بنظر می رسد.

بیت ۱۳۷۱ سپاه من و گنج من پیش توست مراسومندی کم و بیش توست
خ ۱۴۶۸ سپاه من و گنج من پیش توست مراسومندی به کم بیش توست
اصطلاح "کم و بیش" از نظر معنا و فصاحت بیان از آنچه در متن خ آمده بهتر است و ما آن را در متن قرار دادیم. در برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۱۴۷۴) نیز مصرع بدین گونه است. می خواهد بگوید سودمندی من بستگی با کم و بیش تو دارد.

بیت ۱۳۷۷ ز نزد سیاوش پیامی دراز رسانم به گوش سپهد براز
خ ۱۴۷۴ ز نزد سیاوش پیامی براز رسانم به گوش سپهد فراز
بیت مطابق برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۵۶۸) تغییر یافته است و این گزینش مناسب تر بنظر می رسد. زیرا در مصرع "رسانم بگوش سپهد فراز"، "فراز" حشو است و فراز رساندن هم در عبارت نگاری معمول نیست.

بیت ۱۳۷۹ بپروردیم چون پدر درکنار همه شادی آورد بخت تو بار
خ ۱۴۷۶ بپروردیم چون پدر برکنار همه شادی آورد بخت تو بار
در مصرع اول بجای "برکنار"، "درکنار" را که منطبق با ضبط ژ (بیت ۱۴۸۲) و برخی از پاورقیهای خ می باشد قرار داده ایم و این گزینش ارجح است.

بیت ۱۳۸۴ که من گفته ام پیش از این داستان نبودی بر آن گفته همداستان
خ ۱۴۸۱ که من رانده ام پیش از این داستان نبودی بر آن گفته همداستان
مادر مصرع اول "گفته ام" را به جای "رانده ام" که مطابق ضبط م (۱۴۸۷) و برخی از پاورقیهای خ میباشد، در متن قرار داده ایم و این گزینش برتری است.
در اینجا تکرار "گفته" در بیت دوم همان صنعت برگشت کلمات و از ویژگیهای ادبی است.

بیت ۱۲۹۳ شود از نییره سراسر تباہ زدستش نیابم به گیتی پناه

خ -

این بیت در متن خ نیست و مصحح به نقل از برخی نسخه هادر پاورقی ذکر کرده است . بنظر می رسد که این بیت بیان کننده دنباله سخن است و حذف آن کلام گوینده را ناتمام می گذارد از اینرو ما آن را در متن قرار دادیم.

بیت ۱۵۰۰ چرا بر گمان زهر باید چشید دم مار خیره چه باید گزید
 خ ۱۴۹۶ چرا بر گمان زهر باید چشید دم مار خیره نباید گزید
 در برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۵۹۲) بجای "نباید" در مصرع دوم "چه باید" آمده است. با توجه به اینکه "چه باید" با "چرا" در مصرع اول هماهنگی و جنبه سوالی دارد، بنابراین گزینش بهتری است و ما در متن قرار دادیم .

بیت ۱۵۰۸ وگر خود جزاین راز دارد سپهر نیفزایدش هم به اندیشه مهر
 خ ۱۵۰۴ وگر زین دگر راز دارد سپهر نیفزایدش هم به اندیشه مهر
 مصرع اول منطبق بر ضبط ژ (بیت ۱۶۰۲) می باشد و این گزینش در مقایسه با خ فصیح تر بنظر میرسد.

بیت ۱۵۳۵ همان صدطبق مشک وصدزعفران همی برد گلشهر باخواهران
 خ ۱۵۳۱ همان صدطبق مشک وصدزعفران همی رفت گلشهر باخواهران
 با در نظر گرفتن سیاق سخن در مصرع دوم "برد" مناسبتر از "رفت" بنظر میرسد و ما آن را در متن قرار دادیم . ضبط برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۶۳۰) نیز بدین گونه است.

بیت ۱۵۳۳ به یک هفته در، مرغ و ماهی نخفت نیامد سربیک تن اندر نهفت
خ ۱۵۳۹ به یک هفته مرغان و ماهی نخفت نیامد سربیک تن اندر نهفت
مصرع اول متن مامطابق برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۶۴۴) نوشته شده است که
گزینش بهتری است زیرا "مرغ و ماهی" هر دو مفرد است و "مرغان و ماهی" یکی مفرد و
دیگری جمع است و با فعل "نخفت" که باید برای مفرد بکار رود تناسب ندارد.

بیت ۱۵۶۶ به شادی بباش و به نیکی بمان زخوشی مپرداز دل یک زمان
خ ۱۵۶۲ به شادی بباش و به نیکی بمان زخویی مپرداز دل یک زمان
در برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۶۶۷) بجای "زخویی" در مصرع دوم "زخوشی"
ضبط شده است. با توجه به واژه های "نیکی" و "شادی" در مصرع اول، در مصرع دوم
"خوشی" متناسب تر بنظر می رسد و ما آن را در متن قرار دادیم.

بیت ۱۵۷۰ فرنگیس را در عماری نشانند بُنه بر نهاد و عماری برانند
خ ۱۵۶۶ فریگیس را در عماری نشانند بُنه بر نهاد و سپه را برانند
بجای "سپه را برانند" در مصرع دوم "عماری برانند" را که مطابق ضبط برخی از پاورقیهای
خ و ژ (بیت ۱۶۷۱) می باشد در متن قرار دادیم و این گزینش بهتری است زیرا در مصرع
دوم بیت بعدی ("بُنه بر نهاد و سپه را ببرد")، "سپه را ببرد" یاد شده و تکرار "سپه" بایک
مفهوم در دو بیت متوالی لطفی ندارد.

بیت ۱۵۷۸ بدان مرز چون مردم آگه شدند بسزرگان براه شهنشه شدند
خ ۱۵۷۴ برآن مرز و یوم اندر آگه شدند بسزرگان براه شهنشه شدند
چون مرجع فعل در مصرع اول متن خ ساقط است، بنابراین متن را بصورت نوشته شده
تغییر دادیم. در این گزینش مرجع فعل مشخص است و فصیح تر و برتر می نماید. ضبط

برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۶۷۸) نیز چنین است.

بیت ۱۵۸۱ زبس رامش وناله چنگ ونای توگفتی همی دل بجنبدزجای
 خ ۱۵۷۷ زبس ناله چنگ بارودونای توگفتی بجنبد همی دل زجای
 بیت رامطابق ضبط ژ (بیت ۱۶۸۱) و برخی از پاورقیهای خ تغییر داده ایم و این گزینش
 فصیح تر است بویژه آنکه در مصرع دوم متن خ فعل "بجنبد" قبل از "همی دل" که فاعل
 می باشد، آمده است.

بیت ۱۵۹۷ ازو فرو بختم بسامان بود؟ ویدال زکرده پشیمان بود؟
 خ ۱۵۹۳ ازو فرو بختم بسامان بود؟ وگر کار با جنگ سازان بود؟
 مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط ژ (بیت ۱۷۵۱) می باشد و این گزینش بر متن خ ارجح
 است. علاوه بر این در متن خ باید توجه نمود که "سامان" و "سازان"، باهم از لحاظ هم
 قافیه شدن خالی از اشکال نمیباشد. در برخی از پاورقیهای خ نیز بجای "پشیمان"،
 "پریشان" آمده است ولی "پشیمان" بر "پریشان" ترجیح دارد، زیرا "م" در پشیمان
 حرف قید است و یا "سامان" از نظر قافیه صحیح تر میباشد.

بیت ۱۶۰۵ که چون گنگ دز در جهان جای نیست چنن شارستان نیز بریای نیست
 خ ۱۶۰۱ که چون گنگ دز در جهان جای نیست کنون شارستان زان نشان جای نیست
 مصرع دوم متن ما مطابق یکی از پاورقیهای خ می باشد. این گزینش بر ضبط خ برتری
 دارد.

بیت ۱۶۱۴ چنین است راز سپهر بلند گهی شاد دارد، گهی مستمند
خ ۱۶۱۰ چنین است رای سپهر بلند گهی شاد دارد، گهی مستمند
در مصرع اول بجای "رای"، "راز" را که منطبق بر برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۷۶۸)
است، در متن قرار دادیم. هر چند در متن خ "رای سپهر بلند" در جای خود صحیح است
اما چون مطلب گفته شده از سوی سیاوش جنبه عمومیت دارد، "راز سپهر بلند"
مناسب تر می نماید زیرا پی بردن به آن در توان فکر آدمی نیست.

بیت ۱۶۲۶ شوم زار من کشته بر بی گناه کسی دیگر آراید این تاج و گاه
خ ۱۶۲۲ شوم زار کشته ابر بی گناه کسی دیگر آراید این تاج و گاه
مصرع اول متن ما منطبق بر برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۱۶۸۱) می باشد. "بری گناه"
در اینجا افاده معنی "باتوجه به بی گناهی" دارد و نسبت به "آبر" فصیح تر و
مصطلح تر است.

بیت ۱۶۴۰ کز آن رنج دیگر کسی برخوردار خردمند دشمن چرا پرورد
خ ۱۶۳۶ کز آن رنج دیگر کسی برخوردار جهاندار دشمن چرا پرورد؟
واژه "جهاندار" در شاهنامه بعنوان "خداوند" (به عنوان مثال بیت ۱۶۳۷) و پادشاه (به
عنوان مثال بیت ۱۷۰۶) استفاده شده است. حال باتوجه به این معانی گزینش خ وافی به
مقصود نیست و باقرار دادن واژه "خردمند" بجای آن بیت معنی روشن تر و بهتری خواهد
یافت. ضبط برخی از پاورقیهای خ نیز چنین است.

بیت ۱۶۴۶ وزان پس چنین گفت بااوبه مهر
 که ازجنبش وکارگردان سپهر
 ۱۶۴۷ چه دانی واین رازهاکی گشاد؟
 همانا که ایرانت آمد به یاد
 ۱۶۴۸ زکاوس و ازتخت شاهنشهی
 بیادآمدت روزگار بهی
 ۱۶۴۹ دل خویش زین گفته خرسندکن
 هم آهنگ و رای خردمند کن

خ ۱۶۴۲ وزان پس چنین گفت بادل به مهر
 که ازجنبش و رسم گردان سپهر
 ۱۶۴۳ چه داند وی این رازها را گشاد؟
 همانا که ایرانش آمد به یاد
 ۱۶۴۴ زکاوس و ازتخت شاهنشهی
 بیادآمدش روزگار بهی
 ۱۶۴۵ دل خویش از آن گفته خرسندکرد
 نه آهنگ و رای خردمند کرد

در ابیات متن خ مخاطب خود پیران و گفتگو درباره سیاوش غایب است. قطع نظر از اینکه مناسبتی ندارد کسی با دل خود به مهر سخن گوید، دنباله اشعار نماینده آن است که پیران و سیاوش با هم در حرکت بودند و روی سخن با او بوده است.

باتوجه به مطالب ذکر شده مابرای رفع این ایراد و هماهنگ نمودن ابیات، متن را تغییر دادیم و ابیات انتخاب شده منطبق بر ضبط ژ (بیت های ۱۸۰۰ تا ۱۸۰۳) می باشد و ادامه مطلب در داستان حاکی از درستی این ضبط است.

(بعضی از این مواردی که تغییر یافته، در پاورقیهای خ نیز آمده است).

بیت ۱۶۵۵ کز آنجا برو تا به دریای چین
 از آن پس گذر کن به مکران زمین
 خ ۱۶۵۱ کز آنجا برو تا به دریای چین
 سپاهی ز جنگاوران برگزین
 مصرع دوم متن ما مطابق با ضبط برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۱۷۰۶) می باشد.
 باتوجه به بیت بعد که می گوید:

همی رو چنین تا سرمرز هند وز آنجا گذر کن به دریای سند

توالی رفتن به نقاط مختلف منظور نظر است و بنابراین گزینش ماصحیح تر است.

بیت ۱۶۵۸ برآمد خروش از درِ پهلوان ز بانگ تیسره زمین شد نوان
خ ۱۶۵۴ برآمد خروش از درِ پهلوان ز کوس و تیسره زمین شد نوان
مصراع دوم متن رامطابق برخی از پاورقیهای خ وم (بیت ۱۷۰۹) تغییر داده ایم. باتوجه به اینکه نوان شدن زمین (نالان شدن آن) از آثار کوس و تیسره است و نه خود آنها، بنابراین متن انتخاب شده گزینش برتری است.

بیت ۱۶۷۴ زیاقوت و پیروزه‌ی شاهوار چه از طوق و از تاج گوهر نگار
خ ۱۶۷۰ زیاقوت و پیروزه‌ی شاهوار چه از طوق و تاج و چه از گوشوار
مصراع دوم متن مامنتطبق بر برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۸۲۸) می باشد. باتوجه به واژه های "یاقوت"، "پیروزه" و "شاهوار" عبارت "تاج گوهرنگار" در مصراع از نظر مراعات النظیر گزینش مناسب تری است.

بیت ۱۶۸۲ نگار سرو تاج کاووس شاه نگارید با یاره و گرزوگاه
خ ۱۶۷۸ نگار سرو تاج کاوس شاه نبشتند با یاره و گرزوگاه
بجای "نبشتند" در مصراع دوم، واژه "نگارید" را که منطبق بر برخی از پاورقیهای خ وم (بیت ۱۷۳۲) است برگزیدیم که ارجح است زیرا در اینجا منظور شاعر "نقش بستن" است و واژه‌ی "نگار" در آغاز بیت "نگارید" را توجیه می کند.

بیت ۱۶۹۹ سیاوش فرود آمد از نیل رنگ مراورا گرفت اندر آغوش تنگ
خ ۱۶۹۵ سیاوش فرود آمد از نیل رنگ مراورا به آغوش بگرفت تنگ
مصراع دوم رامطابق ضبط یکی از پاورقیهای خ وم (بیت ۱۷۴۶) برگزیده ایم، هر چند متن خ درست است ولی این گزینش از نظر سیاق سخن، فردوسی وارتر است.

بیعت ۱۷۱۰ چو بر تخت بنشست و آن جای دید بر آستان بهشتی دل آرای دید
 خ ۱۷۰۶ چو بر تخت بنشست و آن جای دید پرستنده بسیار بر پای دید
 مصرع دوم متن مامنطبق بر ضبط م (بیعت ۱۷۵۷) و برخی از پاورقیهای خ می باشد و این
 گزینش ارجح است زیرا در مصرع اول از "جای" سخن رفته و این توصیف برای "جای"
 مناسبت تام دارد.

بیعت ۱۷۱۲ وزان پس به خوردن گرفتند کار می و خوان و رامشگر و میگسار
 خ ۱۷۰۸ وزان پس ز خوردن گرفتند کار می و خوان و رامشگر و میگسار
 مصرع اول را مطابق ضبط برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۸۶۵) تغییر داده ایم زیرا
 در اینجا مقصود اشتغال پیدا کردن به خوردن است.

بیعت ۱۷۱۶ زدیبا واسپان به زین خدنگ به زرین ستام و جناغ پلنگ
 خ ۱۷۱۲ زدیبا واسپان به زین پلنگ به زرین ستام و جنای خدنگ
 در اینجا "جنای خدنگ" غلط است و صحیح آن "جناغ پلنگ" می باشد، "جناغ" به
 معنای "دامنه زین" و معمولاً از پوست پلنگ تهیه می شده است و "جنای" در لغت نامه
 نیامده است. با این تغییر لازم گردید که در مصرع اول نیز بجای "زین پلنگ" که در موارد
 دیگری هم آمده و درست است "زین خدنگ" را در متن قرار دهیم.
 عبارتهای "زین خدنگ" و "جناغ پلنگ" در ضبط برخی از پاورقیهای خ هم وجود دارد.

بیعت ۱۷۲۱ ببینند مرآن شهر فرخنده جای بهشت برینست گاه و سرای
 خ -

این بیت در متن خ نیست و در متن ژ (بیت ۱۸۷۴) وجود دارد. بنظر میرسد که وجود این
 بیت بعد از بیت (۱۷۲۰) برای پیوستگی سخن لازم است و بنابراین ما آن را در متن قرار

دادیم .

بیت ۱۷۲۲ چو خورشید برگاه فرخ سروش نشیندبه آیین و باقر و هوش
 خ ۱۷۱۷ چو خورشید بر کاخ فرخ سروش نشیندبه آیین و باقر و هوش
 بجای "کاخ" در مصرع اول واژه "گاه" را که مطابق با ضبط برخی از پاورقیهای خ، م (بیت ۱۷۶۸) و ژ بیت (۱۸۷۵) است در متن قرار دادیم. این واژه با عظمت خورشید متناسب تر از "کاخ" بنظر می رسد و بنابراین ارجح است.

بیت ۱۷۲۶ بیامد بگفت آنکجا کرده بود همان باژ کز کشور آورده بود
 خ ۱۷۲۱ بیامد بگفت آنکجا کرده بود همان نیز کز کشور آورده بود
 در مصرع دوم متن خ عبارت "همان نیز" مبهم است، بجای آن در متن م (بیت ۱۷۷۲)،
 ژ (بیت ۱۸۸۰) و برخی از پاورقیهای خ واژه "باژ" را آورده اند و "باژ" خراج سالیانه ای
 بوده که به درگاه پادشاه می فرستاده اند. از اینرو ما "باژ" را برای متن مناسب تر دانستیم.

بیت ۱۷۳۱ یکی شهردیدم که اندرزمین نیند دگرکس به توران و چین
 خ ۱۷۲۶ یکی شهردیدم که اندرزمین نیند دگرکس به ایران و چین
 بجای "ایران" در مصرع دوم ضبط م (۱۷۸۰)، ژ (بیت ۱۸۸۶) و برخی از پاورقیهای خ
 "توران" می باشد. چون گوینده این سخنان پیران است و آگاهی وی از "توران و چین"
 بیش از "ایران" می باشد این گزینش بر متن خ برتری دارد.

بیت ۱۷۳۵ فرنگیس را کاخ های بلند بر آورد و داردهمی ارجمند
 خ ۱۷۴۰ فریگیس را کاخ های بلند بر آورد و میداردهش ارجمند
 مصرع دوم را مطابق ضبط برخی پاورقیهای خ، ژ (بیت ۱۹۰۱) و م (بیت ۱۷۹۵)

تغییر داده‌ایم زیرا این گزینش فصیح تر و زیباتر است. همچنین در "میداردش" (مصرع دوم متن خ) حرف "ش" که ضمیر است و مرجعش فرنگیس، تکراری غیر لازم است.

بیت ۱۷۴۷ چونخچیر ومی باشد ودشت وکوه نشینند پیشت ازایران گروه
 خ ۱۷۴۲ چونخچیر ومی باشد ودشت وکوه نشینند به پیشت ازایران گروه
 در مصرع دوم بجای "نشینند"، "نشینند" را که مطابق ژ (بیت ۱۹۰۴) و م (بیت ۱۷۹۷) می باشد، قرار داده ایم. این گزینش به صیغه جمع است و بر متن خ که به صیغه مفرد است ترجیح دارد.

بیت ۱۷۶۸ همش پادشاهیست هم تاج وگاہ همش گنج وهم بوم وبر،هم سپاہ
 خ ۱۷۶۳ همش پادشاهیست و هم تاج وگاہ همش گنج وهم بوم وبر،هم سپاہ
 در مصرع اول متن خ حرف "و" بعد از "پادشاهیست" وزن شعر راسنکین می کند و مخمل فصاحت است و ما آن را از متن حذف نمودیم. ضبط برخی از پاورقیهای خ نیز چنین است.

بیت ۱۷۸۴ به نوک سنان، گربه تیر وکمان بیارای آورد گه یک زمان
 خ ۱۷۷۹ به نوک سنان، گربه تیر وکمان زمین آورد تیرگی (!) یک زمان
 مصرع دوم متن را مطابق برخی از پاورقیهای خ تغییر داده ایم زیرا متن خ معنای مشخصی ندارد ولی این گزینش افاده معنای روشنی می کند. با توجه به مفاد ایات پیش، فعل امر "بیارای" در مصرع دوم لازم می آید که در متن خ وجود ندارد.

(علامت (!) نیز در متن خ بیانگر نامفهوم بودن بیت از نظر مصحح است)

بیت ۱۸۰۰ از آن ده یکی بی گزاره، نماند برو هرکسی نام یزدان بخواند
خ ۱۷۹۵ از آن ده یکی در گزاره نماند همی هرکسی نام یزدان بخواند
در مصرع اول بجای " در گزاره " " بی گزاره " راکه منطبق بر م (بیت ۱۸۵۹)، ژ (بیت ۱۹۷۲) و برخی از پاورقیهای خ است قرار دادیم زیرا هرچند که " در گزاره " هم می تواند درست باشد، اما " بی گزاره " بیشتر مانوس به ذهن است. (بدین معنا که تیرها همه از هدف گذشت). مصرع دوم متن مانیز منطبق بر م (بیت ۱۸۵۹) نوشته شده که بنظر می رسد بر متن خ برتری داشته باشد زیرا بنظر ما مقصود گوینده از مفاد مصرع دوم این است که هرکسی بر سیاوش عبارت " ماشاءالله " را بر زبان راند نه اینکه بخودی خود نام خدا را بر زبان راند و ضبط خ این مقصود را نمی رساند.

بیت ۱۸۰۲ بیاتامن و توبه آوردگاه بتازیم هردو به پیش سپاه
خ ۱۷۹۷ بیاتامن و توبه آوردگاه بتازیم هردو ز پیش سپاه
در مصرع دوم " به پیش " رابه جای " ز پیش " که مطابق با برخی از پاورقیهای خ، ژ (بیت ۱۹۷۴) و م (بیت ۱۸۶۱) می باشد، قرار دادیم و این گزینش ارجح است زیرا مقصود هنرنمایی کردن در برابر سپاه است.

بیت ۱۸۰۵ به ایران همان نیست همتای تو همورد تو، گربه بالای تو
خ ۱۸۰۰ به میدان ما نیست همتای تو همورد تو، گربه بالای تو
مصرع اول در متن ما مطابق برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۹۷۷) است. بادر نظر گرفتن اینکه کلمه " ز ترکان " در بیت قبل ذکر شده قرینه آن می بایست " به ایران " باشد و بنابراین این گزینش نسبت به خ برتری دارد.

بیت ۱۸۰۹ سیاوش بدو گفت کین خود مگوی که تو مهتری شیرپر خاشجوی
 خ ۱۸۰۴ سیاوش بدو گفت کین خود مگوی که تو مهتری، نیز پر خاشجوی
 در برخی از پاورقیهای خ بجای " نیز "، " شیر " آمده است که گزینش بهتریست و ما
 در متن قرار دادیم.

بیت ۱۸۱۱ جزا خود ز ترکان یکی برگزین که بامن بگردد نه بر رای کین
 خ ۱۸۰۶ جزا تو ز ترکان یکی برگزین که بامن بگردد، نه بر رای کین
 بجای " تو " در مصرع اول ضبط برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۱۸۷۰) " خود " می باشد
 که این گزینش زیبا تر و فصیح تر است و در متن قرار دادیم.

بیت ۱۸۱۴ سیاوش بدو گفت کین رای نیست مرا بانبرد تو خود پای نیست
 خ ۱۸۰۹ سیاوش بدو گفت کین رای نیست به میدان بنزد منت جای نیست
 مصرع دوم متن ما مطابق ضبط برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۱۹۸۶) می باشد. با توجه
 به بیت های قبلی و اینکه بنای سیاوش بر تواضع است، این گزینش مناسب تر است.

بیت ۱۸۱۵ نبرد دو تن جنگ میدان بود پراز خشم، اگر چهره خندان بود
 خ ۱۸۱۰ نبرد دو تن جنگ مردان بود پراز خشم، اگر چهره خندان بود
 واژه " میدان " که در پاورقیهای خ، ژ (بیت ۱۹۸۷) و م (بیت ۱۸۷۳) آمده است بر " مردان "
 ترجیح دارد زیرا مفید معنای صحیح تری است. سیاوش می خواهد بگوید جنگ دو تن
 نه در شکارگاه بلکه در میدان نبرد است و ما را با هم جنگی نیست.

بیت ۱۸۱۷ کنم هرچه گویی به فرمان تو برین بشکنم رای و پیمان تو
 خ ۱۸۱۲ کنم هرچه گویی به فرمان تو برین بشکنم عهد و پیمان تو
 بجای واژه "عهد" در برخی از پاورقیهای خ، م (بیت ۱۸۷۶) و ژ (بیت ۱۹۸۹) "رای" آمده است. نظر به اینکه "عهد" دارای معنی وسیع تر و مهم تری است و در اینجا مقصود پیشنهاد گرسیوز در مورد زور آزمایی است، بنابراین "رای" که عبارت از یک تصمیم و پیشنهاد آنی و فوری می باشد، ارجح است و ما آن را در متن قرار دادیم.

بیت ۱۸۲۲ نیوشنده بودند لب باگره به پاسخ بیامد گروی زره
 خ ۱۸۱۹ سراینده بودند لب باگره به پاسخ بیامد گروی زره
 در این بیت "نیوشنده" بجای "سراینده" گزینش مناسب تری است زیرا "سراینده" معانی مختلفی دارد و در مصرع بعدی یک نیوشنده که "گروی زره" است پاسخ می دهد. ضبط برخی از پاورقیهای خ، م (بیت ۱۸۸۱) و ژ (بیت ۱۹۹۴) نیز چنین است.

بیت ۱۸۲۶ سیاوش زگفت گروی زره برو پر زچین گشت ورخ پرگره
 خ ۱۸۲۱ سیاوش زگفت گروی زره برو پر زچین و رخان پرگره
 در مصرع دوم متن خ "برو" (یعنی ابرو) مفرد و "رخان" جمع است و همچنین این مصرع دارای فعل نیست و بیت بابت بعدی پیوستگی ندارد بنابراین ما مصرع را به گونه نوشته شده که منطبق با ژ (بیت ۱۹۹۸) است تغییر دادیم. در این گزینش برو (ابرو) ورخ هر دو مفرد هستند و مصرع، فعل دارد و بطور کلی بر متن خ برتری دارد.

بیت ۱۸۳۷ برآشفت گرسیوز از کاراوی پرازغم شدش دل، پراز رنگ روی
 خ ۱۸۳۲ برآشفت گرسیوز از کاراوی پرازغم شدش دل، پراز رنگ روی
 بجای "پراز رنگ روی" در برخی از پاورقیهای خ "پراز رنگ روی" آمده که بدرستی

نماینده ناراحتی ، اندوهگینی و غضب گرسیوز است و بنابراین ارجح است و در متن قراردادادیم .

بیت ۱۸۳۹ نشستند یک هفته بارود می همه نامداران فرخنده پی
 خ ۱۸۳۴ نشستند یک هفته بانای ورود می آورد و رامشگران و سرود
 بیت را مطابق ضبط برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۲۰۱۴) تغییر داده ایم . چون در متن خ
 فاعل " می آورد " مشخص نیست و همچنین این گزینش با ترجمه بنداری (از نسخه های
 مرجع متن خ) نیز مطابقت دارد.

بیت ۱۸۴۱ یکی نامه بنبشت نزدیک شاه پراز لابه و پرسش آن نیکخواه
 خ ۱۸۳۶ یکی نامه بنبشت نزدیک شاه . پراز لابه و پرسش و نیکخواه
 مصرع دوم متن را براساس برخی از پاورقیهای خ تغییر داده ایم زیرا " و " در متن خ غلط
 افتاده است و قراردادادن " آن " بجای " و " صریحا " سیاوش را که نویسنده نامه است
 مشخص می سازد و بنابراین گزینش درست است .

بیت ۱۸۶۱ اگر تور رادل نگشتی دژم زگیتی بر ایرج نرفتی ستم
 خ ۱۸۵۶ اگر تور رادل نگشتی دژم زگیتی بر ایرج نکردی ستم
 در مصرع دوم واژه " نرفتی " را به جای " نکردی " که مطابق ضبط برخی از پاورقیهای خ
 است ، در متن قراردادادیم زیرا فاعل " ستم " در اینجا " گیتی " است نه " تور " و " زگیتی ستم
 نکردن بر کسی " عبارتی نادرست است و " زگیتی ستم نرفتن بر کسی " صحیح است ،
 ولی اگر " تور " را فاعل " ستم " بگیریم بجای " زگیتی " بایستی " بگیتی " آورده می شد.

بیت ۱۸۶۶ بدو گفت: بر من ترا مهر خون بسجینید و شد مر مرا رهنمون
خ ۱۸۶۱ بدو گفت: بر من ترا مهر خون بسجینید و او بُد ترا رهنمون
مصرع دوم را مطابق برخی ازپاورقیهای خ تغییر داده ایم زیرا این گزینش فصیح تر و ارجح است.

بیت ۱۸۷۱ بدو گفت کای یادگار پشنگ چه دارم به گیتی جز از تو به چنگ؟
خ ۱۸۶۶ بدو گفت کای یادگار پشنگ چه دارم جز از تو به گیتی به چنگ؟
مصرع دوم منطبق با ضبط برخی ازپاورقیهای خ، ژ (بیت ۲۰۴۶) و م (بیت ۱۹۳۰) می باشد و این گزینش دارای فصاحت بیشتر است.

بیت ۱۸۷۵ چو آن تخت پرمایه بدرود کرد خرد تار کرد و هنر پود کرد
خ ۱۸۷۰ چو آن تخت پرمایه پدرو کرد خرد تار کرد و مرا پود کرد
بجای "مرا" در مصرع دوم، در ژ (بیت ۲۰۵۰) واژه "هنر" آمده است که با "خرد" تناسب بیشتری دارد و از این جهت ارجح می نماید و مادر متن قرار دادیم.

بیت ۱۸۸۰ پس از نیکویی ها و هرگونه رنج جدا کردن کشور و تاج و گنج
خ ۱۸۷۵ پس از نیکوی ها و هرگونه رنج فدا کردن کشور و تاج و گنج
بجای "فدا کردن" در مصرع دوم "جدا کردن" را که مطابق ضبط برخی ازپاورقیهای خ و ژ (بیت ۲۰۵۶) است قرار دادیم و این گزینش صحیح تر است، زیرا افراسیاب قسمتی از کشور خود رابه سیاوش بعنوان خود مختار سپرد، بنابراین فدا کردن چندان مناسبتی ندارد.

بیت ۱۹۱۳ سپاهت بدو باز گردد همه بترسم که گردد شبان بی رمه
 خ ۱۹۰۸ سپاهت بدو باز گردد همه تسوباشی رمه، گرنیاری دمه
 مصرع دوم متن خ دارای معنای روشنی نیست و مامتن را مطابق ضبط برخی از پاورقیهای
 خ تغییر داده ایم که این گزینش بهتری است.

بیت ۱۹۱۴ سپاهی که شاهی ببیند چنوی بدان بخشش و رای و آن ماه روی
 خ ۱۹۰۹ سپاهی که شاهی ببیند چنوی ، بدان بخش و آن رای و آن ماه روی
 مصرع دوم متن ما مطابق ضبط م (بیت ۱۹۷۵) و برخی از پاورقیهای خ است که بر متن خ
 ترجیح دارد زیرا واژه "بخش" بجای "بخشش" مناسب نیست.

بیت ۱۹۳۴ به مهرت همی دل بجنبد زجای یکی بافرنگیس خیز ایدر آی
 خ ۱۹۲۹ به هستی همانانجنبی زجای یکی با فریگیس خیز ایدر آی
 مصرع اول متن ما مطابق ضبط م (بیت ۱۹۹۳) و برخی از پاورقیهای خ می باشد.
 این گزینش بر متن خ برتری دارد، زیرا مصرع اول بیت بعد (نیاز است مارابه دیدار تو) نیز
 نشان دهندهٔ علاقهٔ افراسیاب به دیدار سیاوش و متناسب با این گزینش است.

بیت ۱۹۴۲ به جان و سرشاه توران سپاه به فرّ و به دیهیم کاووس شاه
 خ ۱۹۳۷ به جان و سرشاه توران سپاه، به جان و سرو تاج کاوس شاه
 مصرع دوم متن ما منطبق بر م (بیت ۲۰۰۱) و برخی از پاورقیهای خ است و این گزینش
 بر متن خ برتری دارد زیرا تکرار "جان" و "سر" در مصرع دوم خوشایند نیست.

بیت ۱۹۴۵ که هربار را بست باید میان تهی کردن آن جایگاه کیان
خ ۱۹۴۰ که هرباد را بست باید میان تهی کردن آن جایگاه کیان
در یکی از پاورقیهای خ بجای "باد"، "بار" آمده است که این گزینش صحیح می باشد و
مفهوم بیت را به روشنی می نمایاند حال آنکه "باد" در متن خ معنی بیت را در حاله ای از
ابهام می برد، گرسیوز به سیاوش توصیه می کند که از من استقبال مکن و به خود زحمت
مده که هربار کمربندی و تخت کیانی را که در آن به آسودگی نشسته ای تهی سازی و من
راضی به چنین زحمتی نیستم.

بیت ۱۹۵۰ بپرسیدش از راه وز حال شاه زکار سپاه و زتخت و کلاه
خ ۱۹۴۵ بپرسیدش از راه و از کار و شاه ز رسم و سپاه و زتخت و کلاه
"وز حال شاه" در مصرع اول بجای "ازکار و شاه" و "کار سپاه" در مصرع دوم بجای
"رسم و سپاه" مانوس تر به ذهن است و ما آن را در متن قراردادیم. این گزینش مطابق با
ضبط برخی از پاورقیهای خ است.

بیت ۱۹۵۲ چنین داد پاسخ که بایاد اوی نگردانم از تیغ پولاد، روی
خ ۱۹۴۷ چنین داد پاسخ که از یاد اوی نتابم ز تیغ و زالماس روی
متن ما مطابق ضبط برخی از پاورقیهای خ، م (بیت ۲۰۱۲) و ژ (بیت ۲۱۲۸) می باشد و
این گزینش بهتری است زیرا در مصرع اول "بایاد اوی" بهتر از "از یاد اوی" است و مصرع
دوم انتخابی از جهت استواری بر تر از متن خ می باشد.
سیاوش می خواهد به گرسیوز که فرستاده افراسیاب است و انمود کند که همواره مطیع
افراسیاب است.

بیت ۱۹۵۳ من اینک برفتن کمر بسته ام عنان با عنان تو پیوسته ام
 خ ۱۹۴۸ من اینک کمر بر میان بسته ام عنان با عنان تو پیوسته ام
 مفهوم مصرع دوم این است که سیاوش برای رفتن نزد افراسیاب آمادگی دارد و با توجه
 به این موضوع مصرع اول به گونه نوشته شده در متن ما نسبت به متن خ برتری دارد. این
 گزینش مطابق با ضبط ژ (بیت ۲۱۲۹)، م (بیت ۲۰۱۳) و برخی از پاورقیهای خ می باشد.

بیت ۱۹۵۴ سه روز اندرین گلشن زرنگار بسباشیم و از یاده سازیم کار
 خ ۱۹۴۹ سه روز اندرین گلشن زرنگار بسباشیم و از یاده گیریم کار
 در مصرع دوم بجای گیریم "واژه" سازیم " را برگزیدیم، زیرا اصطلاح "کار سازی"
 معمول ولی "کارگیری" متداول نیست و بنابراین عبارت "سازیم کار" صحیح تر
 است. این گزینش مطابق با ضبط برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۲۰۱۴) می باشد.

بیت ۱۹۷۱ به گفتار مردی دروغ آزمای کسی از تو برتر گرفتست جای
 خ ۱۹۶۶ به گفتار مرد دروغ آزمای، کسی برتر از تو گرفته ست جای
 هر چند متن خ خالی از اشکال است ولی ما بیت را مطابق ضبط ژ (بیت ۲۱۴۷) انتخاب
 نمودیم. در مصرع اول با توجه به اینکه شخص خاصی مورد نظر سیاوش نیست گزینش
 "مردی دروغ آزمای" برتری دارد و مصرع دوم متن ما فصیح تر است و معنای کاملاً
 روشنی دارد زیرا "برتر" در متن خ اشاره به شخصی است که احتمالاً "جای گرسیوز را به
 حساب برتری گرفته ولی در گزینش ما مقصود این است که کسی جایگاهی برتر از
 گرسیوز را اشغال کرده است.

مصرع دوم متن ما در برخی از پاورقیهای خ نیز آمده است.

بیت ۱۹۷۳ نه از دشمنی آمد ستم به رنج نه از چاره دورم به مردی و گنج
خ ۱۹۶۹ نه از دشمنی آمده ستم به رنج، که از چاره دورم به مردی و گنج
در اینجامقصود گرسوز تحاشی ازدوچیز است یکی دشمنی نداشتن باافراسیاب ودیگر
عدم توانایی مقابله با او، بنابراین گزینش " نه " بجای " که " در مصرع دوم ارجح است.
ضبط برخی ازپاورقیهای خ وم (بیت ۲۰۳۳) نیز چنین است.

بیت ۱۹۷۹ به یکجای هرگز نیامیختند ز بسند خرد هردو بگریختند
خ ۱۹۷۴ به یکجای هرگز نیامیختند ز پسند و خرد دور بگریختند
مصرع دوم رامطابق برخی ازپاورقیهای خ تغییر داده‌ایم واین گزینش بر متن خ رجحان
دارد. زیرا:

۱- واژه " دور " در "گریختن" مستتر است وبنابراین " دور بگریختند" عبارت مناسبی
نیست.

۲- چون در بیت قبل سخن از ایران وتوران در میان است در اینجا منظور این است که
هردو کشور ستیزه جویی کرده اند وازبند خرد گریزان شده اند. پس واژه " دو " در اینجا
لازم است که ذکر شود.

۳- " یک جای " در مصرع اول و " هردو " در مصرع دوم دارای صنعت مراعات النظیر
هستند.

بیت ۲۰۰۳ خردمند دانا نداند فسون که از چنبر او سرآرد برون
خ ۱۹۹۸ خردمند را کرد بایدفسون که از چنبر او سرآرد برون
مصرع اول متن ما منطبق بر ضبط م (بیت ۲۰۶۲)، ژ (بیت ۲۱۸۱) وبرخی ازپاورقیهای خ
می باشد. بنظر میرسد ضبط خ انسجام درستی ندارد وگزینش ما از نظر تناسب معنوی
در بیت و ارتباط این بیت بابیت پیش، ارجح است.

بیت ۲۰۰۴ بدین دانش و این دل هوشمند بدین برزوبالا و رای بلند
 خ ۱۹۹۹ بدین دانش و این دل هوشمند بدین بُرزُ بالا و رای بلند
 در مورد انتخاب "برز و بالا" بجای "برز بالا" به توضیح بیت ۱۱۱ مراجعه شود.

بیت ۲۰۰۵ ندانی همی چاره از مهرباز نباید که بخت بد آید فراز
 خ ۲۰۰۰ ندانی همی چاره از مهرباز نباید که بخت بد آمد فراز
 در مصرع دوم "آید" رابجای "آمد" که منطبق با ضبط ژ (بیت ۲۱۸۳) و برخی از
 پاورقیهای خ است برگزیدیم و این گزینش ارجح است.

بیت ۲۰۱۳ مراهرچه اندر دل اندیشه بود خرد بود و از هردری بیشه بود
 خ ۲۰۰۸ مراهرچه اندر دل اندیشه بود خرد را و از هردری پیشه بود
 مصرع دوم متن ما مطابق با ضبط ژ (بیت ۲۱۹۱) می باشد. این گزینش از لحاظ فصاحت و
 مفهوم بر ضبط خ برتری دارد، زیرا "بیشه" همان "بیش" است و می خواهد بگوید من
 جزا در خرد به چیزی در دل نمی اندیشم و این از هر در بیش بود.

بیت ۲۰۱۶ به ایران پدر را بینداختی به توران زمین شارسان ساختی
 خ ۲۰۱۱ به ایران پدر را بینداختی به توران زمین جایگه ساختی
 بجای "جایگه ساختی" در برخی از پاورقیهای خ، ژ (بیت ۲۱۹۳) و م (بیت ۲۰۷۵)
 "شارسان ساختی" آمده است، با توجه به سابقه ساختن "سیاوش گرد" از طرف
 سیاوش، این گزینش ارجح است و آنرا در متن قرار دادیم.

بیت ۲۰۲۴ بدو گفت: هر چند می بنگرم به پادافره بد نه اندر خورم
خ ۲۰۱۹ بدو گفت: هر چون همی بنگرم به باد افره بد نه اندر خورم
مصراع اول رامطابق ضبط برخی از پاورقیهای خ انتخاب نموده ایم. این گزینش از نظر فصاحت و هم از این لحاظ که "هر چون" در معنی "هر چند" دیده نشده است، برتر می باشد.

بیت ۲۰۳۰ به پای اندر آتش نباید شدن نه بر موج دریا بر، ایمن بدن
خ ۲۰۲۵ به پای اندر آتش نباید شدن نه پیش بلاد استانها زدن
مصراع دوم متن مامطابق ضبط ژ (بیت ۲۲۰۷)، م (بیت ۲۰۸۹) و برخی از پاورقیهای خ انتخاب شده است. با توجه به مصراع اول این گزینش از لحاظ تقابل مفهوم متناسب تر وارجح است.

بیت ۲۰۳۲ ترا من همانا بسم پایمرد بر آتش یکی برز نم آب سرد
خ ۲۰۲۷ ترا من همانا بس ام پایمرد بر آتش یکی برز نم باد سرد
بجای "باد" در مصراع دوم واژه "آب" را که ضبط برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۲۰۹۱) است، قرار داده ایم. با توجه به اینکه باد بر آتش زدن به معنای فروزان کردن آتش است نه خاموش کردن آن، بنابراین عبارت "آب سرد" گزینش برتر است.

بیت ۲۰۳۳ زکین گر بینم سراو تهی نمایم به تو روزگار بهی
خ ۲۰۲۹ زکین گر بینم سراو تهی درخشان شود روزگار بهی
نظر به اینکه فعل در مصراع اول "بینم" می باشد، در مصراع دوم نیز صدور فعل از جانب متکلم استواری سخن را به خوبی می نمایاند و حال آنکه در متن خ این انسجام و استحکام وجود ندارد همچنین تکرار واژه "درخشان" در دوبیت (این بیت و

بیت بعدی (چندان جالب نیست. با توجه به مطالب فوق مصرع دوم را به گونه‌ی نوشته شده که مطابق با ضبط ژ (بیت ۲۲۱۱) است تغییر دادیم.

بیت ۲۰۳۵ سواری فرستم بنزدیک تو درخشان کنم روز تاریک تو
 خ ۲۰۳۰ سواری فرستم بنزدیک تو درخشان کنم رای تاریک تو
 واژه "روز" رابجای "رای" که مطابق ضبط یکی از پاورقیهای خ است، برای متن برگزیدیم. زیرا مناسبتی برای تاریک بودن رای سیاوش وجود ندارد و "روز" با "تاریک" متناسب تر از "رای" می باشد.

بیت ۲۰۴۴ به هرسو یکی نامه ای کن براز بسیچیده باش ودرنگی مساز
 خ ۲۰۳۹ به هرسو یکی نامه ای کن دراز بسیچیده باش ودرنگی مساز
 بجای "دراز" در مصرع اول واژه "براز" را که در ضبط ژ (بیت ۲۲۲۱) و برخی از پاورقیهای خ آمده است قرار دادیم و این گزینش برتری است زیرا مقصود گرسیوز از نامه نویسی، نامه نویسی سری است که باموضوع مناسبت دارد و توصیف "دراز" در اینجا برای نامه قرینه و موردی ندارد.

بیت ۲۰۴۷ تو خواهشگری کن مرا زو بخواه همه آشتی جوی و بنمای راه
 خ ۲۰۴۲ تو خواهشگری کن مرا زو بخواه همه راستی جوی و فرمان وراه
 در برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۲۲۲۴) در مصرع دوم بجای "راستی"، "آشتی" و بجای "فرمان وراه"، "بنمای راه" آمده است که مابین موارد رادر متن قرار دادیم و با توجه به مفهوم مطالب پیش از آن، این گزینش مناسب تر است.

بیت ۲۰۴۹ نخست آفریننده را یادکرد زوام خرد جاننش آزاد کرد
خ ۲۰۴۴ نخست آفریننده را یادکرد زفام خرد جاننش آزاد کرد
بجای "فام خرد" در مصرع دوم ما "وام خرد" را که ضبط برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۲۱۰۸) می باشد، در متن قرار دادیم و این گزینش بهتری است.
توضیح اینکه "فام" همان "وام" است که در نظم و نثر کهن سابقه کاربردی دارد، ولی در زبان فارسی امروزه "فام" بجای "وام" بکار برده نمی شود.

بیت ۲۰۵۶ مرادل پراز رای دیدار تست که کشور پراز گنج و کردار تست
خ ۲۰۵۱ مرادل پراز رای و دیدار تست که کشور پراز گنج و کردار تست
در برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۲۲۳۳) بجای "رای و دیدار"، "رای دیدار" آمده که معنای صحیح تری دارد و ما آنرا در متن قرار دادیم. می خواهد بگوید تصمیم به دیدار تو دارم.

بیت ۲۰۵۷ زنالننگی چون سبک تر شود به فرمان سوی شاه کشور شود
خ ۲۰۵۲ زنالننگی چون سبک تر شود فدای تن شاه کشور شود
مصرع دوم متن ما مطابق ضبط یکی از پاورقیهای خ می باشد. این گزینش دلنشین تر است و لحنی مناسب تر با مقام فرنگیس و سیاوش دارد.

بیت ۲۰۶۱ سه روزه بپیمود راه دراز چنان سخت راهی نشیب و فراز
خ -

این بیت در متن خ نیست و از ضبط ژ (بیت ۲۲۳۸) می باشد. وجود این بیت با توجه به بیت بعدی لازم است. همچنین ترجمه عربی بنداری (از نسخه های پاورقی خ) نیز حکایت از وجود چنین بیتی می کند.

بیت ۲۰۶۵ وراگفت : چون تیره شد روی کار نشاید سپردن به بد روزگار
 خ ۲۰۵۹ وراگفت : چون تیره شد روی کار نشاید شمردن به بد روزگار
 بجای "شمردن" در مصرع دوم ، دربرخی ازپاورقیها "سپردن" آمده که صحیح تر است
 چنانکه گفته میشود : "روزگارش سپری شد" و نمی گویند : "روزگارش شمرده شد"
 وبنابراین مابین گزینش رادرمتن قرار دادیم .

بیت ۲۰۸۵ همی مشک بارید برکوه سیم دو لاله زخوشاب شد بردو نیم
 خ ۲۰۷۹ همی مشک بارید برکوه سیم دو لاله زخوشاب شد به دو نیم
 درمصرع دوم بجای "به دو نیم" ، "بردو نیم" را که منطبق با ضبط برخی از پاورقیهاست
 در متن قرار دادیم زیرا موجب استواری بیشتر شعراست.

بیت ۲۰۹۲ سیاوش بدوگفت کای ماه روی بدین گونه مخروش ومخراش روی
 ۲۰۹۳ به دادار کن پشت وانده مدار گذر نیست ازحکم پروردگار
 ۲۰۹۴ همانا که گرسیوز نیک خواه بیاید به مژده ز نزدیک شاه

خ -

این ابیات در متن خ نیست ولی در ضبط برخی از پاورقیهای آن آمده است . بنظر ما
 وجود این ابیات در متن برای پیوستگی سخن لازم است چون بنظر نمی رسد که در متن
 اصلی شاهنامه این گسستگی وجود داشته باشد.

همچنین بیت بعدی متن خ

(" همی گفت : گرسیوزاکنون زراه همانا بیامد به نزدیک شاه " متن خ - بیت ۲۰۸۶)

وسومین بیت از این ابیات اضافه شده از لحاظ معنی تفاوتی ندارند وبنابراین بیت ۲۰۸۶
 متن خ را حذف نمودیم .

بیت ۲۰۹۵ سه روز اندرین کاربگریست زار از آن بی وفاگردش روزگار

خ -

این بیت از ضبط ژ (بیت ۲۲۷۲) نوشته شده و در متن خ نیست ولی هم از نظر پیوستگی سخن وهم از جهت تطابق با ترجمه بنداری (در پاورقی بیت ۲۱۵۰ از متن م)، وجود آن لازم بنظر می رسد و الحاقی نیست. بنابراین ماین بیت را در متن در سرآغاز بخش " خواب دیدن سیاوش " قرار دادیم.

بیت ۲۱۰۶ چو دیدی مرا روی کردی دژم دمیدی برآن آتش تیزدم

خ ۲۰۹۷ بدیدی مرا روی کردی دژم دمیدی برآن آتش تیزدم

مصرع اول متن ما منطبق بر ضبط ژ (بیت ۲۲۸۳) و برخی از پاورقیهای خ می باشد. این گزینش پیوستگی و انسجام سخن را بیشتر می نمایاند و بنابراین ارجح است.

بیت ۲۱۰۷ فرنگیس گفت : این جزاز نیکوی نباشد ، یک امشب مگر بغنوی

خ ۲۰۹۸ فریگیس گفت : این جزاز نیکوی نباشد ، یک امشب نگر بغنوی

بجای " نگر " در مصرع دوم در ژ (بیت ۲۲۸۴) و برخی از پاورقیهای خ واژه " مگر " آمده که ما آن را در متن قرار دادیم و این گزینش صحیح است و " نگر " در اینجا موضوعیت ندارد.

بیت ۲۱۰۸ به گرسیوز آید همی خواب شوم شود کشته بردست سالار روم

خ ۲۰۹۹ به گرسیوز آید همی خواب شوم شود کشته بردست خاقان روم

بجای " خاقان روم " در مصرع دوم عبارت " سالار روم " را که مطابق با ضبط برخی از پاورقیهای خ وم (بیت ۲۱۶۴) می باشد در متن قرار دادیم. از آنجاکه " خاقان " لقب پادشاهان چین بوده است " سالار " گزینش صحیح تری خواهد بود.

بیت ۲۱۱۶ سیاوش ندانست بازار اوی همی راست پنداشت گفتار اوی
 خ ۲۱۰۷ سیاوش ندانست بازار اوی همی راست دانست گفتار اوی
 بجای "راست دانست" در مصرع دوم "راست پنداشت" را که مطابق ضبط برخی از
 پاورقیهای خ و ژ (بیت ۲۲۹۳) می باشد در متن قراردادیم. زیرا با توجه به معنی "
 پنداشت" که از پندار مشتق است و گمان کردن رامی رساند، این گزینش ارجح است.

بیت ۲۱۱۹ ترارنده باید که مانی به جای سر خویشتن گیر وکس رامپای
 خ ۲۱۱۰ ترارنده باید که مانی به جای سرخویش گیر وکسی را مپای
 مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط ژ (بیت ۲۲۹۶) و برخی از پاورقیهای خ می باشد. این
 گزینش از نظر زیبایی به سخن فردوسی مانده تراست.

بیت ۲۱۲۵ یکی سینه‌ی شیر باشدش جای یکی چنگ کرکس، یکی راهمای
 خ ۲۱۱۶ یکی سینه‌ی شیر باشدش جای یکی چنگ کرکس بود، گرهمای
 مصرع دوم مطابق ضبط برخی از پاورقیهای خ انتخاب شده است. این گزینش از نظر
 شیوایی و رسایی سخن بهتر میباشد.

بیت ۲۱۲۸ درخت توگرنر بار آورد یکی نامور شهریار آورد
 خ ۲۱۱۹ درخت توگرنر بار آورد، یکی نامور شهریار آورد،
 مصرع اول متن ما مطابق ضبط برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۲۱۸۳) می باشد و این
 گزینش برتری است زیرا در متن خ با حذف "ب" بار وزن را باید با قراردادن "ا" بر روی
 واژه "نر" نهاد و این خلاف فصاحت است. هر چند این گونه واژه مشدد برای پرکردن
 وزن در شعر کهن سابقه دارد.

بیت ۲۱۳۳ وزین پس به فرمان افراسیاب مرا بخت خندان در آید بخواب
خ ۲۱۲۴ وُزین پس به فرمان افراسیاب مراتیره بخت اندرآید به خواب
مصراع دوم متن مامنتطبق بر ضبط یکی از پاورقیهای خ است. سخن سیاوش تعبیری است از اینکه دوران خوشبختی موقت او بسر می‌رسد و بخت او که در توران زمین خندان بوده به خواب فرو می‌رود. اگر ضبط خ را صحیح بدانیم این سوال پیش می‌آید که بخواب رفتن بخت تیره، افاده چه معنای خاصی دارد.

بیت ۲۱۴۰ درایوان آن پیر سر پره‌نر بزایی یکی خسرو نامور
خ -

این بیت در متن خ نیست. پس از بیت ۲۱۳۹، بر اساس نسخه‌های دیگر در پاورقی خ، ۴ بیت آمده است و یکی از این ابیات در متن ژ (بیت ۲۳۱۷) نیز وجود دارد (همین بیت). در صورت قرار دادن این بیت در متن برانسجام و پیوستگی آن افزوده خواهد شد و بنابراین ما آن را در متن قرار دادیم.

بیت ۲۱۴۵ برین گونه خواهد گذشتن سپهر نخواهد شدن رام با کس به مهر
خ ۲۱۳۵ برین گونه خواهد گذشتن سپهر نخواهد شدن رام بامن به مهر
ما در مصراع دوم متن بجای "من"، "کس" را که با ضبط برخی از پاورقی‌های خ و ژ (بیت ۲۳۲۳) منطبق است قرار دادیم زیرا در ابیات پیش از این بیت، سیاوش راجع به حوادث بعد از گذشته شدن خود و کینه جویی ایرانیان سخن می‌گوید و آنگاه در ضمن سخنان خویش یک مطلب کلی را از گذشت سپهر بیان میکند که با هیچکس بر سر مهر نیست. بهر تقدیر ذکر "مهر نداشتن سپهر بامن" در حالی که گوینده راجع به بعد از مرگ سخن می‌گوید، معقول نمی‌باشد.

بیت ۲۱۵۸ خروشان سرش را به بردرگرفت لگام و فسارش ز سربرگرفت
 خ ۲۱۴۸ خروشان سرش را به بردرگرفت عذار و فسارش ز سربرگرفت
 بجای " عذار" در مصرع دوم واژه " لگام" را که منطبق بر ضبط یکی از پاورقیهای خ و م
 (بیت ۲۲۰۶) است، در متن قرار دادیم زیرا " عذار" به معنی افسار است (یکی از معانی
 آن)، بنابراین " عذار و فسار" تکرار دو لفظ در یک معناست ولی " لگام" به معنی دهنه
 اسب می باشد و چون واژه پارسی است با سیاق شعر فردوسی مناسب تر است.

بیت ۲۱۷۵ به گوهر بدان روز ننگ آورم که پیش خُسر هدیه جنگ آورم
 خ ۲۱۶۵ به گوهر بران روز ننگ آوریم که پیش خُسر هدیه جنگ آوریم
 در یکی از پاورقیهای خ بجای " بران"، " بدان" و بجای " آوریم"، " آورم" آمده است که
 گزینش صحیح تری است و " خُسر" که به معنی پدر زن می باشد مربوط به سیاوش
 است نه دیگران تا مستلزم آوردن فعل جمع باشد.

بیت ۲۱۹۶ چنین گفت سالار توران سپاه کزایدر کشیدش به یکسو ز راه
 خ ۲۱۸۶ چنین گفت سالار توران سپاه که اندر کشیدش به یک روی راه
 مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط م (بیت ۲۲۴۳)، ژ (بیت ۲۳۹۶) و برخی از پاورقیهای خ
 انتخاب شده است زیرا این گزینش نسبت به متن خ معنای روشن تری دارد و ارجح است
 مقصود آنست که سیاوش را از راه بسوئی برند و خونسش را درجایی بریزند که در آن گیاه
 نمی روید و این با ترجمه بنداری در این قسمت داستان و بیت بعدی که می گوید او را به
 کوه بردند موافقت دارد.

بیت ۲۲۰۳ که خون سیاوش بریزد ، به درد کزو داشت در دل ز روز نبرد
خ ۲۱۹۳ که خون سیاوش بریزد ، به درد کزو داشت در دل به روز نبرد
بجای " به " در مصرع دوم " ز " را که ضبط برخی از پاورقیهای خ است قرار دادیم زیرا
بیت حکایت از گذشته موضوع دارد و بنابراین گزینش " ز " ارجح است (می خواهد بگوید
از روزیکه نبرد آغاز شد (درگویی بازی) گرسیوز نسبت به سیاوش دلی پر درد داشت.)

بیت ۲۲۰۶ چنین گفت مرشاه را پیلسم که این شاخ را بار دردست و غم
خ ۲۱۹۶ چنین گفت بانامور پیلسم که این شاخ را بار دردست و غم
در مصرع اول " مرشاه را " را بجای " بانامور " که منطبق با ضبط برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۲۲۵۴) است ، قرار دادیم زیرا در این گزینش بوضوح معلوم می شود که مخاطب
پیلسم شاه است.

بیت ۲۲۱۲ چو باد خرد بردلت بروزد از آن پس ورا سر بریدن سزد
خ ۲۲۰۲ چو باد خرد بردلت بریزد از آن پس ورا سر بریدن سزد
هرچند که " بریزد " در متن خ خالی از اشکال است ولی ما " بروزد " را که ضبط برخی از
پاورقیهای خ ، م (بیت ۲۲۶۰) و ژ (بیت ۲۴۱۳) است. در متن قرار دادیم زیرا این گزینش
فصیح تر است .

بیت ۲۲۱۳ بفرمای بند و تو تندی مکن که تندی پشیمانی آرد به بُن
خ ۲۲۰۳ بفرمای و اکنون تو تیزی مکن که تیزی پشیمانی آرد به بُن
متن ما منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۲۲۶۱) می باشد . با توجه به اینکه
مقصود پیلسم بند کردن سیاوش است و فراسیاب را از تندی و کشتن او باز میدارد. این
گزینش برتری دارد . همچنین واژه " بند " با " تند " در این بیت تشکیل جناس خطی میدهد

که زیباست.

بیت ۲۲۲۱ نه من پای دارم نه پیوندمن نه گردی زگردان این انجمن
 خ ۲۲۱۱ نه من پای دارم نه مانند من نه گردی زگردان این انجمن
 بجای "مانند" در مصرع اول، واژه "پیوند" را که ضبط برخی از پاورقیهای خ و م (بیت
 ۲۲۶۸) است، قراردادیم و این گزینش ارجح است زیرا مقصود پیوند ایل و تبار پیلسم می
 باشد و افزون بر این "پای" و "پیوند" در این بیت تناسب لفظی بیشتری دارد.

بیت ۲۲۲۳ مگر خود نیازت نیاید بدین مگستر به گیتی چنین تخم کین
 خ ۲۲۱۳ مگر خود نیازت نیاید بدین مگستر یکی تا جهان ست کین
 مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط ژ (بیت ۲۴۲۷) می باشد و این گزینش از جهت انسجام
 لغات و فصاحت بر متن خ برتری دارد.

بیت ۲۲۳۱ برفتند پیچان دمور و گروی برشاه توران پر آژنگ روی
 خ ۲۲۲۱ برفتند پیچان دمور و گروی برشاه توران پر از رنگ و بوی
 بجای "رنگ و بوی" در مصرع دوم، در برخی از پاورقیهای خ عبارت "پر آژنگ روی"
 آمده که گزینش برتری است زیرا "پر آژنگ روی" در اینجا با "برفتند پیچان" (یعنی به
 حالت خشمگینی) مناسب تر است. در ضمن ناگفته نماند که "رنگ و بوی" در شاهنامه
 مکرر و در معانی گوناگونی بکار برده شده است.

بیت ۲۲۳۳ به گفتار گرسیوز رهنمای برآرای و بردار دشمن زیبای
 خ ۲۲۲۳ به گفتار گرسیوز رهنمای بیارای و بردار دشمن زیبای
 "برآرای" بجای "بیارای" در مصرع دوم گزینش بهتری است، زیرا با واژه بعدی که

"بردار" است تناسب لفظی دارد و استواری بیشتری به شعری بخشد.

این گزینش منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ، ژ (بیت ۲۴۳۹) و م (بیت ۲۳۸۰) می باشد.

بیت ۲۲۳۰ ولیکن زگفت ستاره شمر به فرجام ازو سختی آید ببر
خ ۲۲۳۰ ولیکن زگفت ستاره شمر به فرجام ازو سختی آید به سر
بجای "آید به سر" در مصرع دوم عبارت "آید ببر" را که منطبق بر ضبط یکی از پاورقیهای
خ است، قرار دادیم و این گزینش برتری است زیرا معنای دیگر "به سر آمدن" پایان
پذیرفتن است و در اینجا ممکن است برای خواننده اشتباه درکی پیش آورد.

بیت ۲۲۳۳ رهاکردنش بتر از کشتن است همان کشتنش نیز رنج من است
خ ۲۲۳۳ رهاکردنش بتر از کشتن ست همان کشتنش درد ورنج تن ست
مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۲۴۵۰) می باشد و این
گزینش برتری است، چون از قرائن داستان چنین بر میآید که افراسیاب بخودی خود میل
به کشتن سیاوش نداشته است.

بیت ۲۲۳۴ خردمند گر مردم بدگمان نداند کسی چاره آسمان
خ ۲۲۳۴ خردمند با مردم بدگمان نداند کسی چاره آسمان
در مصرع اول بجای "با"، "گر" را قرار داده ایم زیرا در این جا "گر" به معنای "یا" می
باشد و معنی صحیح تری از بیت به ذهن می رساند. می خواهد بگوید چه مرد خردمند و
چه مرد بدگمان از راز سپهر آگاه نیست.

بیت ۲۲۵۲ بیازرد از بهر تو شاه را بماند افسر وتخت وینگاه را
 خ ۲۲۴۲ بیازردش از بهر تو شاه را چنان افسر وتخت وینگاه را
 باتوجه به اینکه از جهت دستوری در سیاق سخن "ش" در واژه "بیازردش" اضافه می
 نماید، بنابراین بجای آن "بیازرد" را که منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ، (ژ) بیت
 (۲۴۵۹) و م (بیت ۲۲۹۹) است، قراردادیم، همچنین "چنان" در مصرع دوم مفید معنای
 درستی نیست و بجای آن "بماند" را که ضبط برخی از پاورقیهای خ است قراردادیم.

بیت ۲۲۵۶ یکی رابه چاه افکند بی گناه یکی باگنه برنشاند به گاه
 خ ۲۲۴۶ یکی رابه چاه افگند بی گناه یکی باگله برنشاند به گاه
 بجای "باگله" در مصرع دوم واژه باگنه "رادرمتن قراردادیم که منطبق بر ضبط برخی از
 پاورقیهای خ و ز (بیت ۲۴۶۳) است. این گزینش باتوجه به تقابل مصرع دوم بامصرع اول
 به مقصود گوینده نزدیک تراست.

بیت ۲۲۶۳ چو گودرز کز گرز او روز جنگ بدرّد دل شیر وجنگی پلنگ
 خ ۲۲۵۳ چو گودرز کز گرز او روز جنگ بدرّد دل شیر وچنگ پلنگ
 بجای "چنگ پلنگ" عبارت "جنگی پلنگ" را که ضبط یکی از پاورقیهای خ است، در متن
 قراردادیم و این گزینش برتری است زیرا دریدن "چنگ پلنگ" نادانستین و غیر واقعی است.

بیت ۲۲۶۶ به سوگ سیاوش سیه پوشد آب کند روز نفرین برافراسیاب
 خ ۲۲۵۶ به کین سیاوش سیه پوشد آب کند روز نفرین برافراسیاب
 باتوجه به عبارت "سیه پوشیدن آب" که حاکی از سوگواری است، واژه "سوگ" بجای
 "کین" که منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ می باشد، ارجح است.

بیت ۲۲۷۰ مده شهر توران به خیره به باد بسباید که روز بسد آیدت یاد
 خ ۲۲۶۰ مده شهر توران به خیره به باد نسیاید که روز بسد آیدت یاد
 بجای " نیاید " واژه " بیاید " راکه منطبق بر ضبط م (بیت ۲۳۱۶) است در متن قراردادیم .
 " بیاید " در متن معنای روشنتری رامی رساند زیرا صریحا " افراسیاب را از کشتن سیاوش
 بر حذر میدارد و عواقب آن رایادآوری میکند.

بیت ۲۲۸۵ به پیران نه زین گونه بودم امید همه پند او باد شد من چو بید
 خ ۲۲۷۵ به پیران نه زین گونه بودم امید همه پند او باد و من شاخ بید
 مصرع دوم متن ما مطابق ضبط ژ (بیت ۲۵۰۵) و برخی از باورقیهای خ می باشد و چنین
 بنظر می رسد که گزینش برتری است زیرا واژه " شد " فعل است و محذوف نیست.

بیت ۲۲۹۳ بیفگند پیل ژبان رابه خاک نه شرم آمدش زان سپهد نه باک
 خ ۲۲۸۳ بیفگند پیل ژبان رابه خاک نه شرم آمدش زو بنیزو نه باک
 مصرع دوم متن ما مطابق ضبط ژ (بیت ۲۵۱۵) ، م (بیت ۲۳۴۰) و برخی از باورقیهای خ
 می باشد . این گزینش از نظر زیبایی لفظ و اشاره به عنوان " سپهد " بر متن خ ترجیح دارد.

بیت ۲۳۱۹ بیامد پر از خون دو رخ پیلسم نهان پر زداغ و روان پر زغم
 خ ۲۳۰۹ بیامد پر از خون دو رخ پیلسم روان پر زداغ و رخان پر زغم
 مصرع دوم متن ما مطابق ضبط برخی از باورقیهای خ است و این گزینش بهتری است زیرا:
 ۱- وصف رخ خون آلود در مصرع اول آمده و ذکر " رخان پر زغم " در مصرع دوم تکرار
 بی مورد است.

۲- " روان پر زداغ " در مصرع دوم دلنشین نیست، زیرا داغ در دل می نشیند نه در روح ،
 پس " نهان " که کنایه از دل می باشد، بجای " روان " مناسبتر است.

بیت ۲۳۳۳ ستمکاره چوپان کوه قلوی همانا نبرّد بدانسان گلوی
 خ ۲۳۲۳ ستمکاره چوپان بی دین قلو همانا نبرّد بدانسان گلو
 چون در مصرع اول "چوپان بی دین قلو" معنای روشنی ندارد و یادادن کسره به "دین" و
 خواندن "بی دین قلو" وزن شعر بهم می خورد. بنابراین ماعبارت "کوه قلوی" راکه
 مطابق ضبط برخی از پاورقیهای خ است در متن قراردادیم. لازم به ذکر است که
 "قلو" در لغت نامه دهخدا بعنوان "نام کوهی در توران زمین" آمده است.

بیت ۲۳۳۶ بدو پیلسم گفت بشتاب زود که دردی برین درد خواهد فزود
 خ ۲۳۲۶ بدو گفت روئین که بشتاب زود که دردی برین درد خواهد فزود
 بجای "روئین" در برخی از پاورقیهای خ از جمله ترجمه بنداری، ژ (بیت ۲۵۵۵) و
 (بیت ۲۳۸۱) واژه "پیلسم" آمده است. باتوجه به اینکه قبلاً ذکر "پیلسم" گذشته و
 روئین "گزارشگر ماجرا نیست"، "پیلسم" را در متن قراردادیم و مصرع مطابق متن م
 نوشته شده است.

بیت ۲۳۴۷ همانگاه پیران بیامد چو باد کسی کش خرد بود زودگشت شاد
 خ ۲۳۳۷ همانگاه پیران بیامد چو باد کسی که ش خرد بود گشتند شاد
 مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط ژ (بیت ۲۵۶۸) می باشد، این گزینش بر متن خ ترجیح
 دارد زیرا درخ فعل بصورت جمع و فاعل بصورت مفرد آمده است.

بیت ۲۳۵۸ بسا تاجداران ایران زمین که بالشکر آیند ایدر به کین
 خ ۲۳۴۸ بسار تاجداران ایران زمین که بالشکر آیند پر درد و کین
 بجای "پر درد و کین" در مصرع دوم عبارت "ایدر به کین" راکه منطبق بر ضبط ژ (بیت
 ۲۵۷۹) و برخی از پاورقیهای خ است در متن قرار داده ایم و این گزینش برتری است زیرا

"ایدر" محل آمدن سپاهیان ایران (توران) را معین می کند و "به کین" قصد آنان را برای کینه جویی

بیت ۲۳۸۵ بدو گفت پیران که برخیز و رو خرامنده پیش فرنگیس شو
خ ۲۳۷۵ بدو گفت پیران که برخیز و رو خردمند پیش فریگیس شو
واژه "خرامنده" رابجای "خردمند" که ضبط م (بیت ۲۴۳۰) است در متن قرار دادیم زیرا با مقصود گوینده و مفهوم عبارت متناسب ترست و واژه "خردمند" در اینجا مناسبتی ندارد. "خرامنده" یعنی رونده ای که باوالائی و ناز و خوشحالی حرکت می کند و در این جا چون "گلشهر" خبرخواب دیدن پیران را در مورد زادن فرزند سیاوش (که کیخسرو نامبردار میشود) برای فرنگیس می برد، حالت خرامندگی دارد.

بیت ۲۳۸۹ بدید و به شادی سبک باز گشت همان کاخ ازایشان پرآواز گشت
خ ۲۳۷۹ بدید و به شادی سبک باز گشت همانگاه گیتی پرآواز گشت
مصراع دوم متن ما منطبق بر ضبط یکی از پاورقیهای خ می باشد و این گزینش درست تری است زیرا با در نظر گرفتن موقعیت فرنگیس در آن زمان و مغضوب بودن و محصور بودنش پر آوازه شدن گیتی از این خبر مناسبتی ندارد.

بیت ۲۳۹۴ بدان برز و بالا و آن شاخ وصال تو گفتی برو برگزیده ست سال
خ ۲۳۸۴ بدان بُرز بالا و آن شاخ وصال تو گفتی برو برگزیده ست سال
در مورد انتخاب "برز و بالا" بجای "بُرز بالا" به توضیح بیت ۱۱۱ از داستان سیاوش مراجعه شود.

بیت ۲۴۰۸ چو بشنید ازاین گونه افراسیاب ز دردش به چشم اندر آورد آب
خ -

این بیت در متن خ نیامده است و مصحح آن را به نقل از برخی مراجع در پاورقی قراردادده است. چون ساقط بودن این بیت پیوستگی ابیات رامخدوش می سازد، ما آن را در متن قرار دادیم. البته در پاورقیهای خ این بیت پس از بیت ۲۴۰۹ (متن ما) قراردادارد و ما آن را قبل ازاین بیت (باشماره ۲۴۰۸) قراردادده ایم.

بیت ۲۴۱۳ پر آشوب گردد از روزگار همه یاد دارم از آموزگار
خ ۲۴۰۲ پر آشوب و جنگ ست از روزگار همه یاد دارم از آموزگار
مصرع اول متن ما منطبق بر ضبط ژ (بیت ۲۶۳۴) و برخی از پاورقیهای خ می باشد
باتوجه به اینکه دراین بیت سخن از آینده است نه حال، بنابراین بنظر می رسد که این
گزینش برتر باشد.

بیت ۲۴۱۵ جهان رابه مهر وی آید نیاز به ایران و توران برندش نماز
خ ۲۴۰۴ جهان رابه مهر وی آید نیاز همه شهر توران برندش نماز
مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ است. چون در مصرع اول سخن
از "جهان" درمیان است این گزینش برتر می نماید افزون براین باواقعیات تاریخی
و داستانی منطبق است زیرا کیخسرو سرانجام توران را هم تسخیر می کند.

بیت ۲۴۲۱ چه سازی چو چاره به دست تونیست درازست و در دام وشتت تو نیست
خ ۲۴۱۰ چه سازی چو چاره به دست تونیست درازست ماه، اورمزدت یکیست (۹)
علامت (۹) دراین بیت در متن خ از نظر مصحح نشانه این است که "شاید گویای
ضبط درست نیست، ولی شاید هم درست و یا راهبر به صورت درست باشد." و ما آن

مصرع را از ضبط برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۲۶۴۲) انتخاب نمودیم. "دراز" در اینجا تعبیری است از پرماجر بودن چاره و تقدیر که بحث دراز دارد.

بیت ۲۴۳۲ چو ده ساله شد، گشت گردی سترگ به زخم گراز آمد و خرس و گرگ
خ ۲۴۳۳ چو ده ساله شد، گشت گردی سترگ به خرس و گراز آمد و زخم گرگ
مصرع دوم را با توجه به ضبط برخی از پاورقیهای خ انتخاب نموده ایم این گزینش از نظر شیوایی و رسایی زیباتر و خوشایندتر است.

بیت ۲۴۳۹ همی کرد نخجیر آهو نخست ره شیر و جنگ پلنگان نجست
خ ۲۴۳۸ همی کرد نخجیر آهو نخست بر شیر و جنگ پلنگان نجست
بجای "بر شیر" در مصرع دوم "ره شیر" را که منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۲۶۶۳) است قرار داده ایم زیرا بیت مفهوم روشنتری خواهد داشت.

بیت ۲۴۴۱ مبادا که آید برو برگزند بر آویزدم پهلوان بلند
خ ۲۴۳۰ نباید که آید برو برگزند من آویزم ای پهلوان بلند
بیت را مطابق برخی از پاورقیهای خ تغییر داده ایم زیرا "مبادا" نشانه تحذیر است ولی "ناید" آن معنارانی رساند و بیان نفی کلی است. در مصرع دوم "من آویزم" معنای روشنی ندارد و حال آنکه "بر آویزدم" بدار زده شدن را به ذهن می‌رساند که مقصود نیز همین است.

بیت ۲۴۴۵ برافکنند پیران بر شیرزاد بیامد ابر دست او بوسه داد
خ ۲۴۳۴ برافکنند پیران بر شیرزاد (؟) بیامد ابر دست او بوسه داد
علامت (؟) در این بیت (در متن خ) از نظر مصحح نشانه این است که: "شاید

گویای ضبط درست نیست، ولی شاید هم درست و یا راهبر به صورت درست باشد.
 در لغت نامه دهخدا برای واژه "برافکندن" معانی مختلفی آمده است که از جمله
 آنها "پوشاندن بر" و "افکندن بر" می باشد و با توجه به این معنی می توان گفت که مفهوم
 بیت چنین است:

"پیران پوششی برتن کیخسرو افکند و سپس بر دستش بوسه زد"

بیت ۲۴۵۱ شبان زاده‌ای را چنین درکنار نوازی وزین می نیایدت عار
 خ ۲۴۴۰ شبان زاده‌ای را چنین برکنار نوازی وزین می نیایدت عار
 در مصرع اول بجای "برکنار"، "درکنار" قرار داده‌ایم. چون در اینجا قید "در" بر
 "بر" رجحان دارد. متن ژ (بیت ۲۶۷۵) م (بیت ۲۴۹۳) و برخی از پاورقیهای خ نیز چنین
 است.

بیت ۲۴۵۸ ازو دور بُد خورد و آرام و خواب برآن کودک از بیم افراسیاب
 خ ۲۴۴۷ ازودور شد خورد و آرام و خواب برآن کودک از بیم افراسیاب
 بجای "دور شد" در مصرع اول "دور بُد" را که منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای
 خ و ژ (بیت ۲۶۸۲) است در متن قرار دادیم. با توجه به اینکه "دور بُد" حالت استمرار
 زمانی دارد بنظر می رسد گزینش برتری باشد.

بیت ۲۴۵۹ برین نیز بگذشت چندی سپهر بدل اندرون داشت از شاه مهر
 خ ۲۴۴۸ برین نیز بگذشت چندی سپهر به مغز اندرون داشت از شاه مهر
 بجای "به مغز اندرون" در مصرع دوم عبارت "بدل اندرون" را که منطبق بر ضبط ژ
 (بیت ۲۶۸۳) است در متن قرار دادیم و این گزینش برتری است زیرا معمولاً "جای" مهر
 در "دل" و جای "تفکر" در "مغز" شناخته شده است.

بیت ۲۴۷۱ که پروردگار از پدر برترست همان زاده را مهر برمادرست
خ ۲۴۶۰ که پروردگار از پدر برترست اگر زاده را مهر برمادرست
 بجای "اگر" در مصرع دوم واژه "همان" را که منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ
 است، در متن قرار دادیم و این گزینش برتری است زیرا "اگر" در مقام شرط است
 و در اینجا مناسبتی ندارد. "همان" در اینجا معنی "همانا" دارد.

بیت ۲۴۷۲ اگر شاه فرمان دهد در زمان بیارم برش تا ببیند نهان
خ -

این بیت در متن خ نیامده است ولی مصحح به نقل از برخی نسخه‌ها آن را در پاورقی قرار
 داده و در متن ژ (بیت ۲۶۹۹) نیز آمده است. وجود این بیت پیوستگی کلام را در داستان
 تکمیل می‌کند و بنابراین ما آن را در متن قرار دادیم. (بیت از پاورقی نقل شده است).

بیت ۲۴۷۳ فریدون به داد و به تخت و کلاه همی داشتی راستی را نگاه
خ ۲۴۶۲ فریدون به ماه و به تخت و کلاه همی داشتی راستی را نگاه
 بجای "ماه" در مصرع اول واژه "داد" را که منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ و
 م (بیت ۲۵۱۵) است در متن قرار دادیم که بنظر می‌رسد از نظر معنا و مفهوم گزینش
 مناسب‌تری است زیرا "ماه" در اینجا موردی ندارد و حال آنکه "داد" از صفات منسوب به
 فریدون می‌باشد، چنانکه آمده است: تو داد و دهش کن، فریدون تویی.

بیت ۲۴۷۷ زبیران چو بشنید افراسیاب سرمردجنگی برآمد زخواب
خ ۲۴۶۵ زبیران چو بشنید افراسیاب سرمرد سنگی برآمد زخواب
 در برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۲۵۱۶) و ژ (بیت ۲۷۰۴) بجای "مردسنگی"،
 "مرد جنگی" آمده است. هر چند مراد از "مردسنگی" ممکن است کنایه از سنگدلی،

یکدندگی و سنگین مایگی افراسیاب باشد، اما از نظر اینکه "مردجنگی" به ذهن آشناتر است، ما آن را در متن قرار دادیم.

بیت ۲۴۹۹ بدو گفت کای نورسیده شبان چه آگاهی استت ز روز و شبان؟
 خ ۲۴۸۷ بدو گفت کای نورسیده جوان چه آگاهی ستت ز روز و شبان؟
 بجای "نورسیده جوان" در برخی از پاورقیهای خ از جمله ترجمه عربی بنداری و ژ (بیت ۲۷۲۴) "نورسیده شبان" آمده که این گزینش ارجح است و ما در متن قراردادیم زیرا سخنان بعدی افراسیاب که از کیخسرو سوالاتی می‌کند، مؤید این ضبط است. افزون بر این تکرار "شبان" در بیت مذکور از نظر صنعت جناس (جناس کامل) بر زیبایی شعر می‌افزاید.

بیت ۲۵۲۱ به دیده ستردند روی زمین زبان همه شهر پرآفرین
 خ ۲۵۰۹ به دیده سپردند یکسر زمین زبان دد و دام پر ز آفرین
 متن ما منطبق بر ضبط ژ (بیت ۲۷۵۲) می‌باشد و این گزینش تعبیری است از اینکه مردم از خشنودی بسیار با مژگان چشم همه راه را پاکیزه کردند و از ناپاکی ستردند، درحالیکه "به دیده سپردند" (در متن خ) مفهوم درستی را به ذهن نمی‌رساند و در مصرع دوم "آفرین گفتن مردم شهر" می‌تواند بیان‌کننده یک واقعیت باشد ولی "آفرین گویی دد و دام" نامناسب و غیر واقعی است.
 عبارت "بدیده ستردند" با مفاد ترجمه بنداری نیز مطابقت دارد (به پاورقی شماره ۱۷ متن خ مربوط به بیت ۲۵۱۱ رجوع کنید).

بیت ۲۵۳۲ اگر گنج داری و گر دست تنگ نینم همی روزگار درنگ
خ ۲۵۲۰ اگر تاج داری و گر کف تنگ نینم همی روزگار درنگ
بجای "تاج" دریکی از پاورقیهای خ "گنج" و بجای "کف" در برخی از پاورقیهای خ
"دست" آمده که ارجح است. "گنج داشتن" با "تنگ دست بودن" صنعت تضاد معنوی دارد
و دلنشین تر است. در متن ژ (بیت ۲۷۶۴) و م (بیت ۲۵۶۸) نیز بجای "کف"، "دست"
آمده است.

توضیحات داستان کین سیاوش

بیت ۶ سراینده زآواز بر، گشت سیر هم از لحن بلبل، هم آواز شیر
خ ۶ سراینده زآواز برگشت سیر همش لحن بلبل، هم آواز شیر
در مصرع دوم «همش لحن بلبل» از جهت افاده معنا فصیح نیست و بنابراین بجای آن «هم از لحن بلبل» را که گزینش برخی از پاورقیهای خ است در متن قرار دادیم.

بیت ۱۰ همی خواهم از روشن کردگار که چندان زمان یابم از روزگار
خ ۱۰ همی خواهم از روشن کردگار که چندان گذر یابم از روزگار
واژه «زمان یابم» را بجای «گذریابم» که در پاورقیهای خ بدان اشاره شده است در متن قرار دادیم زیرا ترکیب «زمان یافتن» یک اصطلاح ادبی زیبایی است که به معنای «فرصت کافی در زندگی یافتن» می باشد و به نظر ما فصیح تر است. در ژ (بیت ۱۰) م (بیت ۲۵۸۰) هم در مصرع دوم «زمان یابم» آمده است.

بیت ۲۴ چو این گفته بشنید کاووس شاه سر نامدارش نگون شد زگاه
خ ۲۴ چو این گفته بشنید کاوس شاه سرنامداران نگون شد زگاه
در مصرع دوم بجای واژه «نامداران» واژه «نامدارش» را که منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۲۵۹۴) است در متن قرار دادیم و چون «ش» ضمیر مستقیماً به کاووس شاه بر می گردد این گزینش برتر بنظر می رسد، در غیر این صورت مصرع دوم پاسخگوی مصرع اول نیست.

بیت ۳۲ پراکند کاوس بر یال خاک همه جامه‌ی خسروی کرد چاک
 خ ۳۲ پراکند کاوس بر تاج خاک همه جامه‌ی خسروی کرد چاک
 در مصرع اول بجای «تاج» واژه «یال» را که منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۲۶۰۲) است در متن قرار دادیم. به نظر ما این گزینش برتری است زیرا در اینجا مقصود «خاک بر سر ریختن» است که نشانه سوگواری می‌باشد (وبه ذهن نزدیکتر است) در صورتی که «خاک بر تاج ریختن» رسم سوگواری نیست.

بیت ۵۰ دریغ آن سر و بازو و یال اوی دریغ آن برو چنگ و گوپال اوی
 خ ۵۰ دریغ آن بر و بازوی و یال اوی دریغ آن برو چنگ و گوپال اوی
 بجای «بر» در مصرع اول واژه «سر» را در متن قرار داده‌ایم که در اینصورت از تکرار «بر» در دو مصرع احتراز خواهد شد و همچنین بجای «بازوی» واژه «بازو» را قرار داده‌ایم که بلحاظ رعایت فصاحت در ارتباط با «و» ارجح بنظر می‌رسد. ضبط برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۵۱) نیز چنین است.

بیت ۵۱ دریغ آن برو برزوبالای اوی رکیب و خم و خسروی پای اوی
 خ ۵۱ دریغ آن برو بُرزبالای اوی رکیب و خم و خسروی پای اوی
 در مورد انتخاب «برز و بالا» بجای «برز بالا» به توضیح بیت ۱۱۱ از داستان سیاوش مراجعه شود.

بیت ۵۳ چو برگاه بودی زرافشان بُدی چو در جنگ بودی سرافشان بُدی
 خ ۵۳ چو برگاه بودی دُرافشان بُدی چو در جنگ بودی سرافشان بُدی
 بجای «دُرافشان» در مصرع اول «زرافشان» را که ضبط یکی از پاورقیهای خ است در متن قرار داده‌ایم و این گزینش صحیح‌تری است زیرا «دُرافشان» و «سرافشان» هم قافیه

نیستند ولی «زرافشان» با «سرافشان» هم قافیه هستند.

بیت ۷۲ به یزدان که تا در جهان زنده‌ام به درد سیاوش دل آکنده‌ام
خ ۷۲ برین کینه تا در جهان زنده‌ام به درد سیاوش دل آکنده‌ام
بجای «برین کینه» در مصرع اول می‌توان «به یزدان که» را که ضبط برخی از
پاورقیهای خ و ژ (بیت ۷۲) است در متن قرار داد. با توجه به اینکه رستم در اینجا با قید
قسم یک مطلب اساسی را بیان می‌کند بنظر می‌رسد گزینش ما بر متن خ برتری داشته
باشد.

بیت ۷۵ وگر همچنانم برد بسته چنگ نهاده به گردن یکی پالهنگ
خ ۷۵ وگر همچنانم برد بسته چنگ نهادن به گردن یکی پالهنگ
بجای «نهادن» در مصرع دوم «نهاده» را که منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ
است در متن قرار دادیم. با توجه به اینکه مصرع وضع حالی رستم را نشان می‌دهد، این
گزینش برتر می‌باشد. مصرع دوم متن ژ (بیت ۷۵) نیز چنین است.

بیت ۹۹ چه داری از افراسیاب آگهی از اورنگ و از تاج و تخت مهی
خ ۹۹ چه داری از افراسیاب آگهی از اورنگ و از تاج و تخت و مهی
بجای «تاج و تخت و مهی» در مصرع دوم «تاج و تخت مهی» را که ضبط برخی از
پاورقیهای خ است در متن قرار داده‌ایم چون این گزینش هم از جهت فصاحت و هم از
نظر افاده معنا ارجح بنظر می‌رسد.

بیت ۱۱۰ رده برکشید از دوروه سپاه به سر برنهادند ز آهن کلاه
خ ۱۱۰ رده برکشید از دو روه سپاه به سر برنهادند از آهن کلاه

در مصرع دوم بجای «از آهن»، «ز آهن» را که مطابق با ضبط برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۲۶۷۶) است در متن قرار دادیم زیرا «از آهن» وزن شعر را در تلفظ کمی سنگین می‌کند.

بیت ۱۲۳ سرنامور دور کرد از تنش بخون اندر آلود پیراهنش
 خ ۱۲۳ سرنامور دور کرد از تنش به کینه بیالود پیراهنش
 مصرع دوم متن ما مطابق متن ژ (بیت ۱۲۱) و برخی از پاورقیهای خ انتخاب شده است. با توجه به اینکه «بخون اندر آلودن پیراهن» معنای روشتری دارد و «به کینه آلودن پیراهن» خوشایند ذهن نیست این گزینش ترجیح دارد.

بیت ۱۳۰ که آمد به کین رستم پیلتن بزرگان ایران شدند انجمن
 خ ۱۳۰ که آمد به کین رستم پیلتن به ایران بزرگان شدند انجمن
 مصرع دوم متن ما مطابق م (بیت ۲۶۹۶) و برخی از پاورقیهای خ انتخاب شده است که شیواتر است و بنظر می‌رسد گزینش برتر است.

بیت ۱۳۱ ورازاد را سر بریدند خوار برآورده از مرز توران دمار
 خ ۱۳۱ ورازاد را سر بریدند خوار برانگیخت از مرز توران دمار
 مصرع دوم متن ما از ژ (بیت ۱۲۹) و برخی از پاورقیهای خ انتخاب شده است و بنظر می‌رسد که این گزینش برتری است زیرا مفهوم بیت این است: درحالی که از مرز توران دمار برآورده بودند، ورازاد را سر بریدند. (در مصرع دوم متن خ فاعل "برانگیخت" مشخص نیست)

بیت ۱۳۸ همان گنج دینار و درّ و گهر همان افسر و طوق و زرّین کمر
خ ۱۳۸ همان گنج دینار و زرّ گهر همان افسر و طوق و زرّین کمر
 بجای «زر» در مصرع اول واژه «درّ» را که ضبط م (بیت ۲۷۰۲)، ز (بیت ۱۳۶) و برخی از پاورقیهای خ است در متن قرار دادیم زیرا در مصرع واژه «دینار» (که همان پول طلاست) آمده، علاوه بر این «درّ و گهر» از حیث ترادف با هم، مصطلح تر است.

بیت ۱۴۲ سپهد چو از گنگ بیرون کشید سپه را ز تنگی به هامون کشید
خ ۱۴۲ سپهد چُن از گنگ بیرون کشید سپه را به تنگی به هامون کشید
 در مصرع دوم بجای «به تنگی»، «ز تنگی» را که مطابق ضبط ز (بیت ۱۴۰) و م (بیت ۲۷۰۶) می باشد در متن قرار داده ایم زیرا مقصود سراینده این است که سپاه را از جای تنگ به محیطی وسیع کشانید و بنابراین قید «ز» مناسب تر از «به» است.

بیت ۱۵۲ از ایران سپه بر شد آوای کوس زگرد سپه شد هوا آبنوس
خ ۱۵۲ از ایران سپه بر شد آوای کوس زگرد سپه شد جهان آبنوس
 در مصرع دوم بجای «جهان» واژه «هوا» را که ضبط م (بیت ۲۷۱۵) و برخی از پاورقیهای خ است در متن قرار داده ایم زیرا از گرد سپاه هوای میدان جنگ آبنوس می شود نه همه جهان.

بیت ۱۵۳ خروش سواران و گرد سپاه چو شب کرد گیتی، نهان گشته ماه
خ ۱۵۳ خروش سواران و گرد سپاه چو شب گشت گیتی نهان گشته ماه
 انتخاب «کرد» بجای «گشت» در مصرع دوم مطابق ضبط م (بیت ۲۷۱۶) و برخی از پاورقیهای خ می باشد زیرا در متن خ، مصرع دوم با مصرع اول مرتبط نیست در حالیکه باگزینش ما ارتباط دو مصرع حاصل می شود. مفهوم بیت این است که: خروش سواران و

گرد سپاه گیتی را مانند شبی کرد که ماه در آن پنهان است (شب تاریکی بود).

بیت ۱۵۵ تو گفتی که برشد زگیتی بخار برافروخت زآن آتش کارزار
 خ ۱۵۵ تو گفتی که برشد زگیتی بخار برافروخت از آن آتش کارزار
 در مصرع دوم بجای «از آن»، «زان» را که منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ
 است در متن قرار دادیم زیرا «از» موجب سنگینی وزن شعر می شود.

بیت ۱۶۹ درفش تهمتن همانگه زراه پدید آمد و گرد پیل و سپاه
 خ ۱۶۹ درفش تهمتن همانگه زراه پدید آمد و بانگ پیل و سپاه
 در مصرع دوم بجای «بانگ» واژه «گرد» را برگزیدیم که با «پدید آمدن» و «راه»
 متناسب تر است. ضبط م (بیت ۲۷۳۲) و برخی از پاورقیهای خ نیز چنین است.

بیت ۱۷۶ هنر باید و گوهر نامدار خرد یار و فرهنگش آموزگار
 خ ۱۷۶ هنر باید و گوهر نامدار خرد یار و فرهنگ آموزگار
 در مصرع دوم بجای «فرهنگ»، «فرهنگش» را که مطابق ضبط برخی از پاورقیهای
 خ و م (بیت ۲۷۳۹) می باشد در متن قرار داده ایم زیرا وجود ضمیر «ش» انسجام و
 فصاحت بیشتری به شعر می بخشد و ارجح است. مرجع ضمیر "ش" (هر کس که
 سربرکشد) در بیت پیش از آن می باشد.

بیت ۱۸۹ مرا دیده پر آب بُد روز و شب همیشه به نفرین گشاده دو لب
 خ ۱۸۹ مرا دیده پر آب بُد روز و شب همیشه به نفرین گشادم دو لب
 در مصرع دوم بجای «گشادم» واژه «گشاده» را که منطبق بر ضبط م (بیت ۲۷۵۲)،
 ژ (بیت ۱۹۰) و برخی از پاورقیهای خ است، در متن قرار دادیم. با توجه به قید «همیشه»

که استمرار را می‌رساند با این‌گزینش در شعر استواری و فصاحت بیشتری به ظهور می‌رسد. می‌خواهد بگوید روز و شب دو دیده‌ام پر آب و دولیم به نفرین گشاده بود.

بیت ۱۹۱ دل طوس بخشایش آورد سخت برآن نامبردار برگشته بخت
خ ۱۹۱ دل طوس بخشایش آورد سخت برآن نامبردار گم بوده بخت
در مصرع دوم بجای «گم بوده» واژه «برگشته» را که منطبق بر ضبط یکی از پاورقیهای خ و م (بیت ۲۷۵۴) است در متن قرار دادیم زیرا با توجه به اینکه «برگشته بخت» زیباتر و آشنا تر به ذهن خواننده است بنظر می‌رسد این‌گزینش برتر است.

بیت ۲۰۳ همه شهر ایران جگر خسته‌اند به کین سیاوش کمر بسته‌اند
خ ۲۰۳ همه شهر ایران کمر بسته‌اند زخون سیاوش جگر خسته‌اند
متن ما مطابق م (بیت ۲۷۶۷) و برخی از پاورقیهای خ انتخاب شده است و بنظر می‌رسد گزینش برتری است زیرا مصرع اول زمینه‌سازی شایسته‌ای را برای مصرع دوم در بردارد و حال آنکه در متن خ زمینه‌سازی برای کمر بستن به کین سیاوش وجود ندارد.

بیت ۲۱۲ چو برخاست از دشت گرد سپاه کس آمد بر رستم از دیدگاه
خ ۲۱۲ چو برخاست از دشت گرد سپاه کس آمد بر رستم از دیدگاه
در مصرع اول بجای «سپاه» واژه «سپاه» را قرار داده‌ایم زیرا با توجه به ابیات قبل و بعد «سپاه» متناسب با موضوع است. به نظر می‌رسد که واژه «سپاه» در متن خ غلط چاپی باشد. در مصرع اول ضبط ژ (بیت ۲۲۲) و م (بیت ۲۷۸۱) نیز «گرد سپاه» آمده است.

بیت ۲۱۳ ز تیغ دلیران هوا شد بنفش برفتند با کاوایانی درفش
خ ۲۱۳ که از تیغ ترکان هوا شد بنفش برفتند با کاوایانی درفش
 بجای «که از تیغ ترکان» در مصرع اول «ز تیغ دلیران» را که منطبق بر ضبط برخی از
 پاورقیهای خ، م (بیت ۲۷۸۳) و ژ (بیت ۲۲۶) است در متن قرار دادیم (البته در ژ دو
 مصرع جابجاست). به موجب بیت قبل مورد بحث این است که: به رستم خبر از وضع
 سپاه ایران می دهند و صحبت از این است که «دلیران» گرد هم آمده درفش کاوایانی را با
 خود به میدان جنگ بردند و بنابراین در اینجا «تیغ ترکان» مناسبت پیدا نمی کند و «تیغ
 دلیران» درست است.

بیت ۲۲۵ به ابر اندر آمد سنان و درفش درخشیدن تیغ های بنفش
خ ۲۲۵ به ابر اندر آمد سنانِ درفش درخشیدن تیغ های بنفش
 در مصرع اول بجای «سنان درفش»، «سنان و درفش» را که منطبق بر ضبط برخی
 از پاورقیهای خ و م (بیت ۲۷۹۶) است برگزیدیم چون «سنان» و «درفش» دو چیز است و
 «و» عاطفه بین آن دو لازم می باشد.

بیت ۲۴۹ بدو داد با تیغ و برگستوان همان نیزه و درع و خود گوان
خ ۲۴۹ بدو داد با تیغ و برگستوان همان جوشن و ترگ و گرز گران
 مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط م (بیت ۲۸۲۱) و برخی از پاورقیهای خ
 می باشد. باید توجه نمود که «برگستوان» و «گوان» از نظر قافیه متناسب تراز «برگستوان» با «گران»
 است و بنابراین این گزینش برتری می باشد.

بیت ۲۵۳ بدو گفت: رستم به یک ترک، جنگ نسازد همانا که آیدش ننگ
خ ۲۵۳ بدو گفت: رستم به یک ترک، جنگ همانا نسازد که آیدش ننگ

مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط م (بیت ۲۸۲۵) و برخی از پاورقیهای خ می باشد. زیرا «همانا» توجیه و تأکید عبارت «که آیدش ننگ» است و «نسازد» بلافاصله باید دنباله مصرع اول باشد که امتناع رستم از جنگ را بیان می کند.

بیت ۲۵۸ دگر باره زد بر سر و ترگ اوی شکسته شد آن تیغ پرخاشجوی
خ ۲۵۸ دگر باره زد بر سر و ترگ اوی گسسته شد آن تیغ پرخاشجوی
در مصرع دوم بجای «گسسته» واژه «شکسته» را که ضبط برخی از پاورقیهای خ، ژ (بیت ۲۷۳) و م (بیت ۲۸۳۰) است در متن قرار دادیم زیرا «شکسته شدن تیغ» درست تر از «گسسته شدن تیغ» می باشد.

بیت ۲۸۳ همه سنگ مرجان شد و خاک خون بسی سروران را سرآمد نگون
خ ۲۸۳ همه سنگ مرجان شد و خاک خون بسی سروران را سران شد نگون
مصرع دوم متن ما مطابق ضبط ژ (بیت ۳۰۲) و برخی از پاورقیهای خ انتخاب شده است این گزینش از نظر فصاحت بر متن خ برتری دارد.

بیت ۲۹۷ بیامد به قلب سپه پیلتن پس او فرامرز با انجمن
خ ۲۹۷ بیامد به قلب سپه پیلتن سپاه فرامرز و آن انجمن
مصرع دوم متن ما مطابق ضبط م (بیت ۲۸۶۹) و برخی از پاورقیهای خ انتخاب شده است این گزینش از جهت انسجام و ارتباط معنایی با مصرع اول برتر است.

بیت ۳۴۰ سپه سر بسر زوتوانگر شدند چو با یاره و طوق و افسر شدند
خ ۳۴۰ سپه سر بسر زوتوانگر شدند چه با یاره و طوق و افسر شدند
بجای «چه» در مصرع دوم برخی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۴۰۴) واژه «چو»

آورده‌اند که ما نیز آن را در متن قرار دادیم زیرا از جهت فصاحت بیت و توجیه توانگر شدن سپاه مناسب‌تر است.

بیت ۳۶۴ تهمتن به جان داد زنه‌ارشان چو دید آن روان‌های بیدارشان
 خ ۳۶۴ سپهبد به جان داد زنه‌ارشان بدید آن روان‌های بیدارشان
 بجای «سپهبد» در مصرع اول واژه «تهمتن» را قرار داده‌ایم زیرا «تهمتن» لقب خاص رستم می‌باشد و در مصرع دوم بجای «بدید»، «چو دید» را برگزیدیم زیرا توجیه زنه‌ار دادن رستم به کسانی است که هدیه و نثار آورده و دعوی فرمانبرداری و اخلاص کرده بودند. این گزینش‌ها مطابق ضبط برخی از باورقیهای خ است و در م (بیت ۲۹۴۹) نیز «تهمتن» بجای «سپهبد» آمده است.

بیت ۳۷۱ که نخچیرگاه سیاوش بُد این بدین بود مهرش زتوران زمین
 خ ۳۷۱ که نخچیرگاه سیاوش بُد این برین بود مهرش زتوران زمین
 در مصرع دوم بجای «برین بود»، «بدین بود» را که منطبق بر ضبط برخی از باورقیهای خ و ژ (بیت ۴۳۶) است در متن قرار دادیم و این گزینش برتری است زیرا مفهوم بیت این است که سیاوش از سرزمین توران «بدین محل» (اینجا) علاقه داشت و بنابراین «بدین» بهتر از «برین» است خاصه اینکه «بُد این» در مصرع اول و «بدین» در مصرع دوم جناس خطی را شکل می‌بخشد.

بیت ۳۷۲ بدین جایگه شاد و خرّم بدی جز ایدر همه جای با غم بُدی
 خ ۳۷۲ بدین جایگه شاد و خرّم بدی جز ایدر همه روز با غم بُدی
 در مصرع دوم بجای «روز» واژه «جای» را قرار داده‌ایم. با توجه به اینکه در مصرع اول سخن از «جایگه»ی به میان آمده که مورد علاقه سیاوش بوده است واژه «روز» در

اینجا مناسبتی ندارد و گزینش «جای» برتر است. این گزینش منطبق با ضبط یکی از پاورقیهای خ و م (بیت ۲۹۵۷) می باشد.

بیت ۳۹۵ چو چیره شدی بی گنه خون مریز مکن جنگ گردون گردنده نیز
خ ۳۹۵ چو چیره شدی بی گنه خون مریز مکن جنگ گردون گردنده تیز
در مصرع دوم «جنگ» بر «جنگ» ارجح است زیرا می خواهد بگوید خون بیگناهان ریختن جنگ گردون گردنده را برای پاداش بدتیز گرداندن است و همچنین واژه «جنگ با تیز» متناسب تر از «جنگ با تیز» هستند این گزینش از داستان سیاووش تصحیح استاد مجتبی مینوی (بیت ۲۹۷۸ صفحه ۱۷۱ - مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۹) اقتباس شده است.

بیت ۴۰۳ یکایک همه وام کین توختیم همه شهر آباد او سوختیم
خ ۴۰۳ یکایک همه فام کین توختیم همه شهر آباد او سوختیم
هر چند یکی از معانی «فام»، «وام» است ولی مادر متن خود «وام» را که متداول تر است قرار دادیم. این گزینش منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ نیز می باشد.

بیت ۴۰۴ کنون نزد آن پیر خسرو شویم چو رزم آیدش هر یکی نوشویم
خ ۴۰۴ کنون نزد آن پیر خسرو شویم چو رزم آیدش هر کسی نوشویم
بجای «هر کسی» در مصرع دوم «هر یکی» را که منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ است در متن قرار دادیم و بنظر می رسد این گزینش فصیح تر است.

بیت ۴۰۷ چنین برده گشتیم برخواسته تن آراسته شد، روان کاسته
خ ۴۰۷ چنین برده گشتیم برخواسته دل آراسته شد، روان کاسته

در مصرع دوم بجای «دل» واژه «تن» را که مطابق ضبط یکی از پاورقیهای خ است در متن قرار دادیم و بنظر می‌رسد گزینش برتری است زیرا «تن» و «روان» تناسب تضادی دارند و مقصود این است که اگرچه از نظر مادی در رفاه بودیم از نظر روحی در فشار قرار داشتیم.

بیت ۴۱۷ همان نافه‌ی مشک و موی سمور زیباز سپید و زکیمال بور
 خ ۴۱۷ همان نافه‌ی مشک و موی سمور زیباز سپید و زکیمال بور(؟)
 علامت (؟) در آخر این بیت در متن خ نشانگر این است که بقول آقای خالقی: «شاید گویای ضبط درست نیست، ولی شاید هم درست و یا راهبر به صورت درست باشد». ولی بنظر ما با توجه به این که بر طبق ضبط لغت‌نامه دهخدا «کیمال» نام جانوریست که از پوستش استفاده می‌کنند و نیز یکی از معانی «بور» رنگ سرخ می‌باشد بنابراین با روشن بودن معنا علامت سوال (؟) مورد ندارد.

بیت ۴۲۲ سوی پارس شد طوس و گودرز و گیو ابالشکری نام بردار نیو
 خ ۴۲۲ سوی پارس شد طوس و گودرز و گیو چنان لشکری نام بردار نیو
 مصرع دوم متن ما از ژ (بیت ۴۸۷) انتخاب شده است و این گزینش برتریست زیرا «ابا» نشان‌دهنده همراهی سپاهیان با سرداران است و ارتباط دو مصرع را بهتر نشان می‌دهد.

بیت ۴۳۸ همی سوخت آباد بوم و درخت به ایرانیان بر، شد آن کار سخت
 خ ۴۳۸ همی سوخت از هر سوی گاه و درخت به ایرانیان بر، شد آن کار سخت
 مصرع اول متن ما منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ، م (بیت ۳۰۱۸) و ژ (بیت ۵۰۵) می‌باشد و با توجه به بیت بعدی که می‌گوید: «ز باران هوا خشک شد هفت سال»

این گزینش ارجح است زیرا اشاره به خشکسالی طولانی دارد که با این وصف سوخته شدن درختان و جاهای آباد جبران‌پذیر نیست.

بیت ۴۵۱ زگردان ایران و گردنکشان نیابد بجز گیو ازوکس نشان
خ ۴۵۱ زگردان ایران و گردنکشان نیابد جز از گیو ازوکس نشان
مصرع دوم را مطابق ضبط برخی از پاورقیهای خ انتخاب نموده‌ایم زیرا این گزینش فصیح‌تر بنظر میرسد.

بیت ۴۵۳ چو از خواب گودرز بیدار شد نیایش کنان پیش دادار شد
خ ۴۵۳ چو از خواب گودرز بیدار شد ستایش کنان پیش دادار شد
در مصرع دوم بهتر است بجای «ستایش» واژه «نیایش» قرار داده شود، هر چند «ستایش» ایرادی ندارد ولی «نیایش» در این مورد مناسب‌تر بنظر می‌رسد. ضبط برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۳۰۳۳) نیز چنین است.

بیت ۴۶۲ مرادید و گفت: این همه غم چراست جهانی پُراز کین و بی غم چراست
خ ۴۶۲ مرادید و گفت: این همه غم چراست؟ جهانی پُراز کین و بی غم چراست؟
در مصرع اول بجای «دید گفت»، «دید و گفت» را که منطبق بر ضبط م (بیت ۳۰۴۲) و برخی از پاورقیهای خ است در متن قرار داده‌ایم و این گزینش بهتری است زیرا در اینجا ساقط بودن «و» از انسجام سخن می‌کاهد. همچنین بنظر ما این بیت جنبه استفهامی ندارد و بلکه به حکم ابیات پیش تعلیل اوضاع زمان از زبان سروش است.

بیت ۴۸۲ مرا دشت و کوهست یکچندجای مگر پیشم آید یکی رهنمای
خ ۴۸۲ مرا دشت و کوهست یکچندجای به چنگ آیدم هر یکی رهنمای
مصرع دوم متن ما مطابق ضبط برخی از پاورقیهای خ، م (بیت ۳۰۶۱) و ژ (بیت
۵۵۸) انتخاب شده است و بنظر می‌رسد گزینش برتری است زیرا متن خ از نظر القای
معنا چندان درست بنظر نمی‌رسد.

توضیحات داستان رفتن گیوه به ترکستان

بیت ۲ همان از را زیر خاک آوری سرش با سر اندر مفاک آوری
خ ۴ همان از را زیر خاک آوری سرش را سراندر مفاک آوری
مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط ژ (بیت ۵۸۲) و یکی از پاورقیهای خ می باشد و
بنظر می رسد این گزینش برتر باشد زیرا شاعر می خواهد بگوید که سر آ را با سر آزمند
به گودال خاک (مفاک) فروخواهی بُرد و متن خ این مفهوم را نمی رساند.

بیت ۱۲ نشاید خور و خواب و یا اونشست که خستو نباشد به یزدان که هست
خ ۱۲ نشاید خور و خواب، با آن: نشست؛ که خستو نباشد به یزدان که هست
متن ما با توجه به برخی از پاورقیهای خ انتخاب شده است و بنظر می رسد
گزینش بهتری است زیرا مفهوم بیت اینست که معاشرت و بسر بردن با کسی که معترف
به وجود خداوند نیست شایسته نمی باشد و ساقط بودن «و» عاطفه در مصرع اول
مقصود را نمی رساند. همچنین در مصرع دوم «خستو نباشد» از «خستو نیاید» فصیح تر
می باشد.

بیت ۳۸ چو پاسخ چنین یافت از رهنمون بزد تیغ و انداختش سر، نگون
خ ۳۸ چو پاسخ چنین یافت از رهنمون بزد تیغ و بنداختش سربرون
مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط م (بیت ۳۱۱۱)، ژ (بیت ۶۲۰) و برخی از
پاورقیهای خ می باشد و این گزینش برتری است زیرا «برون انداختن سر از تن» چندان
فصیح بنظر نمی رسد.

بیت ۴۱ خورش گورو پوشش هم از چرم گور گیاهی همی خورد و گاه آب شور
 خ ۴۱ خورش گورو پوشش هم از چرم گور گیاه خوردن باره و آب شور
 مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ است. با توجه به اینکه
 گیاه خوردن باره (اسب) کاری عادی است و در اینجا گفتگو از نحوه زندگی خود گیوه
 است و می خواهد بگوید گاهی هم ناگزیر گیاهی می خورد و آب شور می نوشید بنابراین
 این گزینش ارجح است.

بیت ۴۳ چنان بُد که روزی پراندیشه بود به پیش یکی بارور بیشه بود
 خ ۴۳ چنان بُد که روزی پراندیشه بود به پیش یکی نامور بیشه بود
 بجای «نامور» واژه «بارور» را که ضبط م (بیت ۳۱۱۶) و یکی از پاورقیهای خ
 است در متن قرار دادیم که گزینش بهتری است زیرا صفت «بارور» برای بیشه (به معنای
 انبوه و پردرخت) مناسب تر از صفت «نامور» می باشد.

بیت ۵۴ سرش پرزغم گرد آن مرغزار همی گشت شه را بجان خواستار
 خ ۵۴ سرش پرزغم گرد آن مرغزار همی گشت شه را کنان خواستار
 در مصرع دوم بجای «کنان خواستار»، «بجان خواستار» را که ضبط یکی از
 پاورقیهای خ است در متن قرار داده ایم. زیرا این گزینش فصیح تر و زیباتر است.

بیت ۶۷ برآنم که پور سیاوش توی زتخم کیانی و کیخسروی
 خ ۶۷ برآنم که پور سیاوش توی زتخم کیانی و باهش توی
 در مصرع دوم بجای «باهش توی»، «کیخسروی» را که منطبق بر ضبط م (بیت
 ۳۱۴۰) و برخی از پاورقیهای خ است در متن قرار داده ایم و این گزینش برتری است.
 زیرا گیوه می خواهد شناخت کیخسرو را با نام و نشان به او بنماید و حیرتش را از این

جهت برانگیزد چنانکه در بیت بعد کیخسرو گیو را با نام و نشان مخاطب قرار می دهد و حالت الهام یافتگی خود را از این جهت به گیو ابراز می دارد.

بیت ۷۹ نشان سیاوش بیدیدار بود چو بر گلستان نقطه قار بود
خ ۷۹ نشان سیاوش پدیدار بود چو بر گلستان نقطه قار بود
در مصرع اول بجای «بیدیدار» واژه «بیدیدار» را در متن قرار داده ایم زیرا توجه به ابیات بعدی می توان گفت که دیدن نشانه پادشاهی لازم بوده و از این روی گیو از کیخسرو خواسته است که بازوی خود را برای دیدار آن نشانه به گیو بنماید. این گزینش منطبق بر ضبط ژ (بیت ۶۷۴) می باشد.

بیت ۹۶ همان خواب گودرز و رنج دراز خور و پوشش و درد و گرم و گداز
خ ۹۶ همان خواب گودرز و رنج دراز خور و پوشش و درد و آرام و ناز
در مصرع دوم «گرم و گداز» را بجای «آرام و ناز» که ضبط یکی از پاورقیهای خ است در متن قرار داده ایم زیرا توجه به بیتهای بعدی که همه حاکی از رنج و سختی روزگار گیو است جایی برای «آرام و ناز» باقی نمی ماند.

بیت ۱۱۱ یکی را زما زنده اندر جهان نبیند کسی آشکار و نهان
خ ۱۱۱ یکی را زما زنده اندر جهان نبینند بیش آشکار و نهان
مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط م (بیت ۳۱۸۳) و برخی از پاورقیهای خ می باشد زیرا این گزینش فصیح تر بنظر می رسد.

بیت ۱۱۲ جهان پرزیدخواه و پردشمن است همه مرزها جای اهرمن است
خ ۱۱۲ جهان پرزیدخواه و پردشمن است همه مرزها جای اهرمن است

ما در مصرع دوم بجای «مرز ما»، «مرزها» را قرار داده‌ایم زیرا با قید «همه» و عدم موضوعیت «ما» در این عبارت و جامعیت بیت از بابت ذکر «پراز دشمن بودن جهان» در مصرع نخست، این گزینش بهتر است. ضبط ژ (بیت ۷۰۷) و برخی از پاورقیهای خ نیز بدین گونه است.

بیت ۱۱۳ تو ای بافرین شاه، فرزند من نگر تا نیوشی یکی پند من
خ -

پس از بیت ۱۱۲ در متن خ بنظر می‌رسد که یک بیت ساقط است زیرا بیت بعدی در این متن با قید «که» که علامت تعلیل است شروع می‌شود و بیت ساقط شده این تعلیل را توجیه می‌کند، بنابراین ما بیت را در متن قرار دادیم. این بیت در نسخه‌های م (بیت ۳۱۸۵) و ژ (بیت ۷۰۸) آمده است که ضبط ژ بدین گونه است:

«تو ای بافرین فرزند من شنو تا بگویم یکی پند من» و گزینش ما منطبق بر ضبط م است.

بیت ۱۱۶ تو باگیو و زین ولگام سیاه برو بر سوی مرغزاران پگاه
خ ۱۱۵ تو باگیو و زین و لغام سیاه برو بر سوی مرغزاران پگاه
در مصرع اول بجای «لغام»، «لگام» را قرار داده‌ایم زیرا «لگام» به گویش امروز فصیح‌تر است. ضبط ژ (بیت ۷۱۰)، م (بیت ۳۱۸۹) و برخی از پاورقیهای خ نیز بدین گونه است.

بیت ۱۲۲ چو آبی برش، نیک بنمای چهر بیارای و بپسای رویش بمهر
خ ۱۲۱ برو نزد او تنگ و بنمای چهر بخوان و بر او مال دستت به مهر
متن براساس ضبط م (بیت ۳۱۹۳) انتخاب شده است (البته درم بجای «پسای»،

«بپسای» آمده است.) و موارد اختلاف با متن خ در پاورقیهای خ هم ذکر شده است. به نظر می‌رسد که «بیاری» یعنی اسب را از جهت تنظیف و تیمار و زین و برگ کردن آراسته گردان و این بر «بخوان» که مورد بحث، حیوان است ارجح می‌باشد همچنین «بپسای» رویش بمهر» (یعنی «چهره او را نوازش کن») نسبت به متن خ زیباتر است.

بیت ۱۳۱ بدید آن نشست سیاوش خدنگ رکیب دراز و جناغ پلنگ
خ ۱۳۰ بدید آن نشست سیاوش پلنگ رکیب دراز و جنای خدنگ
در مورد انتخاب «جناغ پلنگ» و «زین خدنگ» که در ضبط برخی از پاورقیهای خ نیز آمده است به توضیح بیت ۱۷۱۶ در داستان سیاوش (بخش اول) مراجعه شود.

بیت ۱۳۵ لگامش بسر کرد و زین بر نهاد همی از پدر کرد با درد یاد
خ ۱۳۴ لغامش برو کرد و زین بر نهاد همی از پدر کرد با درد یاد
«لگامش بسر کرد» را در متن بجای «لغامش برو کرد» قرار داده‌ایم زیرا بطور مستقیم محل استقرار لگام را می‌نمایاند و بجای «لغام» هم «لگام» را که بهمان معنی ولی مصطلح‌تر است برگزیدیم. این ضبط منطبق بر یکی از پاورقیهای خ و ژ (بیت ۷۳۵) می‌باشد. البته در متن ژ مصرع دوم بگونه دیگری است.

بیت ۱۵۰ که روز و شبان بر تو فرخنده باد سر بدسگالان تو کونده باد
خ ۱۴۹ که روز و شبان بر تو فرخنده باد دل بدسگالان تو کونده باد
در مصرع دوم «سر» را بجای «دل» که ضبط م (۳۲۲۱) و یکی از پاورقیهای خ است در متن خود قرار داده‌ایم زیرا «دل کندن از چیزی» به معنی بیزاری جستن از آن است و در اینجا موردی ندارد و بنابراین گزینش «سر» ارجح است.

بیت ۱۶۱ در گنج بگشاد پیش پسر رخ از درد پر خون و خسته جگر
 خ ۱۶۰ در گنج بگشاد و پیش پسر پر از خون رخ، از درد خسته جگر
 هر چند متن خ از نظر معنی و ترکیب دستوری صحیح است اما گزینش یکی از
 پاورقیهای خ که ما در متن قرار داده‌ایم از جهت فصاحت برتری دارد.

بیت ۱۹۵ زمانی به خنجر، زمانی به گرز همی ریخت آتش ز بالای برز
 خ ۱۹۴ زمانی به خنجر، زمانی به گرز همی ریخت آتش ز پولاد برز
 «پولاد» درین جا مناسبتی ندارد و ما «بالای برز» را که در برخی از پاورقیهای خ
 آمده است برای متن برگزیدیم زیرا درین جا مقصود از «بالای برز» اندام خود پهلوان
 (گیو) است و با مفهوم بیت مناسب‌تر می‌باشد.

بیت ۱۹۷ دل گیو چونان شدی روزخشم که چون چشمه بودیش در بابه چشم
 خ ۱۹۶ دل گیو چونان شدی روزخشم که چون چشمه بودیش در بابه چشم
 بجای «چندان» در مصرع اول واژه «چونان» را که ضبط برخی از پاورقیهای خ
 است در متن قرار داده‌ایم زیرا «چونان» در اینجا بمعنی چنان است و بر «چندان» که بیشتر
 در مقام تعیین مقدار بکار برده می‌شود ارجح بنظر می‌رسد.

بیت ۲۰۶ چو نزدیک کی خسرو آمد دلیر پراز خون برو چنگ برسان شیر
 خ ۲۰۵ بنزدیک کی خسرو آمد دلیر پراز خون برو چنگ برسان شیر
 مصرع اول متن ما منطبق بر ضبط م (بیت ۳۲۷۴) و یکی از پاورقیهای خ می‌باشد.
 بیت بعدی («بدو گفت کای شاه، دل شاددار خردیاد داروتن آباددار») اقتضای قید
 زمانی را برای آمدن گیو نزد کیخسرو ایجاب می‌کند و بنابراین گزینش «چو نزدیک.....»
 بجای «بنزدیک.....» مناسب‌تر است.

بیت ۲۳۵ بدیشان چنین گفت پیران که زود عنان تکاور ؛ بد بسود
خ ۲۳۴ بدیشان چنین گفت پیران که زود عنان تکاور ببايد بسود
هر چند «بسود» هم غلط نیست اما در اینجا «بسود» از جهت فصاحت ارجح
است و ما در متن قرار دادیم. این گزینش اقتباس از داستان سیاوش به تصحیح استاد
مجتبی مینوی (بیت ۳۲۹۷ صفحه ۱۹۱ - مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران
۱۳۶۹) می باشد.

بیت ۲۴۱ چنین تا بیامد یکی ژرف رود سپه شد پُراکنده چون تار و پود
خ ۲۴۰ چنین تا بیامد یکی ژرف رود سپه شد پراکنده بی تار و پود
بنظر می رسد که در اینجا مقصود بهم فشرده شدن صفوف لشکریان باشد و
عبارت «پراکنده بی تار و پود» متناسب با مفهوم ابیات پیش نمی باشد بنابراین ما بجای آن
عبارت «پُراکنده چون تار و پود» را در متن قرار دادیم. متن م (بیت ۳۳۰۷) و برخی از
پاورقیهای خ نیز چنین است. «پراکنده» به معنای متراکم و فشرده در عبارت «پراکنده
چون تار و پود» در جای دیگر از شاهنامه نیز آمده است.
در کتاب «واژه های ناشناخته در شاهنامه فردوسی» تألیف آقای «علی رواقی» (انتشارات
بنیاد شاهنامه فردوسی ۱۳۵۵ - جلد دوم) نیز در مورد واژه های «پراکنده» و «پُراکنده» در
شاهنامه توضیح داده شده و ابیاتی را شاهد آورده اند از جمله:

«همیشه تن آزاد بادت زرنج پراکنده رنج و پُراکنده گنج»

شاهنامه ج ۱ - کتابخانه پهلوی صفحه ۷۵)

بنداری هم در ترجمه «پُراکنده» را «پراکنده» خوانده و اشتباه کرده است.

بیت ۲۴۳ به دیگر کران خفته بُد گیو و شاه نشسته فرنگیس بر دیدگاه
خ ۲۴۲ به دیگر کران خفته بُد گیو و شاه نشسته فرنگیس بر پیشگاه

ما در مصرع دوم «دیدگاه» را بجای «پیشگاه» در متن قرار داده‌ایم زیرا وقتی گیو و شاه در خواب فرو رفته باشند برای رعایت امنیت آنان دیدبانی فرنگیس لازم می‌آید و بنابراین «دیدگاه» بر «پیشگاه» ارجح است.

بیت ۲۴۶ بدو گفت کای مرد با رنج خیز که آمد ترا روزگار گریز
 خ ۲۴۵ بدو گفت کای مرد با رنج خیز که آمد ترا روزگار ستیز
 بجای واژه «ستیز» در مصرع دوم واژه «گریز» را که ضبط م (بیت ۳۳۱۲) و برخی از پاورقیهای خ است در متن قرار داده‌ایم زیرا مفاد سخن حکایت از این دارد که خطاب فرنگیس به گیو هشدار می‌دهد برای گریختن و رهایی از سپاهیان افراسیاب.

بیت ۲۵۸ برادر مرا هست هفتاد و هشت پلنگان کوهی و شیران دشت
 خ ۲۵۷ برادر مرا هست هفتاد و هشت جهان شد، چو نام تواندر گذشت
 مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط یکی از پاورقیهای خ می‌باشد زیرا بیت در متن خ مفهوم درستی ندارد ولی در متن انتخابی، تشبیهی که گیو برای برادران خود کرده است مفهوم بیت را مشخص می‌سازد، و در پیوستگی به ابیات بعد مناسب تر است.

بیت ۲۵۹ بسی پهلوان است و شاه اندکی چه باشد چو پیدا نباشد یکی
 خ ۲۵۸ بسی پهلوان است و شاه اندکی چه اندک؟ چه پیدا نیبم یکی
 مصرع دوم متن ما مطابق با ضبط م (بیت ۳۳۲۵) و برخی از پاورقیهای خ انتخاب شده است زیرا این گزینش نسبت به متن خ فصیح تر است و معنای درست تری را ایفا می‌کند.

بیت ۲۶۲ شود رنج من هفت ساله به باد دگر آنکه ننگ آورم بر نژاد
خ ۲۶۱ شود رنج من هفت ساله به باد و دیگر که عیب آورم بر نژاد
مصرع دوم متن ما مطابق با ضبط م (بیت ۳۳۲۸) و یکی از پاورقیهای خ انتخاب
شده است زیرا این گزینش زیباتر و فصیح‌تر از متن خ بنظر می‌رسد.

بیت ۲۶۸ چو تنها بدین رزمگاه آمدی دلاور به پیش سپاه آمدی
خ ۲۶۷ تو تنها بدین رزمگاه آمدی دلاور به پیش سپاه آمدی
بجای «تو» در مصرع اول واژه «چو» را که ضبط یکی از پاورقیهای خ و م (بیت
۳۳۳۴) است در متن قرار داده‌ایم زیرا «چو» ارتباط زمانی بیت را با بیت بعدی روشن‌تر
می‌سازد و تنها آمدنش را تعلیل می‌کند.

بیت ۲۸۳ ز بالا به پستی بیچید گیو گریزان همی شد زسالار نیو
خ ۲۸۲ ز جنگش به پستی بیچید گیو گریزان همی شد زسالار نیو
بنظر ما «ز بالا به پستی» بجای «ز جنگش به پستی» گزینشی است فصیح‌تر و منطبق
با موضوع. ضبط یکی از پاورقیهای خ و م (بیت ۳۳۵۰) نیز بهمین گونه است.

بیت ۲۹۱ درفشش گرفته به چنگ اندرون بشد تالب آبِ گل زریون
خ ۲۹۰ درفشش گرفته به دست اندرون بشد تالب آبِ گل زریون
در مصرع اول متن خ هر چند «به دست اندرون» ایرادی ندارد ولی عبارت «به
چنگ اندرون» با توجه به ویژگی واژه «چنگ» در هماهنگی با سخنان رزمی گزینش
بهتری بنظر می‌رسد.

بیت ۲۹۴ چو آن دید گیو اندر آمد به آب چو کشتی که از باد گیرد شتاب
 خ ۲۹۳ چُن آن دید گیو اندر آمد به آب چو کشتی کز آب اندر آید به خواب
 مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط م (بیت ۳۳۶۱) و برخی از پاورقیهای خ انتخاب
 شده است زیرا این گزینش مفهوم روشنتری دارد.

بیت ۲۹۷ به شمشیر و با نیزه سرگرای همی کشت از ایشان یل رهنمای
 خ ۲۹۶ به گرز و به تیغ و به کوس و به باد همی تُرک را خاک بر سر نهاد
 متن ما منطبق بر ضبط م (بیت ۳۳۶۴) و برخی از پاورقیهای خ می باشد زیرا این
 گزینش با توجه به بیت بعدی و از نظر افاده معنا فصیح تر و زیباتر بنظر می رسد.

بیت ۳۰۰ چنان چیره برگشت و بگذاشت آب که گفتی ندیده ست لشکر به خواب
 خ ۲۹۹ چنان چیره برگشت و بگذاشت آب تو گفتی ندیده ست لشکر به خواب
 در مصرع اول بجای «خیره» واژه «چیره» را در متن قرار داده ایم زیرا اوضاع و
 احوال گیو حاکی از چیرگی و غالب شدن او در برخورد با تورانیان است و «چیره» در
 اینجا واژه مناسبتری است. در مصرع دوم نیز «که گفتی» بجای «تو گفتی» گزینش برتری
 است زیرا «که» دو مصرع را انسجام بیشتری می بخشد. ضبط ژ (بیت ۹۴۴) بدین گونه
 است و در م (بیت ۳۳۶۸) و برخی از پاورقیهای خ تنها در مصرع دوم «که گفتی» بجای
 «تو گفتی» آمده است.

بیت ۳۰۳ بر شاه بردش چنان خوار و زار دو رخساره زرد و سرافکننده خوار
 خ -

این بیت در متن خ نیست ولی در ژ (بیت ۹۴۷) و برخی از پاورقیهای خ (البته به
 گونه ای دیگر) آمده است و وجود آن برای پیوستگی مطلب لازم بنظر می رسد زیرا در

بیت بعدی عبارت «چنین گفت» مخاطب می‌خواهد که آن شاه کیخسرو است.

(بیت بعد: چنین گفت: کین بددل بی وفا گرفتار شد در دم ازدها)

بیت ۳۱۰ به کیخسرو آنگه نگه کرد گیو بدان تا چه فرمان دهد شاه نیو
خ ۳۰۸ به کیخسرو اندر نگه کرد گیو بدان تا چه فرمان دهد شاه نیو
در مصرع اول بجای «اندر» واژه «آنگه» راکه ضبط ژ (بیت ۹۵۷) و برخی از
پاورقیهای خ است در متن قرار داده‌ایم زیرا از جهت لطافت سخن، درستی معنا و
موسیقی کلام ارجح بنظر می‌رسد.

بیت ۳۱۲ به گیو آن زمان گفت کای سرفراز کشیدی بسی رنج راه دراز
خ ۳۱۰ به گیو آن زمان گفت کای سرفراز کشیدی بسی رنج و راه دراز
در مصرع دوم بجای «رنج و راه دراز»، «رنج راه دراز» راکه ضبط م (بیت ۳۳۷۹)
و یکی از پاورقیهای خ است در متن قرار دادیم زیرا «و» در اینجا زاید بنظر می‌رسد.

بیت ۳۱۶ بدو گفت گیو: ای سر بانوان انوشه روان باد شاه جهان
خ ۳۱۴ بدو گفت گیو: ای سر بانوان کانوشه روان باد شاه جهان،
ضبط «انوشه روان» بجای «کانوشه روان» در مصرع دوم مطابق یکی از پاورقیهای
خ است که از جهت فصاحت ارجح می‌باشد.

بیت ۳۲۸ کجا مهتر بانوان تو اوست وزو نیست پنهان ترا مغزو پوست
خ ۳۲۶ کجا مهتر بانوان تو اوست وُ زوِست بند ترا مغزو و پوست
مصرع دوم متن ما مطابق ژ (بیت ۹۷۹) انتخاب شده است زیرا این گزینش از نظر
افاده معنا بر متن خ برتری دارد.

بیت ۳۲۹ بدان گشت همداستان پهلوان به سوگند بخرد اسب روان
 خ ۳۲۷ بدان گشت همداستان پهلوان به سوگند بخرد اسب و روان
 در مصرع دوم بجای «اسب و روان»، «اسب روان» را که ضبط ژ (بیت ۹۸۰) و
 یکی از پاورقیهای خ است در متن قرار داده‌ایم چون در اینجا «روان» صفت «اسب» است
 و بابودن «و» عاطفه این معنا از بیت ساقط است. اگر «و» عاطفه را باقی گذاریم می‌توان
 چنین اندیشید که با سوگند اسب را برای گریختن خرید و جان خود را از معرکه بدر برد.

بیت ۳۳۷ بپرسید کین پهلوان با سپاه که آمد از ایران بدین رزمگاه
 خ ۳۳۵ چنین گفت کین پهلوان با سپاه بیامد از ایران بدین رزمگاه
 متن با توجه به برخی از پاورقیهای خ نوشته شده است زیرا افراسیاب در مقام
 پرسش از وقایع اتفاقیه است و بیت بعد این موضوع را تأیید می‌نماید پس «بپرسید»
 بجای «چنین گفت» گزینش صحیح‌تری است و چون بیت بعد ادامه سوال افراسیاب
 می‌باشد «که» در مصرع دوم دو بیت را انسجام بیشتری می‌بخشد.

بپرسید کین پهلوان با سپاه که آمد از ایران بدین رزمگاه
 نبود آگهی نزد جنگاوران که بگذشت ازینسان سپاهی گران؟

بیت ۳۵۴ به اسب و به گرز و به پای ورکیب سران را سرآورد سوی نشیب
 خ ۳۵۲ به اسب و به کوس و به پای ورکیب سوار از فراز اندرآمد به شیب
 در مصرع اول بجای «کوس» که در اینجا مناسبت ندارد واژه «گرز» و در مصرع
 دوم بجای فعل لازم «اندرآمد» فعل متعدی «سرآورد» را قرار داده‌ایم زیرا سخن از
 چگونگی جنگیدن «گیو» در میان است و سیاق کلام باید ادامه همان باشد. (فاعل
 «سرآورد» گیو است.) این گزینشها از ضبط برخی از پاورقیهای خ می‌باشد.

بیت ۳۶۱ به جان و سرشاه و خورشید و ماه به دادار کیهان و تخت و کلاه
خ ۳۵۹ به جان و سرشاه و خورشید و ماه به دادار و خِرّاد و تخت و کلاه
در مصرع دوم بجای «دادار و خِرّاد»، «دادار کیهان» را که ضبط یکی از پاورقیهای
خ است در متن قرار داده‌ایم زیرا:

- ۱- «خِرّاد» نام آتشکده، قصری در استخر و برخی از اشخاص است (به نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا) که در اینجا مناسبتی برای سوگند ندارد.
- ۲- «کیهان» با «خورشید و ماه» که در مصرع نخست آمده تناسب بیشتری دارد.

بیت ۳۸۵ بخوادم زتو، گفت باژ اندکی از این چار چیزت بخوادم یکی:
خ ۳۸۳ نخوادم زتو - گفت - باژ اندکی از این چار چیزت بخوادم یکی:
در مصرع اول بجای «نخوادم»، «بخوادم» را که ضبط م (بیت ۳۴۵۳) و یکی از
پاورقیهای خ است در متن قرار داده‌ایم زیرا بنظر ما باژ خواه می‌خواهد بالحن طنز آلودی
بگوید که چیز فوق‌العاده‌ای از آنان نمی‌خواهد.

بیت ۳۸۹ که باشی که شه را کنی خواستار چنین، باد پیمایی ای بادسار
خ -

این بیت در متن خ نیست ولی در ژ (بیت ۱۰۵۴)، م (بیت ۳۴۵۷) و برخی از
پاورقیهای خ آمده است. چون وجود این بیت برای پیوستگی سخن لازم است آن را در
متن قرار دادیم.

بیت ۳۹۲ چهارم که جستی بخیره زره که آنرا ندانی گره تا گره
خ ۳۸۹ چهارم که جستی به کشتی زره که آنرا ندانی گره تا گره

در مصرع اول بجای «کشتی» واژه «خیره» را قرار داده‌ایم زیرا می‌خواهد بگوید: زره خواستن بیهوده و حاکی از بی‌شرمی بوده و واژه «کشتی» در اینجا چندان مناسب بنظر نمی‌رسد. این گزینش منطبق بر ضبط ژ (بیت ۱۰۵۷)، م (بیت ۳۴۶۰) و برخی از پاورقیهای خ می‌باشد.

بیت ۳۹۶ به شه گفت گیو: ارتو کیخسروی نبینی از این آب جز نیکوی
 خ ۳۹۳ بدو گفت گیو: ارتو کیخسروی نبینی از این آب جز نیکوی
 بجای «بدو گفت» در مصرع اول «به شه گفت» را در متن قرار داده‌ایم زیرا در اینصورت ربط بین این بیت و بیت قبل روشن می‌شود. این گزینش منطبق بر ضبط ژ (بیت ۱۰۶۱) و برخی از پاورقیهای خ می‌باشد.

بیت ۳۹۹ چه اندیشی ارشاه ایران تویی؟ پناه دلیران و شیران تویی
 خ ۳۹۶ چه اندیشی ار شاه ایران توی؟ سوار دلیران و شیران توی؟
 «سوار دلیران» در این بیت (در متن خ) ترکیب شایسته‌ای نیست و ما بجای آن «پناه دلیران» را که ضبط ژ (بیت ۱۰۶۴) و برخی از پاورقیهای خ است در متن قرار دادیم.

بیت ۴۰۰ به بد آب راکی بود بر تو راه؟ که با فرّ و برزی و زیبای گاه
 خ ۳۹۷ مرین آب راکی بود بر تو راه؟ که با فرّ و برزی و زیبای گاه
 در مصرع اول بجای «مرین»، «به بد» را که ضبط م (بیت ۳۴۶۸)، ژ (بیت ۱۰۶۵) و برخی از پاورقیهای خ است در متن قرار داده‌ایم و این گزینش از نظر معنا و لفظ ارجح است زیرا می‌خواهد بگوید: تو پادشاه آینده و در پناه خداوند هستی و از گزند آب درامان خواهی بود.

بیت ۴۰۲ ز مادر تو بودی مراد جهان که بیکار بُد تخت شاهنشهان
خ ۳۹۹ نه مادر ترا زاد اندر جهان که بیکار بُد تخت شاهنشهان؟
متن ما مطابق ضبط ژ (بیت ۱۰۶۷)، م (بیت ۳۴۷۰) و برخی از پاورقیهای خ
انتخاب شده است زیرا این گزینش از شیوایی بیشتری برخوردار است و دارای معنای
روشن‌تری است. می‌خواهد بگوید مراد جهان این بود که تو از مادر زائیده شوی تا تخت
شاهان تهمی از پادشاه نماند.

بیت ۴۰۵ مرا برکشد زنده بردار خوار فرنگیس را با تو ای شهریار
خ ۴۰۲ مرا برگند زنده برادر خوار؛ فریگیس را با تو ای شهریار
بجای «برگند» در مصرع اول «برکشد» را که منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ،
م (بیت ۳۴۷۳) و ژ (بیت ۱۰۷۰) است در متن قرار دادیم زیرا «بدار کشیدن» همواره
مصطلح بوده است نه «به دار کردن» و این گزینش زیباتری است.

بیت ۴۲۴ ندادی، کنون هدیه‌ی تو مباد بود روز، کاین روزت آید به یاد
خ ۴۲۱ ندادی، کنون هدیه‌ی تو مباد بود روز کین روز آیدت یاد
بعضی از پاورقیهای خ در مصرع دوم بجای «روز آیدت یاد»، «روزت آید به یاد»
آورده‌اند که این گزینش از جهت فصاحت ارجح است و ما آن را در متن قرار دادیم.

بیت ۴۳۲ چنان برگذشتند هر سه سوار که گفتی هوا داشتشان در کنار
خ ۴۲۹ چنان برگذشتند هر سه سوار هوا داشتشان گفتی اندر کنار
مصرع دوم متن ما مطابق ضبط ژ (بیت ۱۰۹۹) و برخی از پاورقیهای خ انتخاب
شده است زیرا بودن «که گفتی» در ابتدای مصرع زیباتر و فصیح‌تر است.

بیت ۴۲۸ بگویش که کیخسرو آمد به زم که بادی نجست از بر او دژم
 خ ۴۴۵ بگویش که کیخسرو آمد به زم که بادی نجستش به روی دژم
 مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط برخی از پاورقیهای خ، م (بیت ۳۵۱۷) و ژ (بیت ۱۱۲۰) انتخاب شده است و این گزینش هم از نظر فصاحت لفظ و هم از جهت معنا برتر است زیرا در اینجا دژم بودن روی کیخسرو که به ایران آمده و به اصفهان می‌رود مناسبتی ندارد و حال آنکه در متن ما این مفهوم استنباط می‌شود که: کیخسرو چنان فرحناک بود که بادی که بروی می‌گذشت نیز دژم نمی‌بود.

بیت ۵۱۵ پیامبر جهانجوی گیو دلیر که چنگ یلان داشت و آهنگ شیر
 خ ۵۱۲ پیامبر جهانجوی گیو دلیر که چنگ یلان داشت و آهنگ شیر
 در مصرع اول بجای «پیامبر» واژه «پیمبر» را که ضبط یکی از پاورقیهای خ است در متن قرار داده‌ایم زیرا این گزینش از لحاظ رعایت وزن بر خ برتری دارد.

بیت ۵۲۲ چو گودرز را دید و چندان سپاه بدو تیره شد روی خورشید و ماه
 خ ۵۴۱ چو گودرز را دید و چندان سپاه همی تیره شد روی خورشید و ماه
 گزینش «بدو» بجای «همی» در مصرع دوم منطبق بر ضبط ژ (بیت ۱۲۶۵) و برخی از پاورقیهای خ می‌باشد. بنظر می‌رسد مقصود گوینده آن است که: «هنگامیکه طوس، گودرز و سپاه را مشاهده نمود روی خورشید بروی تیره شد.» و واژه «همی» مفید این معنا نیست.

بیت ۵۵۲ بدیشان رسد تخت شاهنشهی سرآید به ما روزگار مهی
 خ ۵۴۹ بدیشان رسد تخت شاهنشهی سرآید همه روزگار بهی

مصرع دوم مطابق با ضبط م (بیت ۳۶۱۹) و برخی از پاورقیهای خ انتخاب شده است زیرا واژه «مهی» با «تخت شاهنشهی» در مصرع اول تناسب معنوی بیشتری دارد، افزون بر این در مصرع دوم «سرآید به ما» بر «سرآید همه» برتری دارد چون منظور به سرآمدن تخت شاهنشاهی ایران است.

بیت ۵۵۶	چو بشنید زین گونه گفتار شاه	بفرمود تا باز گردد به راه (خ ۵۵۳ حذف)
۵۵۷	بر طوس و گوردز کشاورادگان	گزیده سرافراز از آزادگان (خ -)
۵۵۸	که بردرگه آیند بی انجمن	چنان چون ببايد بنزدیک من (خ -)
۵۵۹	بشد طوس و گوردز نزدیک شاه	زبان برگشادند با پیشگاه (خ ۵۵۶)
۵۶۰	بدو گفت شاه: ای جهانانیده پیر	منه زهر برزنده برجام شیر (خ ۵۵۴)
۵۶۱	بنه تیغ و بگشای از آهن میان	نباید که این سوی آید زبان (خ ۵۵۵)
۵۶۲	چنین گفت طوس سپهد به شاه	که گر شاه سیرآمد از تاج و گاه، (خ ۵۵۷)

پس از بیت ۵۵۵ («یکی کینه خیزد که افراسیاب / همه شب همی آن ببیند به خواب») در پاورقی خ به نقل از یکی از نسخه‌ها سه بیت درج شده است که فقدان آن به سیاق مطلب خلل وارد می‌آورد، بدین جهت ما آنها را در متن قرار دادیم و بیت ۵۵۳ متن خ را که مفهوم آن در ابیات اضافه شده مستتر است حذف نمودیم. («فرستاده از نزد کاووس شاه بیامد بر پهلوان سپاه» متن خ - بیت ۵۵۳)

در متن م ابیات اضافه شده وجود دارد و ترتیب ابیات نیز به صورت نوشته شده در متن ما می‌باشد. (م بیت‌های: ۳۶۲۹ - ۳۶۲۳) در بیت ۵۶۱ (مطابق بیت ۵۵۵ از متن خ) مصرع دوم از ژ (بیت ۱۲۸۱) انتخاب شده است زیرا «کزین سود دارد زبان» فصیح نیست و معنی روشنی ندارد.

بیت ۵۶۴ فربریز با فرّ و برز کیان میان بسته دارد چو شیر زبان
 خ ۵۵۹ فربریز با فرّ و چهر کیان میان بسته دارد چو شیر زبان
 در مصرع اول «برز» را بجای «چهر» که ضبط ژ (بیت ۱۲۸۷) و برخی از
 پاورقیهای خ است در متن قرار داده‌ایم زیرا «فرّ و برز کیان» در ترادف متداول‌تر و قوی‌تر
 از «فرّ و چهر کیان» است و همچنین «فرّ و برز» با «فربریز» هم از نظر موسیقی کلام و
 صنعت تجنیس متناسب‌تر است.

بیت ۵۷۶ سلیح من ار با من استی کنون برو یالت آغشته گشتی به خون
 خ ۵۷۱ سلیح من ار با من ستی کنون برو یال گشتیت غرقه به خون
 مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط م (بیت ۳۶۴۲) و یکی از پاورقیهای خ می‌باشد
 زیرا این‌گزینش فصیح‌تر از متن خ است و از انسجام بیشتری برخوردار است.

بیت ۵۸۳ یکی چاره سازم که هر دو زمن نگیرند کین اندرین انجمن
 خ ۵۷۸ کنون چاره سازم که هر دو زمن نگیرند کین اندرین انجمن
 در مصرع اول «یکی چاره سازم» را بجای «کنون چاره سازم» که منطبق بر ضبط ژ
 (بیت ۱۳۱۷) و برخی از پاورقیهای خ است در متن قرار داده‌ایم زیرا کلمه «یکی» در این
 موارد به سخن فردوسی نزدیک‌تر است و افزون بر این با واژه «دو» در همین مصرع
 تناسب لفظی جالبی پیدا می‌کند.

بیت ۵۸۶ به رنجست از آهرمن ایزدپرست نیارد بدان مرز موید نشست
 خ ۵۸۱ به رنجست از آهرمن آتش‌پرست نیارد بدان مرز موید نشست
 در مصرع اول بجای «آتش پرست»، «ایزدپرست» را که منطبق بر ضبط ژ (بیت

۱۳۲۰) و برخی از پاورقیهای خ است در متن قرار داده‌ایم زیرا بنظر می‌رسد با رعایت واژه «آهرمن»، «ایزدپرست» مناسب‌تر باشد و قرینه آن بیت ۶۴۵ می‌باشد که چنین است:

«بشد گیو نیزه گرفته به دست پر از آفرین جان یزدان پرست»

بیت ۵۹۴ همان برکشم کاویانی درفش رخ لعل دشمن کنم زو بنفش
خ ۵۸۹ همان من کشم کاویانی درفش رخ لعل دشمن کنم زو بنفش
در مصرع اول بجای «من کشم»، «برکشم» را که ضبط یکی از پاورقیهای خ است در متن قرار داده‌ایم زیرا واژه «من» در مصرع دوم بیت قبل آمده و «همان برکشم...» از متن خ زیباتر و فصیح‌تر است.

بیت ۵۹۷ چو فرزند را فرّ و برز کیان بباشد، نییره نبندد میان
خ ۵۹۲ چو فرزند را فرّ و برز کیان نباشد، نییره ببندد میان
مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط م (بیت ۳۶۶۸) می‌باشد. چون گوینده مطلب در این بیت (طوس) می‌گوید که هوادار «فریبرز» فرزند کیکاووس است و او را بر «کیخسرو» که نییره شاه است ترجیح می‌دهد و بنابراین این گزینش صحیح‌تر بنظر می‌رسد.

بیت ۶۱۱ به گرز و کمان و به تیغ و کمند بکوشد که بر دشمن آرد گزند
خ ۶۰۶ به گرز و کمان و به تیغ و کمند بکوشد که آرد به چیزی به بند
مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط ژ (بیت ۱۳۴۰) و برخی از پاورقیهای خ است این گزینش از جهت افاده معنا و صلابت بیان بر متن خ ترجیح دارد.

بیت ۶۱۶ چو آگاهی آمد به آزادگان بر پیر گودرز کشوادگان
 خ ۶۱۱ چو آگاهی آمد به آزادگان همان نزد گودرز کشوادگان
 مصرع دوم متن ما منطبق بر ضبط م (بیت ۳۶۸۵) و برخی از پاورقیهای خ است،
 «بر پیر گودرز کشوادگان» در عین بیان مطلب حاوی بزرگداشتی از گودرز است و بدین
 جهت بر متن خ برتری دارد. (پیر در عرف ایرانیان همراه با احترام و تکریم است و گودرز
 همواره از جمله قهرمانان مورد ستایش بوده است.)

بیت ۶۱۸ بیاراست پیلان و برخاست غو بیامد سپاه و جهاندار نو
 خ ۶۱۳ بیاراست پیلان و برخاست عو بیامد سپاه و جهاندار نو
 در مورد انتخاب «غو» بجای «عو» که در ضبط م (بیت ۳۶۸۷)، ژ (بیت ۱۳۴۸) و
 برخی از پاورقیهای خ آمده است به توضیح بیت ۵۰۵ در داستان سیاوش (بخش اول)
 مراجعه شود.

بیت ۶۳۹ به فرمان یزدان کنم این تهی که اینست فرمان شاهنشهی
 خ ۶۳۴ به فرمان یزدان کنید این تهی که اینست فرمان شاهنشهی
 در مصرع اول بجای «کنید»، «کنم» را که ضبط برخی از پاورقیهای خ است در متن
 قرار داده‌ایم. با توجه به اینکه گوینده در ابیات پیش از این شخص کیخسرو است و از
 خود سخن می‌گوید گزینش «کنم» برتری دارد.

بیت ۶۵۰ تو گفתי که رعدست و باد بهار خروش آمد از دشت و از کوهسار
 خ ۶۴۵ تو گفתי که رعدست و باد بهار خروش آمد اندر شب از کوهسار
 مصرع دوم متن ما مطابق با ضبط ژ (بیت ۱۳۸۱) انتخاب شده است. به نظر

می‌رسد منظور گوینده این است که هوا منقلب شد و در روز تیرگی پدید آمد و ابیات بعدی حاکی از این است که پس از تیرگی روشنایی بظهور رسید، بنابراین ذکر شب در مصرع مناسب نیست و این‌گزینش صحیح‌تر است.

بیت ۶۵۴ که بر دژ یکی تیر باران کنید کمانها چو ابر بهاران کنید
خ ۶۴۹ که بر دژ یکی تیر باران کنید هوا را چو ابر بهاران کنید
در یکی از پاورقیهای خ بجای «هوا را»، «کمانها» آمده که گزینش مناسب‌تری است و ما آنرا در متن قرار دادیم زیرا با «تیرباران» در مصرع اول تناسب لفظی و معنوی بیشتری دارد و مقصود در اینجا تشدید تیر باران است.

بیت ۶۵۵ برآمد یکی میغ بارش تگرگ تگرگی که بارید از ابر مرگ
خ ۶۵۰ برآمد یکی میغ بارش تگرگ تگرگی که بردارد از ابر مرگ
مصرع دوم در متن ما منطبق بر ضبط یکی از پاورقیهای خ است زیرا فصیح‌تر از متن خ بنظر می‌رسد.

بیت ۷۰۲ اگر دل توان داشتن شادمان به شادی چرا نگذرانی زمان
خ ۶۹۷ اگر دل توان داشتن شادمان نمانی همی، رنجت ایدر ممان!
مصرع دوم متن ما مطابق با ضبط برخی از پاورقیهای خ و م (بیت ۳۷۷۱) انتخاب شده است زیرا مفهوم «رنجت ایدر ممان» برای ما مشخص نیست ولی این‌گزینش معنای روشنی دارد.

بیت ۷۰۳ به خویشی بیارای و بیشی ببخش! مکن روز پیش دل خویش دخش!
خ ۶۹۸ به خویشی بیارای و بیشی ببخش! مکن روز پیش دل خویش رخش!

بجای «رخش» در مصرع دوم در متن تصحیح استاد مینوی (بیت ۳۷۶۷ - صفحه ۲۱۷ مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۹) واژه «دخش» آمده است. با توجه به اینکه از معانی این واژه «تیره و تاریک» است بنظر می‌رسد «دخش» گزینش مناسبتری برای بیت باشد. (این واژه در لغت نامه دهخدا آمده است.)

واژه نامه (۱)

۲

آب دندان	: موافق و ملایم ۱۷۵۳
آبشخور	: محل اقامت، زیستگاه، محل نوشیدن آب ۱۲۰، ۱۲۸۶، ۱۱۰۵
آذرگشسب (آذرگشسپ)	: عنوانی مقدس که از آتشکده گرفته شده و در اینجا برای اظهار احترام و تقدیس بکار رفته است ۱۸۱۰ آتش ک ۱۶۰، ۶۶۵
آفرین باآفرین (بافرین)	: آوای تحسین، ستایش، دعا ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۷، ... لایق تحسین، قابل، درخور تقدیس ۱۲۱۶، ۱۶۸۹، ک ۴۵۹، ...
آلت	: قدرت و توانایی، مایه ۱۹۰۹
آورد	: جنگ (آوردگاه: میدان جنگ) ۵۷۳، ۱۷۸۴، ۱۷۸۷، ۱۷۹۰، ...
آهار	: مایع مرکبی از نشاسته و... که پارچه و یا کاغذ را به آن آغشته می کنند تا محکم شود
آهار داده	: آغشته ک ۱۵۴
آهستگی	: وقار، متانت ۱۱۲۷

۱- در این واژه نامه آن معنی هایی از واژه ها که به نظر می رسد در ابیات مورد توجه بوده، نوشته شده است.

- شماره های بدون حرف مربوط به «داستان سیاوش»، شماره های همراه با حرف ک مربوط به «داستان کین سیاوش» و شماره های همراه با حرف ر مربوط به «داستان رفتن گیو به ترکستان» است.

ارغنده	: آشفته، خشم‌آلود ر ۱۹۱
اروند	: فریب (دراین بیت محتمل است که بجای «اروند» واژه «دُروند» (به معنی دروغ و فریب) بوده باشد) ۲۰۰۶ : قَر، شکوه، شأن ۲۴۷۵
ازدر	: شایسته، سزاوار ۵۳، ۸۱۷، ۱۶۹۵، ...
اسب بالا	: اسب بالنده؛ سرکش، متکبر ۲۴۵۵
اسپریس	: میدان اسب‌دوانی ۱۳۹۳
انوشه	: شادمان، خرم و خوشحال، جاودان، بی‌مرگ ۱۱۲۱، ۱۳۲۶، ۲۳۵۳، ر ۳۱۶، ۵۳
اورند	: قَر، شکوه، شأن ۱۴۵۲
اورنگ	: قَوزیایی ۱۷۳۵، ۲۴۹۵، ۲۳۶۶، ۹۹، ۱۵۱، : تخت پادشاهی ر ۵۱۱، ۶۳۱

ب

بادرنگ	: ترنج (بالنگ) ۹۸۲
بادسر	: مغرور، سبکسر ۷۲۹
باره	: اسب ۳۴، ۴۹۰، ۱۵۱۷، ...
بازار	: کاروبار، سامان، رونق‌کار ۱۸۹۹ : نیرنگ، فریب ۲۱۱۶، ۱۵۴، ۴۱۸

پروا، ترس، ملاحظه، اندیشه ۲۷۹، ۶۹۰، ۸۲۶، ۱۱۶۴، ...	: باک
نام جامهٔ رزمی رستم ک ۳۰۸	: ببریان
نام حیوان ر ۳۵۰	: بدتنی
کار زشت و قبیح ۵۲۶	: بدره
کیسهٔ پول ۱۲۵، ۱۴۰۶، ...	: برافکندن
پوشاندن بر، افکندن بر ۲۴۴۵	: برز
بلند، بلندی، شکوه، عظمت ۱۱۱، ۱۳۰۰، ۴۶۳، ۱۴۵	: برزیالا
آخته قامت، بلند قامت ۱۳۰۰، ۵۷۱	: برزوبالا
قد و قامت (ترکیب عطفی) ۱۱۱، ۲۰۰۴، ۲۳۹۴، ۵۱	: برجاس
هدف، نشانه تیر ۱۷۷۹	: برگاشتن
برگرداندن، چرخاندن، برگردانیدن ۱۶۳، ۵۴، ۹۹۴	: برگستوان
لباس جنگ، درجنگ بر روی اسب می افکندند ۱۲۴، ۲۲۸۶، ک ۱۳۷، ک ۲۴۹	: برنوشتن
درنوردیدن ۲۳۲۳	: بره گاه
از برج های فلکی ۱۹۱۵	: بُسَد
مرجان ۲۰۸۴	: بسیارمر
پر شمار، کثیر ۱۷۴۹	: بیسیج (بیسیج)
مهیاشو، آماده شو ۳۷۸، ۷۹۶، ۱۵۰۴	: بسیجیدن
آماده شدن ۲۰۴۴، ۲۱۱۰	

بنه	: بن، بیخ و بنیاد ۱۴۵۵
	: اسباب و رخت، اموال، بار، لوازم لشکر ۱۵۶۷، ۱۵۷۰، ۱۵۷۱، ...
بور	: اسب سرخ ک ۱۵۸
	: سرخ، قورمز رنگ ک ۴۱۷
بها	: قیمت، قدر، مرتبه ۴۹۵
بیجاده	: گوهری سرخ رنگ شبیه یاقوت که خاصیت کهربایی دارد ر ۵۸، ۶۲۱

پ

پالهنک	: رشته‌ای که برلگام بندند، رشته‌ای که صید و مجرم را بدان محکم بینند ۲۱۹۲، ۲۳۲۷، ۷۵، ر ۳۴۸
پَر	: پناه، حمایت، جانب ۱۱۱، ۲۹۳
	: بال ۱۰۰۸، ۱۲۴۵، ۲۴۳۲، ر ۵۵۴
پَر و پای	: تاب و توان ۱۹۲۲، ۱۷۷، ک ۴۰۰
پرداختن	: تهی کردن، فارغ شدن، منصرف شدن ۵۲۹، ۸۶۴، ۱۵۶۶، ۲۴۰۷، ۲۷۹، ک
پردخت (پردخته)	: فارغ، تهی ۱۷۷، ۴۳۰، ۱۸۵۶، ...
پرند آور	: شمشیر آبداده، شمشیر جوهر دار ک ۴۸۱
پروز	: نژاد ۳۳، ۱۴۴۴
پساویدن	: لمس کردن، دست کشیدن، دست مالیدن ۲۳۰، ۳۶۹، ک ۱۰۷، ر ۲۳۵

توز : پوست نوعی درخت که بسیار نازک ولی محکم است و برکمان وزین
اسب می‌پیچند
تورزدن برکمان از جنگ: آماده جنگ کردن ۶۷۵

تیمار : غم، رنج، اندوه ۱۰۶۵، ۱۴۴۰، ۲۰۵۸، ...
: غمخواری، حمایت ۲۳۲۲، ۲۳۶۴، ...

ج

جاک : اسم صوت (در ترکیب بوسه جاک آمده است) ۲۷۹
جلیل : تکه‌های پارچه ۱۵۳۶
جانغ : دامنه زین که معمولاً از پوست پلنگ تهیه می‌شده است ۱۷۱۶
ک ۱۳۱، ۴۵۵

چ

چران : در حال چریدن، چراکتان
ناچران : گرسنه ۲۰۵۴
چک : سند ۱۰۷۳
چلیپا کردن خویشتن : خود را رسوا و انگشت‌نما نمودن ۴
چمان : خرامان راه رفتن، باناز و زیبایی راه رفتن
ناچمان : عاجز و ناتوان در حرکت، بی حال ۲۰۵۴

ح

حصن : دژ، قلعه ر ۶۰۴، ر ۶۳۴

	خ	
بانو، ملکه ۵۵	:	خاتون
قسمتهای منحنی کمان مابین محل دست و سرکمان ۱۳۸۸	:	خانه کمان
نوعی چوب گز بسیار سخت و هموار که از آن تیر، نیزه و زین درست کنند ۱۷۱۶، ۱۷۹۶، ۱۳۱، ۵۵۴	:	خدنگ
تیر، تیری که بوسیله کمان پرتاب شود. (مجازی) ۱۳۹۶	:	
پادشاه، سلطان ۲۳۵۵، ۲۸۱	:	خد یو
بهار خرم ۱۴۵۷، ۱۴۳۳، ۴، ۶۷۰، ۲۰۷، ۶۳	:	خرم بهار
نام معبدی در بلخ ۱۶۷۷، ۹۰۷	:	
از الحان موسیقی ۲۱۵۲	:	خروش مغانی
مجروح کردن، خراشیدن، خراش دادن ۵۱۳، ۲۰۸۳، ۲۲۲۸، ۰۰۰	:	خستن
معترف ۱۲، ۴۳۳، ۴۳۱	:	خستو
دردمند، آزرده ۰۰۰، ۴۵۰، ۴۰۳، ۲۴۰	:	خسته
پدرزن ۲۱۷۵	:	خُسُر
جامه سپاهان، جوشن، لباس جنگ ۱۲۴، ۲۰۷	:	خفتان
انحنای کمند ۴۱	:	خم خام
مشهور ۱۷۵۵، ۱۶۹۱، ۱۶۹۰، ۱۲۶۱	:	خُنیده
آشپزان ۱۵۵۳، ۸۳۹	:	خوالیگران
آبدار (مخصوصاً جواهر) تروتازه	:	خوشاب
مروارید صاف و آبدار ۱۸۴، ۹۲	:	دَرخوشاب
خصلت، سرشت، مزاج ۱۱۰۷، ۱۵۹، ۱۵، ۵	:	خوی (خو)

- خوی (خوی) : عرق (خوی شرم: عرق شرم) ۰۰۰،۱۸۴۵،۳۴۴
- خیره : بیهوده ۰۰۰،۵۵۷،۴۰۵،۳۲۸
 : نگاه با تعجب و شگفتی بسیار، نگاه بهت آمیز ۱۵۲، ۱۲۵۴، ۳۰۶، ...
 : سرکش، لجوج، سرکشی، لجاجت ۱۰۴۲، ...
- د
- دخش : تیره و تاریک ۷۰۳
- درای : زنگ ۲۰۷۶، ۹۳، ۱۴۱، ۲۹۳
- درع : زره ۶۰۵، ۲۴۹، ۱۶۸، ۲۶۴، ۶۲۴
- دستان : مکر، حيله، تزوير ۰۰۰، ۳۴۹، ۱۳۹
 : لقب زال (رستم دستان: رستم فرزند زال) ۶۳۲، ۶۳۰، ۶۲۹، ...
- دستکش : دست پرورده، اسب اصیل و نجیب ۲۴۴۳، ۳۰۵، ۲۶۴، ...
- دمان : دم زنان، پیاپی نفس زنان، خشمناک ۶۳۹، ۴۸۶، ۳۸
- دنان : شتابان ک ۲۱۸
- دوال : بند چرمین، کمربند ۰۰۰، ۴۰، ۲۰۷۸، ۱۸۰۳
- ده و دار : گیر و دار، ده و گیر؛ (کشمکش) ک ۲۷۹
- دیدار : دیدن ۰۰۰، ۱۹۵، ۱۷۸، ۸۴
 : چشم، چهره ۲۱۸، ۲۱۱، ۲۷، ...
- دیرباز : دیرپا، دیرگذر، دراز ۱۰

ر	رعنا	: نادان، ابله (در عربی) ۳۲۸
	رکیب	: رکاب ۰۰۰، ۲۰۷۸، ۱۴۱۷، ۷۸
	رواروبرآمدن	: بانگ بروبروبرآمدن برای اعلام ورود بزرگان ۲۴۹۱
	روزبان	: نگهبان، زندانبان، جلاد ۰۰۰، ۲۱۹۴، ۲۱۳۷، ۴۲۵، ۳۷
	رِوشن	: شیوه، طریقه، روش ۱۰۵۶
	رهی	: غلام، چاکر ۷۹۴، ۳۹۸
	ریمن	: مکار، نیرنگ باز ۶۷۹، ۳۸۸
ز	زاره	: اسب ۲۳۲۶
	زبرجد	: سنگی قیمتی، نوعی جواهر ۱۹۳۶، ۱۸۳، ۱۷۴
	زخم	: صدمه، ضربت، زدن، مجازاً آکارزار ۰۰۰، ۱۳۳۴، ۴۳۰، ۴۲۲
	زَنار	: کمر بند (کمر بند مذهبی)
	میان رابه زَنار	: کنایه از کمر به قتل بستن و آماده انتقام و خونخواهی
	خونین بستن	: شدن ۲۲۴۵
	زیج	: جدولی که از آن به حرکت سیارات معرفت یابند (مقرب زیج است) ۴۱۶، ۴۱۳
	زینهار	: امان ۲۳۷۷، ۲۲۲۹، ۲۱۳۹، ۵۲۷

ژ	ژکان	: درحال غرولندکردن ۲۵۷
ژوپین (زوپین)	: نیزه کوچکی که سر آن دو شاخه بوده و در جنگ‌های قدیم آن را به طرف دشمن پرتاب می‌کردند ۱۷۷۹، ۱۷۸۰، ۲۰۹، ۲۶۹	
س	ساج	: درختی بلند و سیاه‌رنگ که بیشتر در هند می‌روید ک ۴۵۶
سپردن	: وا گذاشتن، باز گذاشتن، طی کردن ۵۸۳، ۵۷۵، ۷۶، ۰۰۰	
سپردن	: پایمال کردن، لگدکوب کردن، از بین بردن ۱۹۵۸، ۲۰۰۰، ۲۲۲۸، ...	
سپنج	: سه و پنج روز (به معنی گذرا و کنایه از جهان است) ۱۴۳۹، ۱۵۹۱، ۱۹۹۵، ۲۲۵۵	
ستام	: زیوراسب، لگام و سرافسار ۷۹۹، ۸۸۷، ۱۲۰۹، ۰۰۰	
ستیهیدن	: ستیزیدن ۴۳	
سراینده	: نیوشنده، ستاینده ۲، ۱۴	
	: گوینده، سراینده و سرودگویان ۸، ۱۶۸۷، ۱۵، ۶، ۱۵	
سرغین	: نام سازی جنگی (نای سرغین) ر ۲۹۳، ۸۳، ...	
سفت	: کتف، دوش ۱۲۵۳، ۱۳۸۲، ۲۰۲	
سطرلاب (صلاب)	: اسطرلاب ۴۱۳، ۱۴۹۰	
سگال	: فکر، اندیشه ۷۳۵، ۸۴۱، ۲۰۹۱، ۰۰۰	

سلیح	:	وسیله جنگ ۱۲۷۲، ۱۲۱۰، ۸۸۶ ...
سمن	:	نام نوعی گل ۵۰۷
ستان	:	نیزه، سرنیزه ۱۷۸۴، ۶۰۵ ک ۲۲۳، ۴
سنج	:	یکی از آلات موسیقی ۲۰۷۶، ۱۳۵۵
ش		
شاخ	:	شاخه گل و درخت ۲۲۰۶، ۱۴۳۹ ک ۰۰۰، ۹
	:	کنایه از فرزند ۲۳۰۵، ۲۲۸۰، ۱۷۳۹
	:	قوت و شوکت ۲۴۹۵، ۱۹۰۹ ک ۲۶۸
	:	پیشانی ۲۳۹۴
شارستان (شارسان)	:	شهرستان، شهر ۲۰۱۶، ۱۵۸۷، ۷۷۹
شتروار (شتریار)	:	باری که به اندازه قدرت حمل یک شتر باشد ۱۵۳۱، ۱۵۲۹، ۸۰۰ ...
شخ	:	زمین سخت و ناهموار، سرکوه، قله کوه ۲۱۹۷، ۷۱۹
شکردن	:	شکار کردن، شکست دادن ۲۱۵۳
شمارنده	:	دشنام دهنده ۲۵۷
ط		
طراز	:	شهری در ترکستان ۲۵۳
طوق	:	گردنبند، حلقه زر و غیره که بدان گردن را دهند. ۰۰۰، ۱۲۲۰، ۸۳۴، ۳۰۴

غ

غو

: بانگ و فریاد ۵۰۵، ۶۱۸ ر

ف

فتراک

: تسمه‌ای که برای بستن چیزی از زین اسب می‌آویزند ک ۴۸۱،
۲۸۶، ۳۵۹ ر

فرّهی

: شأن، شوکت و شکوه، عظمت افزونی داشتن،
دارای افزونی ۸۲۰، ۶۷۳، ۹۸، ...

فسیله

: گله و رمه چهارپایان ر ۱۲۹، ۵۳۰

فُنْدُق

: کنایه از سرانگشت ۲۰۸۳، ۲۳۰۸

ق

قار

: تیرگی، سیاه ک ۳۲۸، ۷۹

قُرْبان

: کیسه جای کمان، کمان دان ۱۳۸۳

قرطاس

: نوعی کاغذ ر ۶۲۵

قصب

: روبند (قصب در اصل به معنای نی، کتان، و پارچه کتانی است)
۲۶۷

قفیز

: پیمانہ ۴۲۰

گیاهی است به غایت تلخ همچون زهر، حنظل	کبست
۲۰۱۸، ۱۴۹۷	
بزرگ خانه، رئیس، کنایه از پادشاه	کدخدای
۱۱۱۶، ۶۰۷	
دامادی	کدخدایی
۱۴۸۰، ۱۴۶۰	
شیپور، بوق جنگی (کره‌نای یا کرّنای همان کارنای است که به معنای سازجنگی می‌باشد (کار+نای))	کره‌نای
۰۰۰، ۱۱۲، ۹۳، ۱۳۵۵، ۸۸۰	
بغل، آغوش (دست به کش: دست به سینه)	کش
۱۸۳۵، ۹۲۶، ۲۵۰، ۱۰۳، ۷۳	
شکافتن	کفتن
۶۵۶، ۲۹۵، ۲۰۸۴	
صفت اسب و شتر و مانند آنها که کف بر دهان دارند	کفک افکن
۴۵۰	
مرزبان ک	کنارنگ
۷۹	
گرز ۱۱۶۳، ۵۰، ۱۳۷، ۱۶۰، ...	کوپال (گوپال)
خمیدگی، انحنای	کوز (گوژ)
۵۳۵	
طبل بزرگ، دهل	کوس
۰۰۰، ۹۹، ۶۲۲، ۶۰۳	
ضربه، صدمه ک	
۳۱۶	
جانوری که از پوستش پوستین درست می‌کنند ک	کیمال
۴۱۷	

ک
گاو

از برج‌های فلکی ر ۶۳۲

- گاودم : نای روئین که به شکل دم گاو بوده و در جنگ آنرا بصداء در می‌آوردند. ک ۸۳، ک ۲۱۰
- گذاره : گذار، گذر. ۱۸۰۰
- گرازان : جلوه کنان و خرامان ۱۳۳۳، ۱۹۳۷، ر ۴۸۸
- گرم : غم، اندوه، زحمت ۲۳۶۲، ر ۹۶
- گزییدن : گزیدن، آسیب رساندن، تباہ کردن ۱۰۴۲
- گسلیدن : پاره شدن، قطع شدن ۱۶۷، ۴۷۱، ۱۴۳۵، ۱۹۸۸
- گسی : روانه، گسیل ۳۴۶، ۹۱، ۴۵۰، ۰۰۰
- گش : خوب و خوش ۱۸۳۵، ۳
- گشن : انبوه ۱۶۵۹، ک ۱۱۶، ر ۱۹۸
- گندآور : مرد جنگجو ۳۰۴، ۷۲۰، ۷۹۰
- گوازه : سرزنش، سرکوفت، تمسخر ر ۲۳۳
- گوزبرگنبدافشاندن : کنایه از کار بیهوده کردن ر ۵۰
- گوشوار : زیورگوش، حلقه گوش ۱۲۴۱، ۳۱۰، ۰۰۰
- گوهر : جواهر و زینت آلات گرانبها ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۷۳، ...

ل

لگام : دهنه ۸۱۵، ۲۱۵۸، ر ۱۳۵، ۱۱۶، ...

لگام

ماهی	م	از برج های فلکی ۱۹۱۵، ر ۶۳۲ :
مردری		میراث، مرده ریگ ۹۹۷، ۹۳۷ :
مغ		ژرفا، گودی ر ۲۴۲ :
مفاک		گودال ۲۲۵۷، ر ۴، ۱۴ :
مُغْرَبَل		سوراخ سوراخ شده ۱۳۹۷ :
مکیس		چانه (چانه زدن : سخت گیری و پافشاری در معامله و جزآن ۱۳۹۳ :
میسره		جانب چپ میدان ک ۲۱۹، ک ۲۲۲ :
میمنه		جانب راست میدان ک ۲۱۸، ک ۲۲۱ :
مویه		گریه ک ۲۶ :
میغ		ابر ۷۳۲، ۲۳۹۸، ر ۳۵۵، ۶۵۵ :
نابسود	ن	ناسفته، سوراخ نشده ۲۵۱، ۶۲ :
ناوک		تیرکوچک ۶۶۴ :
نَبْرده		دلیر، جنگی و مبارز ۲۶۵، ۵۶۳ :
نژند		اندوهگین، افسرده ۶۵۸، ۱۶۰۲، ۲۳۰۳، ... :
نوآیین		آراسته، خوب، نورسیده ۲۴۹۱، ۲۳۸۳، ۲۵۱، ۲۴۸ :

گروگان ۱۰۷۲، ۸۷۶، ۸۶۲، ...	:	نوا
تعظیم کنان ۲۳۹	:	نوان
نالان ۱۶۵۸	:	
تیزرونده، چابک، چالاک ۲۱۱۳، ک ۵	:	نوند
پیک ک ۱۲۹	:	
کشتی ر ۳۸۱، ر ۴۴۲	:	
بستر ۲۱۳۱	:	نهالی
دلیر، شجاع ۲۵، ک ۶۶، ...	:	نیو
ه		
شیر ک ۸۱، ر ۱۹۳، ر ۲۷۲، ...	:	هزیر
شتر، اسب و ... ۴۷۳، ۴۷۴، ۹۸۰، ...	:	هیون
ی		
دستبند (از طلا، نقره و یا ... زیورآلات) ۳۰۴، ۳۲۰، ۸۳۴، ...	:	یاره
دست فرا چیزی برنده (یازیدن : دست فرا چیزی بردن)	:	یازان
۱۴۲۳، ۱۶۳۹، ۲۳۹۷، ...	:	
موی گردن اسب ۹۷، ر ۱۳۴، ر ۱۵۶، ...	:	یال
گردن ۱۲۵۳، ۱۳۹۲، ۲۳۹۴، ...	:	
جانور شکاری کوچکتر از پلنگ ۲۱، ۵۲، ۷۹، ...	:	یوز

